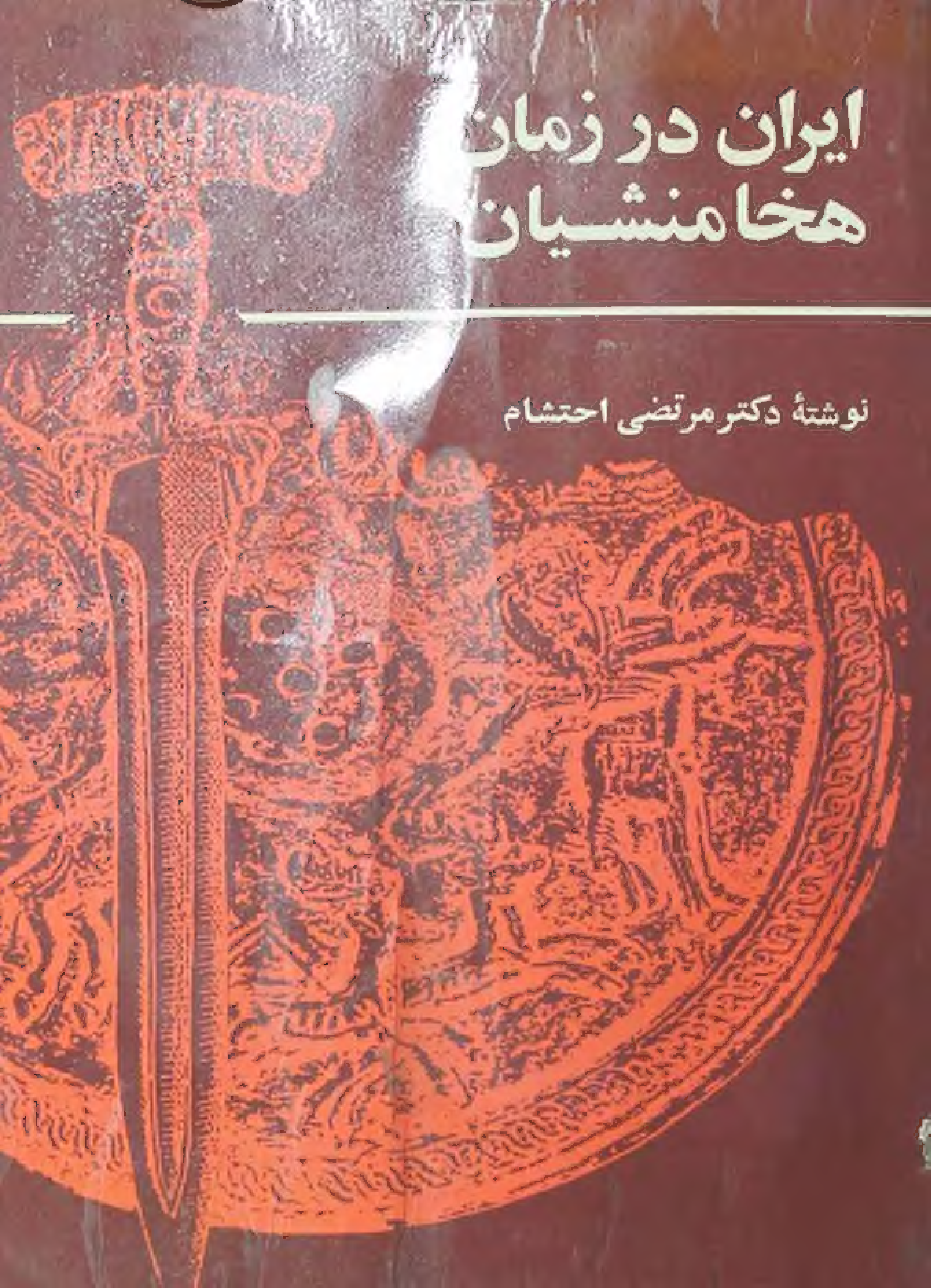


# ایران در زمان هخامنشیان

نوشته دکتر مرتضی احتشام



# ایران در زمان هخامنشیان



# ایوان در زمان هخامنشیان



تألیف  
دکتر مرتضی احتشام



تهران، ۲۵۳۵

RASHID UNIVERSITY  
Iqbal Library  
Acc. No. 22901  
Date 12-5-89



8502  
2700

شرکت سهامی کتابهای جیبی  
خیابان شاهرضا، شماره ۳۰۸۰۳۰۶

چاپ اول: ۲۵۳۵

چاپ: چاپخانه زر - تهران

شماره ثبت در دفتر کتابخانه ملی: ۴۷۶ به تاریخ ۲۵۳۵/۹/۲۷  
همه حقوق محفوظ است

## فهرست مطالب



صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
۷	منابع تاریخ سیاسی و سازمان اداری هخامنشی
۷	الف. منابع یونان و روم قدیم
۹	ب. منابع آرامی و عبرانی
۱۰	ج. منابع فارسی - عربی
۱۱	د. نوشته‌های پهلوی
۱۱	ه. سنگ‌نبشته‌ها

## بخش اول

۱۷	I. سازمان اجتماعی
۲۳	الف. روایت اوستایی
۲۶	ب. روایت عامه
۳۴	II. سازمان سیاسی شاهنشاهی هخامنشی
۳۴	الف. تأسیس شاهنشاهی
۴۲	ب. سازمان مرکزی و دربار شاهنشاهی
۴۲	۱. هیئت دولت و حکومت مرکزی
۴۷	۲. چشم و گوش پادشاه
۴۹	۳. سازمان اداری - دیوانه‌را
۵۷	۴. ارتش
۵۷	الف) سپاهگیری

۷۰	ب) سازمان ارتش
۸۲	۵. عدالت
۱۰۱	۶. دارایی - اقتصاد
۱۰۴	اقتصاد و سازمان
۱۱۵	الف) مسائل اقتصادی
۱۱۸	ب) سیستم پولی
۱۲۱	اوزان و مقیاسها

## بخش دوم

۱۲۵	سازمان استانها در زمان هخامنشیان
۱۲۵	خخاسه‌ها و خخاسه پاوه‌ها (شهربها و شهرب‌نشینها)
۱۲۷	I. خخاسه پاوه (شهرب)ها
۱۲۸	II. وظایف و اختیارات خخاسه پاوه یا (شهرب)ها
۱۳۱	III. شهرب‌نشین
۱۳۱	الف) انواع و اقسام شهرب‌نشینها
۱۳۲	ب) شهرب‌نشینهای نیمه‌مستقل یا کشورهای تحت‌الحمايه
۱۳۶	تقسیمات شاهنشاهی - کلیاتی در مورد شهرب‌نشینها
	الف. در زمان سلطنت کورش کبیر، سلطنت کمبوجیه و سالیهای اول
۱۳۶	سلطنت داریوش کبیر
۱۴۲	ب. سازمان شاهنشاهی در زمان داریوش بزرگ و بعد از او
۱۴۴	۱. ملاحظات در باره شهرب‌نشینهای مذکور در کتاب هرودوت
۱۴۶	۲. ترتیب شهرب‌نشینها در فهرست هرودوت
۱۴۷	۳. فهرست داریوش
۱۵۴	۴. شهرب‌نشینها بر طبق سنگنبشته‌های داریوش کبیر
	۵. اختلاف بین فهرست هرودوت و فهرست داریوش کبیر در
۱۵۷	سنگنبشته یستون
۱۵۸	۶. فهرست استانها بر طبق سنگنبشته داریوش در تخت جمشید
	۷. مقایسه فهرست شهرب‌نشینهای یستون با فهرست شهرب

۱۵۹	نشینهای تخت جمشید
۱۶۰	۸. چگونه می توان اختلاف این دو فهرست را روشن کرد؟
۱۶۳	۹. سنگنبشته نقش رستم
۱۶۴	۱۰. آیا فهرست نقش رستم و دو فهرست دیگر در بطن متقابل دارند؟
۱۶۷	۱۱. تاریخ تقریبی سنگنبشته‌ها
۱۶۷	الف) سنگنبشته یستون
۱۷۰	ب) سنگنبشته تخت جمشید
۱۷۰	ج) سنگنبشته نقش رستم
	۱۲. مقایسه فهرست شهر بنشینها در نوشته هرودوت با
۱۷۱	فهرستهای سنگنبشته‌ها
۱۷۴	ج. وضع شاهنشاهی هخامنشی بعد از داریوش کبیر
۱۷۶	د. وضع شاهنشاهی ایران در زمان سلطنت خشایارشا
۱۸۱	ه. وضع شاهنشاهی در زمان اردشیر دوم
۱۸۱	۱. ملاحظاتی درباره کشورهای واقع در مسیر سپاهیان کورش کهن
۱۸۳	۲. ملاحظاتی درباره گزارش دوم گزنفون
۱۸۶	۳. چه ارزشی برای نوشته گزنفون در آنا بازیس می توان قایل شد؟
۱۹۳	۴. اطلاعاتی که دیودوروس در کتاب خود به ما می دهد

## نتیجه

۱۹۹	ذیل: مذهب ایرانیان در زمان هخامنشی و سیاست مذهبی شاهنشاهان این سلسله
۲۰۱	I. مذاهب ایرانیان عصر هخامنشی
۲۰۱	II. سیاست مذهبی شاهنشاهان هخامنشی
۲۱۱	فرجام سخن
۲۲۳	حواشی مربوط به پیشگفتار
۲۲۷	



## پیشگفتار



انگیزه‌ای که ما را بر آن داشت با وجود فقدان اسناد و مدارك كافی به نوشتن چنین کتابی مبادرت ورزیم همانا روشن کردن صفحانی چند از تاریخ شکوهمند و با عظمت شاهنشاهی هخامنشی است که علاوه بر چند سنگنبشته و تعدادی مزار خالی در سینه کوه‌ها، ابنیه، ظروف، سکه‌ها و آثار متعدد دیگری از خود بجا گذاشته است. حکومت هخامنشی تحولات عمیق و بساطقی در تمام شئون زندگی اجتماعی، اقتصادی، اداری و سیاسی و حتی مذهبی ایران پدید آورد، و از نظر اخلاقی و معنوی، برتری و تفوق ایرانیان را نسبت به ملل همعصر به وضوح و به نحوی بارز و شایسته به ثبوت رسانید. مکارم اخلاقی که سلاطین هخامنشی بدان آراسته بودند، یکی از بارزترین نشانه‌های تمدن ایرانیان به شمار می‌رفته، و زبانزد خاص و عام و باعث شگفتی عالمان و حتی دشمنان ایران بوده و معاصران را تحت الشعاع قرار می‌داده است. در دوره‌های پس از انقراض این شاهنشاهی، چنین تفوق اخلاقی نه در سایر ملل و نه حتی در بین ایرانیان نمودار نگشته و همین معنی است که این سلسله را سزادار ستایش و کمال تجلیل ساخته و برای شناساندن آن انگیزه بیشتری پدید آورده است. آیا برای يك ایرانی اصیل مایه فخر و مباهات نیست هنگامی که از عقیده نرسند Norstead مورخ مشهور امریکایی اطلاع حاصل می‌کند که چنانچه کوروش بزرگ آن عده از



یهودبانی را که بختصر به اسارت به بابل آورده بود و در میان آنان نیاکان حضرت مسیح با نشو و نشویش و نگرانی به سر می بردند، آزاد نمی ساخت، مذهب عیسی نمی توانست پا به عرصه وجود بگذارد. در نتیجه همین مکارم اخلاقی است که کورش بزرگ آزادی قوم یهود را اعلام داشت و به استرداد خدایان بابل، که نبوتشید به جای دیگر مستقل کرده بود، فرمان داد.

بی جهت نیست که قوم بنی اسرائیل کورش بزرگ را منجی خود می دانند. قسمتی از عهد عتیق این حقیقت را تأیید می کند.

با این حال اگر به کتب تاریخی که تا سی سال گذشته در مدارس ایران تدریس می شده است، نظریه کنیم، نخواهیم دید که در آنها به فطرت انسانی از مهمترین شاهنشاهی ایران وجود ندارد بلکه مقداری افسانه فاقد ارزش تاریخی جایگزین این خلا شده و هرگاه نامی از شاهنشاهان آن زمان برده شده، چنان دستخوش تغییر و تبدیل گردیده است که اثر فرایندی در دست نمی بود، بهرحمت و سخنی می شد درك کرد که آن پادشاه مربوط به این سلسله است.

مثلاً نام داریه وئوش (داریوش) را، که در نزد زردشتیها به نام «دارا» یا «داراب» شهرت دارد، چنانچه مقارن با اسکندر یونانی نمی بود، نمی توانستیم درك کنیم که مربوط به داریوش سوم رفیق بخت برگشته اسکندر است.

بنابراین، تاریخی که ایرانیان قدیم زیر عنوان سلسله پیشدادیان و کیان به رشته تحریر در آورده یا سینه به سینه برای اعقاب خود به ودیعه نهاده اند، و همچنین تاریخی که فردوسی، حماسه سرای بزرگ و زنده کننده زبان فارسی، به رشته نظم کشیده است، از منابعی سرشار از افسانه سیراب شده است.

علت آن پرواضح است. نازیان رنج و شوم نسبت به ایرانیان را به درجه ای رسانیده بودند که فقط هنگامی که سلسله های ایرانی زمام امور را به دست گرفتند و کمایش به ایران استقلال دادند، این کشور توانست، در سایه آن، تا اندازه ای از زیر بار جور شاه خالی کند. در این زمان بود که روح تازه ای در کالبد از رمق رفته ایرانیان شروع به دمیدن کرد.

در این هنگام احساسات میهن دوستی ایرانی پیش از پیش به هیجان آمده بود ولی چون هر چه به اطراف خود می نگریست مرد توانا و زورمند، محیطی مساعد

و مطابق دلخواه، که جوابگوی احساسات وطنپرستانه و غرور ملی بجا و طبیعی او باشد و او را به سرافرازی گذشته تامل گرداند، نمی‌دید، قهراً و به حکم اجبار این چنین احساسات را در درون خود نگاه می‌داشت. در نتیجه عقده‌هایی در روح ایرانی پدید آمد که برای گریز از فشار آنها چشم خود را به گذشته پرافتخار و با عظمتش خیره ساخت و از چشمهٔ مخیلهٔ سرشارش سوانح افسانه‌آمیز ولی آنچنان منظم آفرید که قادر بود آبی بر احساسات پر شور و با حرارت او بریزد و بدین وسیله تا اندازه‌ای او را تسکین دهد.

به همین علت است که از گذشته‌ای مجهول و نامعلوم انبوهی از پهلوانان و دلیران در مخیله‌اش نقش بست و پا به عرصهٔ وجود گذاشت. و این چیزی جز نشانهٔ احساسات وطنپرستی و امیدهای برنیامده و سرخورده نیست.

ایرانیان پس از آنکه قسمت عمده‌ای از قارهٔ آسیا، تمام خاور نزدیک و میانه، قسمتی از اروپا و آفریقای شمالی و حدود بالای شهرخرطوم را در حیطهٔ تصرف خود در آوردند، بر اقوام مختلف آن، که به قریب شصت میلیون بالغ می‌شدند، حکمرانی کردند (حال اینکه جمعیت پارسه‌فارس - بیش از پانصد هزار نفر نبوده است). ناگهان آن فرمانروایی را، که پارسه در مدت دو بیست سال در قلب آسیا ایجاد کرده بود، از دست داد و خود را فاقد امتیازهای کسب شده یافت.

ولی چون از يك سو هنوز نه غرور ملی خود را از دست داده بود و نه حس مبهپرستی و مکارم اخلاقی را که مایهٔ مزیت و برتری او بر سایر اقوام همزمان خود شده بود، و از سوی دیگر چون شخص وطنپرست و نیرومندی که بتواند سرنوشت او را در دست بگیرد و خردمندانه آن را هدایت کند، یافت نمی‌شد، خود را در وضع خاصی یافت که حاکی از نوعی زندگی با گذشته است. از اینجا بود که افسانه‌ها و قهرمانانی، با کارهای محیرالعقول، به صحنهٔ تاریخ قدم گذاشتند و تا اندازه‌ای سرخوردگیهای او را جبران کردند. برای تأیید آنچه گذشت گفتهٔ متسوب به فردوسی در یوسف و زلیخا شاهد خوبی است:

که يك نیم از عمر خود کم کنم      جهانی پر از نام دشمن کنم<sup>۱</sup>

در آن زمان که کسی گریه می کرد و بیست که ایران  
 هخامنشی را چنان که در آن زمان به نام خود می نامیدند تا مگر ایرانیان  
 ، بی بردن به مکارم اخلاقی و بر رکنی که حلی این قوم آریایی است، تا  
 اندرهای به آن نسی کند و در کاربرد مهم و درال طبعی، که زآن بر خوردار  
 است دنیا را به کشور کشایی مکه تا بشردوستی و کمک به اعداگان، مصلحتجویی  
 و پاری درم بدگان فتح و تسخیر کند و بویژه در عصر و زمانی که بیست دست  
 پیرومند و بویا سرپوش و در رهنمایی می کند، و با تحول بزرگ اجتماعی  
 که در کشور ایجاد گردیده، می روشی بدیدار است که باز و شورهای کهن  
 بر می خیزد و ابر بیان عظیم و حلال معنوی دیرین خویش را باز یابد  
 شاهنشاهی هخامنشی او اس حکومت آریایی است که فرام محلی را  
 که از نظر نژاد، زبان، آداب و رسوم، عقاید و مذهب با بکدیگر تفاوت بسیار  
 داشته اند. بر فرمانروایی یک شاهنشده (حشیشیه حشیشیا نام) اداره می کرد  
 در پیش بزرگ در یکی از سنگشینه هاسی که برای ما به یادگار گذاشته

خود را چنین معرفی می کند:

ادم - دریه و نوش - حشیشیه و درگه - حشیشیه - حشیشیه دهبو نام  
 پروره نام - حشیشیا اهابا - بومنا و درگاتا دوری (دادنوش، سنگشینه  
 الوند).

که به فارسی کنونی چنین است:

مسم دادبوس - شاه بزرگ - شاه ساهان - شاه کشورهای (دادای)  
 برادهای محلف - شاه این سرزمینهای بیکران و نهانود.

شاهنشاهی ایران در طرف خاور تا هندوستان و ارجانب باختر تا دریای  
 سیاه گسترش داشته و بر فسنی ربویان کنونی را شامل بوده است علاوه مصر.  
 حشیه و لیبی جزء مستعمرات اتریشایی هخامنشی به شمار می رفته است

چیزی که مشتمل بر شگفتی است وسعت و پهناوری چنین شاهنشاهی  
 است زیرا به گفته کوردش بزرگ «فتح کشوری آن اس و لیبی بگهداری آن  
 مشکل» مکه طرر اداره کردن اس فرام اسوه و محنت، اتحاد حسن تفهم، و  
 و لید نقطه اتکا است می می که قبل از بدایش شاهنشاهی هخامنشی پیوسته

در حاکم و سیر بودند و کشورهاشان با حیل عصبه شده بود.

نکته دیگری که در حور توجه است، این است که شاهنشاهی هخامنشی با فرداوردن قسوه مختلف بر ایرانیان (داد)، فرهنگهایی را مدارح مختلف تکاملی را در هم آمیخت و چنانچه این وضع تا پنجاه سال دیگر ادامه می‌یافت، مرد گریسی که در آسیون مثل دسر رهبری شاهنشاهی ایران محکم و مستقر می‌ماند و اقتراض آن در مشکل بی غیر ممکن می‌ساخت، اُمستند در مقدمه کتابی که در رده شاهنشاهی هخامنشی نوشته، چنین می‌گویند: «مظور و هدف اصلی این کتاب بیان دادن فرهنگ یا هنر نگوییم فرهنگهاست؛ زیرا تاریخ هخامنشی چهره‌ای پر افسون از تمدنهایی را به ما نشان می‌دهد که در مراحل مختلف تکاملی بودند و آمیزش آنان در حال نگوییم بود.»\*

چون تشکیلات اداری اشکانیان، و پس از آن ساسانیان سرشته‌ای مسخر شده است که هخامنشیان پی‌ریز کرده بودند، لذا برای دولت حکومت شکست و ساسانیان چهار می‌بایستی در تشکیلات و سازمان حکومت هخامنشی توجیه کرد زیرا چه از نظر سازمان اداری و چه از لحاظ استحکام بنیاد اجتماعی، شاهنشاهی هخامنشی نمونه واقعی در سلسله امپراتوری مذکور است.

این تشابه را به دست آوردن روش‌های شاهنشاهی ایران در خلال یک هزار سال فراموشی، هر موقع که مقتضی به نظر می‌آمد، خاطر نشان کرده‌ایم. این سازمان در عهد ساسانیان به ادبی درجه کمال خود می‌رسد.

به علاوه اصول سیاسی شاهنشاهی هخامنشی در سازمان اجتماعی این قوم سرچشمه گرفته و بر پایه آن بناگذاری شده است. زیرا سازمان اجتماعی ایران مربوط به روزگار دیرینه‌ای است که تمام قایل آریایی با یکدیگر ریشه می‌کرده‌اند.

شاید بی این سازمان اجتماعی نبود می‌تواند که چگونگی این قوم با طرد زندگی اجتماعی، بین و اساس سازمان سیاسی خود را پی‌ریزی کرده است. برای بل نه این هدف و هر سبب است و مدارکی را که مورد ستاده و مطالعه قرار گرفته است، از نظر خواستگاران می‌گذرانیم.

## منابع تاریخ سیاسی و سازمان اداری هخامنشی

الف- منابع یونان و روم قدیم

ب- منابع آرامی - عبرانی

ج- منابع فارسی - عربی

د- نوشته‌های پهلوی

ه- سنگ‌نبشته‌های هخامنشی - ساسانی

و- تعدادی کتب و اسناد مربوط به هخامنشیان که نوشته دستمندان و

خاورشناسان به رشته تحریر آمده است، و بعداً فهرست آنها را بدست خواهیم داد

### الف- منابع یونان و روم قدیم

همان‌طور که در بالا اشاره شد، در کتی که قتل از هجوم «عرب» به ایران در باره تاریخ این کشور نوشته شده است، می‌توانیم از سلسله هخامنشی و اشکانی برده شده است. برای این که «ولا» هخامنشیها هر سنگ‌نبشته‌هایی که بعداً به شرح آنها خواهیم پرداخت، آثار دیگری که حاکی از چگونگی سازمان سیاسی و اجتماعی آنان باشد را مورد باقی نگذاشته‌اند و با طول زمان و پیشامدهای گوناگون خطوط مباحی برای ایرانیان نامفهوم و غیرقابل درک شده بود.

تاب اشکانیان تا اندوه‌های بیش از معمول، گرایش به دیوبالیه، رویز ادب و رسوم و زبان آنان، نشان می‌دهد و این برخلاف احساسات میهن‌دوستی

و مصنفات منقعه کار به پروان زدند، خصوصاً مقام روحانی این دین بود؛  
 به خصوص که یونانیان و رومیان در مورد حمله یزقار داده بودند - در این لحاظ  
 هم سلاطین رومی که به حدود اعیان «روستداران یونان» می دادند و هم تاریخ  
 بن سینه - که بعد از چهارصد سال بعد از سدهای اعیان در همه بن هجوم و  
 بدورات رومیان، سدهای شان داده و منابع هر بن، مان به خانه ایران شده  
 بود به کلی، دیده گرفته شد و هم این سلسله که به قول کریستن سن «رهبارسیا  
 هم ابر پتر» به ارضیات تاریخ ایران منحصر گردید.

به هر آنچه گذشت، ایران و قد تاریخ مدونی مربوط به دوسلسله هخامنشی  
 و اشکانی گردیده است ولی یونانیها، چون مدت رویت سال یگانه دقیق  
 ایران در سینه سیاست دیبای آن روزگار بودند، و بعد از آنها رومیان، که  
 میر پوری آن محدود به شش هشت می ایران بوده و مدت قریب مکه را سال تا  
 ایران نامی نزدیک داشته شد، اسنادی مربوط به تاریخ ایران از خود باقی  
 گذاشته اند که فوق لغاده بقس است اگر چه بن دو قوم پیشتر در جنگ و جدال تا  
 ایران بوده بد تا در صلح و صلح و نوشته های آذربخالی در مصنف و عاری از  
 حسداری نیست، و آنچه اسناد و نوشته های آنان را برای تدوین این کتاب  
 مورد استفاده قرار دادیم.

نویسندگان مذکور عبارتند از:

- a. ARISTOTE, *La Politique*, trad. par G. M. L. et L. B. Budé, Les Belles-Lettres, Paris 1929.
- ARISTOTE, *La Politique*, trad. par A. L. et L. B. Garnier, Paris.
- b. AMMIEN MARCELLIN (Ammianus Marcellinus), trad. anglaise de John C. Rolfe, Harvard University Press, London 1935-1949 (I-III).
- c. ARRIEN :  
 1. *Anabase ou l'expédition d'Alexandre*, trad. Auguste Tallet, Genève 1844. Text grec de A. G. Ross, Leipzig 1907.  
 2. *Inde*, texte établi et traduit par Pierre Chantraine, Paris 1921.
- d. DIODORE DE SICILE, *Bibliothèque historique*, trad. Ferd. Huet, 3<sup>e</sup> édition, Paris 1912, (I-IV).
- e. ESCHYLE, *Les Perses*, texte établi et traduit par Paul Mazon, 2<sup>e</sup> édition, « Les Belles-Lettres », collection de l'Université de France, Guillaume Budé, Paris 1931.

- f) HÉRODIEN, *Histoire*, Paris 1700.
- g) HÉRODOTE *Histoire*, trad Larcher Paris 1842
- h) JUSTIN, *Ouvres complètes* trad Jules Perrot et L. Batard, édition revue par M. L. Personneaux, Paris (sans date)
- i. PANSANIAS, *Description de la Grèce* traduction nouvelle avec texte grec collationné sur les manuscrits de la Bibliothèque du Roi par M. Clavier, Paris 1814-1821 (I-VI).
- p) PLATON *Ouvres complètes* collection de l'Université de France Association Guillaume Budé Paris 1921-1925, 2<sup>e</sup> édition.
- r) PRIST (Plinius Secundus) *Histoire naturelle*, trad Littré publication de Nisard, Paris, Garnier freres 1850-1851 (I-II)
- s. PLUTARQUE, *Les vies des hommes illustres*, trad Jacques Amyot (Bibliothèque de la Pléiade, texte établi et annoté par Gérard Walter Paris 1937 (I-II).
- t. POLYBE, *Histoire générale*, traduction nouvelle par M. Félix Bouchet Paris Charpentier 1815 (I-III)
- u) POLYEN, *Les Ruses de guerre*, trad D. G. A. I. R. B. D. L. C. D. S. M. Paris, Ganeau 1739
- v) PROCOPÉ (Procopius), *De Bello Persico*, texte établi par Jacobus Haury (Bibliotheca Scriptorum romanorum), Leipzig 1905
- f. STRABON, *Géographie*, traduction nouvelle par Amédée Tardieu, Paris Hachette 1873 (I-IV).
- q. TACITE, *Annales*, texte établi et traduit par Henri Gaisler, « Les Belles Lettres », Paris 1923-1925 (I-III)
- r) THUCYDIDE, *Guerre du Péloponnèse* trad Levesque, Paris 1841.
- s) XÉNOPHON :
  1. *Anabase*, texte établi et traduit par P. Masqueray, « Les Belles Lettres », Association Guillaume Budé, Paris 1930-1931 (I-VII,
  2. *Cyropédie*, *Ouvres complètes*, trad Talbot, « Chefs-d'œuvre des littératures anciennes », 7<sup>e</sup> édition, Paris Hachette 1910
  3. *Economique*, trad. Talbot, texte établi et traduit, « Les Auteurs grecs », Paris 1929, Texte grec de Dindorf, Leipzig 1898
  4. *Helléniques*, texte établi et traduit par J. Hatzfeld, « Les Belles Lettres », Association Guillaume Budé Paris 1936-1939 (I-VII)

## ب۔ منابع آرامی و عبرانی

پس روضہ باب و کندہ بہ دست کیرش، امیرامان با ملت بنی اسرائیل در تماس نزدیک قرار گرفتند۔ عہد عتیق کہ بہ ہامبرن بنی اسرائیل بسبب داده شدہ۔



ست. اطلاعاتی را جمع نموده و در کتابهای عهد هخامنشی به ما می‌دهد که  
و بل یوحنا است. این اطلاعات در قسمتهایی به دست می‌آید که مربوط به  
پادشاهان زیر است

حجتی، Aggee. زکریا Zacharie ملاکی، Malachie و  
پیامبران عهد هخامنشی مانند: حزقیال Ezechiel، شعیاء Isaie، یاروج  
Baruch، نوشته‌های عزرا Esdras، نحمیا Nehémie، استر  
Esther، و دانیال Daniel

### ح- منابع فارسی - عربی

(۱) نامه نسرا: نوشته‌هایی که منبع اطلاعات است. حمله‌های ترجمه‌هایی  
هستند که به زبان فرانسه شده است. نسرا که یکی از دو کتاب دردش است و  
مؤلف مؤلفان بوده است، در نامه‌ای که به یکی از سران حکومت مارمندان می  
نوید، وضع اجتماعی و سیاسی ایران را در زمان خود تشریح می‌کند. ترجمه  
آن را آقای محبی مسوی در سال ۱۹۳۳ در تهران انتشار داده است.

(۲) شاهنامه فردوسی: که چندین ترجمه به زبان‌های مختلف از آن در دست است  
مهمترین آنها به زبان آلمانی، از بوکرت F. Buckert است که در  
سالهای ۱۸۹۵-۱۸۹۵م در برلین به چاپ رسیده است. یک ترجمه انگلیسی  
میر از آن وجود دارد که به وسیله A. George Warner  
و ادوین ورنر Edmond Warner در لندن به چاپ رسیده است. ترجمه  
دیگری از شاهنامه به وسیله ژول مول J. Mohl نیز وجود دارد.

(۳) مظلومه ویس و دامین اثر وحیدالدین اسعد گزنجانی به تصحیح محبتی  
مسوی، تهران ۱۳۱۴.

(۴) مسعودی: (پهرست مؤلفان دیده شود) هودج الذهب - Les Prai  
ries d'or و التنبیه والاشراف زیر عنوان:

Le livre de l'avertissement et de la revision

(۵) میر خوند: ترجمه تاریخ ساسانیان از ذی‌الصفای سرخوند و سیله

سیردوست سی Sylvestre de Sacy ریرعون

*Mémoire sur diverses antiquités de la perse*. Paris 179۳

(۶) طری: تاریخ الامم و الملوك، ترجمه بلدکه Noldeke ریرعوان.

*Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit der Sassaniden*,  
Leyde, 1879.

(فهرست مؤلفین دیده شود)

## د- نوشته‌های پهلوی

(۱) ددداوستا: ترجمه فرانسو دارمستتر Darmesteter (فهرست

مؤلفان دیده شود)

(۲) دادگاد (دیوان): نوعی کتاب از مجموعه شعر به زبان پهلوی، ترجمه

سویست Beneveniste ریرعوان: *Le Mémorial de Zarer*

(روزنامه آسیایی، آوریل - ژوئن ۱۹۳۲)

(۳) ددج آسوددک ترجمه سویست (روزنامه آسیایی، شماره اکتبر ۱۹۳۵،

دفتر اول، ح ۲۱۷)

## ه- سنگ‌نبشته‌ها

### ۱- سنگ‌نبشته‌های هخامنشی

تاریخچه سنگ‌نبشته‌ها- برای اولین بار سنگ‌نبشته بیستون ترجمه داشتند

انگلیسی. راولینسون H. C Rawlinson، را در سال ۱۸۴۶-۱۸۴۷ م حب-

کرد که آن را می‌درد مطالعه قرار داد. بعد از راولینسون عمده‌ای از حاورشناسان

سعی کردند، هر يك به سهم خود، در زمینه زبان هخامنشی و روشن کردن آن همت-

بگذارند. تعدادی از آنان را در زیر معرفی می‌کنیم:

(۱) بنی Benfey که راجع به خطوط مبینی هخامنشی کتابی نوشته

است تحت عنوان *Die Persischen Keilinschrift* شامل يك ترجمه و

ت فهرست مربوط به معانی لغت و رسم خط میخی پس که سال ۱۸۴۷ در شهر لایپزیگ به چاپ رسید.

(۲) اسپیکل F. Spiegel که حسب بار در سال ۱۸۶۲ م و دوم بار در سال ۱۸۸۱ کتابی در بر عنوان *Die Altpersische Keilinschriften* در شهر لایپزیگ انتشار داد. این کتاب حاوی ترجمه سنگشسته‌ها - دست‌در زبان فرس قدیم و تفسیر آن است.

ولی پس از کذب جدید و اغراض سلطه حاکمان بر بدن و رسمی هخامنشی، اطلاعات نامردگان سال‌ها چندان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد زیرا کتابهای کامبر و روش‌سر راجع به تفسیر خطوط میخی و توضیحات بهتری مربوط به زبان آن عهد به چاپ رسیده است، از آنجمله:

(۳) کینگ و تامسون King & Thompson

*The Sculptures and Inscriptions of Darius the Great on the Rock of Behistan in Persia*

شامل خطوط اصلی میخی در سه بدن و رسمی هخامنشی، ناسی، ایلامی و همچنین آوانویس و ترجمه آن به بدن انگلیسی که در سال ۱۹۰۷ م به چاپ رسیده است ایران‌شناسان دیگر مانند:

(۴) Bang و Weissbach که در بر عنوان:

*Die Altpersischen Keilinschriften* در سال ۱۹۰۳ م در شهر لایپزیگ انتشار داده‌اند ولی تمام این تألیفات قدسی شده و چنانکه شاید و باید فاس استفاده نیستند.

از تألیفات جدیدی که در نوع خود ممتازند:

(۵) یکی کتاب ویس‌باخ Weissbach است موسوم به

*Die Keilinschriften der Achämeniden* که در سال ۱۹۱۱ م به چاپ رسیده است. این کتاب شامل آوانویس متن سنگشسته‌ها به سه زبان، بایک مقدمه، ترجمه، تفسیر و کتابخانه است و مورد استفاده فرا گرفته است.

(۶) ایران‌شناس دیگری، به نام کنت Kent به تدریسی موادی مربوط به سنگشسته‌های داریوش بزرگ در *Language*، جلد ۱۵، شماره ۳.

مورخ ژوئیه - سپتامبر ۱۹۳۹م انتشار داده است.

(۷) همان خاورشناس در نشریه مذکور، جلد ۹، شماره اول مارس ۱۹۳۳م، مقاله‌ای تحت عنوان *A New Inscription of Xerxes* به چاپ رسانده و سردرماه اکتبر - دسامبر ۱۹۳۷م در جلد ۱۳، شماره ۴ نشریه مذکور بر عنوان: *The Darius - Inscription of Xerxes* اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد (۸) تألیفات دیگری از کت مجموعه‌ای است زیر عنوان *Old Persian* که در سال ۱۹۵۳ به چاپ رسیده است که از هر حیث می‌توان آن را کامل‌ترین ترجمه‌ای از زبان فارسی هخامنشی دانست این کتاب را نیز مورد استفاده قرار داده‌ایم.

(۹) بالاخره در حدود سه هزار لوحه در همین سی چهل سال پیش در قسمت شمالی دیوار بانی که موسوم به «دژ» است در تحت حشید کشف شده است که حاوی اطلاعات گرافیتی است قسمتی از آن لوحه‌ها در طرف دژ - کامرون George Cameron زیر عنوان:

*Darius Daughter and the Persepolis Inscription*

در سال ۱۹۴۲ مورد مطالعه قرار گرفت.

(۱۰) لوحه‌های دیگری، که به نام لوحه‌های «گنجینه» یا «حسره» Treasury نامیده شده است، نیز مورد مطالعه کامرون قرار گرفته‌اند، زیر عنوان: *Persepolis Treasury Tablets*, 1948 که بعداً به شرح آنها خواهیم پرداخت.

(۱۱ و ۱۲) ایرانشناس دیگری به نام دونالد ویلبر Donald Wilber

کتابی در سال ۱۹۶۹ زیر عنوان:

*Persepolis, the Archaeology of Persia Seat of the Persian Kings*

به چاپ رسانیده که مورد استفاده کامل قرار دادیم.

ضمناً لازم به تذکر است که عده‌ای از خاورشناسان اهتمام فراوانی در کشف و خوابیدن نوشته‌هایی که بر مزار شاهان هخامنشی نقر شده است، به کار برده‌اند، از جمله: ارنست هرزفیلد Ernst Herzfeld که در سال ۱۹۳۲م قسمتی

ر نقوش نمای شرقی آپادانا، به برگه‌های حشید در بحث حشید، را از دل خاک بیرون آورد، ولی متأسفانه تاکنون راجع به آن تصویری انتشار نیافته. برای اینکه در سال ۱۹۳۴م ریاست حفاری بهترین وارزنده‌ترین قسمت نقوش تخت-حشید را در تامل، سرایش سند کور. به اربع شمیدت Erich F Schmidt منی گردید و قسمت کوچکی از آن را در تامل در آخرین اثر خود موسوم به *Iran in the Ancient East* به سال ۱۹۴۱م در Oxford University Press به چاپ رساند!

(۱۳) و این موضوع مؤلف دارد، نایکه Julius Peter Jung که مدتها ریر دست شمیدت Schmidt گرمی کرد، پس از سی سال رحمت توانست قسمتی از تقسیم بندیهای شهرت‌شده‌های هخامنشی را در سال ۱۹۴۱م در مجله *Revue de l'Asie*، جلد ۳۴، ریر عنوان: *Satrapie und Notio* به چاپ برسد ولی قسمت دوم، که مربوط به نقوش پله‌های تخت-حشید راجع به «آوردن گن حراج» است، به علت اینکه نویسنده غارم استالینگر د شد و به جهت جنگ رفت، در آنجا کشته شد، بعد از مرگش معفود گردید.

(۱۴) تخریب نری که ر حیدریهای هخامنشی در دست است، مربوط است

به Gerold Walser زیر عنوان:

*Die Volkerschaften auf den Reliefs Von Persepolis* Berlin 1966.

برای اینکه فهرست خود را تکمیل کنیم ناگزیریم از چند اثر شاس دیگر که شریانی از خود به جای گذاشته‌اند و مورد استفاده نویسنده قرار گرفته است به طور اجمال صحبت کنیم:

در پس زمینه می‌توان ر تاریخچه نویند *La Chronique de*

*Nobonde* که به وسیله چند نفر تصویر و به چاپ رسیده است نام برد:

(۱۵) پیش از همه، کسی که آن را مورد بررسی و مطالعه قرار داد شیل

V Scheil بود که در سال ۱۹۱۴ زیر عنوان: *Le Prisme S d'Asarhadon*

(منشوری اسرحدون) در پاریس به چاپ رسانید.

(۱۶) بعد از Scheil خاورشناس دیگری به نام Sidney Smith

تفسیری از آن زیر عنوان:

*Babylonian Historical Texts relating to the capture and downfall of Babylon*

(منتهای تاریخی و سیاسی جمع به تسخیر و سقوط بابل) نوشت که در سال ۱۹۲۴م در لندن به چاپ رسیده است.

(۱۷) همچنین تفسیر دیگری از آن توسط C J Gadd زیر عنوان: *The Fall Of Ninevah* (سقوط نیوا) در سال ۱۹۲۶م در لندن انتشار یافت.

(۱۸) بالاخره تفسیر دیگری توسط لاندسبرگر B Landsberger و باوئر Theo Bauer زیر عنوان:

*Zu neuer veröffentlichten Geschichtsquellen der Zeit von Asarhaddon bis Nabonid*

در مجله Zeitschrift für Assyriologie در سال ۱۹۲۷م در شهر لایپزیگ انتشار یافت.

(۱۹) چند قسمت دیگر از آن مشهور توسط هرتسفلد ترجمه و تفسیر شده است. زیر عنوان: *Archäologischen Mitteilungen aus Iran* که در سال ۱۹۳۸م در برلین به چاپ رسید.

## ۲- سنگ‌نبشته‌های ساسانی

طولانی‌ترین سنگ‌نبشته این زمان معروف است به سنگ‌نبشته پایکولی در سن کردستان. و دیگری سنگ‌نبشته‌ای است که در «نقش رستم» روی دیوار قسمت حاوری بانی که به «کعبه زردشت» معروف است نقش شده است.

(۱) سنگ‌نبشته پایکولی- این سنگ‌نبشته به دوران پهلوی یعنی پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی است. در سال ۱۸۶۸م حاورشناسی به نام تامس Thomas در نشریه معروف به *Journal of the Royal Asiatic (JRAS)*

Society آن را به چاپ رسانید و پس قفس ر رویوشنی بود که را اولین که در بالا ذکرش رفت، از آن سنگ شته برداشته بود. هر تفلد، که در سال ۱۹۱۱ م ر بنای تاریخی دیدن کرده بود، در سال ۱۹۱۴ تصمیم گرفت گزارشی از آن در نشریه *Les Mémoires de l'Academie de Berlin* به چاپ برساند؛ و در سال ۱۹۲۴ م پاره‌های پراکنده سنگ شته با نگوینی ر در دو جلد به چاپ رسانید که دارای يك ترجمه انگلیسی و يك تفسیر و يك واژه‌نامه است. در جلد اول این کتاب اطلاعاتی بس بعبس و قیمی ر جمع به لقب و مسمت عد و سران لشکری و کشوری شاهنشاهی ساسانی به دست می‌آید.

(۲) سنگ شته «کرتیر زردشت» - بحث ر این سنگ شته توسط اشیر یگلینگ *M M Sprengling* در نشریه *American Journal of Semetic Languages and Literatures* شماره ۵۳ صفحات ۱۲۶-۱۴۴ (سال ۱۹۳۷) چاپ شد؛

و نیز يك عکس از آن در نشریه *Zeitschrift der Deutschen Morgen landischen Gesellschaft (Z D G M)*

شماره ۹۱ صفحات ۶۵۲-۶۷۲ به طبع رسیده

(۳) سنگ شته «کرتیر» - *Kartir* - کرتیر موبد موبدان عهد ساسانی است که تغییرات مهمی در مذهب زردشت، برای تطبیق آن با زمان خود انجام داد. این شخص در زمان فرم بروایی شاپور اول (۲۴۲-۲۷۳ م)، هر مزد ول (۲۷۳-۲۷۴ م)، و بهرام اول (۲۷۴-۲۷۷ م) می‌زیسته و شرح حال وزندگی خود را در زمان سلطت شاهان مذکور در اختیار اعقاب خود گذاشته است. وی در زمان پادشاهی بهرم دوم (۲۷۷-۲۹۴ م) بی‌زایفای و طیمه می‌کرده است. *Sprengling* معاد این سنگ شته را در نشریه *AJSL*، ج ۵۷، شماره های ۲، ۳ و ۴، سال ۱۹۴۵ م به طبع رسانیده است.



## بخش اول



### I. سازمان اجتماعی

#### ۱

ایرانیان، پیش از اینکه از قبایل و تیره‌های آریایی محض شوند و دیرزمانی قبل از تأسیس و پیدایش شاهنشاهی هخامنشی، دارای نوعی سازمان خانوادگی بوده‌اند که با مقایسه با سازمان خانوادگی اروپایی می‌توان آن را به نظام اجتماعی ژانتی لیس Gentlice تشبیه کرد<sup>۱</sup> که به زبان لاتینی به معنای نژاد است.

بطایرچین سارمانی را بر نژاد یونانیان و رومیان قدیم می‌بایم که به -  
ترنس گنوس *γένος* و ژنس *Gens* نامیده می‌شدند.<sup>۲</sup>

همانند سازمان خانوادگی ایرانی را در درجه اول برد اقوام هندی می‌توان آشکارا مشاهده کرد.<sup>۳</sup> زیرا این دو سازمان - ایرانی و هندی - از يك منبع مشترك سرچشمه می‌گیرند. ولی در نتیجه رویدادهای تاریخی و عوامل مختلف دیگر، از قبل مذهب و آب و هوا و غیره، هر يك از آن دو قوم از طریق خاصی که با روحیه، آداب و رسوم، بویژه معتقدات دینی آنها مطابقت داشت، پیروی کرده و به بسط و توسعه خود ادامه داده است.<sup>۴</sup>

شروع احداثی اسرائیل به پدوآ از سبب *Clan* شروع گردیده در طول زمانی دراز توانست از قیودی که بر آن حکمفرما بود، رهایی یابد. این کشور و ارتش ادامه پیدا کرد، تا آنکه در عهد شاهنشاهی ساسانی (قرن ششم میلادی) منجر به تشکیل ساسانی شد. این زمان جدید از نقطه نظر اصول و قریبی که مربوط است آن را دهری می کرد. با سازمان گذشته تفاوت کلی داشت و تحت شرایط خاصیتی به سبب خود ادامه داد. مظهر آغامی که پیش از هر چیز بحولات ساسانی حاکم بود ایرانی را زیر سلطه و نفوذ خود قرار داده بود، عامل مذهب بود که پیش از پیش وظایف و تکالیفی را که به رئیس خانواده محول شده بود، از حیطه اختیارات او خارج ساخته و رأساً بر عهده گرفته است.<sup>۵</sup>

در مرحله اول یکی از این امثارات سلب شده از رئیس خانواده یا پدرسالار *Pater familias* که از زمان بهای پس دور بر عهده داشته است. اجرای مراسم مذهبی است<sup>۶</sup> از این پس اجرای مراسم مذهبی حرم وظایف و تکالیف طایفه روحانی به شمار می آید که بدین طریق به تدریج بر این لحاظ در امور خانوادگی دخالت می کند. به گفته کریستن سن «پیشوایان روحانی از گهواره تا گور امور مذهبی ایرانیان را در دست داشتند».

یکی دیگر از وظایفی که بر عهده بزرگان طایفه بود و به تدریج دولت بر عهده گروهبان مربوط به امور قضائی است که از تمام اختصاصی خارج شده حبه عمومی پیدا می کند.<sup>۷</sup>

فصل از تشریح سازمان خانوادگی نکته ای که حاکم توجه است و نباید از نظر دور داشت، این است که سلب قسمتی از اختیارات، که رئیس خانواده از آنها برخوردار بود، و انتقال برخی از آنها به طایفه روحانی و بعضی دیگر بر عهده دولت، مانع از آن نبوده است که رئیس طایفه نسبت به اعضای دودمان خود همان اقتدار و سلطه ولیه را حفظ کند و روش مستبدانه خود را از دست بدهد. در مورد آنچه مربوط به امور قضائی داخلی خانواده بوده است، در اوایل برقراری حکومت هخامنشی، رئیس قبیله تسلط کامل بر اعضای خانواده خود داشته و به نوع مستبدانه ای با آنان رفتار می کرده است. کورش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی

همامنی روی بهاسری جنگی کرده چپ می گوید: «چون در برابر من سر تسلیم  
فرود آورید جان شما در امان خواهد بود. من بعد نیز اگر چپ روشی ادامه  
یابد هیچ گونه آسیبی به شما نخواهد رسید. در خانه های خود با آسودگی خیال  
زندگی خواهید کرد، رسمهای خود را می توانید بدراستی کنید و تمام اختیاراتی  
که تاکنون بست به افراد خانواده خود داشتید من بعد نیز از آن برخوردار  
خواهید بود.»<sup>۸</sup>

پس از اینکه حکومت همامنی مسفر شد و ایران دارای ثبات سیاسی  
گردید، همان اقتدار و تسلط بزرگ خانواده سب به اعضا و افراد دودمان خود،  
مانند گذشته، پیرخان می ماند و حتی بزرگ خانواده (زنتو پشی تیش - *Zanupai-tish*)  
حق حیات و مصاب امر دودمان خود را در اختیار دارد. در این مورد به  
هرودوت گوش می کنیم:

«در ایران قیون به هیچ کس حتی به شاه اجازه نمی دهد که مردی را فضا  
برای ارتکاب يك جنايت به قتل برساند. همچنین هیچ ایرانی حق ندارد که  
برای ارتکاب يك خطا علمايان و بندگان خود را به شدت محاربات کند. اما اگر  
از روی فکر و تعقل به تحقیق بپردازد و مکرار خطای مکرر را مشاهده کند،  
به طوری که خطاهای آنان بر خدماتشان فزونی یابد، در این صورت حق دارد  
که بر پیروی از خشم و غضب خود با آنها رفتار کند.»<sup>۹</sup>

در ابتدای امر، یعنی پیش از برقراری يك حکومت ثابت و منظم در ایران،  
گروه خانوادگی ایرانی، به طوری که از روی درجات مختلف شو و رتبی بعدی  
می توان حدس زد، تشکیل دهنده نخستین سلول اجتماع بوده است. به عبارت  
دیگر خانواده هسته مرکزی اجتماع آینده و دارای مشخصاتی است که غوامل  
متعدد و محتملی شالوده آن را می ریزد و پس از طی سالها تلاش فقط درجه بندی  
سازمانی دارای سازمان محددالشکل و قیاس واحدی می گردد که آن را  
سازمان اولیه مشخص می کند.

ولی خانواده «بدرسالاری» ایرانی، پیش از اینکه به این درجه اذن شو و  
ارتقاء برسد، به واسطه اصل خویشاوندی، که در اعماق او جای گرفته، و حقوق  
قضائی بزرگ خانواده؛ (زنتو پشی تیش)، که به طور مستبدانه راه و روش افراد آن



بازی کرده است و بالاخره همین اصل است که عامل بالقوة واقعی و نیرومندی  
 را ایجاد می کند و به آن ملحقه و فدا می دهد و حکومت شراعی را برپا  
 محکم و حائل ناپذیری استوار می کند. اهمیت بین واحدهای جدید اجتماعی در  
 دوران سلطنت اشکانیان دو به زوئی می گذارد. تا بالاخره دوران شاهنشاهی  
 ساسانی می رسد که در آن «سپهر» *Spahran* یا «سپهر» *Vaspuhrān*  
 محنتی نفس را در تمام شئون زندگی اجتماعی و سیاسی ایفا  
 می کند و علاوه آنکه حطوب و استیلاي ایران را هنگام سندوخت مسئله ساسانی  
 بر وجود آنان بکشد. ۱۸. بر همین اساس است که ایران ساسانی آهنگ در  
 مقابل هجوم پیوسته رومیان توانست به فقط سقوط کند بلکه درها سرآنان  
 برود شود و قصر از آنان به اسارت بگیرد. ۱۹.

در گانه در بهایی معادل اسمی اوستایی، که در بالا به بها اشاره شد.  
 دیده می شود.

اوستا: *Nmana-* *Vis-* *Zantu-*

گانه ها: *χλαετη* (۱) *Airyanan-* (اثر ۵۰) *I'ōrōzōna-*  
 (ورژنه). ۱۰.

بر اثر توسعه تدریجی تمام این دسته ها بالاخره دسته دیگری تشکیل  
 یافت به نام «دهیو» *Dahyu-* که این کلمه را مؤلفین به اختلاف ترجمه کرده اند  
 چنانکه گاهی به جای «دهکیده» احب شده (یسا *XIV, 1* و *XIX, 50*)  
 دارمستر، رسد و ست *ح ۱* ص ۲۸؛ اسپنگل *ح ۳* ص ۵۲۴) و گاهی  
 «دیه» ترجمه شده<sup>۱۱</sup> و گاهی *اباب*<sup>۱۲</sup> در صورتی که در کتب بزرگ داریوش  
 در بیسوی و به طور کلی در تمام سنگشته هایی که این واژه دیده می شود، جامعه  
 مشترکی را تعیین می کند که بر حسب تعداد ساکنینش کم و بیش وسعت داشته  
 باشد. ۱۳.

در دوران هخامنشیان، این کلمه به معنی جایوادة بزرگی بوده که در رده  
 بین عقاید، و آداب و رسوم شران داشتند. اباب را هخامنشیان با بر  
 حدود و تقسیمات اداری، که به فرمان حاکمی موسوم به خشاشه *Vāsasa*  
*۱۴ pava* (به معنی بربانی «سایر» *اباب*) اداره می شده، خشاشه *Vāsasa*

می گفته اند.

چنین است که در زمانهای مختلف ارجحیت و شکل اداری<sup>۱۵</sup> در آن در تغییر و تبدیل بوده و می توانسته در آن واحد مشتمل بر دو یا چندین دهیوه *Dahyāva*<sup>۱۶</sup> باشد.

معلوم است که این دسته مندرج تشکیلی می شد و پیوسته به طور محسوسی توسعه می یافت و امتیازات و اختیارات هم، بدون اینکه اهمیت خود را نسبت به دسته های اولیه، یعنی به ویشی تیش *nmanopaitiṣ* از دست بدهد. به دسته های بعدی که آنها مشتمل می شدند، مانند ویشی تیش ها، ویشی تیش ها *viṣpaitiṣ*<sup>۱۷</sup> و ده ویشی تیش ها *dahyupaitiṣ*<sup>۱۸</sup> نیز تعلق می گرفته اند.

براین می توان پس دسته ها را دراز مندرجی فرض کرد که مرکز آنها را حاکم بوده تشکیل می داده و دایره خارجی عظیم شاهشاهی را می پدید داد. یعنی پادشاهی نامقام و صاحب اختیار مطلق<sup>۱۹</sup> که تمام درجات تحتانی را به بر حمایت خود می گرفت و راده قاهرانه خود را ابتدا به عنوان وارث امتیازات و اختیارات برین. در نسی به عنوان مطهر اهورامزدا بر روی زمین<sup>۲۰</sup> بر همه درجات تحمیل می کرد و افراد، همه، از بزرگ و کوچک، علما و فرمانبردار و زندگان محصور<sup>۲۱</sup> او محسوب می شدند به صورتی که سایر آنها یا حشاشه پاواها، و شاهزادگان را و سپوران مملکت هم می توانستند از این دایره بندگی خارج شوند<sup>۲۲</sup>. زیرا که از بحث پیشین در که *Xšaiaia uazarka* یعنی شاه بزرگ<sup>۲۳</sup> حشاشیه دیو نام *Xšaiaia dahyunum* یعنی شاه کشورها<sup>۲۴</sup> و خشاشیه خشاشیا *Xšaiaia Xšaiaiaqanum* یعنی شاه شاهان<sup>۲۵</sup> بود.

تمام این درجات اختیار و اقتدار را جمع به یک نواده، طایفه، قبیله، قوم، و نژاد کاملاً در گنجه های داریوش اول<sup>۲۶</sup> و خشایارث نفر گردیده است.

## ۲

در بدو پیش، توسعه بتدریجی هرم اجتماعی را مطالعه کردیم که قاعده آن برحیواناده هایی که از یک نژاد و یک قبیله مشتمل گردیده بودند قرار داشت و

رأس و را شده و او بر طور مشکلی می‌دهد چس بود به سمت اجتماع در جهت ویم، تقسیمی که بهمر لثا لوده و منحویان بدن ساروان ساسی - لسته هجامشی و حدود داری و حکومتی عصری بود که ما شکلات و در مطالعه و ردی می‌کنیم

کنون به‌جگونگی نشو و ارتقاء يك دسته ثانوی اجتماع می‌پردازیم و اصول نگارین و سازمان این اجتماع ثانی را که در مصمم شعب منقسمه فعالیت جماعی است شرح می‌کنیم. منظور ما دسته‌ها یا گروههای مختلفی هستند که اجتماع ایرانی را تشکیل می‌دهند و هر يك به نام پشیره *Pishira*<sup>۲۷</sup>، در محدوده حیدر در فعالیتهای مختلف اقتصادی سهم و شرکت می‌شود.

اس تقسیم ثانوی هر دکه محدوده اجتماعی را تشکیل می‌دهد و ربطاتی با سازمان اداری و سیاسی ندارد. جهت تقی به طرف ازدیاد، انشد و توسعه می‌رود. در جمع بداس موضوع مابعد و روایت بر می‌خیزیم که اگر چه هر دو با طرح و شکل مشابهی، لیک مسع مشترک سرچشمه می‌گیرند. بار در طریقه تشکیل اختلافاتی دارند.

یکی از این روایات از مسیر و بر حمله‌ای اوست. با کتاب مقدس بر من ماقبل سلام و زردشبهی کومی سرچشمه می‌گیرد و دگری از ن عفاک عربی و عمومی ریشه بند می‌کند که به آیه به وسایده و د سابعای مشر - هند و ایرانی منتهی می‌شود.<sup>۲۸</sup>

## الف - روایت اوستایی

اس زردشنی، هندی که روش و وسعه و عمیم گد است، پاره یی از حبص و حالات داکه قبل از ظهور ن درمین اجتماع مشترک ایرانی موجود بود.<sup>۲۹</sup> بهوضع اجتماعی جدید، که با رفورم و تغییراتی ایجاد شده بود. ملحق ساخت. این طباق داس و رسوم قدیم با وضع جدید می‌بود «فرآورده ی مقدس» نامید<sup>۳۰</sup> که شالوده آن را طبقه روحانی زردشنی ربخته و آن به خود آیین گر در جدید و با به سه فرزاده پیری و است داده است (بشنها، XIII 88 89).<sup>۳۱</sup>



سازند و جمعی بر سر مادی و مادیان و ساسا سر سه طبقه تنگینه داشته است که عبارتند از:

(۱) طبقه روحانیان موسوم به «ثروان» *athraian* و «اثرووه» *athauria* که برابر است با «اثرووه» *atharva* هندی؛  
(۲) طبقه جنگجویان موسوم به رثشترا *rathēštar* که معادل است با کلمه هندی رثشتا *rathēštha*؛<sup>۴۱</sup>

(۳) طبقه کشاورزان موسوم به وستر یوشویان *vastryo - fšuyān* .  
این طبقه بدی را وستی جدید، یعنی «وستی» که قطعاً در زمان ساسانیان جمع و تدوین شده، به دست می‌دهد.<sup>۴۲</sup>  
یک تقسیم ناموی فرد به طبقات رگانه *Gatha* یعنی «کهانتریس» یادبنیاد اندیشه زردشتی<sup>۴۳</sup>، به دست می‌آید.

این تقسیم بدی بردارای سه طبقه است ولی سامی طبقه با سامی اوستی جدید اختلاف دارند در این تقسیم بدی، طبقه روحانیان «رانشوترا» *Zaotar*، طبقه جنگجویان «*Nar*» و طبقه کشاورزان «*Vastryo*» یا «وستر» *Vastar* نامیده می‌شود.

به معنای موسوم به چس به نظر می‌رسد که این طبقه بدی در زمانهای بسیار دور صورت گرفته باشد.<sup>۴۵</sup>

بن براس روایت «یم» *Yim* یا «یماه» *Yama* <sup>۴۶</sup> (جم) نخستین آدم <sup>۴۷</sup> و هم نخستین پادشاه <sup>۴۸</sup> (خشه تئو-*Xšaēto*) <sup>۴۹</sup> دارای خورنه *Xuarənah* <sup>۵۰</sup> (فرآبردی)، که مخصوص پادشاهان آریایی است<sup>۵۱</sup>، بوده است.

بنابرین روایت همین پادشاه، یعنی «یم»، اجتماع را به سه طبقه تقسیم و قلمرو پادشاهی خود موسوم به «ور» *Var* <sup>۵۲</sup> را تأسیس و مدت هزار سال سلطت کرد. این مدت عصر طلایی ایرانیان محسوب می‌شده که همه با آرامش خاطر و در کمال خوشبختی زندگی می‌کردند.<sup>۵۳</sup>

اما چندی بعد این سعادت «خاتمه» یافت. زیرا که یم *Yim* دروژ (دروغ) را در راده خود داخل کرد<sup>۵۴</sup>. و فرقه شاهی یعنی «خورنه»، که نشانه استحقاق پادشاهی و فرمانروایی مشروع و بحساب، به شکل مرعی از او جدا شد و پرویز

کرد (بش ۱۹-XXXIV). به فرمان هورامردا (ویدداد ۱۹-1.2.1)، بم مجبور شد سه بار پایی، بر اثر اردن و جمعیتش را کنترل دهد.<sup>۵۵</sup> بعد از مدتی عروزی که بر او مسئولی شده بود، مورد آکره و تئتر اهورامردا قرار گرفت.<sup>۵۶</sup> و چون دروغ گفته و تسلیم به کبر و تفرعن شده بود، مستوجب محاربات گردید و اهورامردا از وی ده که *azhi dahaka* را، که دارای سه سر و شش چشم بود،<sup>۵۸</sup> بر او مسئولی کرد و آری‌دها که (صحتاک) مأمور شد او را با آره به دویم کرده به زندگانیش پایان دهد.

الته این افسانه‌ای بیش است ولی می‌بایستی در شیوه سلطنت و طریق رفتار هر پادشاهی که بر ایران فرمانروایی می‌کرده تأثیر بخشیده باشد. هیچ‌یک از ادیان در دشتی و اسلامی نتوانسته‌اند این افسانه را از خاطره‌ها راس کنند.<sup>۵۹</sup> دروغ و عرو و مرد ایرانیان زمان ساسانی و هم در نزد پارسیان دوران هخامنشی پیوسته محکوم و معور بوده است. در کتیبه‌های داریوش اول عباراتی را مشاهده می‌کنیم که دارای معالیم سودمند و دستورات بسیار عالی اخلاقی است. در آنجا اس‌عبارات خطوط میخی روی سنگ محکوک و محفوظ مانده است: امیدوارم اهورامردا این دهاوه (یعنی پارسه) را در سپاه دشمن و مفاسد اخلاقی و دروغ حفظ و کوری کند که دروغ و مفاسد اخلاقی و سپاه دشمن به این پارسه نزدیک نشوند.<sup>۶۰</sup>

بنا بر این، همان‌طور که قبلاً گفته شد، سازمان اجتماعی ایرانیان مانند هندیان به سبط‌نظم متکی بوده است. ریشه این را باید در اس‌بدها و عقاید عرفی و عمومی جستجو کرد و زوایت و سنایی بر اساس همین عقاید و آداب‌ها که در حال اضمحلال بودند و داشتند از خاطره‌ها محو می‌شدند استوار گردید. اس‌بدها بدین وسیله روح جدیدی به آنها دمید و رونق تازه‌ای به آنها بخشید. سلسله ساسانی، که به یک اعتبار می‌توان گفت از طبقه روحانی پدو خود آمد<sup>۶۱</sup>، بانی نظم تازه‌ای شد. اس‌سلسله در برابر اوصاع و احوال زمان خود واکنش نشان داد و کوشید تا آداب و رسوم و عاداتی را که اشکانیان «یونان-دوست» در میان ایرانیان رواج داده بودند چنان ریشه کن کند که یادگاری هم از آن باقی نماند.

منصوره اولیه به جای آن آشکور می بود که عمارت می برید و را دور  
رسیده کرده به آنها برگردانید و در بیل به این هدف هم کاملاً موفق گردیدند.  
طبقه روحانی مزدوشی بهمرله اسباب و ابزار به سبب سلاطین مسایبی<sup>۶۲</sup>  
بود. دلیل به هم این است که بعدها ثعلبی و پس از آن فردوسی روانی را اختیار  
و انتخاب کردند که در برابر تمام تکالیف ناشی از شور و انقلابات مفروض کرده  
بود. و آن روایی است که اتحاد طبقات اجتماعی را بدیم (حم) سبب می دهد

## ب - روایت عامه

### ۱

و زدهایی که فردوسی در طبقه بدی خود به کار برده مرتاً در نصیب  
بست. نه فای سویت این افسار و یاقوت را داشته که بین وازه را از  
ساخته به صورت اوله برگرداند. با بهروایت شاهنامه فردوسی تقسیم اجتماعی  
درابران شامل چهار طبقه بوده است.<sup>۶۳</sup>

۱- طبقه دربران دین که آنان را موریان می نامد این طبقه به اجرای  
شریعت مذهبی می پرداخته است (حم) محلی را در کوهستان برای آب  
معین کرده و در مقابل سلطان بورایی یعنی آفتاب<sup>۶۴</sup> مکرر به آداب و مراسم  
نیایش عمل نمایند.

۲- طبقه جنگیان که به نام نیساریان از آن یاد می کند.

۳- طبقه کشاورزان موسوم به سیدی که آزاد هستند و احترام و تکریمی  
به کس نمی کنند.

۴- طبقه صنعتگران اهنوخشی که حریفان به دخل هستند و به تمام حرفه ها  
دست می اندازند و همواره روحشان متعمر و اندوهناک به نظر می آید.<sup>۶۵</sup>

دومندیل<sup>۶۵</sup> Dumezil حقیقه دارد که این نامها به سفاک و فاسد  
شده و ممکن نیست به ترجمه و توضیح آنها پرداخت تا بتوان از آنها استفاده کرد. اما  
به طور کلی که در پیش گفتیم، همشت گماشته و آنها را اصلاح و به صورت  
اوله در ورده است چنانکه آموزیان (آموزگاران) را مطالعه می کند به طبقه

روحانیان یا رهبران دین یعنی ثروان که همان روایت اوستایی است، شاید به  
 پس حجت آنها را آموزگاران می نامیدند که آنها یگانه عهده دار تربیت مردم  
 بوده اند و تعقیبات مدنی و مذهبی را به یمن می آموختند. و این رهبران دینی  
 یگانه کسانی بودند که به علوم و معارف عصر خود آشنایی داشتند. و برای واژه  
 «آموزیان» چندین مطابقت با يك درجه اجتماعی ندارد بلکه بیشتر با شغل و  
 عمل مطابقت دارد. زیرا که در مه سر ۶۶ پس ثمت را به دین عربی (معلم) ترجمه  
 می کنند که جز آموزگار معنی دیگری ندارد.

سویست موفق شده است که صورت اولیه پهلوی واژه رنشاناران<sup>۶۷</sup> را  
 پیدا کند که مطابق است با طبقه دوم فردوسی یعنی بساریان (جنگیان).

طبقه تسودی نیز به یونان خود «وستریوش» *Vasiryoš*<sup>۶۸</sup> می شود و به  
 صورت اولیه خود درمی آید. و سرانجام چهارمین طبقه، صنعتگران، که فردوسی  
 به نام اهو خوشی از آن یاد می کند، در اصلاح سویست شکل همتو خوش  
*Hutuxš* اختیار می کند که یکی از تقسیمات فرعی اجتماع است و در اوست  
 فقط در يك محل به این واژه اشاره شده است (سنا ۱۷ و ۱۹) اس نام بعدها  
 در میان سایر طبقات به شکل هوشتی *Husti* پدیدار شده است.

پس، با اصلاحات سویست که این کلمات را به صورت اولیه خود  
 برگردانیده ما به شش طبقه اجتماع ابراسی عهد ساسانی موفق می شویم  
 ساسانیان دوباره همان سنت باستانی را اختیار کردند تا بتواند روح قدیمی  
 ملی را احیا کند. به علاوه ساسانیان طبقه دیگری هم از پیشانیان و نویسندگان به  
 نام دیهران *Dabhiran*<sup>۶۹</sup> بر طبقات مذکور اضافه کردند و علت آن هم این بود  
 که در این زمان بر اثر بسط و توسعه دارا دولتی شغل و حرفه مشگری  
 قدرت و نفوذ فوق العاده ای کسب کرده بودند. تا سران در دوره ساسانیان  
 طبقات اجتماعی زیر بوجود آمدند:

۱- طبقه رهبران دین که آنها را «انروان» یا «آسروان» *asravan*

می نامیدند.

۲- طبقه نویسندگان و مشیان که آنها را «دیهران» می گفتند.

۳- طبقه جنگیان که «ارنشاناران» خوانده می شدند.

۴- طقة صنعتگران و روستائیان موسوم به «هو توخشان»<sup>۷۲</sup> و «وستریوشان» هر يك از این طبقات بهر فرمان روستایی بودند که از حیث مقام بهدرجاتی تقسیم می شدند. چنانکه موبد مسوولان بر طقة رهبران دین ریاست داشت و موبدان و هیربدان (نگهبانان آشکدها)<sup>۷۱</sup> و داوران، یعنی حقوقدانان و مطمئن به امور مذهبی<sup>۷۲</sup> همه به زیر فرمان او بودند.

رئیس دهر به «دبهربد» *dabhrbedh* یا «دبیران مهیب» *dabhiran* لقب داشت؛ ریاست طقة جنگیان یا «ارتشتاران سالار» *arēštaran* *salar* یا «داران سپهد»<sup>۷۳</sup> *Erān - spahbedh* بود؛ رئیس و ستریوشایی، و ستریوشان سالار<sup>۷۴</sup> *vastroyōšan salar* و سرانجام رئیس هو توخشان «هو توخشانبد» یا «هو توخشد» *hutuxšbedh* بود.<sup>۷۵</sup>

بدین سان از تحقیقات خود به این نتیجه می رسیم که از این چهار طقة جناح دوره تابستانی و دو طقه دارای منشأ سارد دور قدیمی هستند، یعنی طقة رهبران دین و طقة جنگیان، و راجع به طقة چهارم که هویتی *hutti* یعنی صنعتگران باشد، چون منشأ آن مرجه کنیم، می بینیم که با طقة کشاورزان مخلوط بوده زیرا در آن زمان سارد دور، دسته واحدی از افراد شامل این دو حرفه بودند، به عبارت دیگر دهقان یا و ستریوش و صنعتگر دو تقسیم فرعی از يك طقة بوده اند.<sup>۷۶</sup>

## ۲

باید دانست که مسعودی در مروج الذهب<sup>۷۷</sup> و ابن مقفع، مترجم «مذهبهود» سر، هر دو منشأ این تقسیمات اجتماعی را به اردشیر اول نسبت می دهند که مؤسس سلسله پادشاهان ساسانی بوده است. از مفاد سرشته های مسعودی چنین استنباط می شود که اجتماع ایرانی آن زمان شامل هفت قسمت بوده که آنها را، به طریق زیر می توان بخش کرد. اسکه می گیریم «می توان بخش کرد»<sup>۷۸</sup> از این جهت است که مسعودی صریحاً این قسمتها را ذکر نمی کند و فقط به تصریح سه قسمت آنها اکتفا کرده است و آن سه قسمت چنین است:

۱- طقة وزیران.

۲- هیربدان که رهبران دینی و نگهبانان آتش بودند و به دستور موبد به

عمل می برداخذند و به عقیده مسعودی، که آن را داقاصی لقضاء می نامد، به شعل قضائی اشتغال داشتند و احکام قضائی صادر می کردند و در کشور دارای نفوذ بودند.  
۳- چهار اسپهبد که از طرف ردشیر اول انتخاب می شدند و هر يك از آنان فرمانبرمائی يك دربع کشور بوده است. ایشان بر به نوبه خود هر کدام يك نفر به نام مرزبان (فرماندار ایالت سرحدی) در زیر فرمان خود داشته که حتماً معاون یا نایب او بوده است.

۴- احتمال دارد که طقة چهارم را اسپهبدان و مرزبانان تشکیل می داده اند مسعودی در این باره توضیحی نمی دهد.

۵- همچنین است طقة پنجم که موسیقی دانان یا رامشگران را شامل بوده است. راجع به دو طقة دیگر هم ما نمی توانیم اظهار نظری بکنیم زیرا که مسعودی راجع به آن چیزی نمی گوید.<sup>۷۹</sup>

این نکته را هم باید در نظر بگیریم که تقسیم بندی مسعودی بیشتر گویای اوضاع سیاسی آن زمان است تا درجاء و طبقات اجتماعی. اما آنچه از مامه نسر استباط می شود بیشتر به فرمان اجتماعی عصر ساسانی مربوط و نزدیک

### ۳

از مامه نسر بر می آید که اجتماع شامل چهار طقة اصلی بوده که هر يك تقسیمات فرعی نیز داشته است.

۱- رهران روحانی («اصحاب دین»<sup>۸۰</sup>) که به نوبه خود به چندین دسته تقسیم می شده اند: «حکّام» یا قضات (پهلوی: دانویر *datōbar* یا دانتور *dātvar*<sup>۸۱</sup>، زند: تکه نشد *Tkaeša*)<sup>۸۲</sup>؛ «رهاده» یا رهران دین (پهلوی: موبد، زند: اثروان)<sup>۸۳</sup>؛ «معلم» یا آموزگار (پهلوی: مغان اندرزبد *moghân-andarzbed* زند: اثریه پیتی- *aēthr yapaity*)<sup>۸۴</sup>؛ «اسندگانه» یا نگهبانان پرستشگاهها<sup>۸۵</sup> راست تمام این دسته ها با موبدان موبد<sup>۸۵</sup> بوده است.

۲- طقة جنگیان («مقاتل») شامل سواره نظام و پیاده نظام.

۳- طقة دیوران («کُتاب»)، شامل کاتبان محاسب، تقریرنویسان (کتاب افضیه)، کاتبان یا منیان تجارتی قراردادهای (محلات و شروط)، و

شرح حال نویسان، پرندگان و اخترگران و موبدان نیز جزو این طبقه بوده‌اند.

۲. عصبه مردم (میهه) شامل کسه، کشاورزان و گل‌داران (راعیان) و بازرگانان (تختار) و سایر پیشه‌وران.<sup>۸۶</sup> و باست عالی‌ه این طبقه چهارم باشاهشاه بوده.<sup>۸۷</sup> که در عین حال بر سایر طبقات هم ریاست داشته است.

هر يك از اس صنفهای اجتماعی در زندگی تابع شریعت و مفردات دقیق و معینی بودند. عصبه‌یت هر طبقه موردی بود و به هیچ فردی از افراد طبقه بایستد حاره داده نمی‌شد که به طبقات بالاتر وارد گردد.<sup>۸۸</sup> مگر وقتی که یکی از افراد چنین طبقه‌ای لیافت مخصوص برود دهد در اس صورت پس از تحقیقات دقیق و آزمایش داوطلب، که به وسعه موبدان و هیربدن انجام می‌گرفت، و پس از آنکه استعداد و لیافت داوطلب به تصویب و تصدیق می‌رسید، مراتب به شاه گزارش می‌شد و فرد مذکور می‌توانست در طبقه بالاتر اجتماع وارد گردد.

پس می‌بینیم که بر خلاف عقیده دارمستر سارمان اجتماعی ایرانیان در دوره ساسانی به بی‌اعطای طبقه‌بندی هیربدن بر می‌گردد و هر فردی در صورت بروز لیافت می‌توانسته است به طبقه بالاتر ارتقا یابد.

خلاصه نامه تسر برای شاهی اوصاع اجتماعی ایرانیان عهد ساسانی یکی از مدارك بر نهاست. این نامه به ما اجازه می‌دهد که نشو و ارتقای اجتماع برای و آخرین مراحل ترقی و پیشرفت آن را در طی قرون و اعصار استنطاق کنیم. ما در این نامه دوباره به آثار زمان گذشته بر می‌خوریم که تقسیم اجتماع به طبقات را به «ریم» افسانه‌ای و اساطیر نسبت می‌دهد.

نامه تسر ما را از سازمان داخلی هر طبقه نیز آگاه می‌کند. هر يك از این طبقات دارای يك «رئیس» بوده و يك ممیتز (عارض) هم داشت که مأمور احصائیه طبقه خود بوده، همچنین دارای يك مفتشی بوده که درباره عایدی هر فردی کسب اطلاع می‌کرده، و سرانجام امور گوری هم داشته که موظف بوده است به جوانان طبقه صنعت و حرفه‌ای بامورد تا بتواند به راحتی معاش خود را تأمین کند.<sup>۸۹</sup>

و تمام این کارمندان حقوق و مواجب معینی داشته‌اند.

طبقه ارتشتاران نیز دارای معلمی بوده که هون جنگ و به کار بردن اسلحه و نظم و اطاعت سر بازی را به دوستانیان و شهرنشینان می‌آموخت.<sup>۹۰</sup> بالاخره رسم



مخصوصی، که محققان متأخر به زمان مابعد دور باز می‌گردند و اکنون هم در زندگی  
 هادیان برقرار است، در میان آنان رایج بوده است؛ به‌اساسی می‌گوید که هر فردی از  
 طبقه اشراف از ازدواج با زنی که از طبقه پست‌تر از خود باشد ممنوع بوده است.<sup>۹۱</sup>  
 چنین رسمی به این منظور مقرر شده بود که خون طقانی پسا و محفوظ نماید  
 همچنین در میان هر طبقه اجتماع امتیازات و مقررات خاصی وجود داشت چنان-  
 که مثلاً عده از نصاحب موال اشراف، که پس از انقلاب مردکیان معمول شده  
 و ضربت هو لثاکی به طبقه اشراف زده بود، ممنوع شدند و لازم دانسته شد که  
 موقعیت اشراف را، به هر قیمتی که باشد، با امتیازات قدیمی این طبقه دوباره  
 برقرار نمایند و به همین ترتیب سایرین محفوظ و محکم نگاه دارند. زیرا که ایجاد  
 سطوت مطلقه، که در طی هر ده سال اساساً بر طبقه اشراف نیکه داشت، با ضرورت  
 در نتیجه انقراض این طبقه صورت گرفته بود. با این نام تمام اشراف در دفاتر  
 ثبت شد و سلسله نسب آنها در بایگانیهای دولتی محفوظ ماند.<sup>۹۲</sup>

الفصله وجود این طبقات محضه اجتماعی، به هر عنوان و نامی که خواننده و  
 تعیین شوند، این نکته را بر ما ثابت و مدلل می‌دارد که بسی پیش از مهاجرت  
 طاهریان آریایی به فلات ایران یک سازمان اجتماعی در میان آنها وجود داشته است.  
 بررسی دقیق سازمان موجود در عهد ساسانی و وجود سازمان دیگری را در  
 زیر و فراوانی یا گاتایی به ما ارائه می‌دهد، به این معنی که بر روی بیان و اساس  
 موجود، با سلطه و اقتدار طبقه روحانی در دشتی عصر ساسانی، آریایی نهاده شده  
 که در آن واحد است و تناسبات پدر و اقتدار طبقه روحانی آن عصر بوده است  
 بدینسان می‌توان درک کرد که چگونه در طرفی به‌های پهلوی صورت  
 عاریتی و تقلیدی دارند و از طرف دیگر به‌جهت اختلاف در شمارش طبقات  
 و تقسیم‌بندی آنها در برد موبدخان زمان پیدا شده است.<sup>۹۳</sup>

\*\*\*

در مقدمات بالا سرانجام این شیخه حاصل می‌شود که اولاً قبله اولیه که  
 در اوست به نام زسر ازان یاد شده خانواده برزگی بیرون آمده که افراد آن همه  
 دارای يك نژاد بوده‌اند، و از حیث جمعیت قبل ملاحظه بوده است. این  
 خانواده اعضای محسوب شد، یعنی اقوام دور و نزدیک و زنان و فرزندان و

بوکران و یتدگان، همه را در سینه خود جای می‌داده، افراد آن در اطراف يك  
 كانون خانوادگی جمع می‌شده‌اند و به‌پیروی از بزرگ خانواده، که در آن واحد  
 رئیس امور، بیوی و رئیس امور مذهبی بوده و نفوذ و اقتدار نامحدودی نسبت  
 به تمام اعضای خانواده داشته. به يك نوع تشریفات مذهبی می‌پرداخته‌اند (عهد  
 عتیق، کتاب استر 1,22).<sup>۹۴</sup>

این خانواده نه‌تنها به واسطه اقتدار مطلقه ربوبیتی ممتاز و مشخص می-  
 شده بلکه اطاعت محض و کورکورانه تمام اعضای طایفه نسبت به او و رئیس  
 خود، و ایمان و عقیده به جبهه تقدسی که تمام دارایی مشترک آنها<sup>۹۵</sup> یعنی زئومه  
 (دهکده - قصه)<sup>۹۶</sup> داشت، نیز در کار بوده است.

از اجتماع و اتحاد این دهکده‌ها و قصبات يك نوع واحد اقتصادی -  
 سیاسی پدید می‌آمده که در زبان درسی باستان «ویث» در زبان پهلوی «ویس»  
 و در سکریب «ویس» *vis*<sup>۹۷</sup> نام داشته بعضی «جیه»<sup>۹۸</sup> که به وسیله يك  
 «ویسوپوترا» *Viso-Puthra* (پهلوی «ویسپوهر»)<sup>۹۹</sup> اداره می‌شده است

در درجه بالایی، اجتماع شامل جمعیت مراکضری بوده موسوم به «دهیوم»  
 «dahy» که يك واحد وسیع اجتماعی را تشکیل می‌داده و در عهد هخامنشی  
 توسط يك هر موسوم به «دهیو پنی تیش»<sup>۱۰۰</sup> اداره می‌شده است

حکومت دو یا چند دهه و در زمان هخامنشیان به يك هر موسوم به  
 «حشه سه پاره» سپرده می‌شد که او را یونانیها سائراب<sup>۱۰۱</sup> *satrape* (شهرب،  
 این واژه از تحریفی از کلمه حشه سه پاره بیست) می‌گفتند؛ این حکومت در  
 دوران سلطنت اشکانیان به شاهزاده‌ای تقریباً مستقل موسوم به «بیتخش»<sup>۱۰۲</sup> *bitaxš*  
 و در دوره سلطنت ساسانیان به يك «مرریان» سپرده می‌شده است.<sup>۱۰۳</sup>

در هنگامی که شالوده شاهنشاهی پارس ریخته می‌شد، از سازمان اجتماعی  
 ایرانی يك سازمان سیاسی به وجود آمد که «گائاها» آن را به صورتهای گوناگونش  
 به ما ارائه می‌دهد که عبارتند از: «دماهم» *dāmanam* «ویزم» *visəm* -  
 «شوئرم» *šoiθram* «دهیوم» *dahyūm* که به ترتیب بر خانه، خانواده،  
 قبیله، ایالت<sup>۱۰۴</sup> دلالت می‌کنند. این اجتماعات هر يك رئیسی داشته است به -  
 ترتیب به نام: «موبنی تیش»، «ویس پنی تیش»، «زئوپتش» و «دهیو پنی تیش»<sup>۱۰۵</sup> خود

اوستا هم این مسئله را بدین طریق برای مدال می‌سازد در این کتاب شش زردشت خطاب به اهورامزدا می‌پرسد: «این صاحب اختیاران کیستند؟» اهورامزدا به او پاسخ می‌دهد: «*nōmania* - دشمن، و *isya* - دهبومه *dahyuma*<sup>۱۱۲</sup> هستند.»

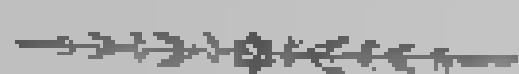
انها هرشتگان نگهبان (گوشوادی) هستند متعلق به چهار بخش کشوری که دژسای آنها عبارتند از: *nosni* - و *nosni* - و *nosni* - و *nosni* - در فصلی از گاتاها (I, XLVI) زردشت مایوسانه ارجوح می‌پرسد که به چه ممکن می‌باشد فرار کند تا از آسیب عدوت و دشمنی که در هرجا به آن برمی‌خورد در پناه باشد؟<sup>۱۱۲</sup> می‌گوید: از «خواستو» *xvaēti* (پهلوی: نمائه *nmana* یا دم - *dōmanēm* - حایواده، خاندان)، و از «اثر به من» (پهلوی: *zanti*؛ گاتاها: شوئیثره قبله، ناحیه) مرا دور می‌کشد؛ به و در به (پهلوی: *nos* = کلن، کمون) مرا حشر می‌سازد و به «دهبوم» (= استای)<sup>۱۱۸</sup>

کلمه اخیر «دهبوم» که از ریشه «سمانه»، «ویس»، «دشمن»، «دهبوم» و «دشمن» ریشه «خواستو»، «و در به»، «اثر به من» انتقال یافته، همانندی و تداوم در دو سلسله را می‌رساند.<sup>۱۱۹</sup>

با براس چنین شیعه می‌توان گرفت که شش زردشت از دایره بسیار محصور اجتماعی یعنی از «دمم» *dōmanēm* یا «سمانه» *nmāna*<sup>۱۱۵</sup> که حایواده و حایواده باشد گرفته تا واحدی با جمعیت زیادتر مانند «دهبوم»<sup>۱۱۶</sup> که ایالت باشد در هیچکدام جز به یأس و بی‌اعتنایی بر نمی‌خورد.<sup>۱۱۷</sup>

بدین قرار طبقه‌بندی اجتماعی از حایواده، که اولی سلسله اجتماعی به شمار می‌آید و در درجات مختلف سایر اقتضای زمان و مکان توسعه پیدا می‌کند، ما را به سازمان سیاسی و اداری، در زمان عرض اندام امپراتوری هخامنشی در صحنه تاریخ، رهبری می‌کند.

## ۱۱. سازمان سیاسی شاهنشاهی هخامنشی



### الف. - تأسیس شاهنشاهی

هخامنش در یکی از فاش متعدد ریایی نطق دارد که در مه، حزب برگزیده<sup>۱</sup> اقوام آریایی. بد طرف ولایت ایران. روی آوردند برخی از آنان در ایران متمرکز شدند و تعدادی دیگر بد سوی مناطق دیگری رها گردیدند. گزنهون در کتاب معروف خود، کوروددسا<sup>۲</sup> قایل مشکنه<sup>۳</sup> جامعه ایران را بدو آورده تیره قسم و جمعیت اس را یکصد و بیست هزار نفر تعیین می کند هرودوت، مورخ مشهور یونانی ملقب بد پندر تاریخ<sup>۴</sup> می نویسد: « وایلی که اجتماع و قوم ایرانی را تشکیل می دهد مبارک<sup>۵</sup> » و بعد از آنها تعداد ده قبیله را نام می برد.<sup>۶</sup>

مورخان جدید، مانند ادوارد مایر<sup>۷</sup>، جمعیت ایران هخامنشی را پانصد هزار نفر و محدث امپراتوری ایران را پنج میلیون کیلومتر مربع سر آورد می کند.

اوستا، بدوین خود، از بین طوائف آریایی هفت قبیله را نام می برد قبلی که قوم ایران هخامنشی را تشکیل می دادند به قرار زیر بودند:  
۱- وایل سرزمین پارسه<sup>۸</sup> هرودوت (I. 125) ساکنان این منطقه را پارسه<sup>۹</sup> و رگدیان *Pasargadiens* نامیده است و کارامانیان *Caramaniens* و اونه

*Utians* را جزو پاسارگدیان به‌شمار آورده است.

۲- «مادها»<sup>۶</sup> عده زیادی از مورخان قدیم و نویسندگان و ایرانیان آن عصر جدید قبیله‌های ماد را جزو نژاد آریایی نمی‌دانند.<sup>۷</sup>  
پیش از تأسیس شاهنشاهی هخامنشی، مادها امپراتوری بزرگی را دارا بودند که قسمتی از آسیای صغیر را دربرداشت.

۳- «هیرکانیان» (ساکان «ورکن» *Varkan* یا «ورکنه» *Verkana*)<sup>۸</sup>.

۴- «پارتها» یا «پارتیه» *Parthae* ی ناد شده در سنگشته‌های هخامنشی.<sup>۹</sup>

۵- «ارپها» که در زمان هخامنشیان «اره‌نیوه» (هر نیوه) *Araia = Haraiva* نامیده می‌شدند.<sup>۱۰</sup>

۶- «درنگه‌ایها»<sup>۱۱</sup> که اقامتگاهشان (درنگی‌سا) در منطقه سیستان امروز ما بود و هرودوت آنان را «سرنگه‌ایها» *Sarageens* می‌نامد.<sup>۱۲</sup> ایشان در جنوب ابالت اره‌نیو (هر نیوه، هرات) یعنی در غرب کشور کنونی افغانستان جایگزین بودند.

به عقیده ادوارد مایر، سردمین آنان تأسیسات امروزی مگنیش داشته است.<sup>۱۳</sup>

۷- «اراخو میائیها» ساکان اراخوسا (الرحح) یا «هره‌نوونیش» *Haraunariš*<sup>۱۴</sup>. این قبیله در شمال شرقی رود هلمند (هیرمند)، که مطابق قسمتی از نخل افغانستان کنونی موسوم به پشتواست، ساکن بوده‌اند و وایساح این منطقه را یا قندهار کنونی یکی می‌دانند.<sup>۱۵</sup>

۸- «باکریائیان» (باخترینها)، ساکان باختریش (باختر، بلخ، باکتریا) که در سنگشته‌های هخامنشی «باکریش» *Baktriš* نامیده شده است.<sup>۱۶</sup> منطقه‌ای است در شمال ایران کنونی و پایتخت آن بلخ بوده است.

۹- «سغدیها» که در زمان هخامنشی «سوگودا» *Suguda* نامیده می‌شده‌اند<sup>۱۷</sup> و محل اقامت آنان بین رودخانه‌های آمو دریا و سیر دریای کزرسبی بوده است.

۱۰- «خوارزمها» ساکان خوارزم که همان «اوو رزمش» *Uvarazmiš*

هخامنشیهاست<sup>۱۱</sup> واقع در وادی حیوه.

۱۱. «مارک دژن» به تسمیه آنجا را که مطابق است با مرگوش - Marg

آنها هخامنشی<sup>۱۲</sup> که را با «مرو» امروزی یکی می دانند

۱۲. «ساکارتی» (اسگرهای) Sagartiens<sup>۱۳</sup> که بر حسب نوشته های

هرودوت به ارضه بطور ارمنش هخامنشی را تشکیل می دادند<sup>۱۴</sup> و با «درنگه ایها»

و «بها» و «میگی ها» Migiens و «تاماسیها» Thamanées در يك شهرت

نشن (ساتراپنشین) گنجانیده شده بودند.

بسیار هخامنشی سر به ایگه وان از بیابانکاری شاهنشاهی ایران جدید

پس بی در ب سبب کرده و شاهانی را به وحد دآورده بود، مشهورتر از قابل

دیگر شد همچنین بر عمان و فله ای است که به ایرانیان فرصت داد تا ارزش

و قبی خود را به سبب ظهور برسانند و قدرت نمایی کنند و با تمام وسایل و

سرویهی که دارا بوده بد به اتحاد و سازمان يك شاهنشاهی پهناور پردازند؛ و

این خود اول شاهنشاهی پهناور و عظیمی بود که در روی زمین برقرار

گردید.

به واسطه آسپه و تئاری که شاهنشاهی هخامنشی از خود به یادگار گذاشتند

و بقایای اغلب آنها هنوز هم بر خاسته، هم این وسیله خودان و با پدید آمدن

است، اولین کتیبه ای که از هخامنشیها داریم و اشاره به این قسه می کند سنگشینه

از یارمه، است. رازمه در این سنگشینه، چنین می گوید:

«از یارمه خشایشه و زر که خشایشه خشایشیا نام خشایشه یار سا چه ایش پیش

خشایشه پوثر هخامنشیه»<sup>۱۵</sup>

یعنی: از یارمه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پدرس، پسر شاه چه ایش

پیش، هخامنشی.

کسه دوم که باز از این قسه صحبت می کند و مختصر تر است سنگشینه

کوروش بزرگ است<sup>۱۶</sup> و شاید هم از کوروش اول باشد؛ چون که کوروش دوم

اساس شاهنشاهی ایران را پایه گذاری کرد و در کتیبه ای که نامی از کوروش است

خود را پادشاه انشان معرفی می کند و پس از فتح بابل لقب پادشاه این کشور

را به نام خود می افرازد که بعداً به طور مفصل در قسمت سیاست مذهبی هخامنشی

شرح آن خواهیم پرداخت.

حاشیان سلاوی کورش بر در سکنه‌های می که در حدود  
رقی گذاشته‌اند نام این قله را با افتخاری بی‌حیه به‌عنوان به‌خاطر می  
آورند.<sup>۱۵</sup>

تاریخ او پس دودمان هخامنشی بسیار معلوم و تاریک است. تنها بی‌  
فیل از کورش می‌رساند و اسب‌های از حدود برخی نگاشته بد که توان  
ولو به‌احتیاط از بقای که آنها کرده بد طرحی به‌دست د

در حالی که «اریارمه» خود را شاه «پارمه» معرفی می‌کند، همان طور  
که در بالا دیده شد کورش عنوان شاه «انسان» را بر می‌گزیند و البته این  
عنوان است که پس از سرنگون ساختن حکومت مادها و تأسیس شاهنشاهی  
ایران<sup>۱۶</sup> به‌خود می‌دهد. در هر حال و به‌هر کیب که باشد پارسیان به‌دست و  
نصاحب امپراتوری پهناور خود را در بدو از به‌کورش و سپس به‌دار بوش گیر  
مدیون هستند. بر ااکورش دوم، پس از آنکه یوغ پادشاه «ماد» را برگرفت و  
در جنگ بر او غالب شد، خود حاشی او گردید. بدین سان امر بی‌اشکال و  
به‌آسانی صورت گرفت. کورش پس از خود سلطت را به‌پارسیان، که تا آن  
وقت مطیع و حراجگر از مادها بودند، منتقل کرد. پس از تصرف کشور ماد،  
کورش به‌سوی کشور لودیا (لیدی) متوجه گردید و آن را هم در سال ۵۴۰ ق م  
مسخر کرد<sup>۱۷</sup> و در سال ۵۳۹ ق م، یعنی یک سال پس از تسخیر لودیا، به‌دست به  
دولت بابلی‌ها رسید<sup>۱۸</sup> که آن را نیز فتح کرد.

پس از آنکه کورش سلطه و اقتدار خود را در باختر ایران برقرار کرد،  
روی به‌طرف حاور ایران نهاد<sup>۱۹</sup> و کشورهای حاوری را بر به‌شاهشاهی ایران  
افزود. بدین سان، کورش شاهنشاهی پهناوری تشکیل داد که حدود آن از تمام  
امپراتوری‌هایی که پیش از آن وجود داشت، تجاوز کرد. به‌علاوه کورش در پرتو  
امر از مهربانی و رأفت نسبت به‌رعایا و بر دسان خود شخصیت ممتازی پیدا  
کرد. این روش حیرت‌آور تارهای بود کاملاً به‌خلاف رفتار باثراور شوریه  
و کندیها نسبت به‌اقوام مغلوب بود. البته چنین رفتاری در سن با اشکالات  
معدد روبرو می‌شد زیرا که شاهنشاهی کورش شامل عدده زیادی از اقوام و

طوایف گوناگون بود<sup>۳۲</sup> که دارای مذاهب و عادات و رسوم مختلف و مخصوص به خود بودند و کورش بزرگ از هر يك از آنان قوانین و رسوم را به کار برد که مناسب به اختیارات و مقررات افکار و روحیات آنها باشد<sup>۳۳</sup> در آندران<sup>۳۴</sup> سپس امپراتوری روم، دهیویه که مالک «ویس» یعنی زمین و املاک بود، زمین و ملک را اشغال کرده و ضایع مهمی را عهده در

بدین بیان: «يك اعتقاد بودی سلطان مصلحت اشرافی به وجود آمد و دلیل آن هم این بود که داریوش کبیر به مساعدت و جان بخشی شش خاندان مهمتر ایرانی بر آنکه سلطنت نکند و آن را صاحب کرده بود، البته این خانواده‌ها بالخصوص در سارد و اسکلات کشوری و لشکری و در اداره امور دولتی حاضر و بین مقام بودند»<sup>۳۵</sup> و مسلم است که در آندران بر لائل فرمانروایی کشور مخصوصاً با پارسیان بوده<sup>۳۶</sup> بر ایران بود که اقدار هخامنشیان را برقرار کرده بودند<sup>۳۷</sup> و پس از کشتار و جوهریری زنده<sup>۳۸</sup> فرمانروایی را از دست مادیان گرفته و ایرانیهای ساکن «پارس» یعنی خانواده هخامنشی، استقلال داده و اختیارات را بدینان تفویض کرده بودند.

پس همان طور که در بالا ملاحظه شد، مادیان قول هرودوت اعتمادی داشت که می گوید «داریوش به صاحب تخت و تاج را مدیون تدبیر مهنر خود اوثنارس<sup>۳۹</sup> *Ὀυθάρης* بود» بلکه باید گفت که به طریق اولی مدیون پارسیان بود. به همین جهت بود که داریوش تعقیب خانواده هخامنشی داشت و این خانواده سلسله شاهانی را مانند کورش و خشایارشا، و در مدب چندین نسل به وجود آورده بود.<sup>۴۰</sup>

شاهشاهان هخامنشی طبق اصول و مواظبتی پس درین، که قبل از پیدایش شاهشاهی بران مرسوم و معمول بوده، شخصاً جانشین خود را انتخاب می کردند (گزین، کوردی، VIII، ۷). به علاوه شاهزاده ولیعهد می بایستی از طرف مادر از يك خانواده اصیل اشرافی به وجود آمده باشد. بنابراین جانشین داریوش اول پسر بزرگوار، یعنی ارتوبازان<sup>۴۱</sup> *Artobazanès* بود. بلکه پسر کوچکتر، یعنی خشایارشا، در يك سلسله با دلی که متعلق به سال



۵۵۷ ق م است. «شاهپور ایلام» یاد می‌شود، یعنی از بوسا ساراس، که به جانشینی شناخته شده بود ولی به محالمت با جانشینی او دلیل آورده شد که در زمانی زایل شده است که پدرش (داربوش) هنوز به بزرگی خصوصی داشت و به سلطنت نرسیده بود و از طرف دیگر مادرش ملك در عادی، دختر گور ریاس *Gobrias*، است. پسر کوچکتر در ریوس، حشایارش، در حیات شاه به در آمد و در از طرف مادرش. بوسا *Aiossa*، که دختر که درش یعنی سیانگرا شاهشاهی ایران بود به خود به خود سبطی مسوب می‌شد پس از کشمکشهای زیاد در ری بالاخره قبول داریم ایران مسئولی شد و تابق مدد به پس کشمکشها، تا بحس حشایارش، پسر کوچکتر، به عنوان ولیعهد خاتمه داد. ۴۰

پس چنانچه روایت هرودوت ۴۱ و سایر نویسندگان یونانی قابل اعتماد باشد، حاشی داربوش کبر پسر بزرگتر او بود، موقعی که در بوش به پادشاهی رسید و تمام امور را به دست گرفت، هنوز حاضر در محله به او تاج کوروش، که مورد احترام و تقدس پارسیان بود ۴۲ محو شده بود و شاهشاهی بود که رأفت و مهربانی صرب المثل شده و به حدی بود که او را «بدرمتت» خطاب می‌کردند ۴۳ و حتی سلطنتی مشروع به تهرادهای ملو می‌گرفت که از دودمان وی باشد.

به عقیده ما، به همین جهت بود که گوماتا *Gaumata* ی مع تهوری از خود نشان داده و به ایرانیان چس و انمود کرد که او بر دی *Bardia*، پسر کوروش است. ۴۴

در این گذشته سلطنت از نظر محامیان اسات و دان حبه بوهیت داشت و هر پادشاهی معتقد بود که از طرف اهورامزدا رسالتی به او تعویض شده و به سلطنت رسیدن او به منظور این است که قوم آریانی را بر طبق اراده خداوندی اداره و رهبری و بر طبق همان اراده برداسی دروغ (دروژ) و تعدی سالمان را به قوه قهریه آریاییان ریشه کن کند زیرا که همین دو عیب یعنی دروغ (دروژ) و ستیگری مظهر عیب و فسادند و همین دلیل است که داربوش بزرگ می‌گوید: «دروغ این ممالك را برانگیخت و اوادار به شورش کرد. زیرا که این اقوام دروغ گفتند، سپس اهورامزدا آنها را به دست من داد» ۴۵ «و وقتی

که هورامردا دید که این کشور در شورش است. پادشاه کرد به به این وضع  
 پان دهم، ۴۶ یا اینکه در کتیبه بستون، باز داریوش می گوید: «ای کسی که  
 بعدها به پادشاهی خدا رسید، دلت را کاملاً از دروغ حفظ کن و هر کس  
 که دروغ گفت به سحسی او را محازات کن. هر گاه در این اندیشه باشی، کشور  
 من سالم خواهد ماند». ۴۷ بار درجی دیگر داریوش شاه می گوید: «من آب  
 چناب (درست نهم) که نمی گذارم قوی به ضعیف شوم کند و هیچ میل ندارم  
 که ضعیف بر قوی چیره شود». ۴۸

درجای دیگر دروش بهائات مقدم الوهیت صفت و مقدس بودن آن  
 پرداخته می گوید: «وشنا اتورمزدها - ادم - خشاينه - امی ای - اتورمزدا -  
 خداسم - منا - آبره».

*Vašna auramazdaha adam Xsaraθya amī auramazda*  
*χšassam mana ābara (Bist §5)*<sup>۴۸</sup>

که معنی آن چنین است: من به اراده اهورامردا پادشاه شده ام و اس اهورا  
 مرداس که سلطه و اقتدار شاهی را به من عطا کرده است. ۴۸  
 پس به طوری که پادشاهان ایران خود را معرفی می کنند. سلطنت از جمله  
 حقوق الهی است و با همین ویژگی است که در فکر ملت ایران به طور همبستگی  
 دوام پیدا کرده و باقی مانده است. مذهب و سلطنت به طور لایعناک به هم بستگی  
 دارند و به واسطه همین حمایت و معاضدت پر دانی است که داریوش از دجله  
 عبور می کند و لشکرش را بابلها را درهم می کوبد و بی دربی بر معاندان خود  
 فتح و پیروز می گردد و هر تصمیمی که پادشاهان هخامنشی می گیرند بر طبق  
 اراده اهورامردا صورت می گیرد. ۴۹

سلطنت باید در حد بود و هخامنشی موروثی بوده باقی و پاینده بماند.<sup>۵۰</sup>  
 و تعیین جانشین با خود شاه است. ۵۱ و لایب عهد متعلق به اولاد ارشد است و  
 این شرط که ولیعهد باید از زن صیغه به وجود آمده باشد. ۵۲

حقوق اساسی و دستورات سازمانی و همچنین اداره کشور شاهنشاهی بر  
 روی همین اصل قرار دارند که باید در حسن اداره مملکت به کار روند.  
 حقوق و امتیازات دهبویشی تیش ها که وارث مستقیم و بیس پشی تیش (که بد

بهلوی و سپوران نامیده می‌شدند<sup>۵۳</sup> سلافاصنه برسلطت مهر استداد می‌رند ولی این استداد مطبق نیست. زیرا که ایرانیان به بخشی که در صفحه شطرنج عالم ایما می‌کردند کاملاً نگاه و نظر نداشتند و از هر نوع خود و صلح دست‌به‌رعایای دربر دست و مطیع خود، همان‌طور که قبلاً دیدیم و داریوش بدن اشاره کرده است، اجتناب می‌کردند (هرودوت 1,134). از طرف دیگر خانواده‌های بزرگ و ممتاز کشور، که مجلس شورای شاه بزرگ را تشکیل می‌دادند، پوسته واسطه کارها بودند و مانع می‌شدند که شاه احیاناً مطابق دلخواه و هوای نفس خود عمل کند. اقتدار و نفوذ دهیوپی‌نیش‌ها و دس‌نیش‌ها بر روی وسعت املاک و اداسی<sup>۵۴</sup> و عده‌دعایایی که به شخص آنان بسگی داشتند، تکیه داشت.<sup>۵۵</sup>

شاهزادگان، شاهان بیگانه و تبعیدشدگان، همچنین پادشاهان مخلوع بر در مجلس بزرگ مشورنی شاهان هخامنشی دعوت و پذیرفته می‌شدند و حق حضور داشتند. و این خود يك دليل بارز دیگر است بر بلندپایگی و درجه‌بندی و ادراك سلاطین هخامنشی. داریوش اول هیستئوس *Histiée*، حنار میلئوس *Milet* را، که از خدعه‌های او طبع بود، مشمول عواطف ملوگانه و افتخاراتی کرد و او را در مجلس شورای خود باز داد.<sup>۵۶</sup> کوسوس *Crésus*، پادشاه لودیایا، بیز، پس از شکست خوردن، در زمان سلطنت کورش بزرگ و کمبوجیه، در جلسه مشورنی شاه همیشه حضور پیدا می‌کرد.<sup>۵۷</sup> یکی از مشخصات شاهنشاهی هخامنشی توحهی بود که به‌ترتیب طبقه حوان شاهزادگان و سرریدان اعیان و اشراف معطوف می‌داشتند و باین‌را این رسم بود که شاهزادگان کشور می‌بایستی در اوان طفولیت به‌دربار شاهنشاهی فرستاده شوند و تعلیم و تربیت‌لارم را فراگیرند و معلومات خود را تکمیل کنند. تعلیم و تربیت از جمله امتیازات طبقات اشرافی بود بلکه تمام حوانان کشور هم از هر نژاد و مذهب و ملیت، به‌شرح داشتن استعداد و هوش و لیاقت، از این آموزش و پرورش بهره‌مند می‌شدند.<sup>۵۸</sup> و این عمل باعث حیرت و تحسین افلاطون و سایر یونانیان شده بود که به‌دعای به‌شرح آن پرداخته‌اند.<sup>۵۹</sup>

حده‌به‌باوه‌ها (شهرها) ببر، به‌تعبیر از دربار شاهنشاهی، سرریدان

اشراف و فرزندان ملک دیگر محض حکومت خود را به داری سعاداد بودند.<sup>۶۰</sup>  
 برای آموزش و پرورش می پذیرفتند تا به صنایع و حیرت و کارهای عمومی  
 دهری کنند و چون به سن کمال می رسیدند<sup>۶۱</sup> می توانستند امور کشوری را بر-  
 طبق دستورات و اطلاعاتی که می گرفتند با بصیرت و شرافت اداره کنند.<sup>۶۲</sup>

## ب. - سازمان مرکزی و دربار ساهمشاهی

### ۱. هیئت دولت و حکومت مرکزی هخامنشی

هیئت دولت و حکومت مرکزی هخامنشی را «سخت وری» که «هراره»  
 پسی پیش *Hazarapati* (هرارید) نامده می شد، و چند شورا، که در رأس  
 آن پادشاه قرار گرفته بود و ریاست عالی به او را برعهده داشت، تشکیل می-  
 داد. حقوق و امتیازاتی که شاه بران اران بر خوددار بود، از این امر سرچشمه  
 می گرفت که سطح موهبتی الهی بود که از طرف اشورامزدا به وی می شد.  
 از طرف دیگر بدین سخت که شخص شاه و رت مستقیم و قائم مقام «داهب و پشی»  
 نیش، (دهیوبد) ها بود و عنوان «پدر ملت» داشت چنین اختیارات و حقوقی  
 تثبیت و توجیه می شد.<sup>۶۳</sup> در نتیجه «خورید» (فر)<sup>۶۴</sup> یعنی شکوه و جلال شاهی، که  
 بدرمان دری قره ابردی گفته شده، در شخص شاه موجود بوده است. و این مانده ها لای  
 اقتداری شمرده شده که همیشه همراه پادشاهان<sup>۶۵</sup> ریایی بوده<sup>۶۶</sup> و نشانه آن دانسته  
 شده که این شاه در آسمان، در کنار جدای داری<sup>۶۷</sup> جنة الوهیتی (فرس قدیم: بگنا)  
 که بعدها سلاطین ساسانی برای خود اختیار کردند این جاسر چشمه می گرفته است.<sup>۶۸</sup>  
 معهدا پادشاهان هخامنشی، با وجود تسلط و اقتدار سلطنتی که داشتند،  
 به استثنای کمبوجیه - که بنا به روایت هرودوت وضع روحی چندان طبیعی نداشت  
 و قتل برادرش بردیا بعد از او تا اندازه ای گفته هرودوت را تأیید می کند  
 شاهان هخامنشی پیوسته با اتباع و رعایای خود با کمال رأفت و عدالت رفتار  
 می کردند و مکرر ارجحیت احساسات بیک و صفات عالیة اسبابیت در مقابل میل  
 معیوب امتحان داده اند و هم<sup>۶۹</sup> و عزم خود را، مصروف عظمت ایران و راحی و  
 سعادت اقوام مختلف زیر فرمانروایی خود می کردند.

بدین سان، قدرت مطلق و احسان بومی که پادشاه داشت، و را دربر گیر  
نقل امور مملکتی قرار می داد. به قانون و تنها قاعدهٔ سازمان اجتماعی و  
کشوری، به عدالت دیگر بنگر نه صابله و شاحص بری تعبیر خوب آرید و درست  
از نادرست، پادشاه بود. ۶۹ ولسی یا وجود دارا بودن قدرت مطلقه، شاهنشاه  
سحضا و به تنهایی در امور مهم مملکتی تصمیم نمی گرفت و در کارهای خطیر و  
تبادل نظر اعضای شورای سلطنتی، که در ریی و فتی امور امپراتوری سهیم  
بودند، تصمیمات مقتضی گرفته می شد. از جمله کبسی که عضو شورای سلطنتی  
بودند بحسب وزیر یا «هراره پشی نیش» (هرارید) بود که در عهد ساسانی منصب  
به برد گمهر بوده است که به غلط بعدها مورخان نام بودرحمهر در محض به شخص  
معینی پداشتند، در صورتی که این عنوان را به همهٔ بحسب وزیر و عهد ساسانی  
می دادند.

هراره پشی نیش (هرارید) بعد از شاهنشاه شخص اول کشور<sup>۷۰</sup> و حائر  
مقام، ول بوده است و یونانیان او را با عنوان خلیارخس  $\chi\lambda\iota\rho\alpha\chi\omicron\varsigma$  نام  
برده اند، اما متأسفانه وسعت عملیات و حدود، اختیارات هراره پشی نیش (هراره  
بد) بر ما معلوم نیست. قدر مسلم این است که همیشه در دربار حضور داشته و صف  
فرماندهی کل گارد سلطنتی یا «جاویدان» های مسهور را داشته است. یعنی  
«جاویدان» هایی که یونانیان به نام  $\lambda\theta\alpha\nu\alpha\tau\omicron\iota$  معرفی کرده اند و تصاویر  
آنان به طور<sup>۷۱</sup> و ما با پذیری در نقش تخت جمشید به جا مانده است.

گاهی اتفاق می افتاد که بحسب وزیر به سمت جناسه پاوه. یا ستراب  
(شهرب)، در رأس یالتی قرار می گرفته و به رتی و فتی امور ایالتی می پرداخته  
است. چنانکه بر راس  $Nabarzanès$  در زمان سلطنت دروش سوم شهرت  
ایالت باختر (بلخ، و کتریا) بوده است.<sup>۷۲</sup> از طرفی این نکته شایان توجه و  
تذکر است که همیشه در دربار هخامنشیان مجالس شوری دولتی متعددی وجود  
داشته که هر يك را می توان با وراژتنامه های مرور مقایسه کرد و بطبیق داد.  
یکی از این مجالس مرکب بوده است از قضات سلطنتی موسوم به «دانه بیره»  
 $dā\theta abara$ <sup>۷۳</sup> که اعضای آن در قانون و حقوق مصیر داشتند و بدین عقد  
امور می پرداختند. پادشاه هم در موقع لزوم در معصلات دولتی به آنان مراجعه

و ب بان مشوره می کرده است.<sup>۷۶</sup> می و ب به یث اعتبار چنین مجلسی را که از  
وصات تشکیل می یافه، مجلس «فرزانگان» نامند.<sup>۷۵</sup> درین متصدیان چنین  
مسی می تو سم، در زمان سلطنت داریوش اول، بدسیامس *Sisamnès*<sup>۷۷</sup>  
شاره کیم و در دوران سلطنت اردشیر دوم ساندوکس *Sandocès*<sup>۷۸</sup> و راکو-  
سس *Racocès*<sup>۷۹</sup> را به آواز شوریم که در عین حال در امور قضائی هم دخالت  
می کردند.<sup>۷۹</sup>

شورای دیگری که در مواقع لازم بخت ریاست عالی شاه تشکیل  
می شد، مرکب از رؤسای حاکمات بود «وینوپو تره» ها (مابد و سپوران  
عهد مساحایی) یا امیران و شاهزادگان شاهنشاهی به احتمال قوی عضو این  
شور بودند. در مواقعی که تصمیمات مهمی می بایست اتخاذ شود شاه  
مابد ب را استماع می کرد و راهنمایی آن را در اجرای مقاصد خود به کار  
می برد و تصمیمات دولتی بر مشورت و آراء و عقاید این بزرگان مبتنی بود.<sup>۸۰</sup>  
ین انجمن نوعی مجلس شورای سلطنتی بود که به احتمال قوی بعضی از  
پادشاهان و سبده شدگان سیاسی کشورهای بگ به هم در آن عضویت داشتند،  
مابد بپستو کلس *Thémistocles* و دمارابوس *Démarares*<sup>۸۱</sup>، یا در زمان  
سلطنت کوروش و کمبوجیه<sup>۸۲</sup> پادشاهان کشورهای بگانه مابد کردوس؛ و حتی  
بلوون و پرشکان یونانی مابد کتبیس کیدی *Clétiás de Cnide*<sup>۸۳</sup> و  
پولیکرینوس مدسی، در عهد فرمروایی اردشیر دوم<sup>۸۴</sup>، در این مجالس حضور  
یا قند؛ بالآخره گاهی هم افسران عالیرتبه و حکام امر دعوت می شدند تا عقاید و  
آرای خود را اظهار کنند.<sup>۸۵</sup>

به علاوه مجلس شورای سومی هم بطور مجالس امروزه وجود داشت و  
امور نظامی بالضرورة می بایستی با حضور افسران ارشد حل و فصل می شد.  
شاهشاه قبل از احد تصمیم در مورد لشکر کشی مهم، آراء و عقاید این  
اشخاص را استماع می کرد و با آنها به مشورت می پرداخت و با احترام و  
نوحه خاصی به نصایح سرداران و امرای لشکر گوش می داد. چنانکه وقتی  
صحبت از يك جنگ بحری به میان آمد، شاه به آراء و عقاید سران لشکر مراجعه  
کرد و همایش، برادر خشیارشا، که مقام در پ سالاری ناوگان ایران را در

مدینرا به داشت برادر خود را از پذیرفتن پیشنهاد دما دانیوس، پادشاه لاکدما-  
یمون *Lacédémone*، مصروف کرد.<sup>۸۷</sup> همچنین آرتابانوس *Artabane*، برادر  
داربوش ول و عموی حشامارش، راجع به مباح عمومی کشور شاهنشاهی توصیف-  
ها و مصایح زیادی به او کرد و حشامارش آراء و عقاید پسندیده او را پذیرفت.<sup>۸۸</sup>  
سراسیمه با بر رآی و عقیده دودانیوس *Mardonius*،<sup>۸۹</sup> پسر گوبریاس، دانی  
«تنی حشامارش، بود که این پادشاه، به رغم مصایح پندرا به عمومی پیش بر دانیوس»<sup>۹۰</sup>  
تصمیم گرفت که به لشکر کشی و سرچرخی خود برسد. یونان اقدام کند  
با اراس همان طور که می توان دریافت. عنوان استعداد و مطلق العالی می تواند  
در مورد پادشاهان هخامنشی صدق کند و شاهشاهان هخامنشی به طور کلی به علاقه  
مدی و تریخه خاص به مصایح اشخاص باهوش و عاقل گوش می دادند، افلاطون  
بر اس معنی را تأیید کرده می نویسد: «اگر در میان ایرانیان شخص عاقل و  
باهوش پیدا می شد که عقاید سودمدی را به پادشاه اقا کند، پادشاه به جای اینکه  
حس حسادت در او تولید شود، ارادی نامتی به آن شخص می داد که بصر «طلی  
خود را کاملاً بروز دهد و بنزبان آورد و هر کس که مصایح عاقلانه و سودمدی  
به او می کرد او را به اعطای امتیازات مفتخر و سر بلند می ساخت و مورد تقد  
میرکانه قرار می داد و تمام وسایل را برای او فراهم می ساخت تا رآی و عقیده  
خود را اظهار کند و لیاقت و استعداد خود را بروز دهد، در نتیجه آزادی گفتار،  
مهر و الفت، و تشریک مساعی بود که اوصاع ایران در آن زمان روز بروز از هر  
جانب ترقی و پیشرفت داشت.»<sup>۹۱</sup>

برای اینکه ارکان اصلی حکومت هخامنشیان را تماماً بر شمرده باشیم  
شورای دینگری را تشریح می کنیم که نقش مهمی در اداره امور کشوری ایفا-  
می کرده است.

در عهد سلطنت هخامنشی بعضاً و روزگار سابق بیان عموماً ملکه ها و  
شاهزاده ها بها نقش بردگی در صحنه امور سیاسی ایفا می کردند و می توانستند  
در تصمیم پادشاهان سهم سزایی داشته باشند و نفوذ و العاده مؤثری  
اعمال کنند.

در اس س برای دربار به دکه تندیر شاهنشاهی و حکومت ایران دستخوش

دسیدها و کشمکشهای محلیانه و پس پرده قوای مختلف و ضد و نقیض فسرار می گرفت. ۹۲ کافی است بری اثبات این مدعا اقدامات ملکه اتوسا. دختر کوروش بزرگ و همسر داریوش کبیر. را به خاطر آوردیم. حواء در مورد ولائعهدهی حشایارش ۹۳. پسر کوچک داریوش. و برکناری ارتوئراسس، پسر ارشد همین پادشاه، که مادرش ارجاموادة اصیل و شاهزاده نبود. حواء را جمع به لشکرکشی داریوش به یونان که در نتیجه پارتیاری اتوسا انجام گرفت. ۹۴ در دربار هخامنشیان. ملکه ایران مقام شامخی را دارا بود و شاعر معروف یونانی. اشیل (آسیچیدرس) ملکه ایران را به یونان که از جنم خدایان ساطع شده است» بسپه می کند. ۹۵ هیچ کس حر ملکه در موقع صرف غذا حق حضور بر سر حوان شاهانه نداشت. ۹۶ مقام و شودی که ملکه ایران دارا بود به وی اجازه دخالت در تمام امور کشوری و لشکری می داد. کوروش صغیر که در مظان اتهام سوء قصد نسبت به اردشیر اول قرار گرفته بود. زندگی خود را مرهون دخالت مادرش پرستاتیس (پریراد) *Parysatis* می داشت و اگر حمایت پرستاتیس و دخالت او نبود. قل از اینکه دست به شورش و لشکرکشی به قصد برادرش بزرگ. به مرگ حسی محکوم می شد. ۹۷ به فقط پریراد او را از مرگ نجات داد، بلکه باعث شد که دوباره فرمانروایی یونان به او واگذار شود و بالاخره در اثر تحریکات یونانیها. که از ضعف نفس او می خواستند سوء استفاده و قدرت مرکزی را در انتظار افوام ضعیف کنند. او را وادار به سرکشی و طعنان کرد. تا اینکه در گوناگونا گشته شد.

در زمان سلطنت اردشیر دوم ملکه ایران. موسوم به ستاتیرا *Statira*. توانست خود را محبوس مت ساخته در کارهای امپراتوری ایران دخل و تصرف کند. ۹۸ همچنین مادر اردشیر دوم. پرستاتیس. بعد از مرگ شوهرش. اردشیر اول. خود در اداره امور کشور دخالت تام داشت و نفوذ و اختیارات خود را همچنان حفظ کرده بود. تا به نحایی که با بدروایت مورخان آن زمان. نفوذ و اقتدار پرستاتیس با سلطه و قدرت شاهنشاه مقابله می کرد. ۹۹

دستگاههای دیگری که در امور اداری کشور سهم برایی داشتند و حکومت مرکزی را تکمیل می کردند. عبارت بودند از دستگاه پلیس محفی،



«سوم به چشم و گوش پادشاه» و در حدی که بدتر است به شرح آنها می پردازیم.

## ۲

### چشم و گوش پادشاه

از بدو ششصد شصت و هشت می هجدهمی تا انقراض سلطت ساسانی. پادشاهان ایران برای اینکه دایم در جریان اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی کشور باشند و در مواقع مهم بتوانند تدابیر لازم به کار برند دستگاهی ایجاد کردند اطلاعاتی را چگونگی این دستگاه در عهد هخامنشیان توسط مورخان یونانی، مانند هرودوت<sup>۱</sup> اشیل (پسچولوس)<sup>۲</sup> و استوفانس<sup>۳</sup> Aristophane<sup>۴</sup> پلو تارک (پلو تارخوس)<sup>۵</sup> Plutarque<sup>۶</sup> گریغون<sup>۷</sup> Xenophon<sup>۸</sup> به ما رسیده است.

در زمان شاهنشاهی هخامنشی ساسانی که به تصدیق این مورد می دادند «سپساک» Spasak یا «سپدک» Spadak<sup>۹</sup> بوده است که در نزد یونانیها به «افدالموس باسیلئوس»<sup>۱۰</sup> (چشم پادشاه) مشهور بوده است.

از جمله وظایف کارمندان این دستگاه نظارت و مراقبت در کارهای مأموران کشوری و لشکری در سرتاسر امپراتوری و نهاد گزارش راجع به طرز رفت و رفتن امور جاری و حس یا سوء جریان کارها برای شاهنشاه ایران بوده است. مورخان یونانی مذکور در نوشته های خود عنوان «سپدک» را به صیغه مفرد نوشته اند که دلالت دارد بر يك تن که چشم پادشاه به شمار می رفته است. لیکن گزنفون این کلمه را جمع بسته و در چشمان پادشاه بحث می کند و می نویسد: «به علاوه می دانیم که گزارش ها به سزگمشی و سخاوت و تعویض امتیازات، اشخاص را به خود محذوب کرده است که «چشمها و گوشهای» پادشاه می نامند.»<sup>۱۱</sup> به عقیده ما ممکن است این عنوان به رئیس کل این دستگاه داده شده باشد؛ زیرا يك نفر به تنهایی نمی توانسته است از عهده ادای چنین وظیفه خطیری

برآید.

عنوان «سپک» مختص رئیس این دستگاه بوده دارای عده‌ای کارمند که به فرمان شاه مرتبط بودند هر چند وقت یکبار دستگاههای اداری استانها را بازرسی کند و نتیجه مطابقت خود را به عرص شاهش برساند. شاهش به وسیله چس سازمائی همیشه در حریان امور لشکری و کشوری بود.<sup>۱۰۸</sup> در یکی از لوحه‌هایی که در شوش به دست آمده و مربوط به دیواسرای این منطقه است - مأموران در آمد (نخستینداران) و ناجگیران به نام کوده‌کاکا *Kudda-kaka* و هومان هالتاش *Huban-haltash* اهل ایلام و تبعه پارسه - به حویلی این موضوع را تأیید می‌کند. در این لوحه‌ها چگونگی بازرسی این نمایندگان شاه، که در لوحه «پیک» نامیده شده‌اند، بر ما روشن می‌شود و از آنها معلوم می‌گردد که چگونه با دربان شاهشاهی امور اداری و حتی جزئیات امور روزانه او را رسیدگی می‌کردند. یکی از گماشتگان، به نام بل زر ابی *Bel-zer-abi* به بوموکی زر *Nabu-mukin-zer* می‌سویدند هر ماه با درس (پیک) شاهی می‌آید و مقامها را بازرسی می‌کند. هیچ کس هرگز سر کار خود نیست مأموران پرستشگاه آمده‌اند که علت را بدانند و چون «پیک» هور به شاه گزارش داده مردی را که گاو و گوسفند به او سپرده شده بود و سر کار خود نبود به تأخیر کرده به آنجا فرستند.<sup>۱۰۹</sup>

«سپک» بین طبقه کارمندان عالیرتبه یکی از مقامات شامخ را دارا بود و هنگام مسافرت شاه برای رتیق و حتی امور لشکری یا مقابله با دشمن، همیشه یکی از محرم ترس ملتزمان رکاب بود و حفظ و حراست شاه را برعهده داشت.<sup>۱۱۰</sup>

همزمان با تأسیس دستگاه بازرسی شاهشاهی، امور محلی و امنیتی بر عهده سازمان دیگری بود که ریاست آن را شخصی دارای عنوان گئوشکه *Gaušaka* برعهده داشت و یونانیها او را دیرعوان بازیلتوس او تا-*βασιλέως* *ωτα* (گوش شاه) می‌شناختند.<sup>۱۱۱</sup>

یکی از مأموران این دستگاه، که تاریخ نام او را ثبت کرده است، موسوم است به آرتاسیراس *Artasyras* که ریاست کارآگاهی را در زمان فرمانروایی

اردشیر دوم داشت و حرمرنگ کورش صغیر را در جنگ کواکسا Cuna\sa رای  
اردشیر آورد. ۱۱۲

## § ۳

### سازمان اداری سدبوانسرا

۱- دبیران دبیران می پیش از آنکه کورش سرزمینهای ایلام و پارس را فتح  
کند. ایلامیان و بابلیان و من و استوب پوشش آشیانی داشتند و بر لوحه‌هایی که  
از گل و حش خام تهیه می کردند، می نوشتند. پس مصالح به علت وجود گل  
دیس فراوان که در دسترس بود به آسانی فراهم می گردید. ساکنان این سرزمینها،  
مخصوص بابلیان، بر سلات و اسلحه خود در بر روی این الواح می نوشتند و در  
جایی محفوظ نگاه می داشتند.

اولین قدم در راه تمدن برای یک جامعه، در زمان قدیم، هماهنگ گرفتن  
من حیوانات و پرورش بوده است به همین علت ایر بیان. که تا قبل از برقراری  
نظام منظم با ساکنان این منطقه چندان از این موهبت برخوردار نبودند، در  
صددان برآمدند که سرمنشی گرفته اداره امور شاهنشاهی را، که مستلزم سازمان  
جدیدی بود، با پیروی از اسلوب بابلیان برشاله ده صحیحی استوار سازید و  
بر حسب فتنای زمان و مکان و احتیاجات منطقه‌ای، آن را بسط و توسعه داده و  
به سوی تکامل سوق دهد. این اولی قدم بسیاری وحدت فرهنگی کشورهای  
شاهنشاهی بود. چون از طرفی شاهنشاهی جدید ایران، که تازه با سلسله طهور،  
گداخته بود، و از طرفی محتلی که دارای آداب و رسوم، زبان و مذهب  
کری و گوی بودید تشکیل شده بود، احتیاج به برقراری روابط و مطلع ساختن این  
قوام از تصمیمات حکومت مرکزی داشت، و در طرف دیگر وسعت زیاد و  
بهاوری چنین شاهنشاهی، تأسیس و برقراری آلت و ابزار این روابط، یعنی  
ایجاد دبیرخانه و تربیت عده زیادی نویسنده یا منشی، را الزامی می ساخت،  
و بتواند با مراکز مهم شاهنشاهی تماس حاصل کرد و تصمیمات دربار را به اطلاع  
رساند و از امور به اقصای نقاط سرزمینها آگاه باشد. به همین علت و دلیل ایرانیان،  
از بدو ورود به سرزمینهای پارس و ایلام برای تأسیس احتیاجات امور اداری

شاهنشاهی که پایه‌گذاری کرده بود، تعلیم و تربیت عده‌ای نویسنده را که به زبان ر می‌سُپَر (سوپر) *Sopra* می‌نامیدند و همچنین تأسیس دبیرخانه‌هایی رای ارسال مرسولات را امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر دیدند.

تعماس مستقیم و نامیان و خصوصاً اقوام سامی بزرگ، که مدت‌ها پیش سرزمینی شگونی داشتند، سدهای متعدد و پی‌درپی مشیان و نویسندگان محارب به وجود آورده بودند. ابرسان بر آن داشت که به تدریج خط مسخی را، که آن زمان بر روی احیاءات سنگ‌شسته‌ها به کار می‌بردند، به کار گذاشته الفا و خط آرامی را که برای نوشتن اسامی و دیگر کلمات، از آن تاریخ به بعد تشکیلات دیوانسرای ایران بسط و توسعه پیدا کرد و نویسندگان و مشیان نسبت به سایر کارمندان اداری روح و مزاج سرایی پیدا کردند.

واژه «سپر» را که به معنی آرامی برای شغل مشیگری به کار می‌رفت، بر بیان و تحرشی تعبیری به صورت «سپَر» در وردید بعداً حواریه دید که دسران، که بعد از شرافت سطت هخامنشی سارۃ درخشان سان بول کرد، چگونه در زمان فرمانروایی و سلطنت ساسانیان تجدید حیات کردند و به علت بسط و توسعه پیش از حد دیوان سالاری *Bureaucratie*، مانند امروز، مقام و لۃ حو را مجدداً به دست آوردند.

در ابتدا گنیم که ما به هنگام ورود اسرانی به مرز و بوم آنان دارای تمدنی کهن و پیشرفته، دید و در روزگاران دیرین و من نوشتن آشنایی داشتند، و اسناد و مکاتبات رسمی خود را بر روی لوحی از گِل پیخته معکس می‌کردند.

از طرف دیگر، ایرانیان پس از سرفروری تعماس با این اقوام، این طریقه را اتخاذ کردند و وسیله ابرار مکاتبات درونی خود قرار دادند و پیش از پیش از آن استفاده نمودند. راسن لوحه‌ها، سری اسناد رسمی و داد و ستدهای معمولی و روزمره به کار می‌رفت، خصوصاً برای مأموران دولت و حاکمانیهای رسمی به منظور اخذ مالکات و وصول خسارت استفاده می‌شد.

مقدار زیادی از اسناد الواح در شوش، که محل یکی از دیوانسرای

مهم عهد هخامنشی بود. در دیو سرای «کوده کاکا» و «هوربان هاتاش» که مأموران ایلامی تنه پازمه، بودند پیدا شده است.

قسمت عمده این لوحه ها که بیش از پانصد هزار عدد می شود مربوط به سالهای بعد از سلطه ایران بر این سرزمین است. بیش از سیصد لوحه در زمان پادشاهی کوروش به دست آمده که از لودیبا، ساردیس (سارد) و مصر در آنجا گفتگو است.

قدری بالاتر، یعنی در کنار دریای مدیترانه، شهر پرگاموس (پرگامون، پرگموم) *Pergame* یا «پرگما» *Pergama*، روزی که هم خود را به واژه پارشمن *Parchemin* داده و در آن زمان بین لودیبا و میسیه *Mysie* قرار داشت و جزء پراتوری ایران به شمار می رفت، دارای تمدن دیرینی بود. ساکنان این دیار بر زروزنگاران دیرین، عادت به پوشش بر روی پوست گوسفند دیباغی نشده داشتند و گفته های حرد داریوش کبیر در سنگشته های بیستون بهترین مؤید آن است. داریوش شاه می گوید: «با خواست اهورامزدا نوشته های آریایی را به نوع دیگری (غیر از میخی) ننویس کردم پس از من چنین چیزی انجام شده بود و آن را بر روی لوحه های پخته و برچره (پرگم = پدشمن) های ماده نوشتیم. نام و مهر مرا به فرمان من بر آنجا گذاشتند نوشته و فرمان در پیش من خوانده شد. آنگاه این نوشته ها را به همه سرزمینهای دور برای اتباعم فرستادم.»<sup>۲</sup>

هنگامی که دیو سراهای هخامنشی ضمنی گردت و دارای سط و توسعه شد همان طوری که «سپهر» سرد اقوام آرامی و طوایف سامی، مقام شایسته و ارجمندی داشت - چنانچه از میا، یکی از پیامبران اسرائیل معاصر هخامنشیان، اشاره به دیرری موسوم به باروخ *Baruch* می کند که در بین قوم بنی اسرائیل دارای احترام بوده است - در دستگاههای اداری ایران هخامنشی نیز، دیران مقدم و مرتب شایسته ای پیدا کردند و از هر گونه مرانایی بر حوردار شدند زیرا دیران علاوه بر اینکه به من خواندن و نوشتن آگاهی داشتند، می بایست دارای اطلاعات بسیط قضائی و اداری سر باشند و به اسلوب به خصوص عهدان را بهروراند و در دتک *trataria* ها یا فرمانهای شاهی را به رشته تحریر در آورند. یکی از دیران، که در اوایل حکومت هخامنشیان نامی از او به کرات

و با احترام رده شده است. «عزرا» که مثنی مخصوص و سردیر دیوان-  
سرای رده‌شور و ل بود. «عزرا» دارای اطلاعات وسیعی از قوانین و دستورات  
مذهبی دین موسی بود<sup>۶</sup> و به واسطهٔ قرب و سرانگی که در دربار ایران داشت<sup>۷</sup>  
به است در پرنوکمک و محراب اردشیر به تکمیل بعد یهودیان در اورشلیم  
پیروز و به همی جهت است که سی اسرائیل احسان این معبد را تهره هست  
او می‌دانند.<sup>۸</sup>

۲- دیوانسرا پس از آنکه ایسر بیان با اسلوب نوشتن بابلیان و سایر  
اقوام سامی برآورد ماوراء النهر تشریف یافتند، حیراء و حواء خط و الهای آرامی  
را که سبب به خط سامی برای مکاتب و صدور «سره ورتک» ها سهلتر بود، به  
عبران خط رسمی، شجاعت کردند و این خط در دیوانسرای شورش، که ولای  
وجود داشت، و در دیوانسراهای دیگری که در هگمتنه (اکباتان، همدان) و  
نابل و تحت حمایت به در بیع وسط و به سعه داده بودند مورد استفاده قرار داد.  
کرف او حدهایی که در یکی از قسمهای بی قدیمی تحت حمایت توسط  
در تفسیر کشف گردیده، مربوط به پرداخت کارمزد عمده‌ها و کارگران و متخصصانی  
ست که در مای ساختمان به خدمت به کار مشغول بودند. تمام این لوحه‌ها  
به استثنای عدهٔ فوق‌العاده معدودی به زردی آرامی است.<sup>۱۱</sup> تمام این السواح  
رای سلك سامی تشریف هستند به عبران مثال یکی از آنها را در اینجا ذکر  
می‌کنیم:

«این فرمان که از طرف شاه صادر شده و مهور به امضای اوست به  
رسالة (م آورده در آن قد شده) ارسال می‌شود.»<sup>۱۲</sup> لوحهٔ دیگری، که کاملاً  
حالت به نظر می‌آید، نامهای است مربوط به ارتیشون (ارتاشدونه) *Artystone*  
دختر داریوش و در آن چنین نوشته شده است:

«بهاریا، رازادگان بزرگ، نگار ورناسس می‌گوید: داریوش شاه مرا  
دسور داده که بکشد گوسفند که در اداری اوست به ارتاشدونه، دختر داریوش،  
نده و حالا ورناسس می‌گوید همان‌طور که داریوش شاه مرا فرمان داده من به  
به دستور می‌دهم: به دختر داریوش، ارتاشدونه، بکشد گوسفند نده چنانکه  
شاه فرمان داده است ماه دو کیش (اردی بهشت) سال شانزدهم (آوریس

( ۵۵۶ ) نوشته شده به خط پهلوی گز *Napir-vukka* پس از آن سرجمه شده.<sup>۱۳</sup>

همان طور که در بار بار شد دیوانه‌سرایان بر روی شوش وجود داشته و به بن *Scheil* عده‌ی براسادی را که در زیر حفرانه‌های ایدانا ( پناه ) به دست آمده است سرجمه و تفسیر کرده است.<sup>۱۴</sup> سواد دیگری در مصر کشف شده است که از نظر تاریخ همزمان به شماره ۲ این اسناد مربوط به سال دوم سلطنت حشاشارشا. شماره ۳۲ آن مربوط به سال چهارم فرمروایان<sup>۱۵</sup> شوش دوم است.

در المراحی که توسط هر سید در دست شمالی به ی غنمی تحت حمایت کشف شده است به دو نوع متون پهلوی خودیم تعدادی از آنها نامه‌هایی هستند که در آنها دستور پرداخت ملکی به دیوان کارکرد به کارگزاران صادر شده به گره پشینی *Ganza-paiti* ( گنج بد، گنجور، خزانه‌دار ) خطاب شده است. نوع دیگر در واقع به داستانهای سب که چپین پرد ختاهمی را تأیید می کند. در میان اسادی که در قسمت دیگر بای تحت حمایت موسوم به «دژ» یا قعه کشف گردیده است به مدت نامه‌هایی مانند لوحه‌های گنجینه به چشم می خورد و بیشتر آنها به پرد خت دستمزد کارگران. در تحت دستمزدی که به عهده آن «گره سر» ( گنجور ) *ganzabara* یا معاون او «او پنگه گره سر» *Upga-ganzabara* صادر شده است، ارتباط دارند.

در این اسناد نام نگیرنده و جده. منبع دستمزد، مدت کار، نام ماههایی که در آنها کار انجام گرفته، مدتی که کارگر به کار مشغول بوده و مطابق آن ماه یا سال سلطنت پادشاه وقت یاد شده است؛ و در قسمت آخر نامه نام سرکارگری که مسئول دریافت کارمزد و تحویل آن به کارگر است و نام مسدای پرداخت، که در حقیقت به سید اعتبار می بخشد، دیده می شود.

بکته‌ای که در اسناد به کار برده ذکر آن هشتم و سیزدهم به سب است. نامه‌ها به دیوان و معاون او به طور قطع ایرانی ( پارسی ) بودند؛ و در میان دیگر آشنایی ندارند، و دست راست شاه یا یکی پرد خت را می بیند. که ابلا می بودند؛ شاید هم به منظور خوری چپین و طاهمی از اسلام به شوش گمارده بودند.

به خط بودند و باقی ایلامی بر کوه به وسوسه درین رسم پس سده حتی  
يك اوجه بر آن نحوه هم باشد به پارسی میخی. که برای نوشته‌های شاهانه به  
کار می‌رفته، نوشته نشده است.

از آنچه در بالا گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دیران در  
دیر سراسر ایلامی و سراسر ایران به می‌توان می‌گردد و از این تاریخ خط آرامی  
به تدریج در ایران رواج پیدا می‌کند و تا زمان ساسانیان همچنان به جا می‌ماند؛  
و حتی که ساسانیان به کار می‌بردند و به خط پهلوی معروف است. همان خط  
آرامی است که از سده سده پیش از میلاد در ایران در زندگی دیوانی  
ایران آماده می‌شده و در عهد داریوش عملاً به کار رفته است. چنین خطوطی  
را بر روی قبر داریوش در نقش رستم می‌توان مشاهده کرد. در زیر خطوط  
ایلامی. خطوط دیگری که گذشت رمان عرب خود پس آنها را به دستور ساخته  
است. به چشم می‌خورد و این همان خط آرامی است که اثر بر ۱۲ بدان اشاره  
می‌کند و مطابقت و بررسی حشاشیه و رر که به خط آرامی در آن خوانده  
می‌شود.

چنانچه داریوش خود در بر سر حجر سکه‌های یستون تکیه دهیم،  
می‌توانیم بگوییم که در پیش بزرگ بر همه تعبیرات و استعاراتی که از خود  
نشان داد، یکی هم این بود که خط و افعای آرامی را که پیش از سب به  
خط میخی و قرالعاده پهلوی و ساده تر بود. برای استفاده در مکاتبات برگزیده و در  
سراسر ایران تعمیم داد.

در حدود پانصد قعده کوچک، که با مرکب و به خط آرامی بر روی ظروف  
مخلاف نوشته شده است، به وسیله هر سده در قسمت دژ تحت حمله کشف شدند.  
است. ۱۲

همان‌طور که دیده می‌شود و می‌توان به حدی درک کرد. در دیوان سراسری  
محامشیان خط آرامی نمود کامل داشته و همه فرمانها و دستورات به خط آرامی  
صادر می‌شده ۱۸ و خط میخی، که از الهای آشوری تفید شده بود، به شاهشاهان  
محامشی و پیش از این و برگذشت آنها بر روی صخره‌ها و سینه کوهها اختصاص  
داشته است. ۱۹



در قسمت غربی شاهنشاهی برای هر يك از سرزمینها با کشورهای متحد به زبان و الفبای مختص آن مکانه می‌شده. یعنی آرامی برای مناطق سامی بزراد. یونانی برای مستعمره‌ای که یونانیان در آن ساکن بودند مانند یونان که امروز ما به تمام یونان اطلاق می‌کنیم. برای مصرها به خط جدیدی به نام *démotique* که از هیروگلیف ساده‌تر بود.<sup>۲۵</sup>

اگر برای نوشته‌ی کتاب «اسرار»<sup>۲۶</sup> مشعر بر این که، با هر يك از کشورهای اسراییلی برای زبان مختص آن مکانه می‌شده، اختیاری فایده شوم نتیجه می‌گیریم که در يك طرف وجه دغدغه زیادی نبوده است، یعنی بر حاشیه و وارد به امور دینداری و حق نوشتن ضروری نبوده است. و از طرف دیگر الفبا و خط آرامی برای رفع حتماً احتیاجات اداری اسرار و سرزمینهای ابرنهر (ورادود) *Ebir nari* به در می‌رفته است. حضور يك مثنی سرد هر يك از حشاشه پاره (شهرت) در مرکز مهم استانهای شاهنشاهی این عقده را به خوبی به‌توضیح می‌رساند.<sup>۲۷</sup> که مشایان علاوه بر حرای و طایب مشیگری عنوان مترجم را بر داشته‌اند. دلیل این مدعا وجود اسنادی است به زبان آرامی که در دیوانسراهای مختلف شاهنشاهی هخامنشی در شوش، تخت جمشید، هگمتانه (همدان، اکباتان) ثبت شده است. در یکی از اسناد دسوری است به زبان آرامی که داریوش برای تدوین قوانین مصر صادر کرده است.<sup>۲۸</sup> در سید دیگری، که متعلق به سال ۴۵۷ ق م است، ناگه اس *Bagoas* که از طرف داریوش سرزک به سمت حشاشه پاره در شهر یهودا *Juda* به حکمرانی منصوب شده بود، فرمانی را به برتری حید عظیم *Idrymes* را به زبان آرامی به یهودیان ساکن الفاتین *Elephantine* منطقه‌ای واقع در تقاطع منطقه مروری مصر ارسال داشته است.<sup>۲۹</sup>

مادرش را بدو تأسیس منطقه هخامنشی، که در واقع نیمی از اردان و سکیلان آن داریوش کبیر است، ایرانیان خط آرامی را به عنوان خط رسمی برگزیدند و حتی در زمان ساسانیان در ادبای ایران، که خط پهلوی نگاشته می‌شد و آرامی معرب است، و زدنگارهای *Idéogrammes* آرامی دیده می‌شود.<sup>۳۰</sup>

۱. هر يك از ديوارها عددی را می‌نویسد (دور) در پشت و سربر منی  
 يك. پس با دست راست که عنوان «دبیران پشی پش» (دور بند) «دبیران  
 دست (دبیر)»<sup>۲۲</sup> داشت دای و ضعه می‌کردند. «دبیران پشی پش»  
 فرمانهای صادره را برداشته و می‌رود و ثبت می‌کرد و بل را ارسال آنها  
 به شایبهای تمین شده به امضا<sup>۲۳</sup> و صحنه شاه می‌دسانید. این امضا عبارت از  
 مهری بود که شاهنشاه مانند حلقه‌ای در انگشت همراه داشت.<sup>۲۴</sup>

روپوشی را بر این فرمانها در اینکایی مخصوص متصل به دیوار سر، محافظت  
 می‌شد<sup>۲۵</sup> بدن و می‌توانست به معنای دیشترایی *diq θēpai* که مورد مطالعه  
 کتب<sup>۲۶</sup> قرار گرفته پی سر و و از وجود محله *Magilla* (طی‌مار) که عودا  
 بدان اشاره می‌کند<sup>۲۷</sup> آگاهی یابیم.

این دستگاهها روپوش اسناد دولتی و سلطنتی را، که از دیوار برای<sup>۲۸</sup>  
 شاهبهای به‌داهید و ماضی سر-ك و دور تهاشی برای ارسال می‌شده.  
 نگاهداری می‌کردند و در بعضی موارد، شاه، حکامی که شحت می‌خواست از  
 موضوعی اطلاع حاصل کند بر آنها استاده می‌کرد و آنها را مورد مطالعه قرار  
 می‌داد<sup>۲۹</sup> همان طور که در مورد مجدد پای معد او رشم، داروش س ابق آن را  
 حوسب و چون در پادشاه کد فلا چپین فرمانی از طرف کورش صادر شده.  
 امر به ادامه ساختمان معد داد (عسرا، باب ۴، ۱۹) هر يك از دستگاههای  
 دولتی بر درای دیوار برای با تمام تشکیلات نرم به‌مطور رتق و رتق امور  
 بوده است. مانند دستگاه وصول مالیات<sup>۳۰</sup> یا اداره خزانه داری<sup>۳۱</sup> که به شعبه  
 دفتر داری مخصوص به‌خود یارمند بوده است و رئیس موسوم به «گزه بره»<sup>۳۲</sup>  
 بر دست يك «گزه بره دبیر» به‌امور حسابداری این دستگاه می‌پرداخته است.  
 این رتبه و مقام در عهد ساسانیان موسوم می‌شود به گنج «مار دبیر» *ganj-āmar*  
*-di pir*.<sup>۳۳</sup> در عهد هخامنشیها متصدی صرا بجا به که «گزه پشی پش» *gah-*  
*peitiš* نامیده می‌شد<sup>۳۴</sup> و در دستگاه خزانه داری به‌کار خود مشغول بود، برای  
 اولس بار، از طرف در پوش کبیر، که مشکر این شمس بود در هندوستان ظاهر شد  
 و مورد استفاده قرار گرفت<sup>۳۵</sup> بدیهی است که شهرادگان، و سس پشی پش هب،  
 اعیان و اشراف که دارای املاک فراوان و زمینهای وسیعی در سرتاسر ایران، زیر

عنوان سوئیتزه بودند. احتیاج به شخصی داشتند که به امور ایران رسیدگی کند. بطر صایطان و ماسران اعیان و ملاکین قبل از انقلاب سعید ۱۳۲۲. نام آنان را می‌بایست با قرایی که در دست هست به صورت «سوئیتزه دپیر» بازسازی کنم. در هر صورت ما می‌دانیم که سری اداره امور آرش، یعنی تبیهٔ م. کارمدان، افسران، و سرداران، دفتری وجود داشته که نام آنان و سردار می‌که کار مهمی انجام می‌دادند. وشحاعت نشان تقدیری از آن مرور می‌کرد. در آن دفتر ثبت می‌شد و به بطر شاه می‌رسید که آنها را با اعطای نشان و پادشاهی مناسب مورد عنایت و تفقد ملوکانه قرار می‌داد.<sup>۴۱</sup>

این بود دستگاه‌های ادارهٔ مرکزی که موصوف به رفتی و رفتی امور و امنی بظم و نگهداری سازمانهای شاهساهی ایران بودند و با دست در پیش سرریک پایه‌گذاری شده‌اند برای حفاظت آن. بران احتیاج به يك ارش بیرومد و حاجت‌نار به‌شاه و سرشار از احساسات غرور سربرای سرملندی و اونداز ایرانیان داشت که در فصل بعد به‌وصف آن می‌پردازیم.

## ۴

### ارتش

#### الف) سپاهگیری

مهم دارپوش - شاه - زرنگ - شاه شاهان - شاه سرزمینهای پهناور - پرویتاسب هخامنشی. دارپوش شاه گوید: با کمک اهورامزدا اینها سرزمینهایی هستند که من دارم با این سپاه پارسی که از من ترسد (مرا احترام گذارد)، برای من ساح آورد اگر چنین بدیشی که اره‌یج دشمنی برسم. پس به‌سپاه پارسی محبت کن. اگر به‌سپاه پارسی محبت شود، شادی همیشه بر جا باشد (دارپوش، تحت حمایت).

لند پروا صبح است که فتوحات گذریش دوم در روش اول، که سبب نگذاران شاهنشاهی ایران هستند، می‌بیروی يك ارش محتر و مستظم غیرممکن بود در بدو امر، با کمک این ارتش، کورش که به فتح کشورهایی که مردم آن زیر یوغ استبداد حکومت خود می‌رسند، رفت و پرچم آزادی را به اهتزاز در آورده شاهانه يك

شاهنشاهی «خپایی» را بر اساس عدالت و محبوسیت استوار کرد. در قسمتی که به سیاست مذهبی شاه ساسان هخامنشی در این کتاب اختصاص داده شده است، جراحیم دید چگونگی به دست سپاه سرائیل کوروش را، هنگام ورود به بابل، پذیرایی کرد. و رنگ پاسبان جوان فرستاده یهوه و تبرک شده از گریب.<sup>۱</sup> «اسدو» به ای که کوروش از خود رقی گذاشت حکایت دارد از ورود پرورمندان او به بابل و برگشت مردود و جسدان دیگر پس شهر که سرید به جای دیگر نقل مکان داده بود و استرداد آنها به معبد های پیشین.

داروش بر رتک بر عت صبی دجالت های نظامی خود را در سرزمین های محبت بر اساس دواصل ترجیه می کند. یکی جلوگیری از اشاعه فساد و سر- انداختن بسان «دروژ» (دروغ)، که به وسیله ی اغشایی که به نام های مستعار و بر- جلاف حمیت، پرچم سفلال را در فراشته بودند، در حمله روح کرده بود. ماسد «گوماب» که خود را بر دی سرادار کمدو حید و پر کوروش، به مردم معرفی کرد: دوم اعتقاد و بمان راسخ داروش گیر به اسک برای ایادی رسالتی که اهرام را در او محول کرده به پادشاهی رسیده است ب صم و سم و واد و مادرستی را که پس مردم رواج یافتند بود. رسیدن کن که و به کشورهای که داریم در جنگ و شتر به سرمی بردند. رامش بحشیده صلح و دات» (داد) خود را شامل حال آنان سازد.

«وقتی اهورامزدا دید که این «دهیاوه» ها داسم در شورش و انقلاب هستند مرا باری داد که به این وضع پایان دهم.<sup>۲</sup> در کتبه دیگر داروش چنین گوید: «هر چه بدی بود من به بیکی بدل کردم - ده ودهایی را که با یکدیگر دشمنی می ورزیدند دوباره بر خایشان شدم. با کمک اهورامزدا، تا اینکه به یکدیگر آزار برسانند و یکدیگر را نکشند. به تصمیمات من احرام گذاشتند و در پیش دات (داد، قایون) من سر فرود آوردند تا دورمند به مسکین ستم نکند»<sup>۳</sup>

ازش پارسسی بود که به کوروش اول باری کرد تا پادسی را از بر قید و تسط مادها رهایی دهد. با بر این چنین از شی آلب اقتدار و مایه افتخار شاهان هخامنشی بود. کافی است به نقشی که نمایندگان سرزمین های متعدد و دور افتاده در آن دیده می شوند و تحت سلطنت داروش را به دوش می کشند. نظر او کنیم تا درن کنیم که در آن

دارند پس به چند حدست میبندند و سرور از سرورین برای بد می کند « اگر می خواهی بدایی چه بسازند سوزمبایی نه من فتح کردم، به کسی که به سلطنت من می راند بطرافکی بدین من خواهی پذیرفت، آنجا رفته مرد پارسی رفته است و خواهی دانست که در چه جاهای دورافتاده ای سرور پارسی دشمنان (haina) حیوانه) ایران را سرکوب کرده است ۵ درجای دیگر در پوش می گویند: «بها هستند دههاوهایی که در پرور هودامرد، سربازان پارسی گیروند» (دارپوش بحث حسید ۲). اطلاق در کتاب «فاس» حد می رسد: «رژمن: رما روایی کورش سربازان و اسیران برای دوشمنان صمیمی این شهراده به دید و حرارت هرچه بیشتر بری کسب افتخارات حاصل و را به خطر می انداختند.»

شاهشاهی هخامنشی در وین تأسیس بر یک نوع حکومت «می» استوار بود و در رأس هر یک «دهاوه»هایی که فتح می شد، پیک ویر، بده ارزش گذاشته می شد. اس وضع تا آخر سلطنت دارپوش کبیر به مدت شش شات و دوم شاهنشاهی ایران را سروری نظامی تأمین می کرده و در عین حال شبکه و حلال می بخشیده است.

هسته اصلی ارزش ایران را در ابتدا سربازان پارسی تشکیل می دادند و به تدریج سربازان ماد در به تان ملحق شدند. چون هر دو تیرم از یک نمره و براد بودند، دیری پید که با یکدیگر میرو و سربازان مساد به هم اندزه که نارسایی مورد اعتماد شاهنشاهی قرار گرفته بودند. از غایت ساهی، روحوردار شدند چنانکه در مراسم نمایش کالاه، امتعه ساد، کشورهای گوناگون، که به وسیله سادگان در ترتیب حمل و نقل شده بود و به نام «تقدیم هدیه به دوری» معروف گردیده است. حضور سربازان ماد، پارسی را فقط تحهیراتشان از یکدیگر متمایز می ساخت. مشاهده می کنیم که پس از استقرار و ثبات حکومت هخامنشی، این امیران به حدی رسیده بود که به عنوان قرضی بی آدن می گذاشتند و آنها را گاهی پادشاه و گاهی مساد می میبندید پس از حصول آرامش و استقرار شاهنشاهی، به تدریج واحدهایی از هر یک اردهاود، های دیگر به امراد ارزش ایران اضافه شد. بحر سربازان باطنی که به واسطه چند

سورشی که با شش سال مرده کرده بود. احمد حکومت مرکزی ایران را  
 از سب و دزدان و حرنی سیفالی که گرفته بودند، محروم گشتند و خلع  
 سلاح شدند.<sup>۶</sup>

یکی دیگر از سبب ابعاد و سرودی ریش بر آن که از جهت فوق الذکر  
 سبب همبند بود، ریش و اختاری مدد که بر بیان برای حرفه سرودی قائل  
 بودند<sup>۷</sup> و نیز سرخی دادید که طلقه رنه اثیریلا فاصد پس، بر طبعه اتروان (روحانیان)  
 atravā در تمدیم سدی حجاج بر آن قرار داشت و اسرای حرفه  
 بر داری مقام ارجمندی در جامعه بر آن قدیم حاضر بوده است.

در این صورت جای هیچ گونه اعجاب و شگفتی نیست که شاهنشاهان  
 خدمت می. و بعد از آن فرمانروایان ساسانی. توجه خود را به این موضوع  
 مهم معطوف می داشتند و سروران ایرانی برای بازی با ناهیه مهابت و افتخار بودند به  
 همین دلیل است که در پوشش کبر، در سگشده دیگری خود را با  
 بر سر سگرازی از سر باران پارس می آشکار می کرد. هنگامی که می گویند  
 « این است کشورهایی که می با کمیت سر باران پاری و بهاری اهور مردا  
 گرفته ام.»<sup>۸</sup>

واژه ای که در عهد هخامنشیان برای ارتش به کار می رفته «سپده» (سپاه)  
*Spada*<sup>۹</sup> بوده است و آن ربر فرماندهی کل يك سپده میشت (سپاه مهنت)  
*Spada mabīšr*<sup>۱۰</sup> قرار داشته تعدادی سپده پشی بیش «*Spada-paiti*»  
 که حرف افسران عالی رتبه به شمار می آمدند<sup>۱۱</sup>، و فرماندهی کل در رتق و تق  
 امور نظامی تشریک مساعی می کردند.

در فصل مربوط به تقسیم شاهنشاهی ایران به چندین استان، خواهیم  
 دید که تعداد افسران ارتش و امرای لشکری پیوسته در بعیر بوده است.  
 ریش اسران از سرودی رمیی و درایی تشکیل می شده است سرودی  
 رمیی به گونه خود سارت بوده است از سواره نظام یا «اسبواره»<sup>۱۲</sup> *asabūra* و  
 پیاده نظام که آن را «پدنی» *Pad-ni* می نامیدند<sup>۱۳</sup>

سر باران واحدهای سواره نظام و اسبهاشان سر تا پا ر زرههای آهنی  
 پوشیده شده بودند<sup>۱۴</sup> و فرماندهی این واحدها را «وسپوران» شاهزادگان و

اشراف و سران طوایف ایرانی برعهده داشتند و تمام نیرو و اهمیت ارتش بر این افسران متکی بود زیرا فقط به آنان، که ایرانی الاصل بودند، اعتماد و اطمینان می‌شد.<sup>۱۵</sup> از طرف دیگر چون طبقه اعیان و شرف صاحب ملک و مکت بودند، می‌توانستند مهرباران شخصی بین رعایای خود احیر<sup>۱۶</sup> و فرماندهی آنان را تقل کنند.

چندین نام از شهسواران دلاور و نام‌آوران ایران در طی قرون سیم رسیده است. از قبیل «نحمد سپاه» (نهم سپاه) *Taxma-spada* یعنی داری اسکری رورمند<sup>۱۷</sup> یا بیرومند. معروفه این گونه سازمان ویژه در زمان اشکانیان، که نوعی حکومت ملوک الطوایفی بود، به چشم می‌خورد. موقعی که مارکوس-آنتونیوس *Marc-Antoine* برای جبران شکستی که پارتها به کراسوس *Crasus* وارد آورده بودند، به جانب شرق لشکر می‌کشد، فقط وجود چهارصد شهسوار ایرانی برای درهم کوفتن ارتش بیرومند رومیان کافی است.<sup>۱۸</sup>

چندی پیش از آن، فقط در حالت بی‌وپیچ من و سپوران، که هر يك فرماندهی سربداری را که خود احیر کرده بود داشت، پارتها (پرتوهاب) به استند محله‌های اسرائیل را محاصره و شهر ویران را از سلطه رومیان آزاد سازند.<sup>۱۹</sup>

فرماندهی کن قوای سواره‌نظام ... که می‌توان بدانگر برهپوش سر جدید تشبیه کرد يك «اسه پاره پشی‌شن» *asabāra-paitiṣ* نهاده‌دار بود، در عقب سواره‌نظام، پیاده‌نظام می‌افاد و سربازان اس واحد از سپاه از ساکنان بعضی «دهیاوه»ها تشکیل می‌گردیدند.

بعضی از سردمیه‌ها، علاوه بر مقدار لباسی که به حرا شاهانه‌ای پرداخت می‌کردند، موظف بودند هر سال عددی سرباز در احبار ارتش ایران بگذارند.

سواره و پیاده نظام به دسته‌های صد نفری<sup>۲۰</sup>، هزار نفری و ده هزار نفری تقسیم شده بود که فرماندهان آنها را به ترتیب «سته پشی پیش» (صد بد) *ata-paitiṣ*، «هزاره پشی نش» (هزار بد) *hazāra-paitiṣ* و «دور پشی نش»

(ده هزار پد) *bēvara-paiti* می نامیدند.

که افراد این ایرانیان در زمان لشکر کشی حث پارت به یونان شصت لشکر  
 به رده اند و نام چند نفر از این لشکریان را تاریخ ثبت کرده است. از جمله  
 ماردونیوس پسر گوبریوس (*Gaubarua*؛ تریتامخس *Tritan*؛  
*taxmēs* پسر یاروس سمردومنس *Smerdomenes* پسر اوتانس *Otanēs*؛  
 مگابیروس *Megabyse* پسر داریوش ارامسا دختر گوبریوس کسر. مگابیروس  
*Megabyse* پسر زوپیره *Zopyre* ۲۱.

۲۱. اریستش بر در سنگینه یستون تمام سرداداری داکه در جنگ با  
 شیرشیان به او یاری کرده اند. . می کند، مانند ویدونه (هیدارنس، ویدونگ)  
*Vindafarna* که را فرزند رنس *Phraortes* در مادا جنگد ۲۲؛ گوبریوس (گوبر-  
 یوس) که سردارش نام دارد در هم که پد ۲۳ و پدور به (اشافرنس) *Vindafarna*  
 که در ایلام مدعی به سرگیری و جبار شد ۲۴ مقایسه نامهایی که داریوش کور در  
 کتیبه های استون ذکر می کند و می بینیم که هرودوت در کتاب خود (II, 70)  
 می آورد، مثل همیشه اسامی ایرانی را بر ملا می سازد، در فهرست بر اختلافاتی که  
 بین این دو منبع وجود دارد اذ نظر می گذرانیم:

هرودوت (دفتر ۷۰.۴) داریوش یستون (بندهای ۶۸-۷۰)

۱. *Intaphernes* فرزند *Vindafarna* وینده فرید

(فرزند ویه سپاره *Vahyaspara*)

۲. *Otanēs* اوتانس *Utāna* اوتانه

(فرزند فریاسپس *Pharnaspēs*) (فرزند نوخر *Thuxra*)

۳. *Gobryas* گوبریاس *Gaubarua* گوبریوس

(فرزند هدادنس *Hydarnēs*) (فرزند بگه بگه *Bagabigna*)

۴. *Megabyse* مگابیروس *Ardumani* اردومنی

(فرزند اسپاسپس (اسپچه) *Vahauka* (فرزند ویه که

(*Aspathinēs*)



هرودوت (۷/۸۲) اظهار می‌کند که ماردونیوس که در باسالاری ایران را در جنگ سوم با پادشاهان عهده‌دار بود، فردی گویبرس بوده است و فقط در این مورد نوشته او با آنچه در استون آمده انطباق دارد و بی‌مقابله‌ی وی بودند دیوپروس (۷/۸۲) که «بگاب‌حشا» از باط دارد و به بویه اوست.

هسته مرکزی نیروی دریایی ایران را ملو، پدی، فسقی، فرسی، کلسکی و مصری تشکیل می‌دادند. هرودوت می‌نویسد که به مصر بهت می‌شد اعتماد کرد، چون به مائه خوب سپاهیکری داشتند و به برای فرماندهان به دل و جان می‌جنگیدند. همان طور که در نقش سایدگن «دهیاوه» با سرره پدی شاهشاهی حامی تحت سلطنتی مشاهده می‌شود، سایدگن به ملو ملو سلاح جنگی است این نقش می‌رساند که با پادشاهان سر مرز اعتماد و حره ارتش ایران بودند و پس از چندین شورش که پی‌درپی در بابل رخ داده، بهی‌توانستند در امور حساس مورد اطمینان قرار گیرند. پس از آخرین شورش، که به دست شخصی به نام «شمامی» در سال ۴۸۲ ق م صورت گرفت، و دیوپروس، سنادار ایران که از طرف نخبه‌داران تعیین شده بود، به قتل رسید<sup>۲۵</sup> بابل جزء سان‌آشور شد و سپاهیان هر دو «دهیاوه» درهم ادغام شدند و بابل به نام کلده نامیده شد. در سال ۴۸۶ ق م دیگر نام «سامبروش» Babirus یا بابل به کار می‌رفت است. می‌توان گفت که نام بابل از روی نقشه شاهشاهی ایران منحور گردید.<sup>۲۶</sup>

در جنگی که خبیرسا با یونان سبج کرد نیروی دریایی ایران را ویشنا و فرسیها تشکیل می‌دادند. فرسیها تعداد یکصد و پنجاه کسی در اختیار ایران گذاشته بودند و شاهزادگان بهبه مستقل ویشی از قبیل گورگوس Gorgus، به نام کس Timonax و تیماگوراس Timogora، به پادشاهان محبوس بودند و به قصد کشتی به نیروی دریایی ایران بدین قسم اضافه شد.

علاوه بر سرزمینهای فوق‌الذکر، اقوام با مملوایی و کلسکیایی سر هر کدام یکصد قایق سه جهت پارویی triremes آوردند. اگر گفته‌های هرودوت را باور کنیم نیروی دریایی ایران را در لشکرکشی خبیرشا در حدود یکصد و

بویست بخشی تشکیل می‌داد - و در پیروی رسمی علاوه بر سرداران مادی و پارسی حدها را در سرداران هندی محیور به گردونه‌هایی که با گوردحر کشیده می‌شد بودند و ساخته آن در بحث حمید دیده می‌شود که گوردخوری همراه دارد.

اشکر کشی حدها به یونان و روم و بحث و تفرات فراوان قرار گرفته و که و بش به عصر بر - تشریح شده است متأسفانه این اشکر کشی آنچه که باید بود و بررسی شده است چنانچه در این اشکر کشی اشتباهاتی، نهم از طرف - شده و مورد 'ده کل قوا رح می‌داد، یعنی خود اختیارها مرتکب است هاب نظامی می‌شد که در می‌رود که ایران با شکست مواجه می‌شدند.<sup>۱۲</sup>

نبرد سالامیس (سالامین) چه از نظر اشکر کشی و چه از لحاظ نظامی. چندی پیش از تاج و تار در حد دشمن و بهایش عظمت و شکوه شاهنشاهی ایران بود، چون قسمت اختلاط خانه یونان و قسمت تمدن تر و پیرفته تر و در عین حال سیر آن، خرو مهر تیزی ایران شده بود، و موقعی که حشیارشا از این نبرد برگشت، بك و حب ارجا شاهنشاهی از دست برفت ولی شکست معوی آن در نرجند و شهادت فرم دهی ارتش، که از غرور بی‌حد و حضر سرچشمه می‌گرفت، پس مؤثر بود و طلسم «شکست ناپذیری» ارتش ایران را شکست

شکست در این بود که پس رطی چنین مسافتی طولانی، می‌بایست به سگریان ایران وقت کافی برای استراحت و تجدید قوا داده می‌شد؛ صفا از شش ایران می‌بایستی برای سرد در دریا آمادگی پیدا می‌کرد ولی حشیارشا عجله کرد، و آنچه همیشه در چنین مواردی پیش می‌آید، پیش آمد، بدین معنی که در زمانی که کوروش اول پارسها را از تسلط مادها آزاد ساخت و در صدد کشورگشایی برآمد به مدد داشت که سرداران ایرانی در سردی با شکست مواجه شوند. از این رو غروری به حد شاه جوان بی تجربه ایران را گنج کرده بود و او قبل از آماده کردن بشون ایران به زعم تصدیق درست و بحای عمویش، دزد و یوس، فرمان حمله داد و با وحدايان هقی را برای اینکه، به خلاف فرمان

او، حمله را، رود شروع نموده بود. مر به کشتن کرد بدین قسم و بقیها داسرد شدند و ارکار را بروی رفتند. پس ار آنها مصریها، که فعدتاً می شد به بان اطمینان داشت، از بقیها پیروی کردند. در نتیجه در پی اژه برای ناوگان دشمن آزاد شد و این امر شکست پیروی دریایی ایران، که به اندازه قابل ملاحظه ای ضعیف شده بود، پیش بسی می شد. به علاوه طوفان دور از استواری که در آنه هنگام رخ داد، به شکست کمک کرد

در تاریخ يك قوم، شکست نظامی سابعهای بش نیست، به شرط آنکه مردای که چنین حادثه ای را بدو خود آورده اند بررسی شوند، و مردم آوران صیهرست همواره آن را در نظر داشته باشند. ماردو یوس در حلال این مدت، سرو سامانی به پیروی زمینی داد که از پارسها، مادها، ایلامیها و همدیه تشکیل داده بود؛ یعنی در واقع تمام نخبه های ایرانی آنان را ماده جمعه کرد و با به قلب ساردیس (سارد) رسانید و با کمک سپاه دیگری به فرماندهی ارتاناردوس ارتش اسران را به سوی پیروزی سوق داد. ولی اشتهاه اولیه کار خود را کرده بود. ماردو یوس مرد به در میان نموده ی ر سپاهیان خود شربت شهادت نوشید.

پارسیان با اردشیر داد فرموده خود، همان طور که برای نژاد دریایی معمول بوده و هست، همیشه رهبر خود را اردشیر دادند یا به فرار گذاشتند و جنگ بدین قسم به نفع یونانیها تمام شد.

چنانچه عدد سرداران پیاده نظام هنگام لشکر کشیهای مهم کوسی به نظر نمی آمد، یونان به توده کشاورزان می رسید که به روایت نویسندگان یونانی ماسلاق به جبهه روانه می شدند<sup>۲۸</sup>، و این همان گه است که رومیان در مورد ارتش ایران در عهد ساسانی نوشته اند.<sup>۲۹</sup>

در زمان اردشیر دوم، به تندریج عاصر پیکانه، که عبارت از مردوران یونانی بودند، در ارتش ایران رجه کردند، بدیهی است که به چنین سرنازانی که بدون آسمان و هدف و جهت برای پول و به دست آوردن سائیم خود را در اختیار پیروی ایران می گذاشتند و ناهمی هم نمابلاست خود را به یاغگری مامد پوتیانیهای آسای صحر پنهان می کردند<sup>۳۰</sup>، نمی شد اطمینان کرد

خوشحاله و میدهی تمام سیده (سپاه) در افسران ایرانی عهده‌دار بودند و در نقاط حساس و سوی‌الحشی میدهی در مصر معلی. حشده<sup>۳۱</sup> ساردیس پادشاهت میدهی لودیا، حلقه‌های کیلیکیا در جنوب شرقی آناتولیا، شهرادگان میدهی میدهی گرفته بودند که هر روز يك است سیده برای احتیاجات سو. نظام و نقاط سوی‌الحشی میدهی<sup>۳۲</sup> در تمام س نقاط قلاع با دژهای محکم ساخته بودند<sup>۳۳</sup> و تاهراهی که ساردیس را به شوش متصل می‌کرد از ایس نقاط و استحکامات عبور می‌کرد<sup>۳۴</sup> و سربازان پارسی از آنها بگهانی می‌کردند.

در استان منیر (ممنس) در ن. ب. در تراکاش<sup>۳۵</sup> در ساردیس که در زمان سلطنت داریوش اول استحکامات ن. با مالوس و پس از آن به یک سردار شهرت<sup>۳۶</sup> مدام اورونتس سیده میدهی. همچنین در اردستان<sup>۳۷</sup> چیر دژهایی وجود داشت.

وجود چیر شاهنشاهی مستلزم داشتن ادشی بود که در هر آن و هر مکان نیازمندش به حمله دشمنان را سرکوبی کند و در نتیجه آرام به داشتن سازمان صحیح و مرتبی بوده است. در این شاهنشاهی نظام وظیفه برقرار بود که جوانان از س بیست سالگی مسمون می‌شدند، ولی دوره آن به تحقیق معلوم نیست. این نظام وظیفه به‌مطور تعلم و تربیت عده‌ای سرباز برجسته برای امور جنگی. حراست مرز و موم شاهنشاهی برقرار شده بود در دوره تعیین س بیست سالگی برای آموختن و سوز جنگی هرودوت (I, 209) چیر می‌بودند « هنگامی که کورش از رودخانه ارس عبور کرد، به اسراحت پرداخت و شب هنگام رؤیایی دید که در آن پسر ارشد گشتاسب دارای دو سال است که بر روی شاه‌های او روئیده شده. یکی از ماها بر اسب سینه افکنده بود و دیگری بر اروپا. این پسر بزرگتر گشتاسب داریوش نام داشت و در آن موقع تقریباً بیست سال داشت و چون مورد به س بردن سلاح برسیده بود پدرش ارشامه Arsama، از تیره هخامنشی او را در پارسه جای گذاشته بود.» در اینجا ناگزیر به تذکر هستیم که در جای دیگر (I, II5) پدر تاریخ، داریوش کبیر را از سل هخامنشی می‌داند.

در موقع شکر کشیهای مهم مانند سرد یا یونان و مصر، در زمان سبط داربوش ول و خشارشا<sup>۳۸</sup>. تمام جوانان سرزمینهای شاهی بهریر پرچم دعوت می شدند.<sup>۳۹</sup> موقعی که پارسیان بری ولین در بحال مصر پی نهادند عدهای از سربازان مزدور یونانی در این جنگ شرکت کردند.<sup>۴۰</sup> بین تمام سربازان کشورهای مختلف که در نبردها دوش بهدوش سربازان پارسی به مبارزه می پرداختند ساکاه *Saces*<sup>۴۱</sup> بودند و به فرماندهی افسران پارسی و مادی، با شهامت تر و دلرانه تر می جنگیدند و بدن جفت بیشتر مورد توحه بودند.<sup>۴۲</sup> چیزی که نباید از راهای موجب محبت و شگفتی است در زمان ساسانیان بر، پس از گذشت بیش از پانصد سال، به نام همان مادی که بر پرچم ایران در حفظ حدود و ثغور شاهنشاهی ادای وظیفه می کردند، بر می خوریم مانند: گیل، *Giles*، کردو نی (کرده)، *Cardusiens*، ساکین شمال ایران و قفقاز یعنی لئی و *Alins* و خزرها، باختریان (باکتریانیان).<sup>۴۳</sup>

کشورهایی که بهریر فرمان ایران قرار می گرفتند، تا زمانی که ووداری خود را نسبت به شاهنشاهی به ثبوت نرسانیده بودند به حالت خلع سلاح به سر می بردند.<sup>۴۴</sup> ولی پس از حصول اطمین کامل، سربازان آنان بر فرماندهی افسران پارسی خدمت می کردند.<sup>۴۵</sup>

هنگامی که جنگی به وقوع می پیوست برای اطلاع از وضع حقه و صدور فرمانهای لازم شاهنشاهی مرتحنی که در وسط میدان کار در استوار می کردند، جلوس می کرد و بر تحولات جنگی نظارت داشت<sup>۴۶</sup> اشیل (آیسحو-لوس). شاعر معروف یونانی، میگوید: «هنگام لشکر کشی ایرانیان به سوی یونان، خشارشا بر تپه بلندی، که بر میدان جنگ و بر ساحل دریا مسلط بود، از دور تحولات رزم را مشاهده می کرد».<sup>۴۷</sup>

درچین مواردی مشاهده را گارد سلطنتی، که به گارد جاوید مشهور گشته است، زیر فرماندهی هزاره پشی نیش *hazara-pattis* و امرای دیگر لشکری و کشوری محافظت می کردند.<sup>۴۸</sup>

برخی سرشماری سربازان به منظور اطلاع از تعداد مفقودشدگان یا کشته شدگان در جنگ، پارسها وسیله مخصوص و متکرانهای به کار می بردند. به این

منصور محبوسه‌ای را، که گنجش ده هزار مهر سرور داشت و قنلاً پیش‌پیشی و تهیه شده بود به دیواری محصور می‌کردند و دسته‌دسته سرور را در آن حای می‌دادند تا گنجش و طریف آن پر می‌شد و بدین گونه آمارگیری سرانان انجام می‌گرفت.<sup>۴۹</sup> می‌دانیم خدمت‌رسان که محبوسه مذکور می‌بایستی به شبکه‌های کوچکتری، که هر یک گنجش عده کمتری را داشته، تقسیم شده باشد که بعد از باقی‌مانده سرورانی که عده آنان کمتر از ده هزار بوده است به دست‌آید.

در موقع عقب‌نشینی لر می و ناگزیر، ایرانیها به جنگ چروکی می‌پرداختند. و همان‌طور که در زمان اشکانیان<sup>۵۰</sup> و بعداً در عهد ساسانیان<sup>۵۱</sup> معمول و متداول بود، پس از عقب‌نشینی هر چه را که ممکن بود مورد استعادة دشمن قرار گیرد، آتش می‌زدند.<sup>۵۲</sup>

ارتش ایران، علاوه بر ادای وظایف سروری، آلت اقدار و وسیله‌اولیه برقراری صلح و آرامش کشورهای شاهنشاهی ایران بود. به واسطه استحکام و دژهایی که در سراسر امپراتوری و در نقاط حساس ساخته شده بود، سرانان ایرانی می‌توانستند در هر زمان و مکان، چنانچه اعتشاش روح می‌داد، با سرعت هر چه تمامتر آن را در نقطه حقه کنند و شورش و طعن را درهم گویند.

وسیله دیگری که هخامنشان برای جلوگیری از شورش احتمالی و هنگام نماین اهالی محلی به سرکشی، به کار می‌بردند کوچ دادن آنها بود. در زمان داریوش کسوفوبیکوسی *phaconiens* از مردم سراقیا (تراکیه)<sup>۵۳</sup> قصد داریوش شوریدند و سعی حواستند سر تسلیم فرود آورند، داریوش آنان را به جای دیگر انتقال داد همچنین *Libyens* (برکاییه *Barceens*) را به باختر (باکتریا) کوچ داد.<sup>۵۴</sup>

پس سرورن ارتش داریوش سوم عده‌ای از مکان‌کارها (کاره) *Carie* وجود داشت که از نقل مکان داده‌شدگان بودند.<sup>۵۵</sup>

اسرای جنگی به‌طور کلی تحت رفتار می‌شد. آنان را در جاهای معینی مسفر می‌کردند داریوش اول اسرای ملطی *Milésiens*<sup>۵۶</sup> را به امپه (اگیس)، واقع در مصب رود دجله، نقل مکان داد و اسرای ارتربایی (ارتیره) *Ampe*

*Eretrians* را در منطقه شوش مسخر کرد و برای آنان خانه ساخت.<sup>۶۱</sup> پس رومن روم را فتح کردند و آشوریان و بابلیان را در شوش به اسارت بردند.<sup>۶۲</sup> از میلاد به کار برده بودند.<sup>۵۸</sup>

در زمان اشکانیان پس از این رومن معمران بود از تیس کراسوس پس از شکست از پارتیان تعدادی از پارتیان را به اسارت برد و به روم فرستاد. رومیان گداشته‌ها را پارتیان (پرتو) آنان را در منطقه مارگیانه *Margiane* (مرو) اسکان دادند.<sup>۵۹</sup>

در عهد ساسانیان نیز به همین سوال رفتار می‌شد. خسرو اول کسویه‌ایه شین در *Bariz* در استان کرمان را در مناطق مختلف پراکنده کرد و به آنان محل اقامت جدیدی داد و مجبور به خدمت نظام و طایفه کرد.<sup>۶۰</sup> اهالی چل *Čol* شومنی‌ها *Chionites*<sup>۶۱</sup> پس از آنکه از شمال درگان ریشه کن شدند.<sup>۶۲</sup> در شهر شاهرام پیروز *šāh-rām-pēroz* کوچ داده شدند و مجبور به خدمت نظام و طایفه گردیدند.<sup>۶۳</sup> همان وضعیت برای طوایف الی‌ها و حرور پیش آمد. خسرو اول ده هزار اسیر جنگی را که از آنان گرفته شده بود،<sup>۶۴</sup> در استان دریاچه ارومیه اسکان داد.<sup>۶۵</sup> و ساکنان شهر محرومه‌آباد (ابط‌که) را در شور و آتش حورس خسرو در اردبیل بفرستاد. که در روی طرح و نقشه آتش (ابط‌که) ساخته شده بود، جای داد.<sup>۶۶</sup>

بر خلاف گذشته یعنی عهد سلطه کده و شور که سلاطین آلمان سری جنگی را سر می‌بردند و حمله‌های شراب‌آغسته به خون من را سر می‌کشیدند. ایرانیان اسرای جنگی را به کارهای عام‌المنفعه می‌گماشتند. در عهد ساسانیان در بعضی مناطق ایران از اسرای جنگی به معمره‌هایی تشکیل می‌دادند و آنان را به امور کشاورزی مشغول می‌کردند.<sup>۶۷</sup>

شاپور اول اسرای جنگی رومی را در حدودی شاپور مستقر کرد.<sup>۶۸</sup> و برای آنان از تحصین و ساختن و مهندسی استفاده کرده تأسیس شد معروف به د قیصر و بر عهد آلمان گذاشت.<sup>۶۹</sup>

بالاخره شاپور دوم اسرای را که در جنگ با رومیان در شهر آمد (دوریکر) به دست ایرانیان افتاده بود در شوش مستقر کرد و از هر پارتی و رومی که داشتند

استفاده شد و پارچه‌های ابریشمی و زرین در آن تاراج در ایران رواج یافت.<sup>۷۰</sup>

به طور کلی چنان روشی نتایجی مفید در برداشت و مورد استفاده عمومی قرار می‌گرفت.<sup>۷۱</sup>

ایرانیان عهد ساسانی این قبیل اسرای اسکان گرفته را «ایران نشنگان» می‌نامیدند.<sup>۷۲</sup> با وجود اینکه پس از آن نشنگان در سال‌ها در می‌بردند و صحنه‌ها در ملامطت و عادت قرار می‌گرفتند، چنانکه در هر عصر دیگری هم در ایران دیده شده است، از ملامطت و روح ایرانیان سوء استفاده می‌کردند. تا موقعی که رومیان به مذهب مسیح بگرویده بودند از طرف اسرای جنگی بیم اعتناش و سورش می‌رفت و مراحمی ایجاد نمی‌کردند. ولی پس از آنکه رومیان به تدریج به مسیحیت گرویدند و خود پیرانگشترش آن شدند، در ایران این نشنگان کامیابی برای اعتناش و جاسوسی شده بار ختیهایی فراهم کردند و با تبلیغات خود انقلابی براه انداختند.<sup>۷۳</sup> و ناچار حکومت ایران تصمیم به قطع و قطع آن گرفت و چپن عکس العملی باعث شد که یک برگ از تاریخ ایران لکه دار شود.<sup>۷۴</sup>

## ب) سازمان ارتش

شالوده يك ارتش مرتب و منظم را كورش دوم در بحث و آن را به چیدمان گروه تقسیم کرد. هر گروهی از واحدهای کوچکتری تشکیل می‌شد و فرماندهی آنها را به سپهران، شاهزادگان، و پس پنی تیش‌ها و دهیو پنی تیش‌ها واگذار کرد که می‌توان هر ده پنی تیش<sup>۷۵</sup> و بیوره پنی تیش *beirata-paiti*<sup>۷۶</sup> به آنان داده شد که در نزد پادشاهان به ترتیب به نام‌های خیل رخوس *χιλίαρχος* و میریارخوس *μυρίαρχος* شهرت یافته‌اند.

همان طور که قبلاً دیدیم، بیرونی به بیی ایران عبارت بود از سه باره (سواره نظام، سواران) *asa-bara*، بدنی (پیاده نظام) *pa-ti* که زیر فرمان برای لشکری می‌رفتند و شاهشاه ایران سمت فرماندهی کل قوای زمینی و



بحری را عهده‌دار بود.

در اوایل پیدایش شاهنشاهی ایران یعنی ابتدای فرمانروایی کوروش کبیر (۵۵۸ ق م) تا آخر حکمرانی خشایارشی اول (۴۸۵ ق م)، یعنی تقریباً در حدود یکصد سال، حکومت ایران در بوسی رژه نظامی داده می‌کرد، در بدو امر ارتش ایران و قد تشکیلات و سازمان منظمی بود. سران طور پنج دایه‌های مختلف در پیکار دستور دایه اوقاف و دایه‌های حدود محصور به تجهیزات و نگاهداری سدهای سرحد، که از پیش روی حدود انتخاب می‌کردند، بودند؛ و ایوان نیروهای پراکنده‌ای بودند که در نقاط مختلف به گه‌داری و چوپانسی به کشت و زرع می‌پرداختند، از پس اقدام کوروش اول جمع‌آوری سران قبایل و گسترده کردن نیروهای پراکنده بود که بدین ترتیب ضمن ایجاد تأمین دسته‌جمعی و زندگی راحت و دایه از تشویش هجوم بیگانهان، به حسب تجارتات و امنیاراتی دایه می‌گردیدند که قبلاً از آن برخوردار نبودند. با براس دایه پنی‌تیش و دایه پنی‌تیش‌ها دایه از تأسیس شاهنشاهی ایران در رسم و هراس و تشویش و اضطراب به سر می‌بردند. کوروش دوم روسای این دایه دایه گسیخته را به‌دور خود گرد آورد و به‌همین جنگی اشا ساحت در مرحله اول آنان را در پیر بار تسلط مادها دایه به‌شد و سپس شاه دایه شاهشاهی بر رگ و پهاوری را، که تا آن دور در روی دایه ساقه داشت، به کمک سران قبایل و سر روی بروی متحد آن دایه پی‌ریزی کرد.

با براس امرای لشکری و کشوری را، در زمان تأسیس هخامنشیان تا آخر سلطنت ساسانیان، رؤسای قابل تشکیل می‌دادند.

در ابتدای تأسیس شاهنشاهی هخامنشی و طایف فرماندار یا خشایه‌پوا Xšassapavā و فرماندهی لشکری را به‌بیت نهر محول می‌کردند. در زمان داریوش کبیر یکی از سران قبایل، به نام دادرشش Dadaršiš، در بین‌حال که متصدی این مقام بود به‌حکومت بلخ منصوب گردید.<sup>۷۷</sup> همچنین ویوانه (ویون) D'vāna، که یکی از سران ارتش بود، به‌شهر سی‌آراجه‌سیب (لر احب)، تقریباً مطابق قسمت جنوبی ایماستان کونی) تعیین گردید.<sup>۷۸</sup>

پس از استقرار شاهشاهی و سکین حرات کشور گشایی، یعنی هخامنشی

که مرزهای امپراتوری به وسعت بهایی خود رسید، شاهان هخامنشی به درهٔ امور کشوری پرداختند و رفاهیات که شمع کوفته و آرزوی حس استراحت و لذت از زندگی و استفاده از ثروت بیکران خود داشتند؛ و این خود اولین گام به سوی اصلاح و نابودی بود در تاریخ شواهد فراوانی از این میل یافت می‌شود در کتاب «استرا» آمده است که اردشیر دوم، در سال سوم سلطنتش، اعیان و اسراف، شاهزادگان و امرای لشکری و کشوری را در شهر شوش، پایتخت شاهنشاهی، به مدت ۱۸۵ روز به جشن و سرور دعوت کرد تا اینکه عظمت و شکوه خود را به آنان بنمایاند و پس از فراغت از این پدیده برای افسران و بزرگان پایتخت را به مدت هفت شب به سرور در این جشن شرکت داد.<sup>۸۹</sup>

این حدود ثباتی را، استقرار صلح و آرامش در سراسر امپراتوری ایران بود. زیرا یونانیها، که رقیب ایران در صحنهٔ سیاست بودند، با برقراری «صلح شاه»، موقتاً دست بردار بودند و سران عمدهٔ آنان مقهور «کمانداران» طلایی، یعنی سکنه‌های طلایی که بر روی آنان نقش کمانداری ترسیم شده بود، گردیده بودند. عمدهٔ دیگری در مردم شهرهایی که آزادمانده بودند، بر اساس سیاست «احیای بیدار و حکومت کی *divide et impera*» که ایران به کار می‌برد، مشغول جنگ و ستیز با یکدیگر بودند و شاهان ایران گاهی امپراتور را بر آنان و هنگامی آن را بر اسارت غلبه می‌دادند.

روش حکومتی ایران، که در بدو امر، و در مدت چهارده سال، کاملاً جنبهٔ نظامی داشت، به تدریج اشغال یافت و از نگاهداری يك ارتش دائم بهر سلاح تا اداره‌ای انضباط حاصل شد. برادستهٔ سربازانی که در اختیار فرمانداران و مدیر فرمان افسران بود، برای حفظ آرامش داخلی کفایت می‌کرد. در هر يك از شهرهای شبیه به يك ستاندار به امور داخلی و وصول مالیات می‌پرداخت و فرماندهی سربازانی که برای نظم داخلی زیر سرپرستی يك همراه پیشی قرار داشت به يك افسر واگذار شده بود.

امپراتوری در زمان سلطنت داریوش به بیست و يك «خشایه»، تقسیم شده بود. در رأس هر يك از این شهرهای شبیه، يك فرماندار از اعضای خانواده‌های

اشرافی و يك فرمانده قوای نظامی قرار داشت.

وَلَاَ دِدِيم كِه در جنگ حشادش با بودن فرماندهی بحره را یکی از بحای ایران داشت و ریاست گارد سلطنتی به عیدارس واگذار شده بود.<sup>۸۱</sup>

در زمان سلطنت اردشیر دوم (۲۵۴-۳۸۵ ق.م) ایران به چهار استان مرکزی نظامی تقسیم شد و تحت مراقب و مسئولیت چهار سر لشکر یا سوریشی تش قرار گرفت. هنگام رزم، رمایی کورش صغیر ب برادرش اردشیر دوم، چهار سر لشکر به نامهای، بروکوماس *Abrocomas* تیسفارس *Tissapherne* گور-س (گورروه) و آرباس *Arbas*، که هر يك فرمانده سی هزار سرباز بودند، در این جنگ شرکت جستند.<sup>۸۲</sup>

هنگامی که شاهنشاه به علنی بمی تو بست فرماندهی ارش را ادامه دهد و عملیات جنگی را رهبری کند یکی از این چهار سر لشکر به بحای وی بعس می شد. همان طور که در جنگ کوبا کسا، که پسر از آن ماد شد، چون به اردشیر خراجاتی وارد آمد، از میدان جنگ سرون رفت و فرماندهی کر را به تیسافارس و عنوان اسپدم مشبته (سپاه پیش) *spada-maθi šta*<sup>۸۳</sup> واگذار کرد و این عنوانی بود که فقط به شاه تعلق داشت.<sup>۸۴</sup>

هر يك از واحدهای ارتش دارای درفش مخصوص به خود بودند<sup>۸۵</sup> که او را از واحدهای دیگر مشخص می کرد. درفش شاهشاهی عذاب بود از يك عقاب. بال افراشته از طلا که بر سر تیره ای قرار داشت.<sup>۸۶</sup> خیمه گاههای هر يك از فرماندهان نیز با علامت مخصوص متمایز بودند.<sup>۸۷</sup>

عقاب را رویان از ایرانیان نفست و این علامت را برای خود انتخاب کردند. در عصر جدید آلمانیها و اتریشها عقاب را به عنوان علامت اختصاصی کشورهای خود برگزیدند.

در آن زمان؛ نشانهای افشار نیز برای حمل سربازان شجاع و پهلوان ارتش معمول بوده است. اردشیر دوم به يك سرباز که از اهل کار یا (کاره)<sup>۸۸</sup> بود و کورش صغیر را با دست خود مجروح کرده بود - و این رحیم منجر به هربت کورش صغیر شد - به عنوان پاداش و تحلیل از این خدمت حاره داد

که يك خروس صلابی بر سر میره خود نگردد و آن را در جنگها همراه داشته باشد.<sup>۸۹</sup>

بر روی درانی ایران که فرماندهی ب بهك در اسلار ب بوده پشی بیش *ⁿnāla paris* واگذار شده بود. سر دارای دروش مخصوص خود بود.<sup>۹۰</sup>

در دورگاران درین که دورهٔ افسه و عهد جلوه گری اسطیر ایران است. عقاب علامت اقتدار و ثبات مشروع و قابوی سلطنت شاهنشاهی ایران بوده است. چنانکه قبلاً دیدیم فرّه ایردی به شکل پرمدهای حمشید را ترل گمت و اس پرمده به احتمال قوی عقابی بوده است (بشتها، ۳۴، ۱۹) اشخاصی که سلطنت مشروع و قابوی را محسب می کردند از فرّه ایردی محروم بودند و به همین جهت است که اژی دها که (ضحاک) *Azīdahūka* از تحت سلطنت به زیر کشیده شد (بشتها، ۹۹، ۴۷-۵۶).

هنگامی که سلطنت ساسانی منقرض شد و مذهب زردشت بر روی تارهای گرمیت و مذهب رسمی ایران شاخته شد، تارخ افسانهای ایران از ریسر گردد و حاء فرون بیرون آورده شد و افسانهٔ حم (یم، یم) دوباره زنده گردید.

سازمان ارتش ایران و تعداد واحدهای آن در طول مدت شاهنشاهی پیوسته در تعمیر و تبدیل بوده است.

اگر در ابتدای تأسیس سلطنت هخامنشی، فرماندهی ارتش و استانیاری در يك نفر متقل بود، در دوره های بعد این وضع تغییر کرد، اولاطون<sup>۹۱</sup> می رسید که داریوش، هنگامی که به سلطنت رسید، سرزمینهایی را که فتح کرده بود به هفت منطقه تقسیم کرد. این دعوی، با مقایسه با شهرت نیبهای هرودوت و داریوش، باید چندان باعث تعجب نگردد؛ زیرا باید ملاحظه نظامی را از سازمان کشوری محرا شمرد. اس هفت منطقه ای که اولاطون بدان اشاره می کند سه احتمال بسیار قوی مربوط به هفت ناحیه نظامی است، که هر ناحیه عده ای دهیاوه را در بر داشته است و حفاظت آن را داریوش به يك بیورا پشی تیش واگذار کرده بوده است. موقعی که داریوش خود در احاشین کموجیه معرفی و به تحت سلطنت جلوس

کرد، شورشهای متعددی را چهار گوشه شاهشاهی بدیده و پیوست و در ساحت  
همس انقلاب و شورش بود که در پوشش، پس در سرکوبی یا غیاب و پس در هر  
اقدام دیگری به سادمان ارتش پرداخت و آن را به نظم و انضاط جدیدی  
در آورد که بعداً به شرح آن خود هم پرداخت پس در زمان حشیارشا، شاهشاهی  
ایران به چهار منطقه بزرگ نظامی تقسیم شد که عبارت بودند از:

۱- آسیای صغیر (قسمت عمده ترکیه کنونی)

۲- سوریه و تمام سرزمینهای ایران بهران

۳- ارمنستان و قسمت علیای ایران کنونی

۴- هندوستان و قسمت سفلی ایران امروزی.<sup>۹۲</sup>

هر کدام از این چهار منطقه به يك پوره پنی تیش سپرده شده بود که  
نامهای آنان امرو کومس، تید فرس، گومر س، و آربس، پشتر باد شد.  
سایر معمرات امریایی مانند مصر، لیبیا و حثه به دست يك سپهد ایرانی  
سپرده شده بود که او بیرعوان بیوراپنی تیش در شب و در عین حال و خایه و سه گانه  
استاندارد، دریا سالار، فرمانده سپاه را ایفا می کرد.

این همان سارمایی است که در زمان زمامداری داریوش کبیر در آفریقا  
مشاهده می شد.<sup>۹۳</sup> در آن زمان و طایف مذکور را ارماندس *Aryandès* نام  
می داد و بهوش این همه اختیارات به عمده باعث شد که وی از او امر داریوش  
سرپیچی و حتی به نام خود سکه ضرب کند، اقدامی که نمایانگر اوریامی می باشد.  
این قدرت سیاسی حتم داریوش اول را برانگیخت و داریوش او را به  
سزای حبسش رساند.<sup>۹۵</sup>

اگر موردخان یونانی در روایت حرس جنگی که محر به انهر ص سلسله هخامنشی  
گردید، از تعداد زیادی امرای لشکر نام برده اند. مرتکب شاه شده اند اغلب آن  
افسران از شدت ارا و افسران جزء - حاکم را از نایب الحکومه و غیره تمیز ندادند.  
از سربلشکر می که آریان نام می برد، سه نفر سمت شهر (ساتراپ) داشته اند:  
بوس *Bessos* شهر باختر (باکتریا، بلخ)، اردانتس *Barzaentes* شهر  
آراخوسیا (الرحح)، و ساتیبارس *Satibarsnes* شهر هره تبه (هریوه،  
هرات) بوده اند.

صحیح است که هر شهر ب‌شش يك گردان سرباز در اختیار داشته است. پس این 'نته' به‌طور برقراری نظم و آرامش و حفظ انتظامات داخلی شهر-شش بوده و وسیعه استقامی این می‌کرده است. چنانچه غیر از این می‌بود و يك شهر و طایف فرماندهی دسته‌ای از ارتش را، سده در می‌شد. چس و صعی ، اداره امور مدنی معارت داشت. ما برای در هر حال شهر می‌بایستی سر خدمت خود همیشه حاضر می‌بود ۹۷ گر نه در نوشته خود این موضوع را تا مداره‌ای تأیید می‌کند او می‌نویسد: «گوش برای هر مقامی کارمندی را تعیین کرده بود که هر يك از آن در عین حال و صایف لشکری و کشوری را انجام می‌داد، بلکه يکي موظف به اداره امور املاك و کشاورزان مرد بگير و وصول مالیات بود و دیگری و طایف فرماندهی سربازان را انجام می‌داد که به عهدش واگذار شده بود همچنین نظارت بر امور پالتي که شهر در رأس آن بود به وی محول می‌شد. ۹۸

\*\*\*

در برعه (ورهرام، بهرام) *Voraihragna* یا سربازان شکست‌ناپذیر يکي از واحدهای ارتش ایران که دارای اهمیت خاصی بوده و گوش مسکر آن است سربازانی را شامل بوده است که *Αθανatoi* یعنی امرتات (امرداد، جاوید) نام داده‌اند. ۹۹

این نام را در سبب یونانیان به سبب دسته از سربازان ایرانی، که وسیعه مخصوصی به آن محول شده بود، داده‌اند. که شماره آنان می‌بایستی ثابت، یعنی ده هزار نفر، باشد چنانچه به علتی در تعداد آن نقصانی رخ می‌داد بلافاصله این کمبود جبران می‌شد و دوباره به ده هزار می‌رسید. ۱۰۰

این لشکر ده هزار نفری زیر فرمان افسر ارشدی دارای درجه و عنوان پیراپشی‌تیش ۱۰۱ بود. به واحدهای کوچکتر هزار نفری، که هر يك زیر فرمان افسری دارای عنوان هزاره پشی‌تیش بود. تقسیم می‌شد. یونانیان به فرماندهی کل این لشکر ده هزار نفری میربازخوس *μυρίαρχος* و به هزاره پشی‌تیش خیلبار-خوس *χιλίαρχος* عنوان می‌دادند که معنای تحت‌اللفظی آنها به تریب رئیس یا فرمانده ده هزار و يك هزار سرباز است. در بین این دسته‌های هزار نفری،

یک واحد محصل حفظ و حراست جان شاهش تعیین شده و دکه گرد سبطی را تشکیل می‌داد. رب است آن را یک هزاره پنی تیش که یونانیان دورودوروس (سره دار) *doryphore* نامیده‌اند برعهده داشت<sup>۱۴۱</sup> که علاوه بر ریاست گارد شاهش هی رتیق و فنی امور دربار بر به وی محول شده بود<sup>۱۴۲</sup> و یکی از مفریان دربار و شخص دوم شاهشاهی اسرن به شمار می‌رفت<sup>۱۴۳</sup>، ریرا در هر مورد و مکانی، چه در میدان رزم و چه در محافل نرم، می‌بایستی همراه شاه باشد.

در یکی از تصاویر سرخسکه که بر دیوار بانی معروف به «گچینه» در تحت حمشد دیده می‌شود، هزاره پنی تیش، درحالی که یک دست وی به عنوان حصوع و احترام در مقابل دهانش قرار دارد، مشغول دادن گزارش امور جاری شاهشهی است روی او داریوش کبیر بر تحت سبط جنوبی کرده، در حالی که ولعهدحشاشا به حال احترام پس سر شاهش قرار دارد.<sup>۱۴۵</sup>

تجهیزات گارد سلطنتی، علاوه بر سلاحهای معمولی، عبارت بوده است از سرهای بلند که منهی به یک گلوله طلایی می‌شده که سر را از قسمت را بر روی پای خود قرار می‌داد؛ و در این مورد نوحصمی<sup>۱۴۶</sup> که مورخان یونانی، حصوع هرودوت، از این سر باران کرده‌اند، با نقشی که در تحت حمشد دیده می‌شود مطابقت دارد<sup>۱۴۷</sup> افسری که در زمان داریوش به این شغل منصوب شده به د گاداتاس *Gadatas* نام داشته است.<sup>۱۴۸</sup>

گارد سلطنتی ایران دارای تاریخچه‌ی بسیار قدیمی و طولانی است هنگامی که کوروش هور رزم امور کسوری در دست نگرفته بود، وی از هر اقدامی سران قبایل که تا آن زمان با حگیران مادی بودند، به دور خود گرد آورد و با ارتش کوچکی که با اتحاد این سپه‌دان فراهم کرده بود، خود را شروع کرد.

درواقع هم ارتش مختصر، و بی مصمم، که هسته اولیه ارتش پارسی را تشکیل می‌داد، از بدو امر ارجامیان و طرفداران صمیمی سرد خود، کوروش، بود، و از همین موقع است که بر گردن عده‌ای از سر باران که از همه رشیدتر

و دلار بر سرودند. تاج شاهاهی با به عرصه وجود می گذارد و در طی قرون تا به امروز فرار و شهادتی در طی می کند. در زمان اشکانیان، عوامی که به امان داده می شده است «هم کُهر» *hamharz* یا «هم هور» *hamhurz* بوده است.

معتمد سب در زمان هخامنشیان، سربازان گارد شاهنشاهی چگونه نامیده می شده اند. ولی به لحاظ واژه‌ای که در عهد شاهنشاهی ساسانیان برای سربازان تاجران سبطی به کار می بردند. می توانیم عنوان سربازان نگهبان حاکم شاه را در عهد هخامنشیان تعیین کنیم.

واژه‌ای که در عهد ساسانی به کار می رفته «ور برگ - یگان» *Vārthrag* <sup>۱</sup> *nighan* و فرماده این سربازان تاجران را «ورتوگ سگان سالار» *Varth-rag nihghan salar* یا «ورتوگ سگان جوانی» می نامیدند که از واژه ورتو سده مشق می شود و این مأخوذ است از نام یکی ازخدایان اساطیری و بهای مشترک ایران و هند که قبل از تأسیس شاهنشاهی هخامنشی مورد پرستش قبایل آریایی هند و ایرانی بوده و «ورترا» *Vrtra* یا «ورتو رخنه» نامیده می شده است. این خدا ازجمله اوصاف و خصایص متعددی که داشته، یکی هم مظهر سرو و پیروزی بوده است و هیچ قدرت و پیروزی نمی تواند در مقابل او بستاندگی و مقاومت کند و شدیدترین استفاده را درهم می گویند است <sup>۲</sup> از طرف دیگر «هائوما»، که هندیها «سائوما» یا «سوما» می گویند مشروب سکر آوری بوده که در عصاره گیاهی، که هوروما نامعلوم است چه نوع گیاهی بوده است. به دست می آمده است. این مشروب خاصیت حاودانگی و امرتایی (امردادی) داشته است و در بسا (IX'19, 32) از دعاها ده گانه که به درگاه یا بهتر بگوییم از این مشروب بیازمد بودند. یکی هم چنین ادا می شده است:

از به تنهایی که در نزد تو دارم و بخشی که از تو می طلبم  
پیروزی است که در تو برای دورنگاهدشت مرگ وجود دارد. از آن  
مرا بر خوردار کنی که مرا آنچنان پیرو بخشد که هر مقاومت و ایستادگی  
را بتوانم درهم بگویم یعنی ورتو رخنه پس از زانی دارد که در روی



رمین در مبادره با دشمنی که برگزین سان ددوژ است. پرور  
گردم. ۱۱۱

پس ورثه. که جدای استقامت و پیروزی است. نام خود را به گارد  
سلطنتی ساسانیان داده. و شاهشاهان ساسانی آن را با جزئی تعبیری به سربازان  
حامی جان خودشان تفویض کرده‌اند. عنوانی که بدین سان به سربازان حامی  
خان شاهشاهان ساسانی داده شد «ورترگ بنگان» بود، یعنی شکست پذیر، که  
برای سربازان گارد شاهی ایران و شاهشاهانی که با چنین سربازانی دیایی را  
به‌دیر سلطه خود آورده بودند. کاملاً برآورده بود. سربازان عنوان سربازان گارد  
شاهشاهی ایران را، که یونانیان جاوید لقب داده بودند، می‌توانیم با افزودن  
علامت جمع فارسی باستان (nam) به واژه «ورثه» ادرس ساریم. و آنان را  
«ورترگنه نام» *Vərðtragnanām* بنامیم.

سربازچه گذشت به واژه *Αθαρτοι* (جاوید). که یونانیان به گارد  
شاهشاهی هخامنشیان داده‌اند، صعب و جنگجویی یعنی وضع و کیفیت آنان را  
حواسته‌اند توصیف کند که عده‌ایان چون می‌بایستی ثابت می‌ماند. جاوید بوده  
است. مؤید این نظر آنکه در هیچ دوره‌ای ما به واژه جاوید برای معرفی این-  
گونه سربازان در زبان فارسی رسمی خودیم. در زمان ساسانیان عنوان بهای  
معددی به این گونه سربازان گارد سلطنتی داده شده است. من جمله «پشتیگان»  
*Puštighban* که ریاست آن به افسر ارشدی، که «پشتیگان سالار» *Puštigh-*  
*ban-Sālār* می‌نامیدند واگذار شده بود ۱۱۲ او به همراه موبد موبدان، اران  
سپهد، و دیران مهیت در نزدیکترین اشخاص به شاه و دربار بوده است ۱۱۳  
و نام او جزء امرا و بحای شاهنشاهی ایران در سگشته پایگولی یاد شده  
است. ۱۱۴

در زمان اشکانیان، شخصی به نام وه-وهمن *Veh-vahman* به آن  
هرارید ارمی ۱۱۵ را داشت و ریاست گارد سلطنتی به او محول شده بود.  
در دوره سلطنت اردگرد دوم، مهرسره *Mehr-Nerseh* مقام هرارید  
داشت و مورخان ارمی نام او را با عناوین مختلف هزارید ۱۱۶ و هراریدت -

ریست - و - اب رستك *hazarpet - arik - ev - anarik* ۱۱۷ ذکر کرده‌اند.

در جای دیگر عنوان و در که هرمنشیران اوت *Vazarka harama-tur erān eil aneran* به او داده شده است. در تمام این عناوین و القاب به واژه جاوید یا «امرداد» بر نمی‌خوریم.

در وایل سلطنت ساسانیان، که هنوز حاضرات عظمت و اقتدار شاهنشاهی هخامنشیان تا اندازه قابل ملاحظه می‌ماند، به تأسیس گارد سلطنتی از روی نمونه عهد هخامنشی مادیات و در یزد و به همین دلیل بیرهمان هم «وربرگه» را، که بعداً به «پشتیگان» بدل گردید، یا جزئی عصر در آن، به چنین سربازانی دادند. دوباره هم هر ریست به معنی که در زمان هخامنشیان داشت، برای ریاست گارد سلطنتی انتخاب کردند. ۱۱۸

س رفسای گارد سلطنتی در عهد هخامنشی نام عده‌ای از آنان، چه در سنگبشته‌های آن زمان و چه در نزد مورخان یونانی، یاد شده است. از این جمله‌اند. در عهد کورش کبیر، هر باخوس، که نقش مباحثگری را بین ایران و یونان اشاع کرد ۱۱۹؛ در زمان کمبوجیه، برگراس ۱۲ و اسپانتیس (اسپچه) ۱۱۱، که در سنگبشته نقش رستم به کامداد داریوش ملقب است، اسپچه و چه بره *aspacana raçabara* ۱۲۱ و گوبدوا که بره‌دار داریوش معرفی شده است. ۱۲۳

در عهد خشایارشا این مقام به همدراش ۱۲۴ داده شده بود و به ارتابابوس در زمان اردشیر اول کسی که به این شعب منصوب شده بود ارتاباتس ۱۲۵ بود که در سردکون کت، پس از آنکه کورش صغیر محروح شد، خود را بر روی او افکند. ۱۲۶ در زمان داریوش سوم استازاس *Aristozante* که به ورمسی نام «وربسته‌زانه» *Varišta-zana* نامیده می‌شده رئیس گارد سلطنتی بوده است. ۱۲۷ روی این اسلوب و نمونه، طی قرون، گاردهای سلطنتی به نامهای مختلف و با تعداد سربازان متغیر تأسیس شده‌اند. عده سربازانی که گارد حاقان حواری را تشکیل می‌دادند هم هزار نفر بودند که آنان را لاریس ۱۲۸ [«سیر» *Janissaire* ۱۲۹] نامیده‌اند یکی از مورخان پیراسی، که در

مرب ششم<sup>۱۳۰</sup> می‌دیده در عنوان دادن به‌کرد سلطنتی ایران همان واژه جاری را که و بانیها به‌گارد سلطنتی هخامنشیها می‌دادند، به‌کار می‌برد

رئیس‌گارد شاهنشاهی را دیویری به‌وسند و مورخ مهور «نصبیه» نامیده است و نام که<sup>۱۳۱</sup> آن را بسیار معنی کرده است و معتقد است که با واژه ورثه‌د که معنای آن را پیروزی نوشته است، یکی است<sup>۱۳۲</sup> که به این ورثه‌ای ایرانی از سوری به‌اعراب انتقال داده شده است<sup>۱۳۳</sup>

همان‌طور که در نقوش تحت‌حمید مشاهده می‌شود سرپر گارد سلطنتی دارای پیراهن بلند کمری آویخته بردوش چپ و یک پیردان یا درکش بوده است<sup>۱۳۴</sup> حال آن‌که سرانان منطقه سگاف محیط به‌سویی نزدیک هستند که حرثات آن به یک پرنده که گلوله‌ای را در منقار دارد، به‌خوبی دیده می‌شود.<sup>۱۳۵</sup>

گروه‌های دیگری ملج به‌حجر هستند که در طرف چپ به‌کردی آویخته شده و در جلوی که به صراف و ماهرانه برین گردیده، قرار داده شده است.<sup>۱۳۶</sup> سواره نظام دارای اداها یا گردونه‌هایی بوده که با اسب کشیده می‌شدند. ناگوار زمینی که آریه‌ها به‌سرزمین کوس ایران وارد شدند و این دیگر گوسی بزرگی در سر نوشت آینده جنگها به‌وجود آورد.<sup>۱۳۷</sup>

در يك سنگنه داریوش اول چنین می‌خوانیم: «گو بر دوه تیش و ریش داریه و توش خشایشه شرشتی به» که معنی آن این است: گو بر دوه پتشیواری نیزه‌دار (نیزه‌بر) داریوش شاه.<sup>۱۳۸</sup>

در خاتمه این فصل لازم است از لوحه‌ای که از حرا به‌های شوش به دست آمده، گفتگو کنیم و آن درباره‌ی رادخانه و سار و برگ هخامنشان اطلاعاتی به ما می‌دهد. سار و برگگی چون به کمان چندان پی، مانند کمانهای آشوری به ده برای کسان نیز و بی که برای ساختن تر به‌کار می‌رفته: تره و سپر و پوستهای لازم برای پوشاندن سپرها، مقداری از این سار و برگها را می‌بایستی بنگان شوش مانند به ایران و اشور شیک فراهم و مایحتاج ارتش را تضمین کنند.<sup>۱۳۹</sup>

## § ۵. عدالت

### «دات» و دادریان

در تمام ادوار و قریبی که بن تشکیل اجتماع داده و زندگی مشترکی بر نه وجود ورده است، یکی از مهمترین ارکان و پایه‌های زندگی جامعه و اساسیترین آن، نظم اجتماع بوده است. اساس عمومی در سایه نظام اجتماعی موهون عدالت است و بدون آن امکان‌پذیر نخواهد بود. در هر زمان و مکان بیعدلی و ظلم مقور محض و عدم بوده و مورد ملاحظه قرار می‌گرفته است فقط محوره محاربات متحلفان و محاوران به حقوق مردم در همه جا یکسان بوده است. اساس و پایه این مشقه، یعنی محاربات در تبه محرمات بسنگی به با شایع و عوامل محتملی ارفعل شرط اقلیمی خصوصیات سز دی سازماندهی اجتماعی و آداب و تعلیمات دینی دارد.

در ایران هخامنشی، ربه عدالت را به در دو عامل اصلی و مهم جستجو کرد که عبارتند از:

۱- تعلیمات دینی یا دستورات آسمانی،

۲- سازمان اجتماعی

اولی در می‌توان بایه عدالت نامید و دومی را آلت حرائی آن. الف - رای نامید این عقیده کافی است به نصیب آخر یکی از سنگشته‌های حشامادشا، که در سال ۱۹۳۵ م به وسیله ابراهیم مشهور، کت Kent کشف و مورد تحریر و تحلیل قرار گرفته. رجوع کنیم در این سنگشته، که معروف به سنگشته «دیوا» (دیوها) است، حشامادشا می‌گوید: «تو که بعدها چنانچه آریو چنین کسی که در این دنیا سعادتمند باشم و در آن دنیا روانم شاد باشد، باید قانون (داتا) که اهورامزدا داده است پیروی کنی و از آن با کمال درستی متابعت کنی. کسی که قانون اهورامزدا را حاجت می‌کند و با کمال درستی و راستی آن را محرم می‌شمارد درد با و آخرت سعادتمند خواهد بود. (کت، ایران قدیم Kent Old Persian ص ۱۱۲ ب سال ۱۹۵۳).

۱ - عصر با عامل سارمان اجتماعی که معنای او بین بردایی بوده است  
 ولاً دیدیم که سارمان اجتماعی ایران از سارمان و مشکیلانی سرچشمه  
 می‌گیرد که در هند وجود داشته است معنی دارای سه قشر یا طبقه بوده است  
 طبقه روح پیا یا اشراف، طبقه جنگیان که رنتر نامیده می‌شده، و طبقه کشاورزان  
 که در آن زمان و ستر به مشوین خود می‌شده است<sup>۱</sup> واحد اولیه اجتماع را  
 سه (خانواده) تشکیل می‌داده، که زیر سرپرستی بزرگ خانواده موسوم به  
 سه‌پشی پیش می‌رفته است هر خانواده به فرشتگان و خدایانی که مخصوص  
 آن بوده اعتقاد داشته است رئیس خانواده، در بدو امر به فقط مراسم مذهبی  
 را بر عهده داشته است بلکه بر وظایف و اجرای قوانین دینی، یعنی عدالت، سر  
 اضافه شده بوده است بدین جهت او را «ژتو بخته» می‌نامیدند.

این ژتو بخته دارای امتیازات قضائی و روحانی و به همین جهت مورد  
 احترام خاص بوده است این خود دلیلی است روشن و قانع کننده بر حرمت  
 مذهبی که ایرانیان به معنای باب به عدالت رعایت می‌کردند با به حایبی که  
 عدالت حقه الهیت داشت پس ایرانیان به معنای خود را موظف می‌دانستند  
 که از «دات و عدل کور کورانه طاعت کنند» به شته‌های مردخان قدیم این معنی  
 را به کرات تأیید می‌کنند.

رئیس خانواده دارای اختیارات مطلق نیست به افراد خانواده خود بوده  
 است، حتی اختیار جان آنان را داشته است و می‌توانسته است آنان را به داد و  
 ستد گذارد.<sup>۲</sup>

در یسك واحد بزرگتر اجتماعی یعنی «ویث» یا «ویسه»، رئیس آن،  
 و س‌پشی پیش، مانند رنترپشی پیش اجرای مراسم مذهبی و امور عدالت را  
 بر عهده داشته است و بدین جهت او را «ویس بخته» می‌نامیدند  
 باز در بخش وسیعتری موسوم به «دهیر» مراسم مذهبی و قصاصات از جمله  
 و ص‌پش «دهیو پشی پیش» بوده است و از تمام اختیارات و مزایایی که رؤسای  
 واحدهای مادون برخوردار بودند استفاده می‌کرده است

در موقع پیدایش شاهنشاهی هخامنشی، این امتیازات به تدریج از رئیس  
 خانواده و تره و قبیله گرفته شد و امور قضائی که در بدو امر با مراسم مذهبی



بعد از عصر طلسمی - آفتاب، رومی و آب - اعتقاد داشتند شیء دوم منتهی بسبب بر خیز  
 اسکندر در تمام کتیبه‌ها صحبت از هیرمردان است که « این زمین را آفرید که آن  
 جهان را آفرید و شادی برای مردم آفرید و در یوش یا خشانرشا را به شاهی  
 برگزید. » اعتقاد هخامنشیان به عناصر عقیده‌ای است که هرودوت ابراز کرده است  
 و بی در این مورد عقاید مختلف و گوناگونی اظهار شده است و این مردم حتی  
 بحث آن بسبب، هر چند همیشه در ایران، در هر زمان و مکان، عدالت و مذهب  
 مانند یک روح در دو کالبد بوده‌اند و با یکدیگر رابطه متغیر داشته‌اند، این  
 تذکر می‌ماند بسبب بحث که بعضیها معتقدند که داریوش، به وحدت اینکه از اهورا-  
 مردا در تمام گسترده‌هایش نام می‌برد، به دین زردشت برگزیده بوده است و  
 گشتاسپ او ساء، یعنی پادشاهی که در دین زردشت حمایت کرد و به وی تروید  
 همچنین تمام افراد خانواده‌اش، و ویشناسپه که در سگشته داریوش به عنوان  
 پدر بن شاهنشاه یاد شده و در پرنو (پارت) حکمران بوده است، بهت برخی  
 دیگر به عکس درباره زردشتی بودن هخامنشیان پافشاری می‌کند و حتی پا را  
 دراز گذاشته و می‌گوید که یک قرابینی که به نام « ویدمداد » شهرت دارد و  
 وی مدیون است، و به رد اعتقاد ایرانیان ساسانی بود، در میان حاکمان  
 تدوین شده است.

پان بانه دلیل حد در سراسر سگشته‌ای که از حشابرش مدینه  
 کنه دوا» نقی شده است اسرار کرده‌اند در این کتیبه، که در اوایل این  
 محث از ن گفتگو شد، بحث به دست داده است، یعنی که دیوها را می-  
 پرسیدند (دادو-انه یا دوا-نه) و پیران کند، و وادارشان سرزد که به جای  
 خدایان دروغی اربا را برسند، و این پس قدم در بهاد و خدات مذهب در  
 سراسر شاهنشاهی ایران است. البته با تردید کردن این موضوع به دوا کشتهایی  
 که حشابرش در مقابل عقاید بابلیان نشان داد و خود در سر به دست بعدی امپراتوری  
 ایران سهم بسزایی داشت.

قدر مسلم آنکه ایران هخامنشی چه زردشتی بوده باشد، و چه به  
 خدایان دیگری معتقد بوده باشد، هیرمردا اول را تأسیس سلسله هخامنشی و  
 ظهور زردشت و خود داشته و خدای مشترک قوم ایران و هند بوده است می





دست به عهد و پیمان در بی حد و معده و بی مروتی داشت و از طرفی چه در دست عالیه عبور قصه بی به شاهشاه محول شده بود پس از آنکه شاهدان این کشورها مقهور ایران گردیدند، دادنامه‌ها همیشه با عنوان شاهشاه ایران یا نماینده رسمی او که شهرت محل بود صادر می‌شده است.

در یکی از موجدهای کشف شده گزبرووه (گوربراس) است. مدارک با این که مایه قهوه بی و رسمی دستگیر مرگزی شاهشاهی ایران بوده است، به عنوان معاهده و جایگزین شاه نامیده شده است که طرفهای آن قرارداد داده و برنگذ می‌خوردند. چه آنکه کسی پس پیمان را محترم نمی‌شمرد، نمایانگر بی‌شمار می‌آمد. در توحه دیگری دیده می‌شود که اگر احدی از طرفین دعوی از رتی دادگاه، راضی به دمی و واجب پژوهش می‌بود و مرجع رسیدگی بهایی و مرجع می‌سازید شاهشاه در محل بوده است که بعد از آن دور مدت و وقت حاجت می‌داده است.<sup>۹</sup>

رسمی-سم در سر بین دادرسی و پسر و حرم پسر می‌گوشم و اسی که در میان کیم پادشاه و مدد، همچنین ماضی که حرم، لایقک ایران بودند و تخریب ضمنی بر آن امده است بهادریه با کس و معسای و تیر کتان گویمی. حکمرما بوده است؛ و بد می‌گوشم که هیچ وجه دلیلی در دست نداریم که بر طبق چه نوع تازی روی و ماضیات مردم با یکدیگر حق و فصل می‌شده است و ای طرف دیگر یعنی بران مکر و خود مجموعه و ایسی بود که بعد بر اثر حملات و یورشهایی که این کشور دستخوش آنها بوده است، از بین رفته باشد.

یک به راهی که در موجد خود چنین و ایسی رهبری می‌کند، ساره‌هایی بسته و گریخته است که نزد مورخان بیگانه، یعنی یونانیهای همعصر هخامنشیان، و خود در دنیا در سنگشته‌ها به بها بر می‌خوردیم. از طرف دیگر چیزی که موجد محاربات در این عهد را به بدن می‌دهد، وجه نشانی است که می‌براسم به مجازات مجرمان در عهد ماسانیان می‌ایم.

کافی است به منظور تأیید بن مفیده، اجرای یونان در عهد هخامنشیان و ماسانیان با یکدیگر مقایسه کنیم. با در نظر گرفتن تمام حواصا و دلایل

بر موصوفه در اسرار این شاهان در مورد دعوت و نحوه خبری به در دوشتر  
مختلف، دو شاهد را متذکر می شویم، شاید بتوانیم وجود مجموعه قضایی را در عهد  
همه بین زمانه های به دست برسانیم. این شاه شاید دلیلی باشد بر اینکه  
دوره تکامل و به خبر در امر و در جامعه ایرانی پس دراز بوده و تا عصر  
ساسانیان یعنی موقعی که مجموعه ی از قوانین تدوین گردیده بود و متعاده  
قانون قرار گرفته طول کشیده است. با این روش بکهر ارسال لازم بوده است  
که مجموعه ای از آپس دادرسی تهیه شود. ولی در خلال این یک هزار سال  
تغییرات بزرگی که چشمگیر و حائز اهمیت باشد در قوانین دیده می شود علی  
این امر آنکه قوانین بر پایه دستورات مذهبی استوار بوده و دستورات مذهبی  
بر چون از طرف خدا صادر شده بد تعبیر پذیرند. این دو شاهد که در آنها  
محاذات مشابهی برقرار شده، به قرار زیرند:

امامیوس مارسلینوس *Ammianus Marcelinus* یکی از اسرار  
رومی در جنگ امپراتور بین روم و ایران، در زمان شاه پور متف بدو الاکتف،  
راجع به قوانین و اخیری بعضی از محاذات آنها چنین می نویسد: «در مورد اجرای  
عدالت در ایران باید متذکر که ایرانیان فوق العاده از قوانین می ترسند. برای  
جائز و فراریان نظامی قانون بسیار بر حمله است. قوانین دیگری وجود  
دارد که بسیار بد و ترسناک است. مانند این قانون که اگر کسی مرتکب جایت  
شد به نام احضا و افراد خانواده او به مرگ محکوم می شود.»<sup>۱</sup> در همین زمینه  
یکی از روحانیان ساسانی، که مورد مو بدان بود، نوشته ای از خود باقی گذاشته  
است که به طور معجزه سازی از آسیب سوانح مصون مانده است. پس مورد  
مو بدان، موسوم به تیسر، در نامه ای که به پادشاه طبرستان می نویسد، سه نوع  
جایت را تشریح می کند. اولی آن است که شخص است بد خدا انجام  
دهد یعنی از دین رددشت روی بر گرداند و بدین دیگری بگردد. دومین جایت  
آن است که شخص است بد پادشاه مرتکب شود و آن عبارت است از باغیگری  
(با باغبانی که در سنگشته دارپوش در ستون نام برده شده اند مقایسه شود).  
جایت سوم آن است که شخص است به هموع خود مرتکب شود و آن وقتی  
است که هموع خود را شکجه و در دهد. بعد تیسر به تعبیر هریت از مو ارد

«لا می پردارد و صاه می کند که شاه شده ایران قواشد و قواش جنتی پیری برقرار کرده است به بین می که در پام قدیم اگر کسی از مذهب دو سر می نگرداید و به دین دیگری می گزیند، بلا وصله و را اعدام می کردند (و این عمل حشامارشا را، که شرح در کتبه بود، به یادگار مانده است به یاد می آورد). همان عهده در انظار کسی بوده که به شاهشاه جنتی می کرد به در حکام جنگ واری می شد شاهشاه دستور می داد که سده قبلی را برای سده دیگران اعدام کند. در مورد جنتی سوم. در زمان قدیم، بر طبق قانون قدیم، یعنی به وجه قصاص، رفتار می شد»<sup>۱۱</sup>

جای مذکور است که بین موضوع مربوط به عهد خسرو، نوشیروان و سب که ایران انقلاب مذهبی مهم و شورش بزرگی را پشت سر گذاشته بود، حال که در مورد حرای عدالت در زمان ساسانیان به نوشته های یک افسر رتش روم پی بردیم و از پیامات یک روحانی ایرانی، که به روم می رفته بوده است، اطلاع حاصل کردیم، هر از سال به عقب برگردیم و ببینیم به چه سده و سده ای الاصل، یعنی هرودوت در این باب چه می گوید پدر تاریخ می نویسد «در زمان سلطنت داریوش این تغییرات در حلاف مفرات و پس جنتی رفت کرده بود؛ خود و تمام افراد حب و دهانش محکوم به اعدام شدند»<sup>۱۲</sup> اصل و مبدأ تشابه محاربات را در حلال به شاهنشاهی ایران، هخامنشی و شکایی و ساسانی، و طی این مدت طولانی به بستی در کیفیت تشکیل و توح سازمان جامعه ایرانی و اساس زندگی جامعه ادگی از یک طرف، و دستور به مذهبی و قواش دینی از طرف دیگر، جستجو کرد در واقع واحد اجتماع، که خانه اده است، موجودی دینی سیاسی و اجتماعی بوده است، گاه یکی از افراد و تمام اعضای دیگر خانواده را در محاربات سهم و شریک می کرده و به بستی که اده آن جنتی و حیات را یکبارگی افراد آن جنتی اده، که از یک تیره و نژاد بودند و از یک روحیه مشترک ارث می بردند، پردارد. یکی از سگشته های داریوش اول این عقیده را با نوشته زیر تأیید می کند: «اگر بر آنچه را که اسحا نوشته شده پنهان یکی و آن را در همه جا پخش و نشر مادی، اده را مردا دوست نباشد و افراد خانواده اب متعدد گردد»<sup>۱۳</sup> ولی اگر این نوشته را از مردم پنهان کسی و

حر آن را تدهی اهورامزدا تو و خا نوادها ت را نابود کند. ۱۴

در اینجا به خوبی مشاهده می شود که خا نواده مرتکب کمترین خطا یا تدهی شده است و بی هیچ «تورپی» قرار گرفته است. این یکی از خصوصیات جامعه و سازمان اجتماعی ایرانی است که ریشه های بس عمیق دارد و هرودوت پس از جنگی احرار را خبر داده است. چس شرح می دهد: «يك پارسى در موقع فرستادن و بدر احبده ندارد که محصور برای خود بپایش کند بلکه باید خوشحالی شاه شاه را از اهورامزدا بگوید و برای عموم ایرانیان بدرگاه او دعا کند، زیرا خودش را از آنان محروم نموده است.» ۱۵

در زمان ساسانیان صورتی که بیان از خا نواده دارد، این است که آداب و رسوم حکمفرما در جامعه ایران بسی گذارند که خا نواده در مجبور قبولی که افراد آن در بدینگونه پیوند سخت داده است رها شود. همان طور که قبلاً شرح داده شد «در توشی تیش» و «دهیوشی تیش ها» که هر يك به ربه خود وارث میرایا و امتیازات طبقه و شرعی است، تحت تعلیم و دستور نی که آنان را هدایت می کرده، باقی مانده اند. از بس در هرگاه یکی از افراد واحد اجتماع مرتکب عمل خلاف می شد تا بس و رسوم را مراعات نمی کرد، تمام افراد این واحد به محاربت می رسیدند و حتی گاهی گزیده مصادره اموال آن می کشید. اورونتس، شهرت ساردس، که برخلاف سویت داریوش و مافس ایران رفتار کرده بود، محکوم به اعدام گردید و تمام اموال و ضبط شد. ۱۶ مورد شگفتی آوربری مربوط به داریوش دوم است، وی هنگامی که هور و لیمید بود منتم به خیانت شده مادام که محاکمه او جریان داشت، همه افراد خانواده اش، یعنی زن و فرزندان و علامايش روانه زندان شدند ۱۷ بعداً به شرح حر ثبات این ماجرا خواهیم پرداخت.

برای آنکه بدیم در خود ایران زمین چگونه عدالت احرا می شده است چاره ای حر نویس به سنگشته ها و نوشته های مورخان نداریم مثلاً کلمه «دات» هم «معای قانون است و هم ارتباط مستقیم با واژه «داد»، که به معنی عدالت است، دارد. بدیهی است موقعی که يك قانون بدون استثنا و تبعیض در مورد عموم افراد جامعه ی احرا شود، عین عدالت است. در یکی از سنگشته ها

های دارپوش اول، که راجع به اموری است که در زمان سبب خود انجام داده است، می خواهدیم. دارپوش شاه می گوید: «كلك» خود را مرد چنان بد و اخلاقی دارم. هرچه درست است و با راسی قری باشد، درست دارم و هرچه نادرست است (بر خلاف عدالت است)، از آن متفرم. تا کون پیش نمانده است که بنده ای (مسکینی) برای آزاده ای دشواری پدید آورد و هرگز بنده نشده است که فرد آزاده ای نسبت به مسکینی تولید ناراحتی کند. من دوست دارم هرچه را درست است. کسی که دروغ می گوید من از او متفرم. من طبیعتاً خشمگین بستم و هر که تدبیری کند با ملاحظاتی در جسم او حد و کثرت می کنم. هر که بیازارد، به آزادی که رسانده است به او کیفر می دهم. هرگز نه ای بیفته است که آزار دهنده به کیفر برسیده باشد. کسی که برخلاف راسی سخن گوید، هرگز سخنی با او ندارم<sup>۱۸</sup> ولی کسی که آزار می رساند او را به محارت می رسانیم.»

در اینجا موضوعی که اساس عدالت را مشخص می کند، شاخص است بین اعمال خوب و کرده های بد و بدست. که در واقع می توان گفت که نگرانی عدالت به هر طرف گرایش پیدا می کرده، به طرف اعمال خوب یا بد، موجب تشویق و تنبیهِ می شده است؛ و البته برزگترین گناه مرد ایرانی «دروغ» (دروغ) بوده است. و هر کس، بری این که مرتکب دروغ شود سعی می کرده است که مرتکب عمل بد نگردد تا در موقع بازخواست شواهد راستگو باشد. هرودوت<sup>۱۹</sup> راجع به این موضوع حکایتی دارد، او می نویسد: «مانند کسی که به شغل قضاوت اشتغال داشته است، در موردی منحرف می شود. دارپوش فرمان می دهد که او را به دار بیاویزند؛ ولی هنگامی که حکم درباره او در شرف اجراست، دارپوش درمی یابد که این شخص اعمال بیکی هم انجام داده است. پس او را بررسی دقیق به این موضوع و تأیید امر، از اعدام او صرف نظر می شود. ولی منصرف دیگر به شغل قضاوت بررسی کرد و او را منصف و به مرتب نداری ایولید *Eolie* منسوب می کند (هرودوت VII. ۱۹۴ - I. ۱۴۷) مورخ به نامی این موضوع را قیاس می داند. می توان گفت هرودوت در این مورد داده قانون فسیه را هم به ما می دهد: برای يك گناه خود شاه هم نمی تواند کسی را بکشد و به هیچ پیرایی دیگر نمی تواند برای يك گناه بنده ای را به

چنین کمبری محکوم شد ولی پس از بررسیهای دقیق چ بجه حرمهای کسی سر کارهای خوب و ادوینی داشته باشد، جداوندش می تواند به میل خود رفتار کند.

اجری شد، در زمان پهلوی، در دادگاههایی که بدین ترتیب سران طبقات مختلف جامعه تشکیل می شده، اجرا می شده است. آراء آنان مشی بود برسی کهن و قواچی که «دانا» میده می شد دادگاههای دیگری وجود داشته که رسمی بودند و قضات آن به «دانه» موسوم بودند. این قضات از طرف شاهنشاه به این شغل منصوب می شدند<sup>۲۱</sup> و شغل آنان موروثی بوده است.

عقب دانه را از بین سران قوم، شاهزادگان (وسپوران)، دیش سپیدان، حردمد و نانه به انتخاب می شدند.<sup>۲۲</sup> یکی از شرایط انتخاب و انتصاب آنان معروفیت، بهدیت، صحت عمل و تقویت پرهیز از رشوه خواری و اجادی بوده است و کسی رشوه خواری را به دیگران می رساندند و پس از مرگش پوست او را به صورت نمیه درآورده بر کرسی که خود روی آن جلوس می کرده و بعد می بستنی پسرش جلوس و ادای وصیفه کند، می پوشیدند، تا این خاطره همیشه در نظر مردم و رنده ماند و مرتکب جنس عملی شود.

از فرازی که دیودوروس می نویسد در بعضی موارد، خصوص در مورد متهمین سیاسی، شخص متهم حق داشته است و کلی برای دفاع از خود انتخاب کند. یکی از این موارد مربوط به تریب روس، سائب السلطه ایران در شهرت. پس بررنگ لودیا، در بر داریوس متهم شده بود که به نقطه در رسیدگی به امور عدم المصعمر بوطه و حاکومتش سامحه کرده است که رد و بدهایی بیز با او. گوراس حاکم سالامیس (سالامیس) داشته است او را احبار و محاکمه کردند. دادگاه از ۳ نفر دانه، تشکیل شد و به اتهامات او رسیدگی کرد. صحت همه وسائل مدافعان در اختیار متهم قرار داده شد تا بتواند از خود دفاع کند پس از بررسی ادیانامه و مدافعان متهم و استماع شهادت شهود و سایر دلایل، دادگاه رأی خود را بر راثبوی صادر کرد<sup>۲۳</sup> و روابط صحبانه او را با او گوراس، که اهم اتهامات بود، وارد ندانست.

اردشیر شخص موضوع در بررسی کرده علاقه مخصوصی به آن نشان داد. يكات قصات و بهیهای حصار و توضیحات هر يك را آن را اسماع کرد.<sup>۲۴</sup> حال چه بجه مقام و واسطگی و بازوس را به دربار سلطنتی ایران<sup>۲۵</sup> در نظر بگیریم، به ساسی می توان دریافت که عدالت مقدم شامخ و ارحمدی در ایران هجاشنی داشته و از احترام خاصی از طرف برابیان برخوردار بوده است. یو با بیان طی نوشته های خود، در هر فرصتی، این نکته را با تحلیل و تحسین یادآوری کرده اند.

مورد دیگری، که فلاه ن اشاره شد، راجع به داریوش دوم و لعهد ایران است که متهم به خیانت شد. موضوع به دستگاه سلطنتی ارجاع گردید و پس از رسیدگیهای لازم حرم وی محروم شد. قبل از اینکه حکم محکومیت در بهارش صادر شود، او و تمام افراد خانواده اش زندانی شدند، و پس از بررسی دقیق و اثبات حرمش به اعدام محکوم گردید. سر او را بر تاج بردید. البته قبل از اجرای تشریفات، پدر محکوم، یعنی اردشیر، طبق معمول، خصوصاً که موضوع ارتباط با خانواده سلطنتی داشت، هر يك از قصات را در حیوب احصار کرد و به توضیحات آن و دلایلی که محکومیت فرد بدش را توجیه می کردید، گوش داد و پس از حصول اطمینان و تعیین بر گنهای منجم، حکم اعدام را صبح گذاشت و دستور اجرای آن را صادر کرد.<sup>۲۶</sup>

مورد دیگری مربوط به یکی از دته بران موسوم به اکیوسس است که بر دند خود را برای گناهی که مرتکب شده بود، محکوم به اعدام کرد.<sup>۲۷</sup> البته همیشه قبل از صدور رأی، اعمال شخص متهم در نظر گرفته می شد تا چه بجه کارهای حیوب او قابل ملاحظه باشد از علل محفقه استنداده کند. کسانی که به خانواده سلطنتی خدمات شایان توجیهی کرده بودند، از مرایایی برخوردار می شدند و مورد تمقد مخصوص پادشاه قرار می گرفتند.<sup>۲۸</sup> برعکس هر حیانتی نسبت به ایران با افراد خانواده سلطنتی به سختترین وجهی محاربات می شد.<sup>۲۹</sup>

در مورد بروز اختلاف بین اعضای خانواده های اشراف و اعیان، دستگاه های دآوری تشکیل داده می شد که به حل و فصل این اختلاف می پرداخت. حرد

صاحب دعوی به مرصی دور را بعین می کردند و هر رخی که ر طرف داور  
 صادر می شد صرفین موجب به اخراج آن بودند.<sup>۴۰</sup> همیشه داور را از میان افراد  
 جایزاده های شرف انتخاب می کردند ولی مواردی دیده شده است که برخلاف  
 این روش در طعنان دیگر جمع می می بستند داور برگزیده.<sup>۴۱</sup> راجع به مجموع  
 در آسبی که در زمان هخامنشیان اجرا می شده هیچ گونه آثاری در دست نیست.  
 حسب طور که قبلاً تذکر داده شد، مثلاً تمام قو بین در زمانهای گذشته دستورات  
 اساسی بوده است و چون برای م را کون معلوم شده است که هخامنشیان پیرو  
 کدام مذهب بوده اند لذا در نوع قوانین آن بسی مشکوک است. ولی با  
 قرائنی که جسته و گریخته در دستهای نوشته های یونانیها دیده می شود، می توان  
 درك كرد كه در مورد به خصوصي چگونگی به رفت می شده است. ارحمۃ آن موارد  
 اینکه یکی از وراس اساسی آن زمان برگزیدن ولیعهد بوده است که تحت  
 شراعی می باشد انجام گیرد مادر ولیعهد می بایستی ارحامندان سلطنتی باشد.  
 ر جمع به خاشبی داریوش اول دیدیم چه کشمکشهایی در دربار رخ داد. در بدو  
 امر، پس ر اینکه داریوش بر دکه سلطنت نکیه را بر حسب معمول، پس  
 رشد خود، از یوهاراس، را به خاشبی بعین کرد ولی این انتخاب مورد  
 اعتراض یوسا، مادر حشادرشا و دختر کورش کبیر، قرار گرفت. وی اعتراض  
 خود را، این که به توجه کرد: از یوهاراس زمانی به دنیا آمده است که داریوش  
 هنوز بر تخت سلطنت جلوس نکرده بود؛ از طرف دیگر مادر از توهاراس ارتحمة  
 شراعی نیست و ر زبهای صفة داریوش است. بالاتر از همه مادر حشادرشا از  
 حامدان سلطنتی و دختر کورش کبیر است و طبق قوانین جاری مادر ولیعهد باید  
 شاهزاده باشد.

حرفهای اتوسا قول و خشادرشا، فرزندان کوچکتر داریوش، به ولاشعهدهی  
 انتخاب شد.<sup>۴۲</sup>

و در اساسی دیگری مربوط به بعین حامشین با نایب السلطه هنگام  
 مسافرتها در ارمندت شاهنشاهیهای مسی وجود داشته است. این موظف بوده اند  
 قبلاً جانشین خود را انتخاب کنند تا چنانچه واقعة نگواری در حین مسافرت  
 بروز کند، وقفه در امور کشوری رخ ندهد.



نگر و مثلاً و این چتری در دست بد رسم در عوس از نحوه مجارایی که اجرا می‌شده. اطلاعات زیادی به دست رسیده است. برخی از این مجازاتها فوق‌العاده سخت و بیرحمانه بوده است. یکی از مجازاتهای بزرگ، بعد از مجازات اعدام، قطع عضو بوده است مانند قطع گوش و سی‌مهم<sup>۲۳</sup> مجازات با عیان و حائیان اعدام بوده است. سران را می‌بردند. در صورتی که جنس حرمی به‌وسیله او را در حایر ده سطحی به‌فوق می‌پیوست چشم مهم را کور می‌کردند.<sup>۲۴</sup> نظیر این نوع مجازات در زمان صفویه بسیار متداول بوده است. در شاه نیز در باره فرزندش همین مجازات را مقرر داشت.

مجازات دیگری که رواج داشته «اورماید» *Urmayā* نامیده می‌شده است<sup>۲۵</sup> و آن عبارت بوده است از بر کردن پوست مهم با ده و آویختن آن بر دار برای اینکه مردم متنبه شوند.

در مورد مجازاتهای کوچک، مرتکب به جنس، شلاق خوردن یا حرم به نقدی محکوم می‌شده است<sup>۲۶</sup> ولی مجازات مرار از نظام و طایفه بر حسب روایتی از هرودوت اعدام بوده است<sup>۲۷</sup> نوعی تبعیدگاه در حرار بحر عمان. که هرودوت آن را دریای اریتره<sup>۲۸</sup> می‌نامد به محکومان ساسی که حرمشان چندان مهم نبوده است، اختصاص داشته است.

ما بزرگترین و نامحشودیت‌ترین حرم با کاه، «دروژ» نام دروغ‌گویی بوده است. اگر سگ‌گشته‌دار پوش را در کوه پستون مطالعه کنیم. حراهم در بافت که تمام کسانی که علم‌طعیان برصد در پوش برافراشتند، محکوم به اعدام شدند. چنین احکامی به به حرم یا عیگری بلکه حرم «دروژ» برای آن صادر شده است. دروغ‌گویی بر دایران هخامنشی و ساسانی در گاهان بر رت بوده است<sup>۲۹</sup>. و نباید از سختی مجازات و شدت عمل در این مورد تعبیر کرد. بعدها در زمان ساسانیان، ایرانیان به این موضوع تا به جایی اهمیت دادند که به دادن دروغ به اعمای افکار و رو و و حدان یعنی به محبی که هیچ کس را قدرت و بروی اشراف بر آن نیست، حرم و نگاه شمرده شده است. اساس مذهب زرتشت بر این سه پایه مقدس قرار گرفته اندیشه یک، گفتار یک، کردار یک به‌عقیده بر سده موقعی که اندیشه پاک باشد دو سال دیگر که داده او سه سال خواهد

بود در زمان هخامنشیان دروغگویی در دین و آلهای آسمانی قرار داشته است. در يك سگشته، دار بوش اول دروغ را همدیف خشکالی و هجوم دشمن می‌داند و چس می‌دهد «و که در پس شاه گردی، از دروغ پرهیزد مردی را که دروغگوست از میان بردارد. اگر چنین فکر کنی، باشد که کشور من پاینده بماند. نارنجی دایر می‌نویسد: آنچه من کردم بدخواست اهورامزدا در يك سال انجام شد. این نوشته را به که از این پیش می‌خوانی، تاود کن و دروغ مپندار. ۴۰ و سر آنکه اهورامزدا این دهن «پسارسد» را محافظت کند از سپاه دشمن از فساد و دروغ، که فساد، سر یاران سگانه و دیوغ به این کشور ديك نشوند. ۴۱

در اوایل سلسله دار بوش در، که بعداً به طور متصل به شرح آن خواهیم پرداخت. حرری سبب و تدوین قوانین بر پایه اصول و مقرراتی قرار گرفت. یعنی همان طور که در سایر کشورهای تابعه، بران قوانین را به دستور داریوش تدوین کردند و تحت فاعله و سلب جدیدی در آوردند، در قلمرو بژاد آذربایبی نیز، که شامل ایران کنونی به علاوه افغانستان و پاکستان و ترکمنستان (روسیه) روسی است، دستور تدوین چس قومی صادر شده است. حای شک و تردید نیست که در این عصر، تشکیل دادگاههای عمومی، اراستف محوریهای خصوصی حدیگری شد. ۴۲ و در صورت مقامات امینی دادگاههای همگامی برای رسیدگی به احادیات و حلوگیری از هرج و مرج ناشی از دعاوی ایجاد گردید. امری که در زمان هخامنشیان بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. احترام بیش از حدی بود که ایرانیان برای «دب» و عدل قایل بودند. ۴۳ راستی و درستی را، که شعار ایرانیان سامنی گردید، هخامنشیان پایه‌گذاری کردند. ۴۴. اسان دوستی و نوعی یکنی دیگر از شعارهای نافذ در آنان بوده است. ۴۵ امری که بیش از تمام اینها قابل توجه و تحسین است و شاید در تاریخ اسایب تاکنون مشابه آن دیده نشده است. احترام به عقیده مذهبی و رسوم دینی کشورهای تابع شاهنشاهی ایران است.

قوانین کیهنی و اصول دینی که در بالا شرح داده شد، محققان ساکنان بران زمین بود، یعنی پادشاهان و مادها و سایر قبایل آریایی که در ابتدا اسامی

آنان را یادآور شدیم، مختص قومی که از دستورات يك دين پیروی می کردند و امور مردم را می پرستیدند. مجازات مجرمین در سرزمینهای تابع ایران بود. طبق داب و رسوم اهالی و با کسی همان سرزمین را طرف دادگاههایی متشکل از اشخاص مجرب و فقیه و وارد به قانون در هر دهیوه برقرار و اجرا می شد. یا اینکه در زمان داریوش، دانه برای ایرانی بافتن سرزمینهای دیگر در يك ردیف پهنو به پهنوی بکشدگر دیده می شوند. مثلا در لوحه ی می خواهم که در ابتدای سال ۵۵۵ ق م، او مادانو *Umadatau* (پارسی) در آمد و دو بانو *Udonatu* و ارتانانوس فرزند بگادانو *Bagadatu* در پشت میر دادگاه در مان بر مسند داوران نشسته اند. ۴۶

در ماضی که بی اسرائیل ساکن بودند، مورد قصایی را شورایی متشکل از مستقرین و دانشمندترین افراد این قوم بدیاست يك قاضی موسوم به رشی-گلوتا *Rēsh-Galuta* احکام می داد ۴۷ در عهد عتیق، در قسمتی که مربوط به عمر را سور یا عرری دیر است، سند داری ارچکوخی، حرای عدالت در زمان هخامنشیان داریم. اردشیر، شاهنشاه ایران ملقب به دراز دست، به عزرا چنین می نویسد: «با بیش و دیش خدایت (که در کتاب قانون درج است) و در دست داری، قضاوت و داورایی بگمار تا به مردم ابر بهران (و رات و دحل) دآوری کند و دستان باشد. به کسی که به قانون خدای تو سر فرود می آورد و کسی که از این قانون سحر کند به مورد هیچین هر کسی قانون خدای تو و دات» شاه را به در سند حکم محاربت در برداش ص در شود. حواه این حکم مربوط به مرگ، بعد به حسب اموال و پیرایان باشد. ۴۸

در این به چند ماده قانون کبر همگانی که درباره مجرمین با گهکارن اجرا می شده است بر می خوریم:

اشد مجازات که مرگ بوده است درباره مجرمهایی مقرر می شده است که ولایت دیدیم یعنی حیانت به امیران و حاکمهای دیگر، خصوصا دروغگوایی. این محارقات بر حسب حرایم تخفیف می یافته است. جنحه های بزرگ، قطع عضو مانند بریدن گوش و بینی و یا قطع زبان، و جنحه های کوچک یا تبعید به حرار حلب و راس، که در آتش، قطع به خلب گرمای زیاد، طاقت-

مربوط بوده است. خرمیهای کوچکتر با حبس و خرابیهای متعدی کسر داده می شدند.

مشارطه ر که در حال حاضر معمول است که احکام در کشورهای جمهوری به رسم ملت، و در مذاکات سه تنیتی به رسم شاه و وقت صادر می شود. در زمان هخامنشیان حکام دادگاهها به رسم شاهت<sup>۴۱</sup> را برادر می شده است صرف بطور دقوی بی که غیور (داسم) (Daram)<sup>۴۲</sup> دسه و بر حسب مطلق و اقوام با کنایهت<sup>۴۳</sup> و دسم دادگاهها بوده و واسطه دی درباره آنها در دست است. «دات» حکمی که به رسم شاه شاه صادر می شده ذکر ثور شدسی<sup>۴۴</sup> یعنی قطعی و لازم الاجرا، بوده است.

ب یعد ساحت و گفتگو ر ارتکاب اعمال و کدهای به ده است که می. از ان تحت شرع و عرف در سرزمینی مرتکب آنها ر محرم می داشت و محکوم می کرد ولی مو دی پیش می مد که ثابت است به به حرم مشکلی بلکه غیر ممکن می نمود. یعنی دبیلی بر اثبات و خود بداشت که بتون مادت به صدور حکمی کرد بری یکه راه حل عادلانه ی این منجم را از صدور حکم خالمانه ای بجات بخت. دادگاهها مبرسل به «وره» با ادای گواهی می شدند. با توجه به آنچه درق یون حمورابی دیده می شود. بش به تیرسل به این وسیله بر دآشوریه و ابران که مذاهب مختلف داشتند. حقای بسی شکفتی است؛ و گسر این مورد را با آنچه بر د اروپا ثون قرن ۱۳ و ۱۴ معمول بوده است. سنجیم حل مشته آسان به طرح خواهد مد. در اروپا این وسیله ثبات گاه محرم را «ورد لی» Ordalie می نامیدند. با تصاویر حدایی. و اس روش درقرون وسطی در اروپا رواج داشته است.

در زمان هخامنشیان بری تهی صحت و سقم عملی که متوجح مکافات بوده است و دلیل برری درمان محرم که دال بر ارتکاب جرم باشد. وجود بداشت است. مبرسل به این وسیله می شدند و اس به تفصل در دینکوت<sup>۴۵</sup> شرح داده شده است. «وره» بر دونوع بوده است: «وره سرد» و «وره گرم» یا (گرم و ره)<sup>۴۶</sup> در گرم و ره می با سنی شخص مطور از وسط تش عبور کند. چ چ به او آسیبی وارد نمی آمد دلیل بر سگناهی او بود. شواهد این رسم را

در شاهنامه فردوسی دربارهٔ سوادش پسر نیکاووس و پسر در کتاب ویس و رامین (گریختن ویس و رامین) به تفصیل می‌توان یافت. ۵۴

و ما راجع به قواسم مدسی، سادی در نوش، دوسيلة شامل، با ساد، شاس معروف فر مدی، به دست آمده است که قاس ملاحظه و در خود توحده به چند مورد را برای اطلاع از وجود و چگونگی قواسم مدی در این عصر حاضر، نشان می‌سازیم. در یکی از این اسناد، از سهم الارث وراث گفتگو است که مدتی پس از تعیین شدن سهم الارث وراث اقامه دعوی شد ۵۵ یعنی قصبه دوسره در دادگاه مطرح گردید در يك توحه دو وارث به نام كور (در) Kuk- Adar و بی ابلی Abi-ili که پسرانشان، موسوم به ابلی Ataneh-ili، سهم خود را از ماترا او در شهر و خارج شهر تصاحب کرده بودند، طی سدی تأیید کرده شد که موضوع کاملاً حائمه باشد است و هر يك سهم الارث خود را دریافت داشته است، و چنانچه در آیه هریک در مان نگریه شد سهم الارث و بر پایه بحث و دلیل مقرر شده است دستها و زبان او قطع خواهد شد. و از آنجا که بدست شوشیت Šušinak توهی کرده است، فلان متد را پول باید به عنوان جریمه بپردازد او باید به بنگاری آوردن آب گمارده شود و «شادی» معر او را خرد کند. این قرارداد در حضور پآورده شاهد پس از گفتگو و تبادل نظر، تنظیم شده و هر يك از گوردها دست در بر خد مان معذگاه سوگند یاد کرده‌اند. اثر انگشت ابلی ۵۶

مورد دیگری که حائز اهمیت است مربوط به هفه مردی است به نامش.

حمیل اداد Gemil-Adad از نسب فب و ب تمام محبت هر چه را که از کدیمی به دست آورده و در حصار دارد به درش بلتانی Beltani می‌بخشد برای اینکه هنگام زندگی مشترک با او در محبت کشیده و کارهایی انجام داده، آنها به عنوان هدیه به او واگذار می‌شود. هر يك از فرزندان، پسر یا دختر به محالست با اس هدیه تمام کند حق ورود به این خانه را ندارد و حق خوردن و آشامیدن در آن نخواهد داشت. موضوع کاملاً روشن است چون در خصوص همگی بحث شده است. فرزندی که حاضر به خدمت به مادرش باشد، می‌تواند با اجاره مادرش برده او نماید و هر چه از کبه مادرش ببرد و بدهد تصاحب کند تمام

دار بی مدی و از به رتبه‌های خود هر نشان داده می‌شود. پس  
فرورد در حضور شمش *Šamaš* باادی نام اتامرا هالکی *Aiamera*  
*halki* و همچنین نام بی اگوم *Teintu Agum* تنظیم شده  
ست رسم می‌بود به پیش خود به هر کس هدیه کند، اثر انگشت  
حاصل داد<sup>۵۷</sup>

در این نوع قراردادها رماد به دست آمده است و خود گواه بر آن است  
که در پس مدی پشرف شایانی داشته است، حتی یک سید اردواح در این  
الواح دیده می‌شود که در معبد گاه به ته‌نمتی گوم *Tate-Temtiagum* به وقوع  
پیوسته است، پس شوشیت موبالیت *Sušinnak mubalit* و بلشاهیگال  
*Iisa Inagal* که هر دو در حضور شمش (شمس) اردواح کرده‌اند<sup>۵۸</sup>  
در حاشیه بی کنار لارم به یادگار است نه داریوش کبیر به حق، به عنوان  
بررگترین سازمان‌دهنده در تاریخ مشهور شده است. در حمله کارهایی که در  
زمان سلطنت و بحام گرفته و مورد توجه واقع شده که «لأ» سابقه نداشته  
است، یکی احترام به آیین عده‌ی کشورهای امپراتوری ایران بوده و دیگر ایجاد  
وحدت سیاست بوده است برای بیل به هدف نگاهداری این سرزمینهای پهناور  
و یکران زیر سیطره ایران است. پس به هر چیزی که ترویج و تعمیم خط  
آر می‌در سرانجام شاهنشاهی ایران به حقیقت پیوسته است، متأسفانه باید گفت  
که این اقدام حتی ایران کوبی را دچار بررگترین مشکلات کرده است، به این  
معنی که خط آریایی را که مانند خط لاتینی دارای حروف مصونه یا اعراب  
است به پیچیدگی و اشکالات خط سامی محکوم کرده که فاقد اعراب است، کلمه  
«دث» *Dāth*، که «صلاسامی» است و برای اولین بار آن را در استوانه کوروش  
می‌یابیم<sup>۵۹</sup>، «داب» نمط می‌شده است و در کتب مقدس یهودیان در کتابهای عزرا  
و استر بر به آن برخورد می‌کنیم<sup>۶۰</sup> معلوم است که پیش از آن ایرانیان به جای  
این واژه چه کلمه‌ای به کار می‌بردند «لأ» یادآور شدیم که برای عربی از استانبول  
یا سرزمینهای شاهنشاهی ایران، چه در اسرئیل و چه در مصر، داریوش عده‌ای  
را مأمور تدوین و اس کرد در ایران بر این مسئله را وجهه‌ی هم خود قرارداد

و برای تدوین مجموعه‌ی قوانین فرمان صادر کرد که «هودام» *Hudaram* (قوانین خوب) نامیده می‌شد. در یکی از سبک‌شده‌ها که مربوط به داریوش اول است چنین نوشته شده است: «...دارا دۀ اهور مردا این سرزمین از روی 'دات' من رفتار کردند. بچه مرده ن دادم آن کردند»<sup>۶۲</sup>

«هود تم» داریوش، مانند مجموعه‌ی حمورابی، بر روی سراس و بشپه‌ها و ستن قدیم تدوین شد.

داریوش تا پایان زندگی‌اش به «هود تم» خود فخر می‌کرد و به دگری و دادگتری باسردار شد. پس از داریوش این نام و شهرت بر ادامه داشت. افلاطون می‌نویسد: «دادش قانونگذاری بود که قوانین او شاهشاهی ایران را تا زمان حیات من از هر گونه گریزی مصون و محفوظ نگاه داشته است»<sup>۶۳</sup>.

حتی تا زمان فرمانروایی سوسانی‌ها که با هجوم سربازان مقدونی اسکندر دهمبر ایران زمین شدند، تا سال ۳۳۰ ق. م یعنی در حدود پانصد و پنجاه سال بعد، از «دات» شاه همچون قانون فرمانروا یاد می‌شد.<sup>۶۴</sup>

## § ۶

### دارایی — اقتصاد

پس پادشاهان ایران و سوسانی‌ها کمتر فرمانروایی را می‌چشم که مانند داریوش اول، به خوبی درك کرده باشد که کام‌بسی و سه دت يك ملت و در نتیجه دوام و بقای سلطنت سر پایه اقتصادی سالم باید استوار باشد. داریوش به فقط يك قانونگذار و يك سازمان‌دهنده بود، بلکه به فکر روشنی که داشت يك اقتصاددان سرچشمه به‌شمار می‌رفت. او درك کرده بود که اولین شرط پایداری کشور برقراری قاعده و ضابطه در امور اقتصادی است. براساس همین فکر بوده است که معیاسها و اوزان را بر پایه صحیحی گذاشت و آن سیستم پولی را که قلا بر وجود داشت، تکمیل کرد و به تعمیم و توسعه آن همت گذاشت. به بر غنیده‌ای که عمومیت داده و ناشی از نظر یاد شده است، تأسیس يك سیستم مالیاتی و گسترش آن در سراسر معروششاهی هخامنشی از ابتکارات داریوش است.

هرودوت، مورخ یونانی روضه در این مورد چنین می نویسد: «دار یوش کشور خود را به یست منطقه تقسیم کرد، ایرانیان هر يك از این منطقه ها را شهر ب تشین می نامیدند. هر يك از این به دوست يك اساندار اداره می شود و صفا این استاد ر موظف است مالیات پایی (پوروس  $\phi\omega\rho\iota\sigma$ ) را که در هر منطقه وصول می کند به دار یوش بپردازد (III، ۸۹) این یست منطقه شهرت شیپایی بودند ریسر فرمان يك شهرت که مالیات را وصول می کرده است. لیکن اسان پارسه از پرداخت مالیات معاف بوده است (III، ۹۷) به علاوه اقوام و قبایلی مانند کلجیسیها *Colchides*، خشه، اعراب و ساکنان شمال فنتاز، ارکامی بودند که مانند سکونها (سیا) و سکه ها از پرداخت مالیات معاف بودند ولی مجبور بودند هر سال هدیه هایی که هرودوت دورون  $\delta\omega\rho\omega\upsilon$  می نامد (در مقابل  $\rho\omega\rho\omega\varsigma$  که مالیات است) به دار یوش تقدیم کند (III، ۹۷). از این نوشته هرودوت چنین نتیجه می توان گرفت که قسم بندی شاهشاهی ایران به یست شهرت شیپ و ناسیس يك «ستم مالیاتی» از ابتکارات داریوش اول است. سپس هرودوت اضافه می کند: «پس از آن داریوش خراسان و فاسی و که در اروپا ن منطقه تساله *Thessalie* ساکن به مشمول مالیات کرد (III، ۹۶) ولی درحالی دیگر همان مورخ می نویسد: «در زمان سلطه کوروش و پسرش کمبوجیه، پرداخت مالیات تحت اصول و قواعد معینی در پیامده بود و هر یومی چیری به عنوان ارمغان به پادشاه می داد.» در این جا باید گفت که هرودوت، وجود اینکه اطلاعاتی از اوضاع و احوال آن عصر در اختیار ما گذاشته است مأسفانه دچار صد و نفیس گویی شده و همه نوشته های او با حقیقت وفق نمی دهد. مثلاً:

۱- وی قائل به نوشته بود که داریوش متکبر وضع مرتب مالیات است ولی در جای دیگر خلاف آن را بیان می کند و می گوید: موقمی که سرور پس یاعی شد و خود را بر دین، برادر کمبوجیه، نامید، همه ایرانیان را برای مدت سه سال از پرداخت مالیات و خدمت بعام و صیغه معاف کرد<sup>۱</sup> «با این قیل از حلوص داریوش به تحت سلطنت مالیات وجود داشته است<sup>۲</sup> و برقراری آن با سلطنت داریوش آغاز نشده است



۲ هرودوت راجی دیر (III ۱۳) چنین می نویسد: «...»

هم‌برابر مصر برای بکه ر ماستی که از آن بر سر مصر بیا ورده بودند،  
مصر ن معادن، داوطنامه خاص به پرداخت مالیات (φορὸς) شدند و هد بایستی  
δωροί بر تقدیم گردیدند. شخص عمل را ساکنان بر که و سیرنه Cyrene به  
همان صفت. که سرس و خوف باشد، انجام دادند. که بوجه هدایای ادلی  
بر که ر بدیروم ولی ر هدایای سیریه راضی بود، چون که هدایا  
حتمالاً ارزش چند بی داشته و در حدود پانصد مت (مثه) Mines بقره  
بوده است که کمی بوجه بین سربران خود تقسیم کرد.» (هرودوت III، ۱۳)

۳ مخالف گویی به م هرودوت در است که می نویسد: «ارکسیلائوس  
Arcésilas، اهل سیرنه، قنلا حدماتی سب به که بوجه پسرکش انجام  
داده بود و آن آماده کردن وسایل فتح سیرنه و پرداخت مالیات بود.» (هرودوت  
IV، ۱۶۵)

از این ضدونقیض گوییهای هرودوت چنین می توان نتیجه گرفت که قبل  
از جنوس داریوش به رجب سلطه، ماساب، و پرداخت و وصول آن و خود  
رفته است و درم رد بقدیم هدیه که دورا δωδρα می نامند.<sup>۶</sup> چون ر بک طرف  
اجاری بوده و از طرف دیگر ر دار از خصوصیات مالیات است، می دانیم  
آن را مالیاتی مادی که ر ریر پرده پوشیده شده به باخوش طاهری و  
زندگی اجاری بودن آن پوشانیده باند.<sup>۷</sup>

شاهشاهی هخامنشی، هم‌راهم که دارای خاص و سرزمینهای مملکت  
و ادیان مختلف بوده است، شامل رهایی می شده است که و خود بدین  
خود مختاری به بیا ر طرف حکم مرکب ایران، معاد ر پرداخت مالیات  
نبردند و یکی از این موارد که مؤید این عقیده است وضعیتی است که کیلیکیا  
Cilicie را شامل می شده است.

## اقتصاد و سازمان

شاهزادگی بی‌کینه در کیسکه، حکومت می‌کردند. ارجح بر ادارهٔ صنعتی سی-سپینسی (Spernesis) بود.<sup>۸</sup> پادشاهی در این خانواده موروثی بود. چون حرب شاهنشاهی ایران و بحب، الحماة ن شده بودند، در راه این آب‌ش و حمایت، مجبور به پرداخت مالیات بودند.<sup>۹</sup> این مالیات چنانچه اظهارات هرودوت را قبول کنیم<sup>۱۰</sup> عبارت بوده است از تقدیم روزانهٔ یک است سغد، یعنی سیصد و شصت است در سال. در شرح می‌توان به‌خوبی دید که هرمان با سیستم مالیاتی معمولی که در دهاوها با شهرب‌شبهها، قبل از داریوش کبر، وجود داشته است، سیستم تقدیم ارمغان و هدیه نیز معمول بوده است. از طرف دیگر، در تحایی که تقدیم هدایا حصةٔ اجاری داشته است، تفاوتی با مالیات نداشته است. به‌این امر یعنی از اسدای تأسیس شاهنشاهی ایران هخامنشی بدست‌گوش بزرگ و حتی قبل از تأسیس این شاهنشاهی، چنانکه متداول بوده و طبیعی جلوه می‌کند، اساع برای محارح مختلف و خنقد و حراست کشور، می‌بستی سهم خود را ادا کند. پس پرداخت مالیات وجود داشته است.<sup>۱۱</sup> سایر این استدلال، ادعای هرودوت در این مورد (III، ۸۹) بی‌ارزش و مردود است.

همین اظهارات هرودوت، جمع به‌مالیات  $\phi\omicron\rho\rho\omicron\varsigma$  و عده  $\delta\omega\rho\alpha$  مبحث شده است که نقشی که در پلنگ‌بندی ابدانه (ایادانا)ی تحت‌حمشید برسم شده‌اند و ارماندگان ملل مختلف شاهنشاهی ایران در آن زمان حکایت می‌کنند، به‌این مختلف میر و تمیز شوند. عده‌ای از اسراش‌سان‌آنها را آورندهٔ ناح به‌مالیات دانسته‌اند و برخی دیگر تقدیم کنندگان نوروری پداشته‌اند. از جمله اردمن Erdman<sup>۱۲</sup> می‌نویسد: «به‌عقیدهٔ من چنانچه تحت‌حمشید را با و ژة نورور یکی و مساوی بدانیم این تصویر زیاد منهورانه باشد. این عده‌ای عظیم به‌هیچ وجه به‌متر شاهانه بوده است و به‌مرکز رتی و متی امور شاهنشاهی بزرگ ایران، فقط به‌منظور بارعام در روز عید نورور

بر می ناستس شده است» گبر ضمن ناستس مشهور فرانسوی فرید همان تصور را باز و صافه می کند که بر من پس (تحت حاشیه) وقفه برای برگزینی مراسم عید مذهبی و ملی برابان، که عید نوروز است ساخته شده است.<sup>۱۳</sup> ولی گروید والسر Gerold Walser<sup>۱۴</sup> معتقد است که اسب هوش مربوط به وریدگان ساح باشد بلکه آنها را مربوط به دلبابی می داند که نمادگان سرزمینهای شاهنشاهی به ماست عید نوروز به پادشاه تقدیم می کردند که بهترین محصول و فراورده های کشورهای خودشان بوده است.

ولی به عقیده نگارنده این نقوش نه معرف آورندگان خراج است و نه تقدیم کنندگان هدایا. در تعیین مفهوم واقعی و اصلی این نقوش پشت فراوان عقاید مختلف بین نویسندگان و باستان شناسان وجود دارد و اس می رسد که آنان نتوانسته اند به طور صریح اظهار عقیده کنند و کلماتی مانند: «خیال می کند» یا «تصور می رود» عقایدی ابراز داشته اند که هیچ گونه قطعیتی در آنها مشاهده نمی شود. همان طور که از ناستس و سارو برنگ این نقوش می توان دریافت، آنها نمادگان سرزمینهای مختلف و متعدد شاهنشاهی بر ن هسند و هر یک متاع و کالایی، مختص کشور خود بش، مانند حیوانات گوناگون، وحشی و اهلی، پارچه ها و ظروف متنوع با خود همراه دارد.

از طرفی باید در نظر داشت که در دوهزاروپا صد سال قبل مسافرت در کشوری به کشور دیگر حتی از شهری به شهر نزدیک و همسایه، مدت مدید و بسیار به طول می انجامیده است و کسب اطلاع از محصولات و کالاهای هر کشور به آسانی میسر بوده است و اگر کسی که می خواسته است سازه های از انواع کالاهای متعدد و فراورده های هر کشوری مدون سازد، چنانچه شخصاً اقدام به مسافرت می کرده است، شاید تصمیم چنین سیاهه ای سی سال پیش طول می کشیده است همان طور که تقریباً تمام سنگشته های داریوش و سرش حشبارش مکرر در فتوحات و کارهای انجام شده حکایت درسد و عظمت و پهناوری شاهنشاهی ایران را برای آیندگان با عرود مخصوصی تشریح می کند. سن هوش و تصاویر نیز محصول کشورهای متعدد و سرزمینهای پهناور شاهنشاهی را به عفتاب و سلاطین حلف می شناساند. پس در واقع این نقوش

نمایانده عظیم، بر آرد نقشه سر بهادری است و به عقیده یونانیان بود  
 صورت آوردندگان باج یا خراج باشند. قرینه‌ای که مؤید همین عقیده است، نقش  
 تحت سلطنت داریوش است که به وسیله یست و سه نفر، که نمایندگان یست و  
 سه کشور معن، خود را بر سر است، حمل می نمودند و اینک در حقیقت در هیچ زمانی  
 تحت سلطنت داریوش کسی حمل شده باشد.

در سنگشته‌های داریوش و خسارشا این موضوع به خوبی درک می شود  
 و قبی که در آنها با تیرس گفته می شود. حدی بر رگی است اهورامزدا که این  
 زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که این آبادانی را برای انسان آفرید، که  
 خسارشا را به پادشاهی رسانید، که او را سرآمد پادشاهان گردید، که او را بر  
 کشورهای متعددی، سبط کرد من خسارشا هبتم. پادشاهی بزرگ شاه.  
 شاهان - شاه کشورهای که دارای اقوام مختلف است. پادشاه این سرزمینهای  
 بهساور و دور دست و نظایر آنها ای قدرت و سبط را داریوش به نوع  
 بسیاری در سنگشته‌های خود بیان کرده و بدین وسیله عظیم شاهنشاهی ایران  
 را، که به دست او وجود آمده و نظم گرفته است. در میان دیدگان مجسم  
 کرده است. و اگر در این مورد می گوید: «آیا واد است» (فروش تحت حمایت)  
 نمایندگان کشورهای آورنده هدایا یا خراج اند؟ در این امر شك و تردید  
 است. ۱۵ و سراجام یا هر تسفند هم عقده می شود. که می گویند «این قصر»  
 های «عصمت (تحت حمایت) سبط و نقط به منظور سرگراری مراسم نوروزی  
 ساخته شده است بلکه از نظر اینکه جایزاده هجده شی از این سرزمین  
 برخاسته است و به منظور بزرگداشت آن، اقدام به ایجاد این قصرها شده  
 است

در حقیقت این فروش به منت بر یان عهد، بلکه برای سلبی آمده به  
 وجود مده اند. همان طور که خود داریوش در سبده گوه بینون پیام خود را  
 جویان کرده و می گویند: این کارها که انجام داده ام به کمیت اهورامزدا در  
 خدای يك سال انجام دادم. و هر که این نوشته‌هایی را که کارهای انجام شده  
 را شرح می دهد خوانی خواند، سبحان مرا تاورکی و آنها را دروغ میدانند -  
 بی کارهای دیگر انجام داده ام که در اینجا به شرح آن پرداخته ام برای این که

ممکن بود جویده تن را دور بکند و نگذرد نعمت دینها دروغ است.<sup>۱۸</sup> ب این کارها که شخصی بخارق العاده در یک سال انجام داده، شایسته پادشاهان و پادشاهیهاست که ادعای پیمبری بکرده است این کارها را شرح نمی دهد، چون می داند که از يك تن آدميزاد بخارق العاده به نظر می آید.

باین آنچه گذشت، داریوش و حاشیانیان بلافاصله او برای کارهایی که انجام داده اند، اهمیت فوق العاده قائل اند و خواهان آن بوده اند که نسلهای بعد و قرون متادی بدادند چه کارهایی انجام داده اند تا بجایی که داریوش می گوید: «قبل از من در مدت یک سال این همه کار را هیچ پادشاهی انجام نداده است اگر گفته های مرا پنهان نکنی و به مردم آنها را بگویی اهل مردم دوست تو باشد و اعقاب تو را حاوید کند و عمر طو لانی به تنه عیبت قریب و لی اگر این نوشته را ازین پیری اهورامزدا تو را ازین پیر و خانواده تو را بیست گرداند.»<sup>۱۹</sup>

بالاخره خود و اهل موضوع پرداخت مالیات را از طرف حامدگان سرزمین مستفی می داند و از خود می پرسد: «ایست می توان پذیرفت که املا میهن، مدعوان مالیات فقط شیر می داده اند.»<sup>۲۰</sup> دود و دود و دود به طور خود آگاه، سقیده... را تأیید می کند.<sup>۲۱</sup>

به طور خلاصه، پادشاهان هخامنشی برای تشریح و توضیح سطره خود بر کشورهای مختلف با حجارهای گوناگون، به دود و دود، تاریخ تصویری و نقشه جغرافیای اقتصادی قلمرو خود را بیان کرده اند، تا در حقیقت خود را بدین وسیله برای نسلهای آینده، بدون آن که بازی به بازی گویای خطی باشد، بیان کند. مهم ترین تصویر، تحت سلطنتی داریوش است که بدو سطره حامدگان کشورهای متصرفی با تمام احرامات لازمه سلطنتی حمل می شد، دیگر تصاویر حامدگان کشورهای زیر سلطه هخامنشی است با بهترین کالاهای هر یک از آن کشورها، اعم از آنکه این کالاها هدیه ملی شده یا تصاویر آنها فقط نمایی از اقتصاد آن کشور ضمرده شود.

در یکی از بناهای وابسته به ابدان تخت جمشید، معروف به دژ یا قلعه، لوحه ای کشف شده است مربوط به حشدرشا که مؤید مراتب بالاست حشدرشا

در این وجه می‌گردد. موقعی که در یوش به حاجت خویش گردد، کارهای بشکوهی بحام داد و بخش. پدرم، مرا مهش و بر دگرین کسی بعد از خودش بعین کرد و موقعی که در یوش د. قاسی را وداع گفت (پادار اداره امور شماره گیری کرد) را اراده هورمورد من به حاجت پدرم بر ارکه سلطنت تکه ردم و وقتی که به پادشاهی گ. ده شدم. کارهای بشکوهی بحام ددم و در هرچه توسط پدرم ساخته شده بود حمایت کردم و کارهای دیگر نیز بحام دادم هرچه من به وجود آوردم و آنچه را که پدرم بحام دده. همه با عزم و اراده هورمردا بحقی پذیرفت هورمردا در من حدیث گاد و هرچه را ما بحام دادیم هورمردا نگهان باد، ۲۱

مراتب بالا می‌رساید که شاهان هخامنشی معروف یا لااقل پادشاهان و پادشاهان و اولاد عظمی شاهنشاهی ایران بلك موضوع را بصالحین خود قرار داده و تمام هم خود را بر آن مصروف داشته بودند، و آن بحام دادن کارهایی بوده است که به عقیده آنها تا آن روز انجام نشده بوده. آنان اصرار می‌ورزیدند که پادشاهان بحال بحام شده همیشه حاوید باشند تا تمام خودشان بر حاوید و پایدار باشد

حال نسیم داریوش در زمینه اقتصادی چه ابتکاراتی ارشاد نشان داده است که این قدر در انتشار آنها به فشاری می‌کند و می‌خواهد نامش اندی دهی نماید. اولین ابتکار داریوش در بخش اقتصاد امپراتوری ایران بر اساس قانون مالیاتی است که بر ذواصل مسی بوده است. داریوش کبیر در امور مالی دورشته ابتکار را با دقت به کار بسته است:

۱. رشته تکارهای بحسب مرزها و مالیاتها و حسی و میزان آنها. لف - چینی به نظر می‌رسد که این شاهنشاه بیشتر دست به مالیات بقدی تبدیل شدن می‌داده تا به مالیات حسی. قلاً به ذکر دادیم که مالیات بعضی از کشورهای دایسته به امپراتوری ایران، خصوصاً در سه منطقه، از کالاهای داخلی آنها بود. بن سرزمینهای عبارت بودند از کولحیس حش و عربستان (هرودوت III، ۹۷). مالیاتی استانیهای شاهنشاهی مالیاتهای خود را بقداً یعنی پول (طلا یا نقره) می‌پرداختند.

ب - داریوش به کلیه خثاسه پاوه‌ها (شهرب‌شیه‌ها) فرمان داد تا مالیاتی که وصول می‌کند از س ع شمش باشد.<sup>۲۲</sup> قبل از داریوش قسمت عمده از سردمیهای زیر سلطه ایران مالیاتها را به کالاهای تولیدی خود می‌پرداختند. به فرمان داریوش شهرب‌شیه‌ها خواه دارای معدن طلا باشند یا نباشند، بایستی مالیات خود را به صورت شمش طلا بپردازند (هرودوت III. ۹۵ و III. ۹۴ و ۹۷) و مناطقی که فاقد این قدر بودند می‌بایستی اجناس خود را ب فروش آید به وجه نقد تبدیل کند و مالیات خود را به نقد به خزانه سلطنتی بپردازند. همین امر موجب شد که تحول بزرگی در زمینه امور اقتصادی پدید آید و زاین نظر پیشرفتهای شایان توجهی در مناطق مختلف امپراتوری به وقوع پیوندد. ولی در عین حال اسلوب تهاتری در مقابل اقتصاد پوری هنوز به کمی مسوح شده بوده و همچنان وجود داشته است.

ج - داریوش مقدار مالیاتی را که هر ده‌پاوه می‌بایست بپردازد خود تعیین می‌کرد: مثلاً برای مابل يك هزار تالان (هرودوت III. ۹۲)، برای مصر همتصد تالان (III. ۹۱)، برای بودی پانصد تالان (III. ۹۵) .. مالیات مقرر شده بود. البته پروا صبح است که قبل از مقرر شدن مقدار مالیات هر ده‌پاوه به فرمان این شاهشاه، از وضع هر يك از آنها راجع به مقدار و س ع محصول تولیدی و چگونگی آب و هوا و عوامل دیگری که مؤثر در امور تولیدی هستند، اطلاعات لازم گنج می‌شد.<sup>۲۳</sup> به ما کنان تحمیلی نبود و مالیات در دوای عدالت و انصاف وصول شود.<sup>۲۴</sup> بدین قسم مقصود داریوش عبارت بوده است از جلوگیری از انحطاط خثاسه پاوه‌ها در صدد کردن مبلغ مالیات به‌طور تحصیل جوشودی شاهشاه. با کم کردن آن به‌طور به‌دست آوردن محبوسیت و در بر تو اسن محبوسیت، سرانگشتی مردم به‌صدد حکومت مرکزی: چنانکه اسپردیس (گومانیای خاص) به‌شمن به‌طور مردم را ب پرداخت مالیات برای مدت سه سال معاف کرد<sup>۲۵</sup> و این امر مشکلاتی فراهم آورد، چون بعداً ببرد و تغییر داده شد و جانشین داریوش در صدد رفع بواقصی که این سیستم در بر داشت برپا کردند. از سوی دیگر عیب بزرگ اولیه که داریوش کسر در فکر چاره‌جویی آن برساند، این بود که شهرها حقوق و سهم خود را از ساکنین

شهرت بشین می گرفتند و پس خود موجب طعم و احذوف بان بستند کسان  
شهرت بشین می شد مثلاً بحسب ازطروف ردشیر در دست به مقام شهری دهیاوه  
بودا Judée در سر نین مصوب شد: ۶۶ وی هر روز ۱۵۵۰ نفر را در استناداری  
دعوت می کرد، صرف بطرف ارکان دیگری که در مطلق مختلف به سزد او  
می آمدند، روزانه، بیش از دویست نفر سرمر عداوی او حضور داشتند و  
مخارج آنان در دهیوه خود محسوس می شد و حال آنکه قبلاً چنین بوده است

با شهرت بشین پس موصف بود که در هر سال چهارماه شاهشاه و درباریان  
را مهمان و مخارج زندگانی چهارماه آنان را تأمین کند، به علاوه فرزندی وجه  
شد، به عنوان حیره تریناسیمس *Tritantaxmes*، پسر از با پزوس پرداختد.  
و پس مبلغ احمر بست کمیت هر به ی بود که شاهشاه قبول کرده بود به وی  
پرداد: ۶۷

با برای همان طور که ملاحظه می شود مواردی وجود داشته است که  
بظارت بر آنها میسر بوده و به راده شیرت ستگی پیدا می کرده و چه با  
ز اس حیت به س کسان و اهالی شهرت بشین تحمیلانی می شده است ۶۸  
صعب دیگر نظام مالیاتی این که مقدار مالیات مقرر هر شهرت بشین تا آخر  
سلطنت هخامنشیان ثابت بوده است.

۱- در بوش کسر علاوه بر تعین مسع مالیات هر شهرت بشین به نسبت  
در آمد آن آب و هوای منطقه، مقدار هدیائی را که زیر عنوان «*δωρα*»  
ازطروف اعراب و حبشها و کور حبشها پرداخت می شد مشخص کرد هر دولت  
می بویسد (III, ۹۷) به نقطه مقدار اس هدی با معس بود بلکه آنها را در زمان  
معسی نیز بشکش می کردند «*لدا* می توانیم بگوییم که اشکار دیگر داربوش  
بر رگ تعین و تثبیت نوع و مقدار (هدی بایی) است که قبلاً بر طبق (میل و  
راده) اهالی و ساکنان منطقه آورده می شد. بوساینها، به خلعت همین اشکار،  
داربوش در *καπηλος* (*Kapelos*) لقب دادند و منظورشان این  
بوده است که داربوش مانند يك سوداگر در مقابل حفظ و حراست شاهنشاهی  
بر آن که خود مسلم مخارجی بوده است، هدایا و مالیاتهایی می گرفته است.  
۱- کتابه یونانیان، که دشمنان اصل ایران بودند، با توجه به واقعیت امروزی



که نظام مالیاتی برای ریی و متق امور هر کشوری لازم و واجب است. مردود است به هر حال واضح است که نوع محدود و معود هر کشوری احتیاج به پول دارد و این پول باید از طرف اشخاصی که خواهان آسایش و عدم تجاوز بگایگان به کشور خود هستند تأمین شود و اگر جمعی در بر نداشته باشد، ناملاطیعی است هرودوت بر در این مورد بعداً اشاره می کند چیرکه می رسد: «ایرانیها (پارسیها) به و (دربوش) این لقب را داده اند» در صورتی که قبلاً دیدیم که همس مورخ نوشته است که ایرانیها (پارسیها) از پرداخت مالیات معاف بودند پس این لقبی است که به پارسها به در پوش داده شد. و انگهی تمام مشغول حاکم کشوری و اسکری به پارسها و گدار شده بوده است.<sup>۲۹</sup>

۲- اشکار دیگر در پوش در همه اقتصادی از این فرد بوده است داربوش به فقط پرداخت مالیات و هدایا را تحت شرایط و مقرراتی در آورد بلکه يك سازمان دارایی، که دارای شعبات مختلف بود، به وجود آورد این دستگاه تحت شرایط و قوانین معینی اداره می شده است<sup>۳۰</sup> و اجرای مقررات آن در هر دهیاوه شاهنشاهی به استاندار محول بوده است<sup>۳۱</sup> همان صور که در عهد ساسانیان همچنان بر همس حاکم و ساس عمل می شده است<sup>۳۲</sup> این قسمت از سازمان کشوری ایران دچار تحولات و تغییرات اساسی نشده و خود را مانند همیشه با وضع است به از نقطه نظر آب و هوا و تغییرات جوی و امکانات اقتصادی اطای داده است گو اینکه این وضع باید مربوط به شرایط سیاسی جامعه بوده باشد. یعنی از بعدی که در تحت و کشاورزی اساس اقتصاد شاهنشاهی را تشکیل می داده. مشار اقتصادی بر پست و شانه سردگران و رد می شده است.

همان طور که قبلاً مشاهده شد، اخذ و پرداخت مالیات، قبل از داربوش اول، از طرف زمامداران بر اساس صحیح به نگاراری شده بود پس در قریب شاهنشاهی ساسانی و توسعه مردمی آن و ورود اقوام مختلف در امپراتوری، تأسیس يك دستگاه وصول مالیات و تصویب قوانین و مقرراتی به منظور تنظیم امور شهرت بشیر و اداره اقتصاد کشور لازم و واجب به نظر رسید. زیرا داربوش

کسر منظورش فقط گرفتن مالیت و ابله شدن آن در حرا به بود، بلکه، همان طور که بعداً خواهیم دید، وی هم خود را بر پیشرفت و ترقی و تعالی امپراتوری ایران و توسعه اقتصادی آن مصروف داشت.

فل آنکه به شرح سازمان دارایی در عهد هخامنشیها بپردازیم، لازم است کماتی را که برای مالیت در زبان استعمال می شده است بدانیم در سگستانهای هخامنشی<sup>۲۲</sup> به کلمه «باجی» *ḫabaji* رومی خوریم که مطابق کلمه مالیت است که ما امروز به کار می بریم. کلمه دیگری که در آن زمان به این معنی معمول بوده، کلمه خراج *ḫarāḡ* (خراج) است.<sup>۲۳</sup> نظر به این که مالیت اصلی را «باز» و «باجی» (باج) می نامیدند کلمه «خراج» (خراج) می بایستی مربوط به هدایا و ارمغانهایی بوده باشد که مردم به میل و رغبت خود می پرداختند. بهی همد «دورا» *dora* بود و «باجی» و «باج» تفاوتی که در زبان داریوش کبیر مفرد و جمع پرداخت آن مشخص و معین شد. پس از معیری و ثبت اراضی و ملاک و تعیین مقدار مالیتی که به هر کس تعلق می گرفت، داریوش این اراضی را به واحدهای رزاعی، که پارسنگ *Parasang* (پارسی: *ἑκαταρσάλλης*) می نامیدند، تقسیم کرد و هر فرسنگ ملزم به پرداخت مبلغ معینی مالیات در سال گردید.<sup>۲۴</sup> البته این مالیات بر حسب مقدار محصولی بود که هر دهیاوه در سال به دست می آورد، و آن به وسیله فرماندار جمع آوری و به خزانه ها فرستاده می شد.<sup>۲۵</sup> در زمان استرابو (XV، ۳، ۲۱) مالیاتهای وصولی در ساختمان مخصوصی که به «گژ» یا «گنج» موسوم بود، نگهداری می شد.<sup>۲۶</sup> چنین ساختمانی را به ستایش و آراستش آلمانی، هر تفسیر، در سال ۱۳۱۱ در قسمتی از اشیه تحت حمایت از دل حاکم بیرون آورد ولی هر تعداد زیادی لوحه که مربوط به کارگران و پرداخت مزد آنان هنگام بای تحت حمایت بود، اسناد مهم دیگری از آن به دست نیامد.

ریاست و اداره گنج خانه را يك هر موسوم به «گنج به سره میشت» (مهیشت گنجور) به عهده داشت.<sup>۲۷</sup> که عده زیادی کارمند و دبیر، که «گنج به سر» (گنجور دبیر) نامیده می شدند، و همچنین متصدیان ضرابخانه زیر دست او خدمت می کردند.<sup>۲۸</sup> این سازمان، که در عهد داریوش اول صورت رسمی

به خود گرفت.<sup>۴۱</sup> شعباتی در هر يك ر مراکز دهباوه ها داشت.<sup>۴۲</sup> یکی زمتصدیان این سازمان در زمان سلطنت کوروش کبیر شخصی به نام مبتزیدات (مهرداد) بوده است.<sup>۴۳</sup> که طبق دستور کوروش آلات و ابزارهایی را که مختصر (بوكدنصر) از پرستشگاه بهودا به عبادت برده بود به محل خود بازگردانید. داریوش این شکایات را اردوی الگوی سازمان مرکزی در تمام دهباوه ها تعمیم داد.<sup>۴۴</sup>

بنابینا شکایات داریوش سرمشی برای تمام شاهشاهیهای دیگر ایران ماسد سلسلههای اشکانی و ساسانی قرار گرفت و اصولی که داریوش کبیر پایه گذاری کرده تا آخر سلطنت ساسانیان پیروی شد.<sup>۴۵</sup>

برای اینکه از مقدار مالیات و وجوهی که هر سال به حرامه سلطنتی وارد می شد اطلاع حاصل کنم کافی است به نوشتههای مورخان نظر افکیم.<sup>۴۶</sup>

بر مالیاتهای موضوعه<sup>۴۷</sup>، که هر سال وارد گنجینه می شد، می بایستی محصول ماهنگری به شیلات دریاچه موثریس *Mafis* را اضافه کرد، که بالغ بر هفتصد تالان طلا و معادل آن گندم بود برای تعدیه سربازان ایرانی مقیم قصر سفید در ممفس.<sup>۴۸</sup> دهباوه به بل هر سال ملرم بود تعداد پانصد حواحه جوان به دربار فرستد (هرودوت III، ۹۲)؛ و همان طور که در بالا یاد شد، همین استان می بایستی هر سال مدت چهار ماه، ر شاهشاه و درباریان پذیرایی کند.<sup>۴۹</sup> کیلیکیا، که یکی از استانهای خراجگزار ایران بوده است، با وجود سده استقلالی که داشته، موظف به دادن روزانه يك اسب سفید به حکومت مرکزی بوده است.<sup>۵۰</sup> با سرعقیده عده زیادی از ساکنان استان و ایرانیان، هر سال در فصل بهار و هنگام عید نوروزی، سیل بهترین محصول، از مسوحات، قالبهای گرانها و پارچه های ترمه و زربفت و کسادهای طلا و نقره به سمت دربار امپراتوری ایران سرازیر می شده است.<sup>۵۱</sup> با پیهمه منطقه هایی در عهد هخامنشیان وجود داشته که از پرداخت مالیات معاف بوده اند یکی از این مناطق اراضی حواله با املاک سلطنتی بوده است که در تمام امپراتوری ایران پراکنده بوده و به ریاست يك شوئیره پیش نیش اداره می شده است. بعضی از شاهان هخامنشی دارای زمینهای وسیع و شکارگاههای بزرگمی

(وردوس *Paradisi*)<sup>۵۱</sup> به ده برای تعلیم و تربیت شاهزادگان درمن شکار و اسب‌سواران و سرمدری، یکی ریشه در تریس «وردوس» «اصیدون» (*Sidon*) در شهر باقیقی بود.<sup>۵۲</sup>

در عهد سلطنت داریوش کبیر، ریاست اراضی خاصه به ملاک اختصاصی سلطنتی به گاداس *Gadatas* می‌محول شده بود و ن دهانده میری مثلاً در *Magnezie du Méandre* واقع در دهانده لودیا بوده که يك قسمت از آن را اردشیر دوم به مستور کس، فیسوف یونانی، بخشید.<sup>۵۳</sup> عایدی این قسمت، که به ایس فیسوف بخشده شده بود، بالغ بر ۵۵ تالان (۲۷۵/۰۰۰ لیره انگلیسی) بوده است به علاوه عوائد شهرهای لامپ کوس *Lampsaque* در میسیه (میسی)، کاردیری سیاه، که (امروز به نام لاپسکی *Lapseki* نامده می‌شود) و همچنین عوائد میونت *Myonte* بر به آن ضافه شده بود.

در زمان سلطنت اردشیر اول، منقب به در اردست، ضابط املاک سلطنتی در کاره‌های مرات و دجله يك نمر به نام آصف بوده است<sup>۵۴</sup> حشیر شاه دماراتوس، پادشاه لاکداسمون (سپارت) که به دربار ایران پناهنده شده بود، شهرهای تئوتراپه (*Theutranie*) و هابسانیا *Halsanie* را به عنوان پاداش بخشید، چون حشیرشا را در جنگ با یونانیها همراهی کرده بود.<sup>۵۵</sup> این دو شهر از پرداخت هرگونه مالیات معاف بودند. در همین زمین قراء و دهات دیگری فقط به تأمین مخارج معشت اعصای دربار سلطنتی اختصاص داده شده بود. بدین قسم عایدی شیر آنتیل *Anthylle* در مصر برای تأمین مخارج کشتنهای مسکه ایران اختصاص داده شده بود.<sup>۵۶</sup> همچنین قریه‌ای که در شمال حالوس *Chalos* واقع شده بود به مسکه ایران پربساتیس *Parisatis* (پربراد) تعلق داده شده بود<sup>۵۷</sup> زمینهای فوق‌العاده وسیع که به شهرها و شاهزادگان اختصاص داده شده بود با برای خود شکارگاهها و پارکهای سررنگ احداث کند، از پرداخت مالیات معاف بود. از آن قبل بوده است قصر انحصاری ورناباروس *Pharnabaze* در داسکیلپوم *Dascyllium* که محصور از دهات و قریه‌های متعدد بوده است.<sup>۵۸</sup> همچنین قصر اختصاصی کوروش صبر در ساردیس<sup>۵۹</sup> و در سبه *Céléne*<sup>۶۰</sup> که در اطراف و حواص آن پارک بسیار وسیعی

احداث شده بود که برار حیوانات وحشی به منظور شکار و تمرین و برابرداری و سوازی بوده است. شاهزاده سینسیس<sup>۶۲</sup> نیز در شهر طرسوس *Tarse* واقع در کیلیکیا دارای کاهنایی بوده است همچنین در سوره کاهنایی بوده. است متعلق به ملکه پریساتس<sup>۶۳</sup> و بلدریس *Befsis* در همین دهیه می توانیم از املاکی یاد کنیم که شاهشاهان ایران به انواع بیگانه، که خدمتای شایان به امپراتوری ایران کرده بودند، به عنوان پاداش، می بخشیدند؛ مانند فیلاکوس ساموسی *Philacus de Samossi*<sup>۶۴</sup> و تمستوکلس و دیگران. هم ران قیل بوده اند املاک اختصاصی شاهزادگان و امرای لشکری و کشوری که و بٹ پوثره ( و سپوران ) سامنده می شدند. املاکی که به خانواده اوتاناب (اوتاسها) در استان کابادوکیه (کتپتوکه) تعلق داشته، از پرداخت مالیات معاف بوده است.<sup>۶۵</sup> همچنین بود املاک متعلق به دربارداروس در هلسپوس، یا متعلق به تیسافرس در فریگی (فریجیه)<sup>۶۶</sup>. یک متعلق به هیدارس در ارمنستان<sup>۶۷</sup> علاوه بر موارد مذکور در فوق، تمام موقوفات متعلق به پرستشگاهها و معابد نیز از پرداخت مالیات معاف بودند در کتاب عزرا می خوانیم که اردشیر در نامه ای که به او می نویسد دستورات رهبر را صادر می کند: راجع به روحانیان، لایوان و خدمه پرستشگاه جدا برقراری باح، مالیات و عوارض حسی و باح راهداری (عوارض گمرکی که اغلب در اسناد آن زمان مابل دیده می شود) ممنوع است یعنی رسمی و قانونی نخواهد بود.<sup>۶۸</sup>

## الف) مسائل اقتصادی

مسئله مالیاتی به امور اقتصادی و عمرانی دیگر سنگی و پیوستگی دارد او این اقدامی که در این زمینه انجام گرفت، در مرحله بدوی ایجاد شاهراهها و برقراری ارتباط بین مراکز مهم شاهنشاهی به منظور نقل و انتقال سریع سپاه در موارد لازم بود، و در مرحله بعدی حمل و نقل مأموران و کالاها و اجناس از محلی به محل دیگر. یک شاهراه شهر ساردیس را، که مقر نایب السلطنه بود، به شوش متصل می کرد.<sup>۶۹</sup> این یکی از راههای قدیمی بود که کابادوکیه

(کهنتر که) را بطریق ارمنستان و شور به دره فراب و دجه<sup>۷۶</sup> اتصال می داد ولی در بدو تاسیس شاهنشاهی هخامنشی، این راه، که تا ابداده ای متروک و خراب بود، دوباره حیا گردید و مورد استفاده قرار گرفت. يك شاهراه دیگر از شهرشوش شروع می شده و ربای رشته کوه راگرمس عبور می کرده و سپس از شهر هگمتانه (اکماتان، همدان) گذشته از طریق ساحتر بش (باکتر یا سا، باختر) به هندوستان می پیوسته است. شاهراه دیگری از پاسارگاد (پاسارگادای) شروع شده پس از عبور از کنجیس و طرسه س به سوریه می رسیده و از این محل يك شاخه به طرف مصر می پیوسته و شاخه ای دیگر به سمت شمال به شهر یمن ادامه می یافته است، به قسمی که استان اشور را به مناطق دیگر شاهنشاهی می پیوسته است. <sup>۷۷</sup> حاده دیگری که حبه تحاری داشته ولی دارای استحکامات و دژهای قوی بوده است، در مادی شروع می شده و به دربای سیاه خاتمه می یافته است. <sup>۷۸</sup> در حالی که شهرهای ساسپیر <sup>۷۹</sup> *Saspire* که در شمال مادی واقع شده است <sup>۸۰</sup> و نیز استان فارس را به دربای سیاه متصل می کرده است. تمام این حاده ها و راهها به واحد طول، که پرسنگ (فرسج) <sup>۸۱</sup> بود، تقسیم می شدند و همواره از آبی مراقبت به عمل می آمد. به علاوه در طول این حاده ها همان طور که قبلاً دیدیم - فلاع عظیمی، که جایگاه سربازان بوده است <sup>۸۲</sup>، ایجاد شده بود که مانند ژاندارمری امروزی راهها را محافظت می کرد، همچنین سز لگانهایی دارای اصطبل محبوس، به پیکهای متعدد، به منظور سرعت در امور چا پاری و توزیع نامه های خصوصی و دولتی که استاندس *Astandés* نامیده می شده <sup>۸۳</sup>، ایجاد و ریاست هر اصطبل به يك يك شاهي واگذار شده بود. <sup>۸۴</sup> يك شاهي علاوه بر اجرای این وظیفه، دارای مأموریت جاسوسی نیز بوده است به این معنی که اجازه داشته است نامه های خصوصی را سانسور کند. <sup>۸۵</sup> به واسطه ایجاد این گویه سز لگانه ها در طول حاده ها، طول مدت مسافرت فوق العاده کوتاهتر می شده است. <sup>۸۶</sup> سرانجام آتشی که بر مراد تپه ها افروخته می شد نوعی علامت بوده است که می توان آن را مخا برة نلگرافی آن عهد تصور کرد. <sup>۸۷</sup> به منظور ایجاد امنیت بیشتر، در هر يك از نقاط مهم از قبیل مرزهای هر يك از دهباه ها، بل رودخانه ها، و دره های عمیق، سربازخانه هایی تأسیس شده بود

که امدوروت مصران و عیبران را بر مظهر می گرفت<sup>۸۳</sup> شاهان هخامنشی. بعد موالات ایحاد حاده‌ها و شاهراهها، هم خود را به ایحاد شبکه آبیاری زمیهای لسم پردع و حنك مصر و داشتند و همچنین در سبط و توسعه امور در سالیوردی اقدامات جدتی کردند.

بدین سان. ما به گمنه هرودوت، مورخ یونانی،<sup>۸۴</sup> به دستور کورش کسر از رودخانه گیدس *Gyndēs* (دوله) سبصد و شصت پسر برای آبیاری زمیهای حنك و بایر مشعب کردند و داریوش کسر به منظور توسعه امور کثوردی دستور داد دریاچه پررنگی از آبهای رودخانه آسپس *Acēspēs* بین است بهای هیرکانیه (ورکانه، گرگان) و پارت و درنگه (سرنگه. در سح) و تهمینه (تیمپ) ایحاد کند. این دریاچه دارای پنج دریاچه بوده است که به اطراف دره واقع نروم در می شده و زمیها را آبیاری می کرده است.<sup>۸۵</sup> همچنین رودخانه هریرود (هلمند) به منظور آبیاری خراسان و سیستان به پنج شعبه تقسیم گردید.<sup>۸۶</sup> پس از حفتاری کانال سوئر<sup>۸۷</sup> معاملات تجاری چنان توسعه یوق العاده‌ای یافت که تا آن موقع س بقه نداشته است. از آن پس، در درگیان، راههای صحرای عربستان. که نحالی از اشکال و خطر بود. صرف نظر کرده از راه دریا امتعه واحدی خود را به مقصد خلیج فارس و بحر عمان می رسانیدند.

با ایحاد این راه آبی جدید. مباح هند در کناره‌های مدیترانه و دریای سرج، و احساس صادره از اروپا و آسیای صغیر در بازارهای هندوستان به فروش می رسید. از این به بعد کشیهای بازرگانی هخامنشیان در هند تا اسپیناسه دریاهای عمیق را شکافته در تمام آب پرچم ایران را به اهنگر در آوردند. سکولاکس *Scylax* را داریوش کسر مأمور کشفیات در خلیج فارس و بحر عمان نمود. این مسافرت دریایی سه ماه به طول انجامید.<sup>۸۸</sup> هرودوت می. به یسد: بدین قسم داریوش قسمت عمده آسا را کشف کرد. در زمان تخشیاژا دریایورد دیگری به نام ساستاسپ *Sastaspē*، که از نامش معلوم است ایرانی است، مأمور شد يك مسافرت اکتشایی به عمل آورد. ساستاسپ از دریای مدیترانه تا جل الطارق رفته از آنجا داخل اقیانوس اطلس شد و پس از عبور از کناره‌های افریقا وارد بحر عمان گردید و بدین قسم آفریقا را کشف کرد.<sup>۸۹</sup>

یکی از مسائل دیگر که مورد توجه شاهان هخامنشی بود موضوع تولید سل بود. هرودوت می نویسد: «ایران پس از فصایل و مکارم جنگجویی، پرگیزی و پستگی را تولید سل می داند و هر سال پادشاه به خانواده‌ای که بیشتر اولاد داشته، شد پاداش می دهد، زیرا نیرو و قدرت را در تعداد افراد می پندارد.»<sup>۹۰</sup> حق این بود که هرودوت اضافه می کرد ایران بیان نیرو و قدرت را در پگانگی و اتحاد سراج می گیرند زیرا هر ایرانی هخامنشی سوگند یاد می کرد که نسبت به پادشاه خود و مینش خدمتگزار صدیق و باوفایی باشد.<sup>۹۱</sup> و هنگام ادای این وطیعه عالی و مقدس نوعی خرسندی آمیخته به عرو در خود حس می کرد.<sup>۹۲</sup> پادشاهان هخامنشی بر به نوبه خود احساس عرو می کردند که سر نوشت چین قومی را با علاقه تمام و مهربانی رهبری کرده موجب راحی و خرسندی آنان را فراهم می کند.<sup>۹۳</sup> داریوش کبیر و خشایارشا در سنگشته‌هایی که از خود به یادگار گذاشته اند، برای سلامتی ایران و مصوبت ایران از هرگز بدی به درگاه امور امزدا، خداوند پگاه و یکتا، نیایش می کند.<sup>۹۴</sup> اعمال حارق العاده و سوغ حلاق داریوش کبیر در امور سارمایی و اداری کشور در زمینه‌های دیگری نیز خودنمایی کرده است.

### (ب) سیستم پولی

به‌موارات ایجاد و توسعه عوامل اقتصادی و سطح تجارت، که موجب رفاه عمومی افراد امپراتوری می شد، پادشاهان هخامنشی توجه خود را به تأسیس يك صرافخانه و امور دیگری به‌منظور توسعه تجارت و داد و ستد معطوف داشتند. اولین نقاطی که به‌منظور ضرب سکه تعیین شد، کشور لودیا و جریره آیگیا *Egyne* از جرایر یونان، بوده است، بی آنکه این سکه‌ها از نظر تجارت اهمیت سزایی داشته باشد.<sup>۹۵</sup> اگرچه قل از سلطنت هخامنشیان و ایجاد امپراتوری ایران، سکه وجود داشته<sup>۹۶</sup>، پادشاهان هخامنشی در بدو تأسیس امپراتوری، سیستم پولی ایران را باوضع جدید انطابق داده تناسبی بین ارزش طلا و نقره قابل گردیدند و آن را با رنگی تجارتی رعایای جدید خود انطابق



دید<sup>۹۷</sup> و سعی کردند اشکانانی را که بر سر و حدود اردشهری پورلی محسوب در هر قسمت امپراتوری پدید آمده بود، رفع کند و سیستم پورلی را تحت قاعده واحدی در آورند. یکی از خصوصیات برایی هخامنشی ضرب سکه طلای حاصل است<sup>۹۸</sup> «دریک» بدین علت اختار و فی العاده به دست آورد. به قسمی که پیتس Pythés با یکدار اهل سلاوا Celenaque (در فریجیه، فروگیا) در عهد خشایارشا، در حدود چهار میلیون دریک جمع آوری کرده بود<sup>۹۹</sup> همچنین از خصوصیات دیگر سیستم پول در آن زمان، که قابل توجه است، پیدایش تصویر پادشاه بر روی سکه‌هاست<sup>۱۰۰</sup> در این تصاویر در پوش و خشایارشا در حالی که گمان بر پشت و بره در دست دارند در مقابل اهورامزدا رانورده در حال نیایش اند.<sup>۱۰۱</sup>

عبارت و سی در آن آخر فرمانروایی شاهنشاهان هخامنشی محفوظ نگاه داشته شد.

در عهد هخامنشیان دو نوع سکه ضرب می‌شده است یکی سکه‌های شاهنشاهی که مورد اعتماد صرافان و مردم بوده و در یونان به نام «دریک» شهرت داشته است، و آن بهترین نوع سکه‌ها به شمار می‌رود. شاهان خراجگزار که حکومت آنان مورد وثیقه بوده است و در قلمرو فرمانروایی ایران قرار داشته‌اند، و اجازه ضرب سکه با تصویر شاهنشاهان ایران را دارا بوده‌اند.<sup>۱۰۲</sup>

نوع دوم سکه‌هایی بوده است که به عبط به سکه‌های شهریی (سامراپی) مشهور شده‌اند. چون که شیرها اجازه ضرب سکه نگذاشته‌اند. فقط در موارد خاص موقعی که چنین احتیاجی رخ می‌داد، به منظور رفع احتیاجات رنش و پرداخت حقوق سربازان و خرید تجهیزات آنان به امرای لشکری اجازه ضرب این سکه‌ها داده شده بود. این موضوع از وقتی که شاهنشاهی به ساطط نظامی Toparchie تقسیم گردید و هر منطقه به یک امرار شد به پیوراپشی تیش سپرده شد. معمول گردید.<sup>۱۰۳</sup> بهترین دلیل برایی که حش به باوه (شهرت) ها حق ضرب سکه به نام خود نداشتند موردی است که برای رماندس، شهرت مصر، پیش آمده که به گاه سکه زدن محکوم به اعدام گردید و به سرای عمل خود رسید.<sup>۱۰۴</sup>

اگر به مورد نیرباروس<sup>۱۰۵</sup> توجه کنیم، می‌بینیم فقط موقعی که دستور قلع

و قمع او انگرداس اول پادشاه ملامیس (سالامیس) به و داده شد. برای تحهرات  
رتش به ضرب سکه مبادرت ورزیده و حال آن که در تمام مدب رماندارش به  
عنوان فرماندار در ارمنستان غربی و در منطقه ساردیس تا امضای عهدنامه  
تالکیداس *Antalcidas* در سال ۳۸۷ ق م ۱۵، به در ارمنستان و به در بود.  
سکه‌ای به ضرب به سکه است. ولی برای امور نظامی به ترتیب در شهرهای  
ایسوس *Issos*، مالوس *Mallus*، سولی *Soli* و طروس سکه ضرب کرده  
است. ۱۶ شهرهای نامرده قرارگاه و سناد ناوگان سروی در یسایسی ایران  
بودند. ۱۰۷

به همین سبب ال نافرین (چتر، قره) که در عس شهرسی بود به سمت  
فرماندهی ارتش را بر داشت. موقعی که در سال ۳۹۸ ق م مأمور احرای  
عملیات نظامی شد و سپاه ایران را در مقابل تبحم در سیلیداس قرار داد در این  
موقع در شهرهای کارما و اسه می مبادرت به ضرب سکه کرد و همین وضع بر  
برای فارنا روس. فرمانروای داسکلوم روی د و هنگ می که به سمت دریای  
سالاری سروی دریای ایران در مدیترانه منصوب شد، در سال ۴۱۵ ق م  
به ضرب سکه در شهر سیتربک و از سال ۳۹۸ تا ۳۹۶ ق م به ضرب سکه در  
قسمتهای مختلف کیلیکیا مبادرت ورزید. با پولهایی که حشیارش برای او ارسال  
داشت، تو سب ناوگان ایران را در دریای مدیترانه تکمیل و تجهیز کند و جنگی  
که بر ضد لاکدایمون (اسپارت) بر پا شده بود به جویی به انجام رساند و جنگ  
را با فتح کنیدوس در سال ۳۹۴ خاتمه دهد. ۱۰۸

بنابراین یک سردار ایرانی، موقعی که مأمور عملیات جنگی می شد،  
برای پرداخت حقوق سربازان اخیر، که اغلب یونانی بودند، و برای محهر-  
کردن سپاه، می توانست به ضرب سکه مبادرت ورزد. ۱۰۹

سیستم پولی که هخامنشیان رواج دادند طلا و نقره و سب هربک بر  
دیگری ۱۳ به ۱ یعنی یک گرم طلا معادل سیرده گرم نقره بوده است. سکه‌های  
طلا و نقره در سر سر امپراتوری رواج احاری داشته است ۱۱. خصوصاً دو نوع  
از سکه‌ها، که نمال شاهنشاه بزرگ پرووی آنان مفروش بوده مانند در یک ۱۱ و  
سیگل (شافل) *Sigle* ماد هردربک دوسیگل (شافل) ارزش داشته است، همین

سبب يك به سیرده بین طلا و نقره است که در زمان گذشته تعلیم کسبه دو بط  
تجاری در یونان قدیم و اروپا بوده و حتی با قرن هفدهم میلادی در تاریخ  
فلزات بهادر نمود خود را اعمال کرده است.<sup>۱۱۲</sup>

## اوزان و مقیاسها

همان طور که سکه و ضرب پول قبل از تأسیس شاهنشاهی در کشورهای  
مانند لودیا و بعضی از حرایر به نایی در در سای اژه، مانند اثویریا *Eubée*  
معمول بوده و مقداری از آن سکهها در تحت حمشید پیدا شده است که به طور  
معمره آسایی از دست عارتگران مقدونی مصوب می شد. اوزان و مقیاسها بر  
وجود داشته است. مثلاً در بابل، در زمان سلطنت بختنصر، ورنه ای مرسوم  
بوده است به نام «پیمان شاه». در جنب این «پیمان شاه» پیمانهای خصوصی  
دیگری نیز معمول و مرسوم بوده است.<sup>۱۱۳</sup> ولی در زمان داریوش پیمانهای  
خصوصی از میان برداشته و همان «پیمان شاه» به رسمیت شناخته شد. در اواخر  
سلطنت این شاهنشاهی می توان موضوع وحدت وزان و مقیاسها را در سراسر  
شاهنشاهی ایران خاتمه یافته تلقی کرد.

نمونه دیگری که از مقیاسات به دست آمده و از انتکارات داریوش به  
حساب می آید، «ارش شاه» است که عبارت است از يك خط کش از جنس  
سنگ آهك سیاه و به درازای هیکده اینچ.<sup>۱۱۴</sup> چون نام و عناوین داریوش بر آن  
حک شده، اصل آن ثابت است. این عنوان به زبان اکدی به شته شده است.<sup>۱۱۵</sup>  
در میان بنایی در تخت حمشید، معروف به گنجخانه، ورنه دیگری به دست آمده است  
موسوم به کرشه *Kersha* که اندکی کمتر از ۲۲ پوند یا ۱۱ کلو است.

این نوع اوزان در تحت حمشید و حتی در کرمان نیز پیدا شده اند.  
نوحه هایی که در دو ضلع جنوبی ساختمان تحت حمشید به دست آمده  
است، نشان می دهد که اقتصاد از وضع قدیم، که در آن کار در معاین حسن انجام  
می شد، در حال بیرون آمدن است. زیرا کارمزد کارگرانی که از سرزمینهای  
مختلف به منظور با و ساختمان تخت حمشید رهسپار این محل شده اند، هر چند

به حس پرداخت می‌شده، در محاسبه معادل پولی آن در نظر گرفته می‌شده و نسبت در دفاتر می‌گردیده است.<sup>۱۱۶</sup> مثلاً يك گرمه که به عنوان کارمزد شاید يك ماهه داده می‌شده معادل سه... شه کل (شاقل) *shekel* و یا يك حمام آبجو معادل... شه کل (شاقل) بوده است

در دوران فرمانروایی هخامنشیان داد و ستد و سوداگری جهش حارثی العاده‌ی ارتخود نشان داده و اوران و مضافات که مربوط به دوره‌های مختلف محله‌های متعدد بوده است تحت قاعده در آمده و متحدالشکل شده است. مثلاً در پادگان الفاتیش (ب)، که بین مرزهای مصر و سودان واقع شده بود، سربازان مزدور یهودی وام خورد را از روی سنگ (وزنه) شاه می‌پرداختند.<sup>۱۱۷</sup> با در شهر آیدوس *Abydos* (یونانی: آیدوس) در ساحل داریا (هلسپونت) و ربه‌ای معادل يك قطار، که در شهر آیدوس معمول بوده. به دست آمده است و این عبارت به خط آرامی بر روی آن خوانده می‌شود: «درست مطابق با شهر بید نشین شاه». این شواهد در دگرگونی جدیدی در سراسر سرزمین‌های شاهنشاهی ایران است.

چندین نوع واحد پول مربوط به ایران به دست آمده است. عده‌ای از آنها مربوط به زمان خود داریوش اول است مانند ۱/۲ مثه (من، مثا) که معادل دو کرشه بوده است.<sup>۱۱۸</sup> که با وزن کوسی می‌توان آن را معادل ۱۶۶/۷۲۴ گرم دانست.<sup>۱۱۹</sup>

اوزان دیگری رواج داشته که عبارتند از:

۶ کرشه که معادل ۱۵ «میس» یا «مه» بوده است و می‌توان آن را معادل ۸۳/۳۳ گرم یا ۲/۹۳ اونس انگلیسی امروز دانست.

کرشه نیز دارای تقسیم‌بندی‌هایی بوده است مانند:

يك کرشه معادل ۱۵ شه کل (شاقل)،

يك شه کل معادل ۴ ربع شه کل (شاقل)،

يك ربع شه کل معادل ۱۵ هالویی.

اینها نام‌هایی هستند که در اسناد مکتوبه در الفاتیش به خط آرامی نوشته

شده‌اند.<sup>۱۲۰</sup>

در تخت جمشید گروشه به یو به خود به واحدهای کوچکتری تقسیم می‌شده است که هر يك از آن واحدها معادل يك شه كل (شاقل) بهلی بوده است که «پاسوگا» یا «پاسو وکاش» *Pansuukkaš* نامیده می‌شده است. هر يك از این واحدهای کوچکتری دارای تقسیم بندی به  $\frac{1}{4}$ ،  $\frac{1}{3}$ ،  $\frac{1}{5}$ ،  $\frac{1}{6}$  تا  $\frac{1}{18}$  بوده و نام مخصوصی داشته است.<sup>۱۲۱</sup>

همان طور که تا به حال به نظر رسید می‌توان تصور کرد که شاهنشاهی هخامنشی فقط به فکر جمع کردن طلا و آبله شدن آن در گنجینه‌های خود نبود بلکه سعی و کوشش فراوان در راه اعتلای شاهنشاهی و ترقی و تعالی ساکنان آن داشتند. در زمانی شالوده چینی شاهنشاهی به گذاری شد که این منطقه از کره زمین دستخوش انقلاب و تحولات عظیم و فراوان گردیده بود و هر يك از این سرزمینها سعی می‌کرد که از دریای طاق و ترسای حکومت‌های نومی نجات یابد و در آرامش و صلح زندگی کند. این آرامش و صلح را فقط کوشش بزرگ برای این ملل مستعبد شده نبوده است بلکه کوشش و اعتدال اویر این دسال محصور به فرد و بزرگ را با کمال اقتدار و سر بلندی انجام دادند. از طرف دیگر، قل از پیدایش سلسله هخامنشیان، خود ایران عرصه تحت و تار و دستخوش ملوک الطوائسی و تحت سلطه دهبویشی تیش‌ها بود.<sup>۱۲۲</sup> که به برقراری سلطت هخامنشیان قسمت عمده اقتدار و مرادی دهبویشی تیش‌ها به «حشایشیه ورد که» یعنی شاه بزرگ انتقال یافت. در زمان فرمانروایی اشکانیان، دوباره ملوک الطوائسی رایج گردید.<sup>۱۲۳</sup> در زمان حکومت ساسانیان تمرکز تمام قوا و حکومت به حد کمال رسید.<sup>۱۲۴</sup> و وحدت ایران به صورت خاصی بجلی کرد که تا کنون با بر حاسب

در قسمت دوم این کتاب نقش اساسی و مهمی را که دهبویشی تیش‌ها در اداره امور شاهنشاهی ایران ایفا کرده‌اند از نظر خواستگاران می‌گذرایم. گرچه شاهشاهان هخامنشی مقدار زیادی از قدرت آنان کاستند ولی در رتق و فتق امور اداری، کشوری و لشکری همچنان نفوذ خود را حفظ کردند و ولایاتی که به آنان به عید از حشایشیه باوه، هزاره‌پیشی تیش‌ها و دریا سالار محول شده بود و مانند يك ایرانی واقعی انجام می‌دادند، من حطیر و قابل توجه بوده است.

## بخش دوم

### سازمان استانها در زمان هخامنشیان



#### خشاسه‌ها و خشاسه پادشاهها (شهربها و شهرت‌نشینها)

برای اینکه بهتر از سازمان داری و مدسی این عهد اطلاع حاصل کنیم می‌بایستی يك نظر احتمالی به سازمان اجتماعی ایرانیان در زمان هخامنشی پیدا کنیم.

سازمان کشوری ایران به ترتیب درجات، از پایین به بالا، عبارت بوده است از: ۱) «نم» ۲) «دشتو» ۳) «ویشت» یا «ویس» ۴) «دهیو» که بر رأس آنها به ترتیب نیمه پشی تیش، دشتو پشی پش، ویس پشی تیش و دهیو پشی تیش قرار داشته است. پیش از برقراری سلطنت هخامنشی اختیارات و قدرتهای ویس پشی تیشها و دهیو پشی تیشها را شاهنشاه قضه کرده بود و به این ترتیب حشائیه و در که (شاه بزرگ) یگانه وارث پلامار ع امتیارات و اختیارات این منصب داران گردید. از این تاریخ به بعد فقط شاهنشاه می‌توانست آنان را صاحب ثروت و مکنت کند و به افتخارات و مناصب مختلف و عالی برساند و در اداره امور کشوری و لشکری سهم سارده. فقط شاهنشاه بود که می‌توانست از مطلق العنان

بودن آنها جلوگیری و بر حدود عمیات و نفوذ، تن نظارت کند. به این دلیل همه آنان بدگن او بودند<sup>۲</sup> یعنی به او پیوستگی داشتند و شاهنشاه را خشایه دهبوام می نامیدند.<sup>۳</sup> دو سازمان دیگر جامعه ایرانی، یعنی «نمه» و «رتو»، بیان بی-تر لرل جامعه ایرانی باقی مانده بدون تعارض کلی به بدگنی خود تا زمان سلطنت ساسانیان ادامه دادند و در این عهد نیز اساس مهم و ارکان اصلی جامعه بودند.<sup>۴</sup> به اعتقاد ویس پشی شهب و دهبو پشی تشها مهمترین صاحب کشوری و مقامات لشکری ارجاع می شد، در حالی که به سران نمه پشی تشها و رتو پشی-نیشها، شمیهای حزئی از قبل رسیدگی به امور داخلی دهات و قریه، محول می شد.<sup>۵</sup>

بدین سان سازمان ساسی ایران عهد هخامنشی از سازمان اجتماعی که قبل از ایجاد امپراتوری در سرزمین ایران وجود داشته است سرچشمه گرفت ولی بهت به احتیاجات زمان فوق العاده بسط و گسترش یافته است. پس از برقراری امپراتوری هخامنشی در زمان داریوش کبیر کشورهای فتح شده به تعداد محتمی خشاسه یا شهر نشن تقسیم گردید که هر يك از آنان دارای دو یا چند «دهباوه» بوده است و در رأس هر کدام از آنان يك «خشاسه پاوه» به رتی و فقی امور می پرداخته است.<sup>۶</sup>

در واقع واژه «خشاسه پاوه» از دو کلمه تشکیل شده است یکی «خشاسه» یعنی امپراتوری، دیگری «پاوه» یعنی نگهبان، و «خشاسه پاوه» نگهبان امپراتوری می شود.<sup>۷</sup> همان طور که گفته شد هر خشاسه دارای يك یا چند دهباوه بوده است و هر دهباوه بر به یوبه خود شامل تقسیم بندیهای حزئی بوده است<sup>۸</sup> که امور اداری آنها به اعبان طبقه دوم، که از خود دارای مایملکی نیز بوده اند، محول شده است؛ و حال آن که اعضای خانواده هخامنشی، چون امپراتوری به دست آنان ایجاد شده بود، بهترین و مهمترین مقام را حایر بودند و سر نوشت ایران را در مدت بیش از دوست سال در دست داشتند.<sup>۹</sup>

## I. خشاسه پاوه (شهرب)ها

ایجاد عنوان خشاسه پاوه (شهرب) را می توان از تکرار است در پوش کبر  
 است<sup>۱۱</sup> زیرا با ایجاد امپراتوری ایران در زمان کورش کبیر و کمونیه این  
 عنوان راجع شد همان طور که گفته شد، خشاسه پاوه (شهرب) يك كنهة پارسی بهستان  
 است که با حزئی تعبیرانی در عهد ساسانی به حشرپ (شهرب) تبدیل شده است<sup>۱۲</sup>  
 و طایفی که به خشاسه پاوه (شهرب)ها محول شده بود عبارت بوده است  
 از: تأمین صلح داخلی و رسیدگی به امور کشوری در هر يك از استبهای شاهنشاهی  
 و اما آنچه مربوط به امور لشکری و طایفی که در اس مورد به آمان محول  
 می شده است، چندان روشن نیست و به علت فقدان اسناد لازم اطلاعاتی در این  
 باره در دست نداریم. ولی این نکته را باید فراموش کرد که اساس و بن  
 امپراتوری هخامنشی بر نیرو و قدرت نظامی مکی و استوار بوده است و می-  
 توان گفت سلطنت هخامنشی در واقع يك نوع انقلاب نظامی بوده است و از  
 بدو سلطنت هخامنشی، یعنی از زمان داریوش کبر، این کیفیت شروع شده بوده  
 و تا مدتی به همان منوال ادامه داشته است.

کورش کبیر به امرای ارتش خود چنین خطاب می کند: «اگر فتوحانی که  
 من به ایجاد يك امپراتوری می شود حرسد کرده است، نگاهداری چنین  
 امپراتوری باشکوهتر و بامحدتر است: زیرا اولی جر شهامت و حصار چیری  
 نمی خواهد ولی نگاهداری و محافظت مستلزم حرم و احتیاط، هردانگی، تدبیر،  
 اعتدال و دقت در امور است. حال که صد در صد اس حقایق برای ما روشن  
 و متیقن است، پیش از پیش مراقب اوصاع باشید و فراموش نکند که شخص هر چه  
 بیشتر دارای ثروت می شود به همان اندازه حسودان بیشتری پیدا می کند که  
 سرانجام به دشمنانی تبدیل می شوند و هر آن دامی در طو انسان می گستراند  
 خصوصاً در مقابل کسانی مثل ما که در پرتو قدرت نظامی و نیرو امپراتوری به  
 دست آورده ایم.»<sup>۱۳</sup>

با این امپراتوری هخامنشی خصوص در ابتدای کشورگشایی يك



حکومت معتدل ظمی بوده است که يك فرد واحد به امور نظامی و کشوری می پرداخته است. مثلاً که درش کبیر پس از فتح بابل يك سردار ایرانی به نام کرباس را مأمور اداره امور داخلی آن منطقه ساخت که در عین حال به امور لشکری آن ناحیه نیز رسیدگی می کرد.<sup>۱۲</sup> در بالا دیدیم که دادبوش کبیر پس از آنکه محاکمان خود را، که عجم طعنان بر او داشته بودند، مانند اوروش در لودیا، اریاندس در مصر و همچنین در سحر (پاکستان)، پارس و ارمنستان و غیره معیوب و مکوب کرد<sup>۱۳</sup> - که در اینجا اش در سگشته نگا استان یا بنگتان (یستون) معیوب شد. پس از برقراری آرامش، سازمان اداری هر حشاسه یا شهرت بین راه طوری مرتب ساخت که شهرت می رستی به امور کشوری پرداختد. امور نظامی به شخص دیگری محول بود که وظیفه استمرار صلح و حفظ امنیت آن ناحیه را بر عهده داشت. در صص برای امور مالی نیز يك دیر به آنان اضافه شد. زیرا پس از این انقلاب پی در پی برداربوش ثابت شده بود که محول کردن این دوشل به يك فرد، برای معامت اراضی امپراتوری فوق العاده خطرناك و زیان آور است و در این زمینه مورخان یونانی<sup>۱۴</sup> همگی متحد القولند (هرودوت II، ۱۲۸). این وضع سازمان دادبوش کبیر ادامه داشت. در این زمان، دادبوش کبیر امپراتوری را فقط به هفت منطقه نظامی تقسیم کرد که ممكن بود هر يك چندین شهرت نشین را در بر داشته باشد.<sup>۱۵</sup> پس از آن، در اواخر سلطنت هخامنشیان، ایران فقط به ۲ منطقه نظامی تقسیم شد که در رأس هر يك از آنها يك فرماندار نظامی ادای وظیفه می کرد و این وضع را در زمان اردشیر دوم به نحوی مشاهده می کنیم.<sup>۱۶</sup> در این موقع شهرت فقط يك گردان سرباز برای حفظ نظم داخلی در اختیار داشته است.<sup>۱۷</sup>

## II. وظایف و اختیارات حشاسه پاوه یا (شهرت) ها

در مورد تعیین صلاحیت و تمویض اختیارات به حشاسه پاوه (شهرت) ها بایستی دو دوره را در نظر گرفت: دوره اول مربوط به اوایل سلطنت هخامنشیان است که چون سراسر طوایف، یعنی دهیویشی تیشها نقش اولیه را در ایجاد

امپراتوری ایفا کرده بودند و قدرت و نفوذ آنان فوق‌العاده زیاد بود. طبعاً رفتی و رفتی امور کشورهای مجاور شده می‌بایستی به آنان محول شود می‌توان گفت که پادشاهی ایران در بدو تأسیس سلطنت هخامنشی شبه يك فتودالینة منکی بر نیروی نظامی بوده است. دوره دوم از جلوس داریوش اول به تخت سلطنت هخامنشی شروع می‌شود. شحنة وضع اولیه این شد که به محض اینکه داریوش کبیر به کمک سران شش حامدان به که بعداً از آنان مساعدت خواهد شد به رسم امور را به دست گرفت، از هر گوشه امپراتوری نعمه‌ای سرخاست و شورشی شروع شد. داریوش به کمک سران پادسی همه باغبانان به اندک مدتی مغلوب کرد و برای جلوگیری از تکرار چنین حوادث ناگوار، چاره‌ای را این بدید که از قدرت مطلق‌العیان حشاه پناه (شهرب) ها بکاهد و مقدری از اختیارات محوله را از آنان پس بگیرد. به این، از این تاریخ به بعد، حشاه پناه (شهرب) فرماندهی قشون را در حوزه فرمانروایی خود از دست می‌دهد و این وظیفه به يك سردار نظامی محول می‌شود، که ضمناً فرماندهی چندین شهرت‌شنس دیگر را در می‌گردد. سایر این، وظیفه لشکری از امور کشوری همکيك و اختیارات حشاه پناه (شهرب) با بهره‌ای محدود و وظائف او کاملاً معین و مشخص می‌شود یعنی به این پس حشاه پناه (شهرب) می‌بایستی به امور داخلی قلمرو خود، ارتقاء و وصول مالک بر طبق طبقه‌بندی و مشخصات قلمی به تناسب حاصلخیزی زمینهای زراعتی<sup>۱۹</sup>: کمک به توسعه تجارت و کشاورزی<sup>۲۰</sup> به منظور بهبود وضع کشاورزان و بهبود امپراتوری ایران؛ حفظ صلح و امنیت در داخل شهرت‌شنس با ایجاد پاسگاههای پاس محلی؛ محازات باغبانان و تسه در دادن و زاهدان رسیدگی کند. احباب اجرای عدالت به عنوان داور بین در بعضی مواقع در صلاحیت او بوده است<sup>۲۱</sup> البته در بعضی موارد نظر به اینکه اداره امور استان زیر نظر او قرار گرفته بود، عزل و نصب فرمانداران با مسئولیت شخصی نیز از اختیارات حشاه پناه (شهرب) بوده است.<sup>۲۲</sup>

حشاه پناه (شهرب) مادام که طبق وظایف محوله رفتار می‌کرد و قصوری از او سر نمی‌زد، در مقام خود باقی می‌ماند و در تنق و تنق امور می‌پرداخت، ولی مقام شهری می‌بود. <sup>۲۳</sup> نگهداری این مقام تحت شرایط امکان پذیر

بود. در یوش کبر را *Artapherne* را که مأمور شهرت شین ساردیس  
 د. ر. نعل خود معروف و بهادی و گویارووه (گوبریاس)، یکی از شش  
 ه. پیمان خود. را منصوب کرد<sup>۲۴</sup> پس همان گویارووه ای است که کورش کبیر  
 شهر می یابل را به او واگذار کرده بود.<sup>۲۵</sup>

در شهر در دست درموقع جلوس به تخت سلطنت عده ای از خنثاسه پاره  
 (شهرت) ها را نعل و انتقال داد و کرسی را که مورد اطمینان و بودید به  
 شهرت رسی مهم. حضور در آسار سبیر منصوب کرد<sup>۲۶</sup> از طرف دیگر  
 خنثاسه پاره (شهرت) ها محدود می نمود و شرطی بوده است. مثلاً  
 خنثاسه پاره (شهرت) حق ورود به مداخله و عقد قرارداد با اقوامی که مستقیماً  
 جزء امپراتوری ایران محسوب می شدند. مانند قبایل مختلف یونانی  
 تدائیس<sup>۲۷</sup> یا احاره داشت پیش از کس موافق دربار شاهشاهی دست به  
 اقدام مهمی نرود. بدین علت است که تنای *Thathenui*. خنثاسه پاره (شهرت)  
 امیرنهران برای تأسیس معد اورشلیم از دربار شاهشاهی کس تکلیف کرد<sup>۲۸</sup>  
 خنثاسه پاره (شهرت) موظف به اتخاذ تدابیر لازم به منظور توسعه کشاورزی  
 و بالابردن سطح زندگی کشاورزان و همچنین مسط و تعمیم تجارت و رسیدگی  
 به کلیه امور اداری مربوط به استادن خود و تأمین رفاه و آسایش ساکنان آن بوده  
 است. و در صورت کوتاهی از ادای این وظایف به فقط از مقام خود عزل می-  
 شد بلکه مورد مواخذه و تنبیه هم قرار می گرفت<sup>۲۹</sup> دربار خنثاسه پاره (شهرت)  
 می با سنی دربار شاهشاهی را سرمشق سازد به این معنی که شورایی از اماء و  
 دانشمندان تشکیل دهد و در مواقع لازم و هنگام اتخاذ تصمیمات مهم مربوط  
 به امور شهرت شین و مواقع عمومی. با این شورا مشورت کند. به علاوه خنثاسه  
 پاره (شهرت) موظف بود که فرزندان اعیان و اشراف را در دربار خود بپذیرد و  
 به آنها تعالیم لازم بدهد. به قسمی که در موقع گماشته شدن به کار، دارای حس  
 مسئولیت و عدالت. و خدمتگزارانی صالح و نیکوکار و مینهن پرست باشد و نتواند  
 امور کشوری را با صلاحیت تام اداره کند.<sup>۳۰</sup>

### III. شهرت نشین

#### الف - انواع و اقسام شهرت نشینها

امپراتوری هخامنشی پس به پور بود، از سوی مشرق، هندوستان يك استان آن را تشکیل می داد؛ از سوی شمال به دردی سپاه، قسمتی از بلخستان، رومانی و یونان کنونی محدود بود؛ و در مغرب شامل مصر، لیبی، حبشه می شد. اقوام مختلف و زبانهای گوناگون، عقاید و سنن و مذاهب متنوع و آداب و رسوم صدو فیصد، در برابر وادی حجاب و در رکود رنگی می کردند. به حکم حد می بستنی طوری سادمان این چنین، امپراتوری را نظم کردند که اقوام آن در عین پیروی از آداب و رسوم قدیم خود زندگانی مرقیعی داشته باشند و به فکر سرپیچی و طعنان نیفتد. شاهنشاهان هخامنشی، که پرستندگان اهورامزدا و خدایان آریایی بودند، هیچ وقت سعی نکردند که عقاید مذهبی خود را به اقوام دیگر تحمیل کنند. این اصل به فقط از طرف هخامنشان، بلکه تا انقراض سلطنت ساسانیان رعایت می شده است. هخامنشان به مذاهب و عقاید دیگران به دیده احترام می نگریستند. لهذا ایران هخامنشی هیچ اقدامی برای ایجاد وحدت بین اقوام مختلف امپراتوری از نظر زبان و عقاید مذهبی و سنن دیرینی که پس آنان رواج داشته، نکرد. به همین لحاظ اقوامی که امپراتوری هخامنشی را تشکیل می دادند، از جهات فوق دارای اختلافات بزرگ و حتی می توان گفت به تنوع ناموروسی دیدند. بگانه پیوستگی این اقوام، وجود شاهنشاه ایران بوده است که همه را تا اندازه ای به یکدیگر پیوند می داده است. سایر این می توان گفت بگانه وحدت اقوام مختلف که شاهنشاهی ایران را تشکیل می دادند در ریاست ساله شاهنشاه بوده است که با تفریض آزادی عقاید و مذاهب و خودمختاری داخلی شهرت نشینها به امپراتوری ایران استواری می بخشید. به عبارت دیگر ایران هخامنشی اولین کهدراسیونی است که در روی کره زمین ایجاد گردیده است. حال هر يك از این واحدهای مختلف برآدی را که مجموع آنان امپراتوری ایران را تشکیل می داده، به مطالعه

### باب - شهرت‌های بیمه‌مسل یا کشورهای بحال‌حما به

(۱) منطقه کبیکما - که اکنون در حایب شرقی آناتولیا ( سیای صغر ) قرار دارد و شهر ادنه *Adana* در آن واقع است - پس از آنکه کورش کبیر کشورهای مختلف را فتح کرد، اقوامی که به میل خود حاضر به اطاعت او امر و شدند، بر فرمانروایی حکمرانان خود باقی ماندند. در کبیکما، که یکی از آن کشورهای بود، حاکمان سیه‌ر سی، که سلطنت در آن موروثی بود، حکومت می‌کرد. این منطقه، همان طوری که گریغون می‌نویسد، هنگام کشت و کاشی کورش کبیر، عنوان کبیکما - *Ἀχιλίων βασιλεία* داشت و به تحت‌الحمایگی ایران درآمد.

(۲) گادنا موژبه *Mugia* ی سر کبذ کوی، در بالای کبیکما واقع شده است. چس به نظر می‌رسد که در زمان سلطنت خشایارشا این استان تحت حکومت آرتیمیس *Artémise* <sup>۲۱</sup> زندگی ارادی داشته است، زیرا موقعی که خشایارشا به یونان حمله کرد آرتیمیس عده‌ای سرباز و کشتی در اختیار وی گذاشت <sup>۲۲</sup> و با او به طرف یونان رهسپار شد.

(۳) جریره قوسی - این جزیره پایگاه نیروی دریایی ایران در مدیترانه بوده است. در عهد زمانداری کورش کبیر در لودیا شخصی که مقام روحانی داشته و حتی به نام خود سکه می‌زده، در این جزیره فرمانروایی می‌کرده است. از طرف حکومت مرکزی ایران هیچ شهری به فرمانروایی این جزیره گماشته نشده است.

(۴) پادلاگونیا *Paphlagonie* موقعی در تحت حکمرانی کوریلاس *Korylas*، امر محلی، بوده است فقط به امپراتوری ایران مالیات می‌پرداخته و در مواقع لزوم عده‌ای سرباز بسیج می‌کرده و به کمک سپاه ایران می‌فرستاده و از این موارد گذشته زندگانی مستقلی داشته است. <sup>۲۴</sup>

(۵) در منطقه امیرنشینهای صود - صیدون، ادادی *Arados* <sup>۲۵</sup> و بیلوس



دخاست کرده اوصاف را به حال او سر می کردند مثلاً در اخلاقی که در عهد  
 اردشیر من و صید و به نامها رخ داد آرتاخشاست شهرت ساردیس، سایدگان  
 هر دو حالت را به ساردیس اختصار و بان و متعهد کرد که در مرور اخلاقات  
 مناقشات خود را در راه حکمت مرفیع سازند به راه رد و خورد و جنگ و  
 پس از مدتی مراجع شدن به سرنگ، بان را به پرداخت مالیات محصور ساخت  
 بحادث چینی به سری به دستور حیو ذیری از غنشاش و جنگ و جدال  
 بوده است<sup>۳۸</sup> و این حدود سیاست ماهرانه و دقیق حکومت ایران را تأیید می کند  
 ولی موقعی که اوصاف و حیم می گشت و از طریق سیاست، برقراری نظم و آرامش  
 غیر ممکن بود<sup>۳۹</sup> احضار ارتش دخالت می کرد و متحاسران را به حبس خود  
 می بردند به هر حال در زمان هخامنشیان حکومت ایران بیشتر از طریق سیاست  
 بری دفع شکایات تمایل شان می داد تا از راه تهدید لشکر کشی. در جنگهای  
 پلوپونز (پلوپونیس) *Peloponnève* اسپارت برای جنگ با آتن مبلغ  
 پنجاه هزار (۵۰۰۰) تالان جهت تجهیزات لشکری خود از دربار ایران دریافت  
 داشت تا بر آتنها فاتح گردد<sup>۴۰</sup> زیرا در آن موقع اقتدار آتنها به جایی رسیده  
 بود که نزدیکگرایی برای امپراتوری ایران می کرد در بعضی موارد که حائشان  
 مستوجب محاربه های شدید بودند، سیاست ایران ترجیح می داد که از راه و داد  
 و صلح در آید و بر خلاف اعتقاد ابن را مودد به حاکمان ملوکانه قرار می-  
 داد. شاهنشاه ترجیح می داد که از اس طریق اطاعت آنها را جلب کند و شخص  
 حاضر را از اجرای مقاصد قوم خود به صرف سازد. سپس وضع در مواد  
 سیرکوس پس میلشادس پیش آمد کرد که بسبب به داربوش کبیر حیات کرده بود  
 و وقتی که از طرف همیشه دستگیر گردید و او را به دربار شاهشاهی آوردند،  
 شاهشاه به جای کبیر و گمشده ای به او املاند و حاکم عطا کرد و حتی يك زن  
 ایرانی را به عقد ازدواج او در آورد و مردمانی که از او به وجود آمدند به افتخار  
 تابعیت ایرانی نائل گردیدند<sup>۴۱</sup> تا اسرائیلیهای سوریه، که به اسارت آشور  
 و بابل دوم در آمده به بابل روانه شده بودند، از همان جهت سیاسی رفتار و به آنها  
 اجازه داده شد که به اورشلیم برگردند. همچنین حزقیالست انگریز و نا و  
 معدنگه بان را در اورشلیم بر پا ساخت بهر حال قوم یهود طرف توجه خاص

پادشاهان هخامنشی بودند. اینکه وجه شاه اهورامزدا، خدای زمینی و آسمانی، با «یهوا» چسب روابط حسی را پدید آورده، ده بیایم اسیر دلیل دیگری داشته، از گفتارها خارج است.

(۷) *Les Scythes* (سکوها، سکاها): خواهی که آن طرف مرز امپراتوری ایران زندگی می کرد، یعنی سیتها، چنان به نظر می رسد که خارج از حیطه تسلط ایران بودند. با وجود این امر قایلی از سیتها که ساکن سرزمینهای واقع در رومانی و بلغارستان کنونی و شمال دریای سیاه بودند، هر سال مقدار زیادی طلا و نقره را به ایران می فرستادند و حتی در جنگ در برابر یونانیان عده ای را در زیر فرماندهی امیران ایرانی در اختیار رتبه اشان گذاشتند. مالیاتی که این قبیل طوایف می پرداختند مالیات حسی بود یعنی در واقع از محصول کار و زراعت خویش هر آنچه به دست آورده بودند، مقداری به عنوان مالیات به دربار می فرستادند. داریوش کبیر مستها را در سنگشته «ستون» «بیگرا خودا» *Bigra-khoda* یعنی دارای کلاهخود نوزادانه می نامد. مستها در سایر موارد به دریدگانی سرگردان خود درمان صحراهای بی آب و علف، مطابق آداب و رسوم ابتدایی خویش ادامه می دادند.



## تقسیمات شاهنشاهی کلباتی در مورد شهر بنشینها



الف. در زمان سلطنت کورش کبیر، سلطنت کهموجیه و سالتای اول  
سلطنت داریوش کبیر

قسمت عربی است. با اصطلاح ترجمه شده امروزی اروپائیان، حاکم میانه،  
قبل از پادشاه سلسله هخامنشی دچار تشنگان و بر سر لای بهنگام و تا بهنگام  
بوده است. این منطقه زمانی زیر سلطه قومی خرنخوار و سفاک مانند کلدانیها  
و آشوریها به سر می برده که این قسمت از آسیا را صحنه قناعت و تاز جد قرار  
داده بودند، شهرها را با حاکمان بکسان می گردید و ساکنان آنها را به حال و حورن  
می کشیدند با بهادرب می گردید، نخستین کشوری که با اندازه ای عدالتش بر  
سر ساکنان این منطقه سایه افکند، امپراتوری مادها بود که به دست کورش کبیر  
مقرض و بر روی حر به های آن امپراتوری هخامنشی ساخت، هر وقت یکی از  
این کشورها بر دیگری فائق می آمد، اداره امور آن کشور مغلوب را یا به دست  
حکمرانان محلی رها می کرد و آنان را فقط به پرداخت باخ ملزم می ساخت یا  
آنکه کشور مغلوب جزئی از امپراتوری کشور فاتح می شد و حکمران آن از  
طرف کشور فاتح تعیین و منصوب می گردید. حالت اولی پیم و حور کشور های

تابع و کشورهای حل شده در يك امپراتوری را که ۵ در زمان سلطه آشوریها مشاهده می‌کنیم<sup>۴۲</sup> امپراتوری مادها را با اندازه‌ای بدین سوال بوده است که یکی از کشورهای تابع امپراتوری «شان» *Anšan* بوده است<sup>۴۳</sup> که کوروش کبیر آخرین پادشاه آن و مؤسس امپراتوری ایران است در عکس، کوروش کبیر پس از تسلط بر ماد و امپراتوری بابل و لود، هیچ يك از پادشاهان آن کشورها را سرخای خود ابقا نکرد. زیرا می‌دانست که در آندو تاسیس يك امپراتوری وجود آسان دشواریها و طب‌بهایی به‌مدار خواهد آورد.<sup>۴۴</sup> امپراتوری ماد را به‌چند منطقه بـ شهرت‌بخش تقسیم کرد. همس‌روش را برادر امپراتوری بابل و پادشاهی لودی به‌کاربرد و در رأس هر يك از آنها يك فرمانروای ایرانی که در عین حال فرماندهی لشکری را نیز دارا بوده است، گمارد. مثلاً کشور لود را به‌دو منطقه تقسیم شد: یکی موسوم به ساردیس که با مرزوات هرودوت<sup>۴۵</sup> فرماندهی آن را به‌اورونتس محول کرد و دیگری موسوم به داسکیلیوم که آن را در فرمانروایی میتروباتس *Mithrobatēs*<sup>۴۶</sup> قرار داد. فرمانروای ساردیس و داسکیلیوم در زمان کوروش کبیر و حاشیاش، مرکز دوانالت یا خنساسه‌پاوه و حر، لاسك امپراتوری ایران بودند.

کشور بابل نیز، به‌نوبه خود، با توجه به‌سگسینه‌های زمان<sup>۴۷</sup> فقط يك شهرت‌بخش شمرده می‌شده که يك سردار به‌نام گویریاس «گو برووه»<sup>۴۸</sup> از طرف کوروش<sup>۴۹</sup> به‌فرمانروایی آن منصوب شده بوده است. بعداً کمبوجه جانبگر بن گو برووه شد و به‌سمت نایب‌السلطنه بران کنیز و حکمرانی کرد و همان‌طور که قبلاً بدان اشاره شد، با تجلیل فرمان‌دهی او از سمتش از طرف طغیان کشور و روحانیان تأیید گردید.<sup>۵۰</sup> ولی امپراتوری ماد به‌عشت و سمت قمر و حکمرانی. مانند کشور لودیا به‌دو شهرت‌بخش تقسیم شد: یکی نالت هگمانه (اکباتان، همدان) دیگری مادا به‌اضافه آشور.<sup>۵۱</sup>

راجع به‌تقسیم‌بندی شاهنشاهی ایران در زمان کوروش بزرگ و حاشیه‌ها بلافاصله او، استاد دیگری در دست داریم و برای بررسی صحت و سقم آنها مجبوریم به‌بحث بپردازیم این استاد از نویسندگان باستان مانند گرهون به‌ما رسیده است.<sup>۵۲</sup> گرهون می‌نویسد: کوروش پس از تسلط بر ماد و بابل و آشور،

شاهنشاهی خود را به چندین شهرت بسین تقسیم کرد و اشخاص زیر را هر یک مأمور اداره قسمتی از آن ساخت<sup>۵۳</sup> مگامروس را در منطقه عربستان، اوتابانس را در منطقه کاپادوکه (کتیر که)، آریاکوماس Ariacomas را در فروگیا بردگ، کریزانت Chrysante، در لودیا و سبیا، آدزیوس Adisius را در کاریا، و درنوحس Pharmachus در آریا و بقیه فروگیا در محاور هسپوئیس (دارداتل).

#### درباره ادسی قادیخی دوسه گزنفون (کورودیا)

در این مورد عقاید حاد و شاسن و دانشمندان مختلف است. لوسره<sup>۵۴</sup> Leuze هیچ گونه ارزش تاریخی و اعتباری برای «کورودیا» قابل نیست و به نظر او «کورودیا» افسانه‌ای بیش نیست، و حال آنکه لاهمن-هاوپت<sup>۵۵</sup> Lehmann-Haupt تقسیم‌بندی شاهنشاهی ایران را در زمان کوروش کبیر طبق روایات «کورودیا» کاملاً مقرون به صحت می‌داند، چنین به نظر می‌رسد که لوتره به حقیقت نزدیکتر باشد. زیرا بعد به نظر می‌رسد که قریب به یکصد سال بعد از مرگ کوروش بردگ، گزنفون توانسته باشد با تمام جزئیات و به طور دقیق اسامی شهرهای ایران را خصوصاً در مورد عربستان در زمان کوروش داشته باشد و تعیین کند. در واقع گزنفون می‌تواند که کوروش کشورهای متعددی، من جمله عربستان، را بدیر سلطه و اقتدار خود در آورد<sup>۵۶</sup> سپس ادعا می‌کند<sup>۵۷</sup> که وی پس از تسلط بر تعداد زیادی از اقوام، مصر و همچنین جزیره قبرص را فتح کرد و حال آنکه می‌دانیم که مصر برای اولین بار از طرف ایرانیان به وسیله کمبوجه، یعنی پسر داریوش کوروش، فتح شد.<sup>۵۸</sup> ما براس آنچه گزنفون راجع به تقسیم‌بندی شاهنشاهی ایران در زمان کوروش نوشته حالی از اشکال نیست و نمی‌توان به نوشته‌ها و اطلاعاتی که وی در «کورودیا» به ما می‌دهد اعتماد کرد و به آن متکی شد. گزنفون در جای دیگر می‌نویسد که اعراب به دیر تسلط کوروش در آمدند و حال آن که هرودوت<sup>۵۹</sup> و دیودوروس<sup>۶۰</sup> ادعا می‌کنند که اعراب در عهد کوروش مطیع ایران نبودند. تقسیم آسیای صغیر به چندین شهرت-شین (کاریا، کاپادوکه و فروگیا) از اشتکارات داریوش کبیر بود. کاریا یکی از شهرت‌نشینهای مهم شاهنشاهی ایران شمرده می‌شد<sup>۶۱</sup> هر چند از منطقه لوبکا

*Lycie* و پامفولی *Pamphylie*، که قیلا باهم يك شهرت نشین و سبع را تشکیل می‌داده‌اند، مجزا شده بوده است.<sup>۶۲</sup>

به همان سرال کاپادوکیه (کنتر که) در زمان گزنون و کنیاس کیدوسی به سهایي يك شهرت نشین بوده است.<sup>۶۳</sup> که حاندان مارباسپیدس *Pharnaspide* سر آن حکومت می‌کرده.<sup>۶۴</sup> و این حاندان در وقت حاکم کورش - خصوصاً در جنگهای او با مادها که بر اثر آن «شان» از قید اطاعت استاگس (ارشته ونگد) نجات ساوت و شلورده امپراتوری ایران ریخته شد،<sup>۶۵</sup> سهم برایی داشته است.

همچنین در مورد وروگیا چنین به نظر می‌رسد که برای مدنی، اگرچه کوتاه، نقش شهرت نشین را ایفا کرده است.<sup>۶۶</sup> ادعای شهرت سهای لودیا و یونیا در زمان زندگی گزنون به وقوع پیوست.

در مورد کلکی، حریره فرس، و پافلاگونیا باید گفت که کورش کبر برای اداره امور آنها شهرت تعیین نکرد. تقسیم‌بندی هر يك از آنها به شهرت نشین در عهدی که گزنون زنده بوده است انجام گرفت نه در زمان کورش بزرگ. زیرا همان‌طور که قیلا در این مورد شرح دادیم،<sup>۶۷</sup> در عهد گزنون این سه شهرت نشین جزء امپراتوری ایران بودند ولی شاهزادگان محلی به رتق فتق امور آنها می‌پرداختند. حریره فرس در زمان سلطنت داریوش بزرگ جزء حوزه دارایی سوریه بوده، پافلاگونیا یا حکومت نشین داسکیلیوم ارتباط مالیاتی داشته و کیلیکیا يك شهرت نشین جداگانه بوده است به عبارت دیگر حریره فرس به وسیله شهرت نشین سوریه در پافلاگونی با به وسیله اداره دارایی داسکیلیوم مالیات خود را به خزانه ایران ارسال می‌داشته‌اند.

گزنون در حای دیگر می‌باید که موقعی که کورش بزرگ تصمیم به فتح یون گرفت، اهالی فرس او را همراهی کرده<sup>۶۸</sup> و حال آن که این همراهی از روی طیب خاطر قریسها را هرودوت در مورد لشکر کشی کسریجید به مصر می‌نویسد.<sup>۶۹</sup> نوشته گزنون نه فقط با روایت هرودوت تناقض دارد بلکه با نوشته‌های دیگر خود گزنون نیز مابین است.<sup>۷۰</sup> لذا روایت هرودوت در مورد قریسها،

وقتی که می‌نویسد: «پس کموجیه را در جنگ با مصریها و فتح این کشور همراهی و مساعدت کردند»<sup>۷۱</sup> بیشتر به حقیقت نزدیک است.

از آنچه که قبلاً گذشت، نتیجه گرفته می‌شود که نوشته‌های گزنفون درباره تقسیم‌بندی امپراتوری ایران در زمان کوروش کبیر با زمان حیات خود گزنفون تطبیق می‌کند به ما عهد سلطنت کوروش. لذا می‌توانیم استنتاج کنیم که گزنفون از سازمان شهرت‌شده‌ی امپراتوری ایران اطلاعاتی نداشته و بدون تعمق و تفحص چیزی نوشته است و اسامی شهرها و نوشته‌هایش مربوط به قبرس، از تصورات یا ترسحات فکری اوست یا آنکه با تقسیم‌بندی و تاریخچه زمان خود او مطابقت دارد.<sup>۷۲</sup> گزنفون با زهم درجای دیگر از «کورودیا» (VIIII، ۷) درباره شهرت‌شده‌ی ایران بعد از کوروش بزرگ می‌نویسد که بعد از کوروش تاج سلطنت به پسر بزرگش کموجیه رسید و فرمانروایی مادا، ارمنستان و کردستان به پسر کوچکترش یعنی تاناوکارمس (مردی) *Tanaxorès* محول گردید.<sup>۷۳</sup> و حال آن که برای استانها تکماسپدا *Takmaspada*، سردار مادی، فرمانروا بود که از طرف داریوش کبیر مأمور سرکوبی کاتاکما *Katakmā*، یعنی ساگارتی (اسگرته‌ای) شده بود.<sup>۷۴</sup> بالاخره گزنفون می‌نویسد که کوروش کبیر در بستر استراحت به‌دبای دیگری رهسپار گردید و حال آن که نویسندگان دیگر اظهار می‌دارند که کوروش، موفقی که با دشمنان می‌جنگیده، شرمست مرگ را نوشیده است.<sup>۷۵</sup> ما برای گزنفون در این موارد اطلاعات کافی نداریم و نمی‌توان به او اطمینان داشت.

تقسیم‌بندی امپراتوری هخامنشی در زمان کوروش کبیر و کموجیه، به علت فقدان اسناد روشن، بر ما معلوم نیست و اگر به‌سنگ‌شسته‌های داریوش بزرگ مراجعه کنیم فقط نام دو شهرت‌شده را در آن مشاهده می‌کنیم: باختر (باکتریا) و آراخوسا (الریخ) که دادارشن شهرت‌شده اولی و دیوانه (دیون) در رأس دومی بوده است (یستون § ۳۸ و ۴۵). وقتی که داریوش<sup>۷۶</sup> از پدرش صحبت می‌کند فقط نام او را ذکر کرده می‌گوید «ویشناسپه پدرم» در صورتی که بر طبق شواهد امر ویشناسپه (گئناسپ) حاکم پرتوه (پارت) و هیرکانیا (ورکانه، گرگان) بوده است.<sup>۷۷</sup>

در مورد سایر شهرها باید گفت که داریوش آنان را «مهندک» (مده) می نامد. ماسد دادارشش و ویوانه اگرچه داریوش به پدرش لقب شهرت نمی دهد ولی ما می دانیم که در دو دهوه پرتوه و هیرکانیا مقام مهم استاندار را داشته است. چون در چندین جای متعدد داریوش او را حاکم این دو منطقه می نامد<sup>۷۸</sup> و وقتی که در سنگشسته سستون را پس در منطقه سحن به میان می آورد، چنین می نویسد: «پرتوه و هیرکان به صد می شوریدند»<sup>۷۹</sup> و نمی نویسد: «به صد پدرم». آیا می توان تصور کرد که پس از طعنان این دو دهاوه، داریوش پدرش را مأمور سرکوبی یاغیان کرده باشد؟

هرودوت<sup>۸۰</sup> می نویسد: موقعی که مفاشوریدس و یشتاسپه (گشتاسپ)، پدر داریوش، حکمرانی پارسه را دارا بوده است. می توان چنین تصور کرد که پس از خاتمه آشوب معها، داریوش پدرش در حکومت این دو منطقه منصوب کرده است<sup>۸۱</sup> تا براس می توان چنین پداشت که قبل از به سلطت رسیدن داریوش، پدرش و یشتاسپه (گشتاسپ) حاکم و فرمانروای پارسه بوده است. و این حدس را نوشته هرودوت تأیید می کند<sup>۸۲</sup>. و پس از خلوس به سلطت، پدرش را به حکومت استهای مهمتری از نظر سیاسی گماشته است که همان هیرکانیا (ورکانه، گرگن) و پرتوه باشد. این حدس با سنگشسته سستون، که هرودوت آن را در کتاب خود به طور معکوس انعکاس داده است، انطابق دارد. در حقیقت هرودوت پارسه *Πέρσαι* را به پرتوه *παρθοι* اشتباه کرده است.<sup>۸۳</sup> از ابتدای سلطت داریوش کبیر تا انقراض سلسله هخامنشی، در زمان سلطنت داریوش سوم مشهور به کوردوماوس *Codoman* خط نام دوشهرب در استان پارسه در دست هست. یکی همان و یشتاسپه (گشتاسپ)، پدر داریوش کبیر، و دیگری اریو بارزاس (آریارزن) *Ariobarzanès*.<sup>۸۴</sup> بدیهی است که در این مدت طولانی شهرت نبی پارسه بدون حکومت نمائنده<sup>۸۵</sup> و شهرهای دیگری داشته است که نام آنان بر ما معلوم نیست.

ب. سارمان شاهنشاهی در زمان داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸۵ ق م)  
و بعد از او ۸۶

پس از سارنگشت کمر حیه از فتح مصر و درگذشت او (۵۲۲ ق م).  
امپراتوری بوداد ایران دستخوش حوادث و سواصح بی در پی شد و اگر مقر  
برای داریوش کبیر و هندستان و همپیمانانش بود قطعاً نامی از هخامنشیان  
و اثری از عظمت ایران باقی نمی ماند. اعشاشات متعددی پس از مرگ کمر حیه  
در ایران رخ داد. ۸۷ در دهوۃ مادا ۸۸ در بابل ۸۹ در پارسه ۹۰ در ایلام ۹۱ در  
مارگیانا (مرو) ۹۲ در ساگارتی (اسگرتیه) ۹۳ در اراخوسیا (رحج، الرحج) ۹۴ و  
حتی در پرتوه. ۹۵ در مقابل این عده پادشاهان باعی داریوش به ۱۹۵ مرد دست  
زد و ۹ نفر از این پادشاهان را دستگیر و اسیر کرد که در سنگنشته بیستون به  
تفصیل از آنان یاد شده است؛ و این در واقع ساریحچه تأسیس امپراتوری  
ایران به شمار می رود. ۹۶

داریوش، پس از مقهور کردن سران باعی و شش نفر از سران خاندانهای  
ایرانی ۹۷ به کمک اهورامزدا، و پس از برقراری نظم و آرامش، امپراتوری  
ایران را بر روی اساس جدیدی استوار ساخت و سازمان نوینی به آن داد. ۹۸  
در اینجا است که باید فهرست شهر بنیهای را که هرودوت در کتاب خود ذکر  
کرده با تقسیم بدی که دارد به شش درسنگنشته های خود می دهد مطابقت کرد و سنجید  
که آیا در واقع فهرست هرودوت با زمان داریوش می خواند و تا چه اندازه  
می توان به آن اعتماد و اطمینان داشت.

§ فهرست شهر بنیهای شاهنشاهی ایران، مذکور در کتاب هرودوت (III)،  
۸۹ و دنباله آن

«داریوش کشورهای خود را به ۲۵ حکومت تقسیم کرد - که ایرانیان  
هریک از آنها را شهر بنین می گویند - و در رأس هر یک از آنها يك حاکم

مصوب کرد « «وی شهرت شیبیا را بدین قرار تقسیم بندی کرد و مالیاتی را که هر شهرت بشن می بایستی در هر سال بپردازد معین ساخت.»

نکته ای که دارای اهمیت است و برای درک تقسیم بندی شهرت شیبیا در فهرست هرودوت کمال اهمیت را دارد قسمت اخیر نوشته اوست درباره تنظیم مالیات از طرف دادپوش کسر که هرودی بر سر آن سار خواهم گشت به منظور کشف حقایق و در عین حال مطابقاً منابع موجود بهم انداز اطلاعاتی که هرودوت در اختیار ما گذاشته است شروع کنم. هرودوت (III ۹۵) چس می نویسد: یونانیان، ماکدونیان آسیا، ایونانیان، کاربانیان، لوکونیان، میلیها، *Myliens*، پامفونیان استان پت را تشکیل می دادند (I)، ملبانیان لودیانیان *Lydiens*، لاسونیها *Lasoniens*، کابالیها *Cabaliens*، هگیها *Hygenniens* استان دوم، (II)؛ ساکنان هلیونوس دارداسل، فروگنیان *Phrygiens*، تراکیانیان آسیا، پافلاگونیان، ماریاندیسیها *Mariandyniens*، سوریانیان استان سوم را (III)؛ و کلیکیانیان استان چهارم را (IV)

هرودوت (III، ۹۱) به دنبال آن چنین می نویسد: استان پنجم از منطقه ای که از شهر پوسیدیوم *Posideium* واقع در مرکز کیلیک و سوریه شروع می شود و به مصر ختم می گردد، تشکیل شده است، و در عین حال شامل فنیقیه، سوریه، فلسطین و جزیره قبرس بوده است (V)؛ استان ششم عبارت بوده است از کشور مصر و کشور لیبی (VI)؛ ساژینها، گندارهها *Gandariens*، دادیکیها و آپارینها *Aparytes* استان هفتم را تشکیل می دادند (VII)؛ استان هشتم عبارت بود از شوش و مابقی سرزمین کیسیانیان *Cissiens* (VIII).

هرودوت (III، ۹۲) چنین می افزاید: استان نهم از بابل و آشور تشکیل می شد (IX)؛ استان دهم را اکاتان (هنگمانه، همدان) و مابقی کشور مادا، پاریکانه، اورتو کورمانیا (X)؛ سراسر سرزمینی که از باکتریا (باختریش، باختر، بلخ) شروع می شود و شامل کاسپیها *Caspiens*، پادسیکیها *Pausices*، پانتیماتیها *Pantimathiens* و دارینیها *Darites* می باشد، استان یازدهم را تشکیل می دادند (XI)؛ و استان دوازده منطقه ای است که بین باکتریا (باختر) و آنگلس *Aegeles* قرار دارد (XII).



هرودوت (III، ۹۳) چنین دنبال می کند: استان ۱۳ را پاکتیکا *Pactyce*، استان و سرزمینهای همجوار شروع می شده ناپوتوس ائو کسوس *Pont-Euxin* (درمای سیاه) (XIII)، سازگار تیهها (اسگرتهایها)، سرنگد اینها (درنگران تان)، تاماینها اوتی تیهها (یوتیاتیها)، مبیاتیها، ساکان حرایسر واقع در دریای اریتره (درمای عمان) حرو استان ۱۴ بودند (XIV) استان ۱۵ شامل سکهها و خرزها بوده است (XV)، پارتها، حواریمیه، سعدیه و هره ثیوه (هرات) آنها استان ۱۶ را تشکیل می دادند (XVI).

هرودوت (III، ۹۴) چنین می افزاید: پریکانیا *Paricantiens*، جندیه (اتوپاتیها) ی آسایی حرو استان ۱۷ بودند (XVII) استان ۱۸ از ماته ایها *Mattaniens*، سایرهها *Sapires*، الاردیهها (قوم اورارتو) *Alarodiens* تشکر شده بود (VIII)، موسحنیا (کولحان) *Mosches*، تبارنیهها *Tibaréniens*، ماکرونها *Macrons*، موسیوئگیها *Mosynoëques* ماراداهها *Mardes* حرو استان ۱۹ بودند (XIX) و هدیها حرو استان بیستم (XX)

## § ۱

ملاحظات دربارۀ شهرنشینهای مذکور در کتاب هرودوت (III، ۸۹ به بعد)

ما به روایت هرودوت، داریوش امپراتوری خود را به بیست ارتخای *αρχαι* یا حکومت تقسیم کرد که ایرانیان حشاشه (شهربنشین) ۹۹ می نامیدند. در داس هریک از این شهرنشینها حاکمی گذاشت و مقدار مالیاتی که هر شهرنشین موظف به پرداخت بود تعیین کرد؛ و بدین منظور اقوام هم مرز را به قوم اصلی ملحق ساخت.

هرودوت در شرح شهرنشینهایی که ترتیب داده، سه موضوع را مطرح کرده است:

۱- داریوش کشورهای را که فتح کرده بود به بیست حکومت (ارتخای) تقسیم کرد که ایرانیها شهرنشین می نامیدند.

۲- برای هر کدام یک حاکم  $\alpha\rho\chi\omega\iota\tau\epsilon\varsigma$  تعیین کرد که بامان شاهشاه با اداره کسده «ارخای»ها بودند.

۳- مقدار مالیاتی را که هر حاکم شش یا شهرت‌نشین می‌بایست پرداخت نماید تعیین کرد. به عبارت دیگر داریوش کبیر مالیاتی که تعیین کرد برای هر شهرت‌نشین بود، یعنی برای هر استانی که شامل چندین واحد نژادی یا چنددهی‌باده بوده است، به برای هر دهی‌باده یعنی هر واحد نژادی. وصول و توزیع سر به آن را بر به عهده شهرت‌نشین (حشده یاوه‌ها) گذاشت. اگر حاکم بود هر دولت می‌بایست که: داریوش کشور خود را «بر حسب قوم یا نژاد» به استانیها تقسیم کرده است.

بنابراین، اولین نتیجه‌ای که از فهرست هرودوت راجع به تقسیم‌بندی شهرت‌نشینها به دست می‌آید، این است که مورخ یونانی ستان را با حوزه مالیاتی یکی دانسته و مخلوط کرده است.<sup>۱۰</sup> و حال آن‌که داریوش کبیر منظور از تفرقه‌اندازی بین طوایفی که دارای آداب و رسوم واحد بودند، بوده است. در حالی که هر پادشاه دیگری به‌حالی او نبود، اقوام و طوایف را در یکدیگر مجرا می‌ساخت. تا خیال سرکشی و بایستگی را بر آنان دور سازد، یعنی سر-طبق اصلی رفتار می‌کرد که علت کنش‌های امپریالیست به کار بسته بود: تفرقه بینداز و حکومت کن.

نکته دیگری که در فهرست هرودوت جلب توجه می‌کند این است که صلا هرودوت می‌داند شهرت‌نشین که داریوش در رأس شهرت‌نشینها گذاشته بوده، سرده است. چنانچه نظر می‌رسد که مقام شهرت‌نشین او چندان قبل از توجه است و چیزی که بیشتر در نظر او اهمیت دارد مقدار شمش طلا و نقره است که هر سال وارد خزانه ایسوس می‌شود. بهترین دلیل این معنی آن‌که در فهرست هرودوت می‌دانیم شهرت‌نشین پارسه برده شده است. علت این امر آن است که پارسه، به مثابه گاهواره امپراتوری ایران، از پرداخت مالیات معاف بوده است. با این حال پارسه باید به شهرت‌نشینها دارای اهمیت بوده خصوصاً که بعداً استانی شده است که پایتخت هخامنشیان در دل آن جای گرفته

حرس بکنه این که هرودوت صحرای شریح شهرت شبها چس به نظر می رسد که می خواهد از نظم و سنن بردخت مالیاتها وسیله شهرت شبها نتیجه ای بگیرد و آن نتیجه این است: این مالیاتها و سایر مقررات باعث شده است که پارسها داریوش را تاجر نامند چون از هر چیزی پول تهیه می کند.<sup>۱۰۳</sup> خلاصه باید گفت که هدف هایی و بکنه ای که بیشتر مورد نظر هرودوت بوده است تعیین و شریح مقدار مالیات هنگفتی است که هر سال به سوی گنجینه سلاطین هخامنشی سرازیر می شده و برای این منظور مبادرت به تعیین شهرت شبها کرده است تا بعد باید هر شهرت شبی چه مقدار مالیات می پرداخته است. حدود شهرت شبی پارسا، چون مالیات نمی پرداخته در لیست شهرت شبها مؤید این عقیده است.<sup>۱۰۴</sup>

## ۲

### ترتیب شهرت شبها در فهرست هرودوت

در این مورد نیز کاملاً واضح است که هرودوت اطلاعاتی دقیق مربوط به سازمان ایالتی ایران نداشته است. زیرا در شمارش شهرت شبها هیچ گونه نظم و ترتیبی را از نظر جغرافیایی رعایت نکرده است. شهرت شبها، از لحاظ جغرافیایی با جهش و پرش از نقطه ای به نقطه متقاطع، نام برده شده اند. مثلاً در حالی که از شهرت شبهای کرانه های عربی فرات شروع می کند، یکباره به شهرت شبهای کرانه دریای مدیترانه می برد و شهرت شبی پنجم را در آن جای می دهد. بعد از شهرهای ساحلی یسار می کند که میسائیان و لودیائیای در آن سکنا داشته اند. سی آنکه مرزها و سازمان این مناطق را معلوم کند. در مورد شهرت شبهای سوم و چهارم نیز از قصی نقطه عربی یکمرتبه به بخشهای شرقی امپراتوری ایران رو می آورد و در آن منطقه، چهار قوم مختلف را در شهرت شبی هفتم جا می دهد. سپس از روی شهرت شبی پارسه می برد و بی آنکه از آن صحبتی کند به طرف شوش رهسپار می شود و آن را ترن گفته باگهان به شمال شرقی امپراتوری یعنی به باختر (باکتریا) می برونند و شهرت شبی دوازدهم را در آن جا بگزین می سازد. دوباره به ارمنستان

در می گردد و آن را به عنوان شهر بشین سیردهم یاد می کند. کاسپها را در شهر بشین یاردهم قرار می دهد در صورتی که همین کاسپها را در شهر بشین یاردهم میرحای داده ست. سرانجام برای نام بردن شهر بشین هندوستان یعنی شهر بشین بیستم، از طرف مغرب امپراتوری یعنی کرانه های دریای سیاه که شهر بشین یوزدهم در آن واقع است به طرف مشرق بحر بر می دارد. اگر اسان بخواهد شهر بشینهای هرودوت را، بر طبق فهرستی که داده است، از شمال به جنوب و از شرق به غرب دیدن کند دچار تنگی نفس خواهد شد. اگر درشش شهر بشین اول فهرست هرودوت تا اندازه ای دارای نظم و ترتیب است، به این دلیل است که هرودوت این قسم از امپراتوری ایران و هم چنین شهر بشین مصر را بهتر می شناخته است. لذا آن مقدار بی نظمی که در شمارش شهر بشینهای دیگر دیده می شود، شمارش این شش شهر بشین، یعنی در شهر بشینهای کرانه های عربی و رات، مشاهده نمی گردد. بی نظمی و عدم انسجام مشهود در سایر موارد ثابت می کند که هرودوت نسبت به شهر بشینهای مربوط طلاع چندانی نداشته است. شهر بشینها بر طبق واحدهای هم مرد بدین نحو قرار گرفتند: ۸-۱۱، ۱۵-۱۶، ۱۸-۱۹، ۱۰۵.

بدین سان فهرست شهر بشینهای هرودوت با فهرستی که خود داریوش کبیر در بیستون داده است اختلاف قاحش دارد.

### § ۳

#### فهرست داریوش (بیستون § ۶) ۱۰۶

<i>Pārsa</i>	پارسه	۱- پارس
<i>Uyağa</i>	اوشه	۲- ایلام
<i>Bābīruš</i>	بایروش	۳- بابل
<i>Aṭurā</i>	آتورا	۴- امپراتوری آشور
<i>Arābaça</i>	اره بابه	۵- عربستان
<i>Mudrāça</i>	مودرابه	۶- مصر
<i>Tīari Darāhahā</i>	تی به تی در به ها	۷- بکان دریاها (که در مدیترانه)

<i>Sparda</i>	۸- امپراتوری لودیا (ساردیس)	سپرده
<i>Jaunā</i>	۹- یونیه‌های آسیای صغیر	یونا
<i>Māda</i>	۱۰- ماد	مادا
<i>Armina</i>	۱۱- ارمنستان	ارمینه
<i>Kat patuka</i>	۱۲- قیصریه (ک پادوکیه)	کتپتوکه
<i>Parīaya</i>	۱۳- پارت	پرتوه
<i>Zorāka</i>	۱۴- سکستان (زرنج)	زراکه
<i>Haraiya</i>	۱۵- اریه (هرات)	هره ایوه
<i>Uyārazmiya</i>	۱۶- خوارزم	اووارزمیه
<i>Bāktiriš</i>	۱۷- باکتریا (بلخ، باختر)	باکتریش
<i>Suguda</i>	۱۸- سغدیان	سوگوده
<i>Ga(n)dāra</i>	۱۹- گندهاره	گانداره
<i>Saka</i>	۲۰- سیتها	سکه
<i>Tataguš</i>	۲۱- سنگیدیه	ته ته گوش
<i>Harauvatiš</i>	۲۲- اراخوسیا	هره اوتیش
<i>Maka</i>	۲۳- متکا	مکه

فهرست شهرب‌نشینها در کتبه داریوش کبیر، مرکز ایران شروع می- شود، در صورتی که هرودوت فهرست خود را از اقصی سرزمین عرب ایران آغاز می‌کند.

از آنچه تا کنون گذشت این نتیجه هم به دست می‌آید که فهرست هرودوتی استانهای امپراتوری ایران با تقسیم‌بندی کشور در زمان داریوش و خصوصاً اوایل سلطنت او انطباق ندارد. هرودوت ممکن است از دیرنخایدی که در استان یویا موجود بوده، اطلاعات خود را راجع به استانهای ایران به دست آورده باشد و فهرستی که در کتاب خود از استانهای ایران درج کرده است مربوط به زمان معینی از عهد سلطه هخامنشیان باشد. زیرا همان طوری که بعداً خواهیم دید وسعت و شمارة شهرب‌نشینها در دوره‌های مختلف عمر این

مهر بوری در مصر و مدین بوده است و هرج و مرجی که در فهرست هرودوت مشاهده می شود دلیل قاطع عدم اصلاح صریح اوار و جمع بران در زمان داریوش کبیر است. همان طور که قبلاً بیان داشتیم، منظور هرودوت از ذکر شهرت شبیها تعیین مقدار ثروتی بوده است که هر سال به خزانه ایران وارد می شده است. و الا همان طور که سایر مورخان مانند رین و گریسون عمل کرده اند. هرودوت با شهرها همچون مردهای شهرت شین را بر نادر می کرد. دلیل دیگر آنکه هرودوت در هیچ جای کتاب خود شهرت شبیها را به ترتیبی که در قسمت III ۹۵ از کتابش و دنباله آن آمده است، ذکر نمی کند. هنگامی که چندین قوم جزایک شهرت شین هستند شهرت شین را به نام قومی که به نظرش از همه مهمتر می آمد می نامد. مثلاً شهرت شین یونان که در عین حال شامل آیولیا، کارنا، لئوپ، مسه، پامبولیا و ماگسای آسیا نیز هست به نام قوم یونانی نام برده شده است. ۱۱۷ شهرها همراه پادشاهت شهرت شین و محل اقامت شهرت نام برده شده اند. مثلاً از نافرمن شهرت ساردیس<sup>۱۱۸</sup>، آریاندس شهرت مصر<sup>۱۱۹</sup> و جزآن.

گذشته از اینها بزرگترین ایرادی که به هرودوت می توان گرفت، این است که تمام امپراتوری ایران در فهرست شهرت شبیهای او گنجانیده نشده است در صورتی که ایس فهرست را به تقسیم بندی امپراتوری ایران در زمان داریوش نست می دهد. کشورها و اقوامی که در آن موقع جزو امپراتوری ایران بودند در فهرست هرودوت مشاهده نمی شوند. اگر تقسیم بندی شهرت شبیها در فهرست هرودوت، که وی ایجاد آنها را به داریوش نسب می دهد، صحیح می بود حتماً استان پارسه می بایستی در آن وارد می شد و این خود تعداد شهرت شبیها را به ۲۱ می رساند. به علاوه هرودوت از شهرت شبیهی که از پارسه دوم آید می شود و به مصر می رسد» (هرودوت، III، ۹۱) بی آنکه به آن نامی بدهد گنگو می کند و همچنین به هنگام گنگو از سرزمینهای همجوار ارمنستان با دریای سیاه» هیچ گونه صراحتی در نوشته اش دیده نمی شود (هرودوت، III، ۹۳).

در جای دیگر (III، ۹۶) هرودوت می فراید که بعداً داریوش کبیر

حرایر و ساکنان ماضی از اروپا و ساپ را موظف به پرداخت مالیات ماحر  
 و درمستم این است که داریوش نمی توانست کشوری را که هنوز به ربر سلطه  
 خود دریاورده و فتح نکرده است موظف به پرداخت مالیات کند. «رسویی اگر  
 به سنگشته یستون و به يك شارة احتمالی هرودوت توجه کنم، حواهم دید که  
 داریوش کبیر پس از آنکه بر تحت سلطت حموس کند. با اعث شات متعددی  
 روبرو شد که احتمالاً او را سرانگیخت تا با کمث رؤسای قبایل ایران، یعنی  
 شش مهر همپایان خود، وارد مکره شود و امپراتوری ایران را، که با رحمت  
 و روان گورش کبیر و پرش کموجه به وجود آمده بود، دوباره بر پایه های  
 محکمی استوار سازد. تقرب تمام اقوام امپراتوری، همان طور که قلا دیدیم،  
 به صد حکومت مرکزی قیام کرده پرچم با عیگری برافراشته بودند. در قال  
 ین حقایق، هرودوت (III، ۸۸) فقط به ذکر این مطلب اکتفا می کند که  
 «قدرت داریوش، چون از هرجانب برقرار شد، وی فرمان داد تا مجسمه اش  
 را در حالی که براسی سوار است بر پا دارند و سپس کشور خود را به بیست  
 شهر ب شش تقسیم کرد.» (هرودوت، III، ۸۹) ولی این روایت به فقط با  
 حقیقت تنافض دارد بلکه با سایر نوشته های هرودوت نیز مطابقه نمی کند  
 خصوصاً با حوادث با گزاری که در بدو سلطت داریوش رخ داد و داریوش با  
 آنها دست و گریبان شد. هرودوت در اثر خود کتاب سوم، ۱۱۸ و بعد، تا  
 کتابهای چهارم، ۴۶ و هفتم، ۴۰۱، تمام مشکلاتی را که داریوش در اندای  
 سلطتش با آنها روبرو شده، شرح می دهد و حال آنکه بیشتر از آنها (کتاب  
 سوم، ۸۸) چنین نوشته بود: داریوش پسر هیستاسپس (ویشناسپه) به پادشاهی  
 منصوب گردید و همه اقوام آسیا که از طرف گورش و پرش کموجه مسخر  
 شده بودند، فرمانبردار او شدند. سپس فتح ساموس را شرح می دهد و سپس طور  
 فصل به فصل به فتح بابل می رسیم که در حدود بیست ماه به طول انجامید. به  
 قول هرودوت این فتح در پرتو فداکاری زوپیروس Zopyre متر شد. سپس  
 هرودوت جنگ با سیها (سکاها) را شرح می دهد (IV، ۱) و پس از گریز به  
 ماحرای سکاها دوباره رشته اصلی روایات خود را دنبال و مقاد شدن ژتها  
 (IV، ۹۳) را ناد می کند هرودوت پس از اینکه مدتی به شرح حال آمازوس

*Amazones* و دیگر قوام می بردارد. به سر موضوع بار می گردد و لشکر کشی بر حادئه داریوش در منطقه سکوتیا (۱۴۳، IV)، فتوحات مگابیروس (۱۴۴، IV)، جنگ بالیپاتیان (۱۴۵، IV) و فتح هلسپونتوس را به همراهی مگابیروس (۱۰۷) شرح می دهد. پس از آن که بار برای مدتی از موضوع دور می شود، دوباره از اوتانس Otanes، جانشین مگابیروس در فرماندهی لشکر، صحبت به میان می آورد (۲۶، V) و همچنین در فتوحات بیزانس، *Byzance* خالکدور (حقیقیدونه)، *Chalecdoune*، لامپونیوم *Lamponium* و آندراس *Antandras* گفتگو می کند. پس از این صحبت از اغتشاشاتی می کند که در استان یونیا (۲۸، V) به ظهور می پیوندد تا به کتاب ششم می رسد. سر انجام هرودوت از مبارعات سیاسی داخلی و تفرقه های دیپلماتی ایران اطلاعاتی به ما می دهد و جز آن.

البته پرواضح است که داریوش قبل از سرکوبی یاعرب و استوار کردن قدرت خود نمی توانست به فکر رفق و رفیق امپراتوری و تقسیم بندی شهرت بشینها بیفتد. بنابراین، روایت هرودوت که داریوش کشور خود را در اسدای سلطنت خویش به بیست شهرتین تقسیم کرده است، مورد اطمینان نیست و همچنین گزارش هرودوت درباره حوادثی که پس از حلوس سلطنت داریوش در امپراتوری رخ داده است، با حقیقت مطابقت ندارد، چون در چندین مورد برخلاف اظهارات خود داریوش در سنگشسته بیستون است.

هرودوت فقط در يك بوبت اغتشاش بابل گفتگو می کند<sup>۱۱۰</sup> و حال آنکه داریوش از دو بوبت طعمان بابل یاد می کند<sup>۱۱۱</sup> هرودوت تاریخ این اغتشاش را برخلاف سنگشسته بیستون پس از برقراری قدرت داریوش و تقسیم بندی استانها نشان می دهد. یعنی پس از محاربات ایستاروس (ویدفره)<sup>۱۱۲</sup> و با عبوری اوروئیس<sup>۱۱۳</sup> و فتح ساموس<sup>۱۱۴</sup>.

تفاوتات دیگری در کتاب هرودوت راجع به اوضاع ایران در زمان داریوش مشاهده می شود. مثلاً هرودوت به طوری که اشاره رفت فقط از يك طعمان بابل یاد می کند و مدت آن را نوزده ماه می نویسد و حال آنکه در مدنی کمتر از نوزده ماه دو طعمان در بابل رخ داد و در نظر گرفتن فاصله ای که بین این دو اغتشاش بایستی محسوب داشت، به آسانی می توان دریافت که حوادث



و حکمایانی که در این شهر بودند آنها دست و گریب شده در حاکم  
معاصران هرودوت می نمایند بود تا هرودوت بتواند به طور صریح از حال و  
سازمان کشوری ایران در اوایل سلطنت داریوش شرح بدهد خصوصاً که این حوادث  
تقریباً همگی در هلال بران رخ داده است و با کتب مطلق یونانی پس در صلح و صلح  
می دانستند چیزی که این فکر را تأیید می کند اطلاعاتی است که در کتاب مقدس  
می توان به دست آورد. بر طبق نوشته های کتاب عزرا ۵، در سال دوم سلطنت  
داریوش، با حتمان معبد اورشلیم شروع شد ۶. نتانی، حاکم ایرنهر (ورا رود)،  
از یهودیان پرسید چه کسی به آنها اجازه ساختن معبد را داده است، به او  
جواب داده شد که در زمان سلطنت کوروش چنین فرمانی صادر شده است که  
اجازه ساختن خانه خدا را داده بود ۷. نتانی موضوع را به دربار ایران اطلاع  
می دهد، و در دربار پس از بررسی و تحقیقات کافی، رویش فرمان کوروش را  
در دیرخانه هنگامته (اکباتان) به دست می آورند و تأیید موضوع را به نتانی  
اعلام می دارند. ۸ در نسخه داریوش دستور ساختن معبد اورشلیم را صادر  
می کند. ۹

با این در سال دوم سلطنت داریوش کبیر، نتانی شهرت سوریه و بابل  
بوده است ۱۰، یعنی شهرت بشین ماوراء منطقه قرات (بابل - ایرنهران)؛ و این  
شهرت بشین فقط در سال ششم سلطنت داریوش به دو شهرت بشین مجزا تبدیل  
گردیده است. ۱۱ این تقسیم بابل - ایرنهر به دو شهرت بشین مستقل در زمان  
هرودوت عملی انجام شده بود، ۱۲ چون که هرودوت دو شهرت بشین در منطقه  
بابل - ایرنهران تشخیص می دهد ۱۳. این نیز خود دلیل دیگری است که مهرست  
شهرت بشینهای هرودوت مربوط به اوایل سلطنت داریوش کبیر نیست بلکه  
مربوط به يك تاريخ بعدی است - چون که کوروش، سموجیه و داریوش مقب  
به «پادشاه بابل» هستند - یعنی مربوط به موقعی است که بابل يك شهرت بشین  
مجزا بوده است ۱۴. حال آنکه دست می بینیم در چه موقعی داریوش هم خود را  
مصرف سازمان لشکری و کشوری کرده است در صفحات بعد سعی خواهیم  
کرد تا حد امکان تاریخ شروع این سازمان دهی را با تقریب هرچه کمتر  
سال ده کسانی را که در این موارد موشکاف و دقیق هستند تا اندازه ای

راضی سازیم.

تاریخ این سازمان دهی در پس دو حد می‌توان قرار داد<sup>۱۲۵</sup>.

### الف) پایینترین حد:

۱- تاریخ شروع سازمان کشور به دست داریوش می‌باشد  
رودتر از سال دوم سلطنت او باشد. یعنی پس از برقراری آرامش و صلح  
در داخل امپراتوری و پس از مطلع کردن مطلق یاعی و برقراری سلطه  
خود.<sup>۱۲۶</sup>

۲- این حد می‌تواند دیرتر از سال ششم سلطنت داریوش باشد و  
دعوی ما متکی به سادی است که در شهر نیل کشف شده است<sup>۱۲۷</sup> و در آنها،  
نام اوشتانی (هیتاس) *Uštani* به عنوان شهرت نیل - اسر بهران<sup>۱۲۸</sup>  
ذکر شده است که در سال ششم سلطنت داریوش کبیر این مقام به او محول شده  
است.

### ب) بالاترین حد:

این تاریخ بدیسی با موقعی که داریوش کبیر تسالیا را فتح کرد، یعنی  
با زمان جنگهای داریوش با سکها و تعقیب آنها در اروپا مطابقت داشته  
باشد.<sup>۱۲۹</sup>

با این تکرار می‌کنیم که فهرست هرودوت به هیچ وجه با سازمان کشور  
ایران در اوایل سلطنت داریوش کبیر انطباق ندارد بلکه مربوط به زمان خود  
هرودوت است؛ و چون هرودوت در سال ۴۴۴-۴۴۵ ق م در آتن توقف داشته  
و از آن تاریخ به بعد دیگر به وطن خود و به ایران مافرت نکرده است.<sup>۱۳</sup>  
لذا می‌توان تاریخ تألیف کتابش را تقریباً در سال ۴۵۰ ق م قرار داد<sup>۱۳۱</sup>؛ و این صورت  
به نظر می‌رسد که فهرست هرودوت از دیرجانه سلطنتی ایران در شهر -  
بشس یونیا به دست او افتاده باشد زیرا، رادگاه هرودوت، هالیکارناسوس (واقع

در کاریا)، جرو قلمرو اداری یوپا بوده است به علاوه هرودوت علاقه و دوستی  
مهرطی با شهرت پارسی داسکیلوم<sup>۱۳۱</sup> داشته که با یکدیگر از بابل همسفر  
بوده اند، و از او اطلاعات لازم مربوط به روپروس<sup>۱۳۲</sup> را به دست آورده  
است.

## ۲

### شهرت‌شینه‌ها بر طبق سنگنبشته‌های داریوش کبیر

تفسیر فهرست کشور (دهیاوه)‌های شاهنشاهی ایران در سنگنبشته بیستون  
(۶۶) <sup>۱۳۴</sup>

۱-۳) وضع سه استان اول یعنی پادشاه (پارس) اووه (ایلام) و  
مابروش (بابل) را به خوبی می‌توان درک کرد و اشکالی در توضیح آنها دیده  
نمی‌شود.

۴) ائودا (آشور)، که بر طبق فهرست بیستون استان چهارم است، به  
انواع مختلف تفسیر شده است <sup>۱۳۵</sup> این دهیاوه منطقه‌ای است در دجله و سطلی،  
که هوارة نینن نیوای قدیم و پایتخت آشور در کار دجله <sup>۱۳۶</sup>.

۵) استان پنجم اده‌نایه (عربستان) مقصود شبه جزیره عربستان بیست بلکه  
صحرای عربستان - سوریه است که مسکن قبایل چسادرشین سود و در مغرب  
عربستان، که متعددتر و دارای شهرهای زیادتر بود، قرار داشت.

در فهرست داریوش کبیر از سوریه، که در فهرست هرودوت از آن یاد  
شده، برده شده است. نظر به اینکه این منطقه مسلماً به دست داریوش تسخیر  
شده و حرو یکی از استانهای مهم امپراتوری بوده است، می‌توان آن را جرو  
یکی از کشورهای مذکور در سنگنبشته بیستون داشت. در این باره سه فرض  
می‌توان کرد:

الف - اینکه جزو شهرت‌شین بایروش (بابل) بوده، چون که قلا  
حرو امپراتوری بابل بوده است و پس از اینکه کورش بابل را فتح کرد، در  
حوزه سیاسی بابل ابرنهران (ورا رود) ماقی ماند که بر جملگی عنوان بابل  
اطلاق می‌شده است.

ب- با اینکه جرو شهرت‌ش انور (آشور) ی فهرست یستون بوده- است. چون که هرودوت<sup>۱۳۷</sup> موقعی که تجهیرات سپاه خشدارشا را هنگام لشکر- کشی به یونان شرح می‌دهد و از سربازان سوریه که جرم سپاه ایران بوده‌اند بحث می‌کند، می‌نویسد: ایان را یونانی‌ها سوریایی و یونانی‌ها (یعنی ایرانیان) آشوری می‌نامند.

ج- حدس سوم را می‌توان بر نوشته‌گرهون مثنی‌ساحت<sup>۱۳۸</sup> و از اداره- ی آن در صائب‌داست. و آن اینکه سوریه جزء عربستان (اره‌بایه‌ی یستون) بوده است چون که بر حسب نوشته‌گرهون س-کان قسمت وسطای آن را عرب‌ها تشکیل می‌دادند.<sup>۱۳۹</sup>

حتی يك فرض دیگر هم می‌توان کرد و آن اینکه يك قسمت سوریه جزء انورا (آشور) بوده است و قسمت دیگر آن جرو اره‌بایه (عربستان).  
(۶) موددایا (مصر).

(۷) قی‌به‌ئی ددبه‌هیا (ساکنان جراسر). یها جزایری هشد واقع در دریای مدیترانه که بین آسیای صغیر واقع شده‌اند و عبارتند از قرس، لسوس *Lesbos*، ساموس *Samos*، حیوس *Chios*، پاروس *Paros*، ناکسوس *Naxos*، لموس *Lemnos*، سل *Sol*<sup>۱۴۰</sup> و ایمبروس *Imbros*<sup>۱۴۱</sup> و احتمالاً جراسر واقع در بحر عمان و خلیج فارس.<sup>۱۴۲</sup>

(۸) سپرده عموماً بر شهر ساردیس دلالت دارد ولی در واقع عبارت است از مجموع سرزمین امپراتوری لودیه. همان طوری که سایر دشت است از امپراتوری بابل.

(۹) یونا *launā* که دلالت دارد بر استان یونا که از چند شهر تشکیل شده و ساکنان بعدی آنها عموماً از اهالی یونان اصلی (هلاس *Hellas*) بوده‌اند. که چون به این سرزمین آمدند به یونانی معروف شدند. همچنین کشور اولی آمان که به زمان یونانی هلاس نامیده می‌شود در برد ایرانیان یونان خوانده شده است.

(۱۰) مادا کشور ماد که پایتخت آن هگمانه (اکتان) بوده و آخرین پادشاه آن ایستوویگور (استراگس) در سال ۵۲۹ ق م به دست کورش کبیر

شده است

(۱۱) ازمیه ارمنستان.

(۱۲) کمپتوکه (کاپدوکیه) که یونانیان Καππαδοχία گفته‌اند<sup>۱۴۳</sup> و شامل تمام مناطق سس مهراتوری سابق اودیا، تا دریای سیاه، بحر ارمنستان و قسمت شمالی کیلیکیا را نیز دربر گرفته است.<sup>۱۴۴</sup>

(۱۳) پوثوه (کشور پارتها)

(۱۴) ذدکه (درنگیانه، سینان)<sup>۱۴۵</sup>

(۱۵) هره‌اپوه (آریا)<sup>۱۴۶</sup>

(۱۶) ادا داذمیه (خوارزم)<sup>۱۴۷</sup>

(۱۷) باکتیش باکتریا (بلخ)

(۱۸) سوگودا (سغدیان)

(۱۹) گنداره گندهاره که شامل هندوش غل بوده است<sup>۴۸</sup>

(۲۰) سکا Saka محل سکونت اقوامی که هرودوت درباره آنها<sup>۱۴۹</sup>

می‌نویسد:

«اگرچه اینها ستهای امیرگی هستند به نام سکاها نامیده می‌شوند چون ایرانیان همه ستهای را به این نام می‌خوانند. مقصود قایل جادربشین شمال و مشرق فلات ایران است، که داریوش می‌گوید آنها را مطیع نساخته، همچنانکه با تعبیر تی‌به‌ئی دریه‌ها می‌خواهد این تصور را به وجود نیارد که همه حرایر مدیترانه شرقی را به اطاعت درآورده است.»

(۲۱) نه‌نه گوش (ستاریت‌ها) (Sattagyde)<sup>۱۵۰</sup>

(۲۲) هره‌ادونیش اراخوسیا (الرخح).<sup>۱۵۱</sup>

(۲۳) مکا یا مکه مکران امروزی.<sup>۱۵۲</sup>

## § ۵

اختلاف بین فهرست هرودوت و فهرست داریوش کبیر

در سنگنشته بیستون

- ۱- بابل و آشور (بیستون، شماره‌های ۳ و ۴) در فهرست هرودوت يك استان را تشکیل می‌دهند یعنی استان (XI).
- ۲- برثوه (پارت) (بیستون، شماره ۱۳)، هره ایوه (هرات) (بیستون، شماره ۱۵)، حوادره (بیستون شماره ۱۶) و سعدیان (بیستون، شماره ۱۸) در فهرست هرودوت در يك استان با شهر بنشین جمع شده‌اند.
- ۳- دو استان فهرست داریوش یعنی گندره (بیستون، شماره ۱۹) و نه‌گوش (بیستون، شماره ۲۱) در يك استان هرودوت (VII) واقع شده‌اند.

۴- اگر منظور داریوش از اردیه (بیستون، شماره ۵) عربستان و سردمین اعراب ساکنان سوریه و ادنی یدتی دریه هبه (ساکنان حرایر) (بیستون، شماره ۷) مقصود ساکنان جزیره قبرس باشد، این دو در نزد هرودوت، در يك استان (۷) جمع شده‌اند.

۵- دراکه و مکه (بیستون، شماره‌های ۱۴ و ۲۳) اگر مکه را ب موحوی  $\mu\tilde{\alpha}\chi\omega\iota$  (میسبا) یکی ندانیم، این هر دو استان را هرودوت در يك شهر بنشین (XIV) گردآورده است.

سایر این چنین ششگه گرفته می‌شود که ۱۲ حاشیه پاوه داریوش در ۵

شهر بنشین هرودوت ملحق شده‌اند.

از طرف دیگر چندین استان محرا در فهرست بیستون هر کدام بین چندین شهر بنشین فهرست هرودوت مقسم شده‌اند. مثلاً کپتو که (کاپادوکیه) (بیستون، ۱۲) در هرودوت به طور مجزا وارد نیست بلکه بین شهر بنشینهای سیم و چهارم مقسم شده است. در فهرست هرودوت قسمت علیای کپتو که شامل بخشی از سوریه (سوریه کاپادوکیه‌ای) است که به اصطلاح کنان پافلاگونیا،



(یوبایبهای رمبی (خشکی) و یوبایبهای ساکن جزایر (دریایی) و ساکنان خاوری).

- ۱۲- *asagarta* (ساگرتی *Sagartie*)
- ۱۳- *parlaya* (کشور پادنها *Parthie*)
- ۱۴- *zara(n)ka* (درنگانه *Drangiane*، سیستان)
- ۱۵- *haraiya* (اریه *Arie*، هرات)
- ۱۶- *bakiriš* (بکریا *Bactriane* بلخ)
- ۱۷- *suguda* (سغدیان *Sogdiane*، سغد)
- ۱۸- *uq̄arazmīa* (خوارزم *Chorasmie*)
- ۱۹- *lataguš* (ستگدیه *Sattagyde*)
- ۲۰- *harauyatīš* (اراحوسیا *Arachosie*)
- ۲۱- *hi(n)duš* (هند، *Inde*)
- ۲۲- *ga(n)dāra* (گانداریه یا گندهاره *Gandarie* یا *Gandhara*)
- ۲۳- *saka* (سکاها، سینها *Saces, Scytes*)
- ۲۴- *maka* (مسیا *Mycie*)

## § ۷

مقایسه فهرست شهر بنشینهای یمنون با فهرست شهر بنشینهای تخت جمشید

وقتی که دو فهرست را با یکدیگر مقایسه می کنیم در صورت ظاهر اختلافات زیرین به نظر می رسد:

۱- در فهرست تخت جمشید نامی از استان پارسه نیست. این استان که گهواره رستاجر ایران و ایرانیایی بود که به داریوش برای ایجاد یک امپراتوری کمک کردند، به فقط از مالیات معاف بود بلکه به خلاف کشورهای دیگری که داریوش نام آنها را ذکر کرده است جزء کشورهای تدخیر شده شمرده نمی شد.

۲- فهرست یمنون با ذکر نام استان پارس در ای ۲۳ کشور یا



شهرت نشین است و حال آنکه فهرست تحت جمشید بدون ذکر نام استان پارس دارای ۲۴ نام است که با افزودن این استان تعداد کشورها به ۲۵ می‌رسد.

۳- در فهرست تحت جمشید ۲۳ استانی که در فهرست یستون یاد شده‌اند، دیده می‌شوند، ولی ترتیب آنها فرق می‌کند، ضمناً نی‌به‌نی دریه‌ها (ساکنان دریا) در آن نیست.

۴- فهرست تحت جمشید علاوه بر دو استان سه‌گانه (شماره ۱۲) و هندوش (شماره ۲۱)، شامل يك استان دیگر: یوسابیهای خشکی‌نشین و یوسابیهای دریایی (خریبره‌نشین) است و حال آنکه در فهرست یستون از یوسابیهای نی‌نشین (خریبره‌نشین) یا خشکی‌نشین یاد شده است.

## ۸

چگونه می‌توان احتلاوی این دو فهرست را روشن کرد؟

می‌توانیم چهار حدس بزنیم:

۱- کشورهایی که در فهرست تحت جمشید یاد نشده‌اند ولی در سنگنبشته یستون وجود دارند، ممکن است در حلال مدت فاصل از حیطه تصرف اسران خارج شده باشند مانند نی‌به‌نی دریه‌ها (آبهای) ساکنان جرایر.

۲- ممکن است فرض کرد کشورهایی که نامی از آنها در سنگنبشته یستون برده شده ولی در تحت جمشید از آنها یاد شده است، در حلال مدت فاصل فتح شده‌اند.

۳- فرض سوم این است که در حلال مدت فاصل بین نگارش سنگنبشته یستون و سنگنبشته تحت جمشید سرزمینهای امپراتوری ایران به کم شده است به زیاد، ولی کشورهای اصافی که در سنگنبشته یستون از آنها نام برده شده، ممکن است در حلال مدت فاصل، بر اثر تحولاتی که رخ داده دارای اهمیت بیشتری شده باشند و به نام دیگری در سنگنبشته تحت جمشید یاد شده باشند.

به عبارت دیگر قسمتهای پراکنده و بی‌اهمیت يك استان ذکر شده در یستون ممکن است به نظر داریوش دارای اهمیت خاصی شده و نام جدیدی به آن داده.

شده باشد.

۴- آخرین فرصت را می توان مجموع فرصت قلبی دانست.

به هر حال در این مورد اتحاد تصمیم قطعی مشکل به نظر می آید. در فهرست سنگشسته بیستون، تی به ثی در به ها در ردیف ۷ و یو با در ردیف ۹ مده که در فهرست تحت جمشید به ترتیب در ردیف های ۱۱ و ۱۵ به این شرح آمده اند:

*launa t̥aɪ̯ uškah̥a, uū t̥aɪ̯ draḥ̥a*

« بیابانهای رمبی (خشکی شبن) و دریاهایش به احتمال قوی منظور از تی به ثی، در به ها در هر دو فهرست یکی است و منظور از یو با بیابانهای در به شبن، ساکان جزایر نزدیک سواحلی آسیای صغیر است.

اینکه منظور داریوش، در فهرست تحت جمشید از « ساکان در به » یو با آنها نیست پرواضح است. زیرا در فهرست بیستون استانها فقط به ترتیب جغرافیایی ائورا (آشور) - اره نایه (عربستان) - مودرایه (مصر) - تی به ثی در به ها (ساکان دریا) - سپرده (ساردیس) - یو با (یونان) و حر آن بر شمرده شده اند. بنابراین داریوش کبیر چون در فهرست ترتیب جغرافیایی را رعایت می کند، لازم نمی تواند قومیت ساکان دریا را تعیین کند. ولی در فهرست تحت جمشید داریوش کبیر بدو نام استانهای شرقی «پراتوری» از ایلام تا مصر را ذکر می کند، سپس استانهای شمالی را با شروع از ارمنستان و از شرق به غرب به این ترتیب: ارمیه (ارمنستان)، کتپو که (کاپادوکیه)، سپرده (ساردیس) - لیدیا، یو با (یونان)، جزیره یونان، با اتحاد این ترتیب جزایر بعد از استان یو با واقع می شوند و چگون در آن زمان ساکان آن حرایر یو با آنها بودند، داریوش یو با بیابانهای قاره نشین و جزیره نشین را، همه را بی قید خصوصیت آنها، به يك نام نامیده است.

در نتیجه می توانیم یقین داشته باشیم که شماره های ۷ و ۹ فهرست بیستون و شماره های ۱۵ و ۱۱ فهرست تحت جمشید مطابقت دارند و یکی هستند. در این صورت ۲۳ استانی که در فهرست بیستون ذکر شده اند بدون کم و کسر در فهرست تحت جمشید وجود دارند. لیکن در تحت جمشید دو کشور اضافه شده که در فهرست بیستون نامی از آنها نیست. و این دو کشور از آن دسته گرده

و هبندوش. پروا صحر است که فقدان نام هبندوش در فهرست بیستون دلیل بر این است که در زمان حجاری سنگشسته بیستون هنوز هند در طرف داریوش کبیر فتح شده بوده است و بعداً این عمل انجام گرفته است یعنی زمانی که وی سیلاکس- کرباندایی *Sylax de Caryande* را مأمور کشف دریای هند ساخت و او مسافرت دریایی خود را انجام داد<sup>۱۵۷</sup>. واکه پس از نگارش سنگشسته بیستون تعیین زمان نگارش سنگشسته فوق‌الحدده مشکل است چون تاریخ فتح هند بر ما معلوم نیست.

در این مورد با گزینش بکته‌ای مورد توجه ما قرار می‌گیرد. اینکه هرودوت که درباره جنگهای داریوش با سکاها شرحی نوشته در خصوص فتوحات هند گفتگویی به میان نمی‌آورد، دلیل دیگری است که اطلاعاتی از این قسمت امپراتوری ایران نداشته است و این کشور دور افتاده محتملاً چندان طرف توجه یونانیان نبوده است. تنها نام استان اسه‌گرته است که در فهرست تحت‌حمشید آمده<sup>۱۵۸</sup> ولی در فهرست بیستون به‌مده است. هر چند در شرح شورش کساتکمه در اسه‌گرته از آن گفتگو می‌شود؛ در فهرست نقش رستم که بعداً به آن خواهیم رسید. اسمی از اسه‌گرته برده نمی‌شود. بحثش این است که اسه‌گرته جزء استان دیگری و شاید جزء شهرت‌شین مادا شده است و این نظر منی است بر دیالوگ گرازش داریوش<sup>۱۵۹</sup> که می‌گوید پس از حرد کردن مقاومت کساتکمه «این است کارهایی که در مادا انجام دادم.» از این گذشته با مقایسه نام یاخی اسه‌گرته‌ای (کیسا، تکما) *Kissa[takma]* با نام سردار ایرانی رقوم ماد (تکما سپاده، تهم‌سپاه) که برای سرکوبی او از طرف داریوش مأموریت یافت، موضوع تا اندازه‌ای روشن می‌شود و معلوم می‌گردد که اسه‌گرته با مادا خویشاوندی داشته است. با براین چسب نتیجه می‌توان گرفت که فقط استان هند در فهرست تحت‌حمشید یگانه نام جدیدی است که ظاهر شده است، و استان اسه‌گرته در فهرست بیستون، در فهرست تحت‌حمشید جزء استان مادا محسوب شده است. پریاتیهای جزیره نشین (در سنگشسته تحت‌حمشید، شماره ۱۱) با «ساکنان دریا» (در فهرست بیستون، شماره ۷) یکی است.

لذا در نهایت امر، اختلاف دو فهرست اندک است<sup>۱۶۰</sup> و به آن افزوده شدن

نام هیندوش (هندوستان) منحصر می شود.

## § ۹

سنگ‌نشته نقش رستم (NRa § 3) ۱۶۱

داریوش شاه می گوید: «این است مدعی از پارس، کشورهایی که در  
راة اهورامزدا صبح کردم، بر آنجا پادشاهی کردم و بهمن حراح می دادند»

- ۱- مادا *māda*
- ۲- ادوغه *uyāḡa* ایلام
- ۳- پرتوه *parīaya* پارت
- ۴- هره ایوه *haraiya* هرات (ارید)
- ۵- باکتريش *bāktiriš* باکتریا (بلخ)
- ۶- سوگود *Suguda* سغد
- ۷- ادوا (زمینش) *uyārazmiš* حواریم
- ۸- دزنکه *Zara(n)ka* سیستان
- ۹- هراودتیش *harauvatiš* اراخوسیا
- ۱۰- تته گوش *talaguš* متگبدیه
- ۱۱- گنداره *gandāra* گندهاره
- ۱۲- هیندوش *hi(n)duš* هند
- ۱۳- سکا هومه دنگه *Saka haumayargā* سکا‌های هوم‌ورنگ
- ۱۴- سگاتنگره خودا *Saka tigraxauda* سکا‌های تیرخود
- ۱۵- بابیروش *babiruš* بابل
- ۱۶- اتودا *aṭurā* آشور
- ۱۷- ادوبایه *arabāya* عربستان
- ۱۸- مودرایه *mudrāya* مصر
- ۱۹- ارمینه *armīna* ارمنستان
- ۲۰- کتپتوک *katpatuka* کاپادوکیه (قیصریه)
- ۲۱- سپرده *Sparda* ساردیس

۲۲- یونا *launā* یونیا

۲۳- سگاشته نی ترو دده *Saka (ai) taradraya* سکا‌های آ‌سوی دریا.

۲۴- سکودده *skudra* تراکیای مقدونی

۲۵- یونا تکه پرا *launā takabarā* یونانیهای تکه پره

۲۶- پوتیا *putiā* لیبیا

۲۷- کوشیا *Kušiā* حبشه

۲۸- مکیا *makiā* ۱۶۴

۲۹- کرکا *Karkā* کاریه؟

## §۱۰

آیا فهرست نقش رستم و در فهرست دیگر ربط مقابل دارند؟

با مقایسه نامهای یادشده در سنگشسته نقش رستم با اسامی مذکور در سنگشسته تحت جمشید و یستون نکات زیر جلب توجه می‌کند.

۱- استان پارسه در فهرست نقش رستم همچون دو سنگشسته دیگر جزو کشورهای تسخیری نیست، زادگاه شاهشاه و خاستگاه سلسله هخامنشی است و در این بحثی نیست.

۲- تعداد استانهای سنگشسته تحت جمشید بیش از دو سنگشسته دیگر است.

۳- از ۲۳ استان مذکور در فهرست یستون، یست و یک نام در فهرست نقش رستم وجود دارد، ولی نه‌ترینی دیگری، قبلاً دیدیم که فقط یک اختلاف بین فهرست یستون و تحت جمشید وجود دارد و آن هم بر سر استان همد است که در اولی یاد نشده و در دومی یاد شده است. در فهرست نقش رستم استان «مکاه» و همچنین «سکان دریا» (یونانیان جزیره‌شین) دیده نمی‌شود.

۴- از ۲۵ نامی که در فهرست تحت جمشید آمده ۲۲ نام در فهرست نقش رستم وجود دارد و در مقایسه این دو، استانهای مکاه، یونانیهای جزیره‌شین و اسه‌گرته در فهرست نقش رستم کسر هستند.

۱- برای اولین بار در فهرست نقش رستم از ۳ گروه سکاها گفتگوست و حال آنکه در دو فهرست دیگر فقط از يك گروه سکا نام برده شده است. بی ذکر خصوصیت.

### توضیح مربوط به این فرقه‌ها

الف - فقدان نام اسدگر نه فهرست نقش رستم را به فهرست بحث-جمشید شده می‌سازد. البته همان‌طور که قبلاً تذکر داده شد پس استان را نمی‌توان از دست رفته تصور کرد بلکه باید گفت که جزو استان مادی شده است.

ب - وجود سه گروه «سکا» در سنگشنة نقش رستم ممکن است هم در بر آن تذکره تصور کنم «سکا»ی سنگشنة‌های بیستون و بحث جمشید به سکا-های سه‌گانه تحریر شده است و هر کدام از این سه دارای مشخصاتی شده است. یا آنکه گروه‌های مختلف «سکا»ها در پوشش جدا شده است مشخص کند. ولی این طور نیست: زیرا منظور داریوش از «سکاتیدئی تره دره ده» (سکای آن سوی دریا)، سکوتیای منطقهٔ بالکان است که در لشکر کشیهای مشهور خود به اروپا آن را مطلع ایران ساخت و سنگشنة نقش رستم پس از این لشکر کشی نگاشته شده است. قید «آن سوی دریا» این حدس را تأیید می‌کند، چون در آن زمان ساکنان آن منطقه را سکاها می‌گفتند و داریوش پس از عبور از داردانل و ورود لشکر ایران به اروپا و فتح نواحی، برای اینکه این فتوحات را در بطر تاریخ با ارزش قلم دهد، گروه‌های سه‌گانه سکاها را منحصر کرده است. از طرف دیگر باید این موضوع را در نظر داشت که سنگشنة بیستون قبل از تقسیمات کشوری داریوش به بیست شهرت بخش. نگاشته شده است ۱۶۴ سنگشنة بیستون فقط تاریخچه‌ای است از سواحلی که در بدو سلطنت او رخ داده‌اند و در آن، نام یاعانی برده شده است که در مراکز مهم امپراتوری در حال اوج گسیختگی علم طعنان برافراشته بودند و داریوش به سرکوبی آنان برخاسته بوده است.

راجع به دو گروه دیگر سکاها یعنی سکا‌های امیرکی *Amyrgiens* و

سکاهای سکره خودا (سر خود) دو مسیر به خاطر حضور می کنند: یکی اسکاه ۶۵ این دو گروه سکاهاء در همان سکاهای دو سنگشسته بستون و تحت حمشد درج است: دیگر اسکاه اس هر دو از فتوحات بعدی داریوش کبیر است. در سنگشسته بستون داریوش کبیر نام سکاه جزو کشورهایی ذکر می کند که وقتی در پابل بوده ست عدم طمعان برادر شد. چون داریوش گستردهای دیگری داشت بواسطه در همان سال آب را مطیع سازد. و این امر در سنگشسته تکمیلی بستون به اطلاع ما رسیده است ۱۶۶. سکونکه سکایی که ناعی شده بود در این موقع گرفتار شد. تصویر او در نقش برجسته، در جمع سران عصیان کنندگان با کلاه خود نوک تیرش نمایان است ۱۶۷ و این نوع کلاه مخصوص سکاهها بوده است. با این منظور داریوش کبیر در سنگشسته نقش رستم همین سکاهای سر خود است که در سال اول سلطنت وی انتشارش به راه انداخته از اطاعت داریوش سرپیچی کردند و برای دومین بار مکوب و مطیع شدند و بزرگ آسان، سکونکه *Skunka* گرفتار شد. اینان از بدو سلطنت داریوش جزو امپراتوری ایران بودند و با براس آنها را می توان جزو فتوحات جدید شمرد و باید در سکاهای سنگشسته بستون مدرج است. ۱۶۸ اما راجع به سکاهومه ورتگا ۱۶۹ که هرودوت یاد کرده است ۱۷ چه باید گفت؟ سکاهای امیرگی و سکاهای نیر خود قوم واحدی بش میستند. ۱۷۱ بر طبق نوشته کسب س ۱۷۲ این سکاهها به دست کورش کبیر مطیع ایران شدند و به بزرگ آسان، امورگس *Amorges*، آسیای ارطرف کورش فاتح وارد یامد او به پاس این لطف و عنایت کمر خدمت نسبت به ایران بسته وفاداری خود را به ثبوت رسانید. با بر این سکاهای امیرگی و سکاهای نیز خود در موقع حلوس داریوش کبیر بر تحت سلطنت جزو امپراتوری ایران بودند پس این هسر دوبکی هستند و با سکاهای سنگشسته بستون که تحت عنوان کلی سکاه از آسان یاد رفته است ترقی میدادند. اگر داریوش در سنگشسته نقش رستم برای سکاهها مشخصاتی بر قایل شده است می توان آنها چنین تعبیر کرد: داریوش کبیر پس از مطیع ساختن سکایی به ثنی تره دریا (سکاهای آن سوی دریا)، که در نقش رستم از آنها گفتگوست، آنها را حروف فتوحات جدید خود تلقی کرده و برای اینکه با سایر سکاهها اشتباه نشوند هر کدام از

گروهی سکاهای را با مشخصات معینی به جودش ذکر کرده است. حال اگر سکاهای تیر حود و سکاهایی که هرودوت آنان را اروپو کورنایی - *Orthocor-ybantiens* نامده<sup>۱۷۳</sup>، یکی باشد می بایستی آن را در منطقه سردیك مدای حای داد و حرو همین اسان داسب و حال آنکه آن در فهرست سکشته نشن، ستم، بین شهرت بین هیلدوش و شهرت شش بین حای داده شده است. سکاهایی که هرودوت به نام ساسب در پامردهمین شهرت مسین خود قرار داده<sup>۱۷۴</sup> همان سکاهای امرگی هستند که ممکن آنان را در حوالی بحر حرر باید سراغ گرفت. ۱۷۵

ج - در مورد به نام که بر این بحث که مقید هسینهای س کی سواحل دریای ساء و تراکیای میانی است که در موقع بکر کشی داریوش به رویای غربی یا پس از آن جزو امپراتوری شدند.

د - و اما در مورد سکودره، مورخان و جاورشاسان هر یك آن را به یونانی مصر کرده اند. یونانی *Justi*<sup>۱۷۶</sup> سکودره را به مقدونیه و شهر سکودره *Skydra* در ایوردی *Eordie* یکی می داند. وی در حقیقت حای این منطقه را به طور صریح و قطعی نمی توان تعیین کرد. درباره چهار استان یوتیا، کوسب، مکیا، و کر که نیز پیشتر گفتگو کردیم. ۱۷۷

## § ۱۱

### تاریخ تقریبی سنگنبشته ها

#### الف) سنگنبشته بیستون، §§ ۱ - ۷۶

در این سنگنبشته، چنانکه فلا تیر تد کرد دیم، داریوش کبیر به شرح شورشهای باغیاسی که در بندو سلطت او امپراتوری ایران را صحفه تاخت و تار قرار داد، برداخته و سام سران شورشیان را ذکر کرده است. این شورشها در ایلام (بیستون، § 16)، بابل (§ 16)، پارسه (§ 40) ایلام برای دومین بار (§ 22) آشور، مصر<sup>۱۷۸</sup>، پرتیه، مارگاما (مرگوش)، شه گوش، سک (§ 21)، ارمه



(ارمنیان) (§ 26)، همره وونیش (اراحوسب. السرحح) (§ 33)، ورکاسه (هیرکابا. گرگان) (§ 35) پارسه برای نادر دوم (§ 40) همجین بابل برای نادر دوم (§ 49) روی داده که رویهمرفته ۱۷ شورش می‌شود و داریوش برای خاموش کردن آنها ۱۷ سرد کرده است. اگر نام ماههایی که در حلال آنها این اعتاشات رخ داده و داریوش به سرکومی یا عیان پرداخته، سرد شده است، متأسفانه نامی از سالها برده شده است تا بتوان به‌طور محرز و صریح زمان بگذارش سگشته را تعیین کرد. مثلاً تاریخ ۹ گرمه‌بده ماه *garmapadah* یا *ṣā mahya* ۱۵ یا گه‌بدیش ماه *Bāgaṣṣādaṣ mahya* ۱۸ یا امکه‌هیه ماه *Anūmakahya mahya* ۱۱ و حرآن بقر شده است ولی نامی از سال برده شده است. این خود ماه محب است، زیرا که در تمام لوحه‌های مکتوبه در دژ بخت حمید تاریخ چندین سال سلطت شاهان در آخر هر لوحه تعیین شده است. برای تعیین تاریخ وقوع این اعتاشات و شورشها طرهای محتملی اظهار شده است<sup>۱۸۲</sup> و برود این اختلاف‌طرها ناشی از تعبیر جدیدی است که درباره یکی از عبارات سگشته<sup>۱۸۳</sup> شده است و آن عبارت «همه‌ها یا ترده» *hamahyaṣa tarda* می‌باشد. با قیل از سال ۱۹۵۷م *hamahyaṣa* را «به همان طریق» و *tarda* را «سال» ترجمه می‌کردند.<sup>۱۸۴</sup> ولی در این سال بر اثر کشف نوشته‌ای به خط بابلی به‌وسیله کنگ و تپون - King-Thompson و یک واژه‌نگار (ایدهوگرام، *Idéogramme*)، معنی واقعی واژه *Ilama* در زبان پارسی باستان روشن گردید و واسطاح آنرا (In Ein em Und Demselben Jahr) «در یک سال و در همان سال» ترجمه کرد<sup>۱۸۵</sup> پس ما به‌عمیده اس دانشمند<sup>۱۸۶</sup> جنگهای داریوش با باعبان یک سال و نیم به‌طول کشیده است.<sup>۱۸۷</sup> و استخ چنین نتیجه می‌گیرد<sup>۱۸۸</sup> که نگارش سگشته بیستون در اوایل سلطت داریوش کبیر انجام یافته است. از بند ۱ تا بند ۷۵ بعد از پیروزی داریوش بر دشمنانش نوشته شده‌اند و بندهای ۷۶ تا ۷۶ که بندهای تکمیلی نام گرفته‌اند بعداً به آب اضافه شده است<sup>۱۸۹</sup>؛ زیرا خود داریوش چنین می‌گوید: «این را در سال چهارم و پنجم سلطتم انجام دادم»<sup>۱۹۰</sup> سایر این نگارش سگشته بیستون در سالهای ۵۱۷-۵۱۸ ق م به‌وقوع

پوشیده است. و اینهمه برای اینکه قطبیت آن در سطح نوحیه شود. احتیاج به بحث  
تذکرو توضیح است.

سنگ‌گشته بر رتق بیستون را می‌توان به دو قسمت محراب تقسیم کرد که هر  
قسمت از این دو در موقع معین نگاشته شده است. چهارستون اول ۱۹۲ به سه  
ردن نگاشته شده‌اند. یعنی به زبان پارسی باستان، زبان تحول یافته ایلامی  
(شوش) و زبان بابلی. حال آنکه ستونهای پنجم به بعد، تنها به ردن پارسی  
باستان نگاشته شده است ۱۹۳. بی آنکه مانند چهارستون اول به زبانهای دیگر  
ترجمه شود.

چهارستون اول که به سه ردن نوشته شده است شرح سوانحی است که  
در ابتدای سلطنت داریوش رخ داده و پیروزیهایی که او در سرکوبی یاغیان  
به دست آورده است. در ستون پنجم که به ستونهای قلبی اضافه شده است فقط در  
يك عصیان و سرکشی ایلام صحبت است که به سرعت هرچه تمامتر به وسیله  
کروبروه (گوبریاس)، سردار ایرانی، که داریوش کبیر به آنجا گسیل داشته  
بود، خاموش می‌شود. همچنین از بردی یا سکاها گفتگو است. این ستون پنجم  
متأسفانه آسیب زیاد دیده و به این کشف در خطوط و ترجمه آن فوق‌العاده  
مشکل است ۱۹۴. این امر مایه تأسف است. زیرا به احتمال سردیک به بقین در  
آن اطلاعاتی در مورد تاریخ خلوس داریوش کبیر یا سوانح تاریخی دیگر به  
دست می‌آید. ناخوانا بودن این قسمت از سنگ‌گشته موجب شده است که درباره  
تاریخ خلوس داریوش کبیر بر تخط سلطنت به حدسهای موهل شویم و آن را  
بین سالهای ۵۲۵ و ۵۱۷ ق م قرار دهیم.

۱- پایین‌ترین حد: در مورد چهارستون اول می‌توان حدس زد که در  
حلال ۱۸ ماه اول سلطنت داریوش نگاشته شده‌اند، یعنی در دومین سال  
سلطنت او ۱۹۶ و سالی که صلح و صلح در تمام ایران حکمفرماست زیرا داریوش  
کبیر در آنها ۱۹۷ نام کشورهای را که مطیع خود ساخته و به و حراج می‌پردازند  
ذکر می‌کند و البته مادام که کشوری در حال اغتشاش است و مطیع نشده می‌توان  
آن را مجبور به پرداخت خراج کرد.

۲- بالاترین حد: تاریخ این سنگ‌گشته‌ها می‌تواند بعد از ۵۱۷ ق م

باشد و این تاریخچه است که خود داریوش در ستون پنجم همان سنگشسته در دست می‌دهد.<sup>۹۸</sup> و می‌گوید «اینها جیره‌های هسپد که در سال چهارم و پنجم سلطنت انجام دادم»<sup>۹۹</sup> ر طرف دیگر چون داریوش فقط در قسمت دوم سنگشسته بدون از عصبان مصر همچنین ر لشکر کشی به اروپا گفتگو می‌کند و یاد دید او از مصر در سال ۷۵۷ ق م انجام گرفته<sup>۱۰۰</sup> می‌توان چنین نتیجه گرفت که تاریخ نگارش چهار ستون اول این سنگشسته قبل از سال ۵۱۶ ق م یعنی سال چهارم سلطنت داریوش کبیر (۵۱۷-۵۱۶ ق م) است. با سرائین به طور خلاصه می‌توان تاریخ قطعی سنگشسته داریوش را در یشتون پن ساله‌ای ۵۱۹-۵۲۵ و ۵۱۸-۵۱۷ ق م قرار داد و قسمت نهایی سنگشسته بعد از ستونهای اولی نگاشته شده است.

#### ب) سنگشسته تخت جمشید Dar Pers e § 2<sup>۱۰۱</sup>

برای تعیین تاریخ نگارش این سنگشسته می‌توانیم به همان طریق که در مورد سنگشسته سشور عمل کردیم رفتار کنیم، یعنی چون می‌توانیم يك تاريخ قطعی و صریح تعیین کنیم و چون نقطه ثابت نه‌ای در دست نداریم آن را بین دو تاریخ حدی دهم.<sup>۱۰۲</sup> از آنجا که در این سنگشسته به از لشکر کشی داریوش به اروپا گفتگویی بهمان آمده به از اسباب مگایروس و اوتانس، سرداران ایرانی، به حکومت تسالیه سحبی رفته، می‌توان زمان نگارش آن را قبل از وقوع این حادثه‌ها دانست. از طرفی به احتمال ردیث به نفس، تاریخ لشکر کشی داریوش به اروپا و سرکوبی سکاهای را در سال ۵۵۸ ق م می‌توان دانست. با بر این تاریخ نگارش این سنگشسته را می‌توان بین ۵۱۶ و ۵۵۹ ق م که فاصله زمانی زیادی است قرار داد.<sup>۱۰۳</sup>

#### ج) سنگشسته نقش رستم ۲۰۴ (NRa)

طریقه‌ای را که برای دو سنگشسته دیگر به کار رفته برای این سنگشسته بر می‌توان به کار برد ولی به کمک گرفتن از نقطه نشانه‌ای که لشکر کشی داریوش

به اروپا و سرکومی سکاها بهر داده است. ب موحد به این نقطه مشابه سنگشته  
نقش دستم پس از لشکر کشی به اروپا و مطیع ساختن سکاها و بتصاب مگایروس  
و اوتاسی، سرداران ایرانی، به حکومت تالابا نگاشته شده است چون در این  
سنگشته از این حوادث گمنگور رفته است و می توان تاریخ تحریر آن را پس ۵۱۶  
۴۸۵ ق م قرار داد.

## § ۱۲

مقایسه فهرست شهرت شبها در نوشته هرودوت (III، ۹۰ به بعد)  
با فهرستهای سنگشتهها

در بالا مشاهده شد<sup>۲</sup> که فهرست شهرت شبها در نوشته هرودوت به  
به طوری که وی ادعا کرده است با وضع ایران در ابتدای سلطنت دروش  
تطبیق می کند. فهرست سنگشته بستون که داروش کبیر به دنگار گذاشته  
است هرودوت از ۶۷ قوم و کشور که جزو شاهشاهی ایران هخامنشی بودند،  
نام می برد و ای در ذکر شهرت شبهای بحم، دوازدهم و سیزدهم خاطر نشان  
می سازد که باز اقوام دیگری جزو این امپراتوری هستند که نامی از آنها نمی-  
برد. مثلاً می گویند: «ستان بعدی از شهر بوسیدیم، که بوسیله آمفیلوخوس  
*Amphilochus* در مودکلیکیا و سوریه ساخته شده است، آغاز می شد و با  
مصر امتداد می یافت»<sup>۲۰۶</sup> با درجای دیگر: «استان سیزدهم از پامیکه، از مسند  
و کشورهای محاور آغاز می شد و با دریای سیاه امتداد داشت»<sup>۲۰۷</sup> در مورد  
شهرت شب دوازدهم، نوشته هرودوت چه از نظر حدود جغرافیایی و چه از نظر  
اقوام ساکن آن، روشتر به نظر می آید. مثلاً چس می گویند: «سر سرزمینی  
که از ناحتر (با کتریا، بلخ) شروع می شود و به آیتگلن ختم می گردد، شهرت-  
شب دوازدهم (داد بوش) را تشکیل می دهد»<sup>۲۰۸</sup> به علاوه هرودوت گذشته از  
۲۵ شهرت شب، از پارسه و اتیوپی (حشه) و کلحیس عربستان و چند کشور  
دیگر نام می برد که جزو شهرت شبهای وارد در فهرست او نیستند. بدین سان  
هرودوت ما دو بار یاد کردن از خزرها و پریکانیها (هیرکانیان، در کانه ایها)  
از ۷۱ قوم و کشور نام می برد.

سکن در شهرسنگهای بیستون و بخت جمشید، نه قبل از لشکرکشی به اروپا و مطیع کردن سکاها نگاشته شده است، به ترتیب ۲۴ و ۲۵ سام دیده می شود لذا چس می توان استنتاج کرد که در فهرست اول داریوش و فهرست هرودوت قبل از حمله به اروپا و جنگ با سکاها نوشته شده اند.

از ۲۳ کمبری که در فهرست بیستون دیده می شود، بقیه، یعنی ۲۱ کشور دیگر در فهرست هرودوت موجودند غیر از کنتیو که (کاپادوکه) و هرودوتیش (اراحوب) علت فقدان نام این دو کشور هم آن است که آنها در فهرست بیستون به عنوان شهرت شیبهای مستقل وارد شده اند.<sup>۲۰۹</sup> در فهرست بخت جمشید نیز حال به همین سوال است در حالی که هرودوت در فهرست خود پیش از هتادقورم با کشور را نام می برد داریوش در فهرست خود عده ای از آنها را گویایی هم می اندارد، در صورتی که اگر می خواست می و است از آنها نام برد، علت این بر آن است که این اقوام دارای چندان اهمیتی بوده اند، از این رو عده کشورهای که داریوش در شهرسنگهای خود نام می برد کمتر است در فهرست نقش رستم قصد چپار کشورند که تعس موقع جغرافیایی آنها به اشکالاسی برخورد می کند و آنها عبارتند از: پوتیا، کوشیا (کوشان)، مکا (مکران)، و کرکا.<sup>۲۱۰</sup>

گذشته از این، همان طور که قبلا مشاهده شد، ۱۲ کشور از فهرست بیستون در پنج شهرت بین فهرست هرودوت درج شده اند و استانیایی مانند کنتیو که (کاپادوکه) در جدید شهرت بین فهرست هرودوت بخش شده اند.<sup>۲۱۱</sup> بدین سان گاهی دو یا چند استان در فهرست سگشته ها در يك شهرت بین فهرست هرودوت درج شده و گاهی يك استان فهرست سگشته ها در چند شهرت بین فهرست هرودوت بخش شده است. این نیز دلیل دیگری است که شهرت شیبهای فهرست هرودوت با کشورهای نام برده در فهرست سگشته ها مطابقت نمی کنند. با بر این فهرست اقوام و کشورهای را که در سگشته آمده است نمی توان فهرست شهرت شیبها شمرد این فهرستها با تقسیم بدی شاهنشاهی به حوزه های اداری ارتباطی ندارند.<sup>۲۱۲</sup>

سراجام نکته ای که نباید از نظر دور داشت، این است که تقسیم بدی

امپراتوری در عهد داریوش کبیر در طول مدت حکمرانی هخامنشیان دچار نوساناتی شده و تغییرات مهمی را گذرانده است، و ما بعداً توضیحات لازم در این مورد خواهیم داد. عموماً نباید محصل آنکه باید کرد که تعریفات سیاسی دایم در جریان بوده، به قسمی که گاهی چندین کشور در هر برواسی يك شهر قرار داده می شده و گاهی يك شهر بشیر به چندین شهر بشیر مقسم می شده است.<sup>۲۱۳</sup>

در نتیجه فهرست هرودوت مربوط به زمان دیگری است و ارتباطی به عهد داریوش ندارد و هم می توان گفت که فهرست هرودوت مربوط به زمان خود اوست به زمان داریوش کبیر<sup>۲۱۴</sup> همچنین مالیات هر شهر بشیر که منظور بطور هرودوت بوده، ممکن است مربوط به خراج بندی زمان خود نبوده باشد به زمان داریوش.

با اینکه هرودوت فهرست شهر بشیر را از *Hecataeus* گرفته است،<sup>۲۱۵</sup> از روی فهرست هرودوت، که با زمان فرمانروایی داریوش کبیر<sup>۲۱۶</sup> تطبیق نمی کند، نمی توان عصری را که این فهرست به آن مربوط است، معلوم کرد؛ به دلیل آنکه خود هرودوت هم این عصر را نمی شناسد و فقط از آنجا که داریوش کبیر پس از پایان شهرت برای بدخواهان سارمان-دهنده داشته است، هرودوت فهرست خود را به زمان داریوش نسبت داده است.

حای هیچ گونه تردید نیست که داریوش کبیر تغییرات مهمی در سازمان و نظم شاهنشاهی ایران، که در زمان کورش کبیر پایه گذاری شده بود، داده است. بنظم در اوان سلطنت داریوش دستخوش حوادث متعدد و نگرانی گردید. همانطور که خود داریوش در سنگشته اش یاد می کند، همین که کمربند به جانب کشور مصر روانه شد، قوم سر به شورش نهاد و دروز (دروغ) در سراسر شاهنشاهی، چه در پارسه و چه در مادا و چه در سایر کشورها، پراکنده شد.<sup>۲۱۷</sup> پس از برقراری نظم و آرامش و تطبیق ساختن با عیان بود که داریوش به فکر ایجاد سازمان جدیدی از نظر تقسیم بندی امپراتوری و تعیین خراج برای هر شهر بشیر نهاد. امپراتوری ایران را به شهرت بشیرهای جدیدی تقسیم کرد و در

رأس هر يك از آنها يك شهرت قرار داد که تكالیف و وظایف معینی داشت و  
نمونه ترس این وظایف فقط صلح و آرامش در شهرت بشین و وصول حراح و  
تامین رفاه و آسایش بكان شهرت بشین بود. این ابتکارات است که بر شهرت  
داربوش کبیر خصوصاً بین نویسندگان یونانی افزود تا اندازه‌ای که گزنفون  
«در يك» یعنی سکه‌ای را که به نام داربوش صرب می‌شده، به عصر کوروش نسبت  
می‌دهد و حال آنکه می‌دانیم برای اولین بار در عصر داربوش سکه‌ای به این نام  
صرب شده است.

### ج. وضع شاهنشاهی هخامنشی بعد از داربوش کبیر

#### تغییرات موالی در تعداد و وسعت شهرت بشینها

فهرست هرودوت از شهرت بشینهای ایران و سازمان اداری که وی بد  
خطا به داربوش کبیر نسبت می‌دهد. ب حال شالوده تاریخی هخامنشی بوده  
است. شالوده‌ای که همه نویسندگان و مورخان گزارشهای خود  
را بر روی آن بنا نهاده‌اند. حال آنکه حقیقت غیر از این است؛ و ایجاد سازمان  
اداری ایران را نمی‌توان فقط به داربوش کبیر نسبت داد. این وضع که ظاهراً  
هرودوت آن را به داربوش کبیر نسبت می‌دهد و برای تمام مذهب حکمرانی  
هخامنشیان ثابت تصور می‌کند، در دوره‌های مختلف شاهنشاهی هخامنشیان  
دستخوش تغییرات و تحولات زیادی شده است. مثلاً يك شهرت بشین یا مناطقی  
از آن به طور مداوم به شاهنشاهی ایران تعلق نداشته است. از جمله منطقه هرده  
ابوه در زمان داربوش (یا لااقل در اوایل سلطنت او بر حسب فهرست هرودوت  
III، ۹۳) به همراه اقوامی دیگر جزو شهرت بشین پانزدهم است و حال آن که  
همین منطقه در زمان داربوش سوم يك شهرت بشین مستقل است که در رأس آن  
ساتیارزاس *Satibarzanès* حاکم دارد.<sup>۱۱۹</sup> همین حال را دارند؛ شهرت  
بشین مصر، که بر اثر شورشی برای مدتی کوتاه از شاهنشاهی ایران مفك شده  
است<sup>۱۲۰</sup>؛ و جزیره قبرس که برای مدتی حکومت مستقلی را به حکمرانی<sup>۱۲۱</sup>  
اواگوراس (اواگورو) تشکیل داده است، و حال آنکه در فهرست هرودوت

در شهر بئیس به حمد روح شده است<sup>۲۲۰</sup> و شهر بئیس (چهار شهر بئیس اول و هرست هرودوت) که هشت پادشاهی پرمکلی *Périclès* را در اوایل سده چهارم پیش از میلاد تشکیل داده است<sup>۲۲۱</sup> از طرف دیگر مناطقی چند که در اوایل سلطنت هخامنشیان خارج از مرز شاهنشاهی جای داشتند، در حلال این مدت به ایران پیوستند. حتی وضع داخلی شاهنشاهی نیز پس از مرگ داریوش اول دستخوش تغییراتی گردیده است. بر حسب اقتضای زمان چندین شهر بئیس نشین به زیر فرمان يك شهر درآمده‌اند. مثلاً لودیا و یونیا، که قبلاً دو شهر بئیس مستقل را تشکیل می‌دادند<sup>۲۲۲</sup>، در زمان اردشیر دراز دست به ایران يك شهر بئیس واحد به زیر فرمان بیات سلطنت کوروش که پیش در آمده<sup>۲۲۳</sup> که قسمت عمده داسکیلیم (فروگای هلپوتی) را شامل بوده است.

در قرن چهارم پیش از میلاد کملکا و سوریا یعنی دو شهر بئیس مستقل برای مدنی قلیل به زیر فرمان ماریوس (مردا) *Mazaios* بوده است<sup>۲۲۴</sup>، بی-آنکه از استقلال این دو شهر بئیس جبری کاسته شده باشد.<sup>۲۲۵</sup> بعضی مواقع پیش آمده است که حزئی از يك شهر بئیس به علت اهمیتی که پیدا کرده است به درجه شهر نشین ارتقا یافته و دارای مشخصات مربوط به يك شهر بئیس مستقل شده است، کاریا، که در ابتدای سلطنت هخامنشیان جزو شهر بئیس یونیا بوده است.<sup>۲۲۶</sup> در اواخر سلطنت هخامنشیان يك شهر بئیس مستقل گردیده است همین وضع برای داسکیلیم پیش آمده است که در زمان حکومت فارنا-ماروس<sup>۲۲۷</sup> شهرستانی بیش بوده و بعداً به دو شهر بئیس مجزا یعنی فروگای بزرگ و کاپادوکیه منقسم شده است.<sup>۲۲۸</sup> سرانجام آسیای صغیر، که در زمان سلطنت داریوش کبیر به چهار شهر بئیس تقسیم شده بود، در اواخر سلطنت هخامنشیان، یعنی در زمان داریوش سوم، به هفت شهر بئیس تقسیم شده است.

به طور کلی عده شهر بشیه در اواخر سلطنت هخامنشیان بی بیشتر از ابتدای حکمرانی آنان است، آن هم بی آنکه بر وسعت شاهنشاهی ایران به طور محسوس اضافه شده باشد. علت آن است که برخی از شهر بشیه به دو یا چند شهر بئیس تحریر شده‌اند. مثلاً استانهای بابل، سوریه و سی‌النهرین، که در



اوان سیانگذاری مپراتوری ایران به وسیله يك شهرت به نام بابل - ابر بهران اداره می شدند، بعدها به دو و سه حوزه اداری تقسیم گردیدند.<sup>۲۲۰</sup>

و اما در مورد کیلیکیا، جزیره قبرس و بافلاگوبیا، که مطیع و حراحتگرار ایران بودند، باید گفت که بعدها ریدگاسی تقریباً مستقل یافتند. سر کیلیک سلسله پادشاهی سیسرس فرم پروایسی داشت؛ و بر جزیره قبرس يك شاهزاده بومی<sup>۲۲۱</sup> و بر بافلاگوبیا، کوریلای که همچنین يك شاهزاده بومی بود.<sup>۲۲۲</sup>

مپراتوری بابل که به دست کورش تسخیر شد در سراسر دوران هخامنشی وضع یکسانی نداشته است. نظام حکومتی آن، در اندی پیدایش شاهنشاهی ایران، شبه رژیم اتحاد شخصی *Union Personnelle* یعنی پوستگی به امپراتوری ایران به هم شاهنشاه بود و اس وضع تا دوران سلطنت خشایارشا ادامه داشت و اس شاه داشت به وضع کنگو در ارتباط ب بلژیک تا سال ۱۹۵۸ م. ولی خشایارشا، به دنبال يك شورش تازه بابلیان، آن را به طور قطع حرو امپراتوری ایران ساحب و از عنوان «پادشاه بابل»، که کورش به سرحد بهاده بود<sup>۲۲۳</sup> و حانشیان او همچنان حفظ کرده بودند، چشم پوشید، از آن پس، بابل استانی از امپراتوری ایران شد که يك حکمران ایرانی به ساینده گی «پادشاه بابل» (یعنی خود خشایارشا) بابل - ابر بهر *Babili-Ebirnārie* آن را اداره می کرد.<sup>۲۲۴</sup>

این تعبیرات که در صفحه سواح تاریخی روی داد، پس از مرگ خشایارشا ساینتر شد، و به كلك نوشته های مورخان رورگار باستان، نویژه گزنفون و از بن آنها را بررسی می کنیم.

### د. وضع شاهنشاهی ایران در زمان سلطنت خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق م)

هرودوت<sup>۲۲۵</sup> فقط در مورد لشکر کشی خشایارشا به یونان، از اقوامی که حرو ارتش شاهنشاهی به سوی آتن حرکت کردند، و به طور اجمال از استانها نام برده است؛ لیکن فهرستی از استانهای ایران در زمان خشایارشا نداده است



داربوس روی رخت شسته و نموده آن ۲۸ ملت حب مرمره را روی سر خود  
 نهد شده اند. پشت سر او و لعیقه، حشایاوش، اسباده، سب، در بازاری رخت  
 پوششی است که زیبای را او در درد و در بالای آن «طور» «اورا مرد»  
 در حال پرواز در آسمانها نشان داده شده است.



آبادانا، صف خراجگزاران: نمایندگان «آشوری‌ها» راه پله شرقی.



آبادانا، صف خراجگزاران؛ سیدگان مادی، راه پنه سرفی.

اگر فهرستی از شهرت‌شها را، که هرودوت به‌عبط به‌رمان داریوش می‌دهد، را اسامی اقوامی مقایسه کنیم که در لشکرکشی خشایارشا به‌یونان شرکت کردند، و هرودوت نام آن را ذکر کرده است<sup>۲۳۵</sup>. می‌بینیم که اقلاً دوازده قوم که نام آنان در فهرست حر حگر از آن هست در فهرست سروری که ارتش خشایارشا را تشکیل می‌دادند وجود دارد و آنها عبارتند از: ماگست‌ها، هیگسها، سرمدانیها، برکه‌ها، ستگیدیه‌ایها (تنه‌گوشها)، آپاریتها، ارتوگوربانیها، پاپوسکیها، پانتوماتیها، داریتها، آپگلیها، و نامایها به‌علاوه کابالیها و لاسویسیها<sup>۲۳۶</sup> همان طور که در فهرست حر حگر از آن<sup>۲۳۷</sup> به یک شهرت‌شیر تعلق دارد. در فهرست سپاهیان ارتش خشایارشا نیز یکی شده‌اند. نکته جالب توجه و قابل تدکرایم که هرودوت در فهرست تقسیم شاهنشاهی به شهرت‌شها ابتدا ماطقی را که در انتهای بخش غربی شاهنشاهی قرار دارند، نام می‌برد و حال اینکه در بعضی اقوام تشکیل‌دهنده ارتش خشایارشا همان نظم و ترتیبی را رعایت می‌کند که داریوش در زیر نام شهرت‌شها اتحاد کرده است؛ یعنی پارسها، مادها و جز آن، چگونگی می‌توان این فرقه‌ها را توضیح داد؟

در اینجا چند احتمال وجود دارد:

- ۱- در مورد اقوامی که هرودوت حر و اقوام متشکله ارتش خشایارشا از آنان نام برده است، امکان دارد که تعداد سرماران این اقوام چندان بوده باشد که جلب توجه کند و درخور ذکر به‌نظر آید.
- ۲- از هیرکانیها (ورکانه‌ایها یا گرگانیا)<sup>۲۳۸</sup> به در فهرست شهرت‌شهای هرودوت نام برده شده است و به داریوش در شمار کشورهای تابعه خود، در سنگ‌شنها یاد کرده است فقط داریوش چون از احتشاشی گفتگو می‌کند که در این منطقه به‌وفور پیوسته است. بن قوم را در کنار قوم پارت به‌ما معرفی می‌کند<sup>۲۳۹</sup> درست می‌باشد هرودوت که در فهرست خود آنها را در لشکرکشی خشایارشا کنار یکدیگر قرار داده است.<sup>۲۴۰</sup> از آنجایی که ورکانه‌ایها همراه سرنگه‌ایها (درنگه‌ایها) تمامایها و حوارزمیها یاد شده‌اند، می‌توان حدس زد که این منطقه را داریوش حر و شهرت‌شین برنوه (پارت) کرده است.<sup>۲۴۱</sup>

با معاينه دو فهرست هرودوت (نکته فهرست جراحگران که به زمان داریوش نسبت داده شده و دیگری فهرست اقوام مشکلا ارتش خشارش) چه نتیجه می توان گرفت؟

۱- فهرست جراحگران به فقط ارتباطی به زمان داریوش ندارد بلکه به تقسیم بندی استانی هخامنشی ایران در عهد خشارش برستگی پیدا نمی کند.

بعضی از جراحان هخامنشی فهرست شهرت پیشینی هرودوت را به زمان خشارش نسبت می دهند و این نظر را بر مبنای زمان تقسیم منطقه بابل- ایران به دوشیرت مشی استو رمی کند.<sup>۲۴۲</sup> دلیل دیگری که جاورشاسان اقامه می کند این است که شاهنشاهان هخامنشی - از خشارش به بعد عنوان «پادشاه بابل» را از القاب خود حذف کرده اند و دیگر به این عنوان نامیده نمی شوند. این نظر صحیح نیست. زیرا در سال چهارم سلطنت کورش کبیر بود که عنوان «پادشاه بابل» از میان القاب او حذف شد به این سبب که کورش ترتیب دیگری برای اداره امور این استان پیش بینی کرده بود، و پسرش کمبوجیه را به عنوان نایب السلطنه بر تخت بابل مستقر کرد.

در اسناد بابل که در دست است، از سال ۵۳۸ ق م به کمبوجیه از طرف پدرش عنوان «پادشاه بابل» داده می شود در صورتی که خود کورش با عنوان «شرماتی» *Sar-Matati* یعنی پادشاه کشورها نامیده می شده است.<sup>۲۴۳</sup> کورش کبیر در «پادشاه بابل» را در اول سال وعید بابلیها (اول تیران ۵۳۸ ق م) به پسرش کمبوجیه بهرخص کرد.<sup>۲۴۴</sup> یا اینکه این عیان به وسیله روحیان پرستشگاه مردود به کمبوجیه پسر کورش اعطا گردید. ولی نمی توان یقین حاصل کرد که این عنوان «پادشاه بابل» که به کمبوجیه داده شده است صورتی و افتخاری بوده است و واقعی. برای اینکه فقط مدت کوتاهی نام کمبوجیه با این عنوان در روء اسناد کشف شده در این منطقه دیده می شود. از طرف دیگر می توان تصور کرد که کورش به منظور تسکین دادن احساسات و عروود قومی بابلیها این عنوان را به پسرش کمبوجیه داده است و امور داخلی این منطقه زیر رهبری خود کورش به نام او اداره می شده است، و نظر به اسکه کمبوجیه شایستگی

چندانی در اداره امور از خود نشان نداده است پس از آنکه يك سال اول پادشاهی صورتی کمیو حیه ختمه یابد، این عنوان از او سلب گرددیده است. ۲۴۵

سپهر این عیدد بعضی از حاکمان را جمع به حذف عنوان «پادشاه بابل» از حشیارشا به بعد قابل قبول نیست.

۲- فهرست حاکم‌گزاران و شهرت‌شبهها از هرودوت ارتباطی به فهرست اردشیر اول بر ندارد. ۲۴۶ برای آنکه در زمان فرماریس این شاهنشاه یونانیها و یونانیها و دیگر اقوام شهرهای یونانی که نام آنها در شهرت‌شهر اول فهرست هرودوت III، ۹۵ ذکر شده است همچون بعضی از حاکمان یونانی‌شهر در مدیریت حاکم داخلی اتحادیه دریایی دلیوس-آبکه *délo-atique* ۲۴۷ شده بودند و عضوی از این که در اسون بودند و به اردشیر اول، شاهنشاه ایران، حجاج نمی پرداختند. ۲۴۸

حال اگر فهرست اقوامی که ارتش حشیارشا را تشکیل دادند نمی تواند سدی برای تعیین وضع شهرت‌شبههای شاهنشاهی ایران در زمان وی باشد، سند مورد اطمینان دیگری در دست هست که به خوبی این وضع را روشن می کند و آن سگشته‌ای است مربوط به خود حشیارشا موسوم به «دژوای حشیارشا» ۲۴۹ در این سگشته که خیلی طولانی است و در آن از سیرت و اخلاق خود حشیارشا و همچنین از پرستش او اهورامزدا را و تمکین او به قانون اهورامزدا سخن رفته است، کشورهایی که در زمان او زیر سلطه ایران بوده اند نام برده شده اند بدین قرار:

۱- مادا *māda*

۲- اوژا *ūja*

۳- هره وه تیش *haravatiš*

۴- ارمینا *armīna*

۵- زر که *Zraka*

۶- پارتوا *parθava*

۷- هره ایوه *haraiva*

۸- باختريش *bāxtriš*

۹- سوگودا *suguda*

۱۰- اووارزمیش *uvārazmiš*

۱۱- بایروش *bābiruš*

۱۲- اثودا *aθurā*

۱۳- نه‌تگوش *θataguš*

۱۴- سپرده *Sparda*

۱۵- مودریا *mudrayā*

۱۶- یونا سی‌به دره‌ها یا داره‌به‌تی، یونا یه‌تی بره دره‌به دره‌تی

*yaunā tya drayahiā dārayati y uta tya tya paradraya  
dārayati y*

۱۷- *maci yā*

۱۸- اره‌بایه *arabā ya*

۱۹- گداره (گندهاره) *gadāra*

۲۰- هیدوش *hiduš*

۲۱- کپتوکه *kat patuka*

۲۲- دها *duha*

۲۳- سکاوممه وردگا *Sakā haumavargā*

۲۴- سکا تیگر خودا *Saka tigraxauda*

۲۵- سکودرا *skudra*

۲۶- اکوفه‌سیا *akaufaci yā*

۲۷- پوتایا *putāyā*

۲۸- کرکه *karkā*

۲۹- کوشیا *kuši ya*

۳۰ مقایسه فهرست نقش رستم داریوش (NRa) با فهرستی که خشیارشا

در سنگشته «دثوا» در اختیار ما می‌گذارد، می‌بینیم که فهرست خشیارشا فقط

یونا نکه‌را *yauna tākabarā* را که دارد، درمعرض، فهرست خشیارشا



در ای بند هم اضافه بر فهرست در بوش است و آن «اکوفه سپ» است سوی  
این حرثی اختلاف، بهیر محسوسی در استنبه‌های شاهنشاهی ایران در زمان  
داریوش تا زمان خشایارشا دیده نمی‌شود

## ه. وضع شاهنشاهی در زمان اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۴ ق م) ۲۵۰

### ۱. ملاحظات دربارۀ کشورهای واقع در سرسپاهیان کورش کهین (صغیر)

نگاه به منبع موجود برای کتب اطلاع از پس کشورها، که استنبه‌های  
ایران را به معرفتی می‌کند، کتاب نابارس *Anabasis* نوشته گریسون  
است

همان طور که فهرست شهرت‌شبه‌ای هرودوت در دقیق بررسی کردیم،  
مناطق را که گریسون در موقع بازگشت سپاه شکست خورده کورش کهین طی  
کرده است، مورد مطالعه قرار می‌دهیم

هنگامی که کورش کهین عده‌ای سر بار یونانی را برای حمله به برادرش،  
اردشیر دوم، احضر کرد، فرماده‌های آن را به گریسون محول ساخت. گریسون در  
کتاب خود نام مناطق را که این سپاه را آنها عبور کرده شرح می‌دهد این  
مناطق عبارتند از: لودیبا (۷ بارسی ۲، ۵)، فروگیا (۱، ۲، ۶)، لیکائوبیا  
(۱، ۲، ۱۹) کاپادوکیه (کتیوکه سنگشده) (۱، ۲، ۲۵)، کیلیکیا (۱، ۲،  
۲۱)، سوریا (۱، ۲، ۴، ۱۹-۶)، ازمایه (عربستان) (۱، ۵، ۱ و بعد)، بابل (۱، ۷،  
۱). اینها مناطق بودند که سپاه مزدور یونانی به فرماده‌های گریسون و در تحت  
اوامر کورش کهین از آن عبور کردند. موضوعی را که باید در این راهبیمایی  
ارتطردور داشت، این است که اسامی مذکور در بالا ارتباطی به شهرت‌شبه‌های  
شاهنشاهی ایران ندارند بلکه مربوط به مناطق از شاهنشاهی ایران هستند که  
ارتش کورش کهین از آنها عبور کرده است بری اینکه در هیچ ناحیه لیکانوما  
در ردیف شهرت‌شبه قرار نگرفته بوده است؛ چون موقعی که سر باران کورش

کهین و در این ناحیه شدید کوروش به این اجازه داد که آید و همچون يك کشور  
حسی ناراج کند.<sup>۲۵۱</sup> و اما در مورد اده ناید (عربستان) می توان این نام را به  
مناقصی که در دو طرف رود فرات واقع اند، داد. گریهون سعی گوید که این منطقه  
حرو و سمر و کد م شهرت شس بوده است. منظور گریهون شرح سارمان اد ری و  
کشوری شهرت سیاهی ایرت بوده است. بلکه او می خواسته است فقط نام  
مناقصی را که سربار و یو سی از آن گذشته اند یاد کند. از طرف دیگر لودیا،  
فرونگای بردگ و کپتو که (کاپادوکه) در سب در این زمان تاریخی يك واحد  
یعنی يك شهرت شس را تشکیل می دادند و در نام امور آنها به دست کوروش کهین  
سپرده شده بوده است.<sup>۲۵۲</sup> بدین قسم ما سعی توانیم در روی مسیر کوروش کهین  
اطلاعات لازم و کافی از قسمت باختری شاهنشاهی ایران از نظر سارمان اداری  
به دست آوریم. به هر حال، در هشت منطقه ی که گریهون نام می برد پنج منطقه  
شهرت شس مستقل بودند و آنها عبارتند از: لودیا، فرونگای بردگ، کپتو که  
(کاپادوکه)، لیکانویا، واده نابه. حال موفقیت يك يك مناطق یاد شده در ضمن  
مسیر کوروش کهین را در این زمان تاریخی شرح می دهیم:

کیلیکا در سال ۴۵۱ ق م حرو شاهنشاهی ایران بوده است، چون نه در  
فهرست فرمانروایی کوروش کهین قرار داشته است و نه در تحت حکمرانی  
تیسافرس. بر این منطقه نام گذشته يك شاهزاده بومی از سلسله سیسیها  
حکومت می کرده که مقر او در تارس Tarse بوده است.<sup>۲۵۳</sup> گریهون این  
شاهزاده را پادشاه کیلیکا  $\chi\iota\lambda\acute{\iota}\chi\omega\nu\ \beta\alpha\sigma\iota\lambda\epsilon\acute{\upsilon}\varsigma$  می نامد.<sup>۲۵۴</sup> و در هیچ جای  
کتاب گریهون نام شهرت به او داده نشده است. در قسمت (VII، ۸، ۲۵) کتاب  
انباریس گریهون به او عنوان آرخونش  $\alpha\rho\chi\omicron\nu\nu\tau\epsilon\varsigma$  داده شده است. پس  
منطقه کیلیکیا در سال ۴۵۱ ق م، یعنی موقعی که کوروش کهین (اصغر) به برادرش  
اردشیر دوم حمله کرد، یکی از کشورهای تحت الحمايه شاهنشاهی ایران بوده  
است.<sup>۲۵۵</sup> تا بر آنچه گذشت شش فصل اول کتاب گریهون مربوط به لشکر کشی کوروش  
کهین برای جنگ با برادرش و شرح مناطقی است که این ارتش از آنان عبور  
کرده است و به هیچ وجه اطلاعاتی راجع به شهرت شسهای ایران در این قسمت  
از امپراتوری نمی تواند در اختیار ما بگذارد.<sup>۲۵۶</sup>

حال به شرح ماضی که راجع به گریه و سر فرمان یث حکمران  
ب آرجوتس بوده است و به عقیده کارشند Karshed<sup>۲۵۷</sup> شهر بشتین  
هستند می پردازیم.

#### ۴. ملاحظات در باره گزارش دوم گریه (آناباریس، VII، ۲۵۰۸)

در این گزارش گریه از شهر بشتین می یاد می کند که سرانان مردور  
یونانی از آنها سوء کردید و صفت شهرهای آپ را به ما معرفی می کند؛ در  
لودیا، اریماس Ariimas حکومت می کرده؛ در فروگیا، اریا که س-Ariaca  
؛ در لیکائوپیا و کاپادوکه میتر دانیس (مهرداد)؛ در کیسکیا، سیسیس؛ در  
مسیه و عربستان، در سس Dernes؛ در سوریه و آشور، به سس Béléssis؛ در  
مال، روپاراس Roparas؛ در مادا اریا کاس Arbacas؛ در کشور فاسیپا و  
هپریتها، تیرساروس (تیریادو) Tiribaz؛ ما در مورد کردوکی (کردها)،  
حالیها Chayibes، کدانیها Chaldéens، ماکرونها Macrons، کولکها  
Colques، موسیونگنها Mossynèques، سس Cètes، و تباری (نامال)ها  
Tibarenes باید گفت که مستقل بودند و خود مختاری داشتند در پاولاگونا  
کوریلایس Corylas؛ در پتسا، فارناباریس Pharnabaz؛ و در تراکیه اروپا  
سوتس Seuthès<sup>۲۵۸</sup>

آنا هریک را این ماضی يك واحد جغرافیایی مستقل. یعنی يك شهرت-  
منین مستقل بود؟ ما به عقیده کارشند، آری<sup>۲۵۹</sup>؛ لیکس لیم-هاوین<sup>۲۶۰</sup>  
ولوبره<sup>۲۶۱</sup> به خلاف این عقیده دارند. حال بییم حق با کدام يك از آنان  
است.

به عقیده کارشند، سوریه - آشور (Συρία καὶ Ἀσσυρία). یعنی  
بین النهرین عهد دنا و خوی (حاشا)، حاشا اسکیدر، در دو بخش تشکیل  
شده بود: یکی بخش شمالی شامل منطقه حلب و عسک Ainkok و منطقه  
عربی مرات که از يك طرف با به نوشته گریه در اناباریس (I، ۵، ۱) تب  
رود اریس امداد داشته؛ بخش دیگر که از رودخانه اریس تا دجله امداد داشته

و توسط بهر بیس اداره می شده و شهرت بنشین آوردن تشکیل می داده است. شهرت بنشین دوم که در جنوب شهرت بنشین اول قرار داشته، شامل قبیله و عربستان بوده و در بیس Dernes آن را اداره می کرده است. این را نیز نوشته گزنفون در اسباب دزیس (۲۵۰۸.VII) تأیید می کند با بر این کارشناس نظر خود را ابراز می کند که گزنفون در کتاب اسباب دزیس در احضار می کند. قنصا ص کرده است و در بالا بیان کردیم که اسامی مصطفی که گزنفون در کتاب خود آورده فقط مربوط است به سیریکر دیر فرمان او و به شهرت بنشینها ارتباطی ندارد. چون که گزنفون به هیچ وجه علاقه مند نبوده است<sup>۲۶۲</sup> که مانند هرودوت سازمان کسوری پراتوری ایران را شرح دهد. و این از خود نوشته گزنفون بر می آید<sup>۲۶۳</sup> که می گوید ورناماریس، فرمانروای فروگیا، Troade و آولند بوده است. در صورتی که در بالا شرح دیدیم<sup>۲۶۴</sup> که فروگیا حرو و فلدرو حکومت لودیا بوده و کوروش که پس، به عنوان نایب السلطه، فرمانروای آن بوده است. بنابراین فرمانروای یک نایب السلطه دیر فرمان کوروش کیس پیش آورده و معنی نه است است استادر فروگیا باشد.

در مورد لودیا نیز می توان گفت که دیر فرمان کوروش که پس بوده و قسمت عمده آسیای صغیر را دربر داشته است<sup>۲۶۵</sup> واریماس، که به نوشته گزنفون فرمانروای آن بوده، حر یک فرماندار نمی توانسته است باشد.

فلا سر دیدیم که کیلیکی یکی از کشورهای تحت الحکم به ایران بوده و خاندان سینیسی در آن حکمرانی داشته است.

اما در مورد بنشین، این منطقه حرثی از شهرت بنشین د سکیبوم بوده و فرمانروای آن را برعهده داشته است.<sup>۲۶۶</sup>

در مورد سرزمینهای وسیعها و همسایها باید گفت که تیریادوس حاکم آنها بوده است و او در حقیقت شهرت یار از مستن عربی بوده است.<sup>۲۶۷</sup>

کاپادوکه، یعنی کپتوکه سنگسته ها، حرو شهرت بنشین کوروش که پس بوده<sup>۲۶۸</sup> و همان طور که در بالا مشاهده شد، به بیکائوب یک شهرت بنشین مجرا را تشکیل می داده به میرسدات (مهرداد) و به آرتا کماس شهرت به تمام معنی بوده اند<sup>۲۶۹</sup> اولی در منطقه فروگیا حاکم بوده و دومی در منطقه لیکائونیا و

گفتند که ۲۶ ما برای این مناطق شهرت‌نشینهای محرابی را تشکیل می‌دهد. ۲۷۱  
به خلاف آنچه که از شد مدعی است ۲۷۲ ارتاگماس و میتریدات و سر مدد  
ب شهرت یارانی در فرمان کورش کهن بوده‌اند. ۲۷۳ فقط مادا و کیاسکبا دو  
شهرت‌نشین به معنی واقعی را تشکیل می‌دهد.

و اما آنچه مربوط به سوریه - آشور و بابل است، هیچ چیز به ما اجازه  
می‌دهد که به طور قطع بگوییم این مناطق شهرت‌نشینهای محرابی بوده یا  
بعثتهایی از شهرت‌نشینهای پسر و سمع‌نسر؛ ما ندانیم که در س و بله‌ریس و  
روپارس است‌نادر (شهرت) بوده‌اند یا فرماندار (شهرت‌یار). ۲۷۴ معلوم نیست  
که روی چه دلیلی کارشند شق ول را اختیار کرده است. ۲۷۵

همچنین بنا بر عقیده گزنفون، از مستن غربی شهرت‌نشین مستقل بوده و  
تیریدروس در نظر شهرت‌یوتاس بر آن حکومت می‌کرده است. ۲۷۶ لهن-هاویت  
با تأیید نظر گزنفون ۲۷۷ معتقد است که سوریه شامل مناطقی بوده است که در  
سرحد مصر شروع می‌شده و به کوه‌های یوروس *Taurus* ختم می‌گردیده و  
شور شامل تمام مناطقی بوده است که بین فرات و دجله واقع بوده و بعدها  
نام مِسوپوتامیا (بین‌النهرین) *Mésopotamie* به آن داده شده است. بله‌ریس -  
سان یا بر عقیده لهن-هاویت: بله‌ریس سورمیس پهن‌ورسوریه - آشور را به‌نهایی  
اداره می‌کرده است و ی عقیده خود را بر این پایه استوار می‌کند که در سالهای  
۳۵۱ و ۳۳۱ ق م سراسر ایسی منطقه را مادیوس، حاسین بله‌ریس، در حیطه  
فرمانروایی خود داشته است ۲۷۸ لکن این بدان معنی نیست که در سال ۴۵۱  
ق م نیز وضع به همین منوال بوده است. به خلاف، گزنفون تأیید می‌کند که ابروکوماس  
شهرت‌سوریه بوده است. ۲۷۹ در جای دیگر لهن-هاویت معتقد است ۲۸۰ که پیشه  
یک شهرت‌نشین محرابی بوده بلکه حرو شهرت‌نشین بحم ۲۸۱ و زیر فرمان بله‌ریس،  
شهرت‌آن شهرت‌نشین بوده است و درنس حاکم فیهیه فرماندار بوده است نه  
شهرت ولی لهن-هاویت برای جمع کردن سوریه و آشور در یک شهرت‌نشین  
دلیلی به دست نمی‌دهد ۲۸۲ و همچنین جمع کردن سقیه و عربستان ۲۸۳، که بخشی  
از شهرت‌نشین سوریه - آشور، ب بله‌ریس در مقام شهرت و درنس در مقام  
شهرت‌یار، بوده، دلیل قانع‌کننده نشان نمی‌دهد.

### ۳. چه ارزشی برای نوشته گرتون در آنا بازیس (VII، ۸، ۲۵) می‌توان قایل شد؟

چنین به نظر می‌رسد که حزب این سؤال را بایستی از خود گرتون بخرو. زیرا وی در کتاب دیگری به نام کوردوپدیا (تربیت کورش) ۴۸۴ می‌نویسد که کورش کبیر، مؤسس سلسله هخامنشی، شخصی را به نام ارتاکماس به شهر بی فروگیا گماشت. این موضوع باعث بحث است، زیرا سدهی در دست نیست که ثابت کند فروگیا به تنهایی یک شهر بشیر محرا را در طول تاریخ، یعنی از بدو سلطنت کورش اول تا سال ۴۵۱ ق م تشکیل داده باشد. لذا همان‌طور که لهرس-هاوین مدعی است، فهرستی را که گرتون در کتاب بایزیس (VII، ۸-۲۵) می‌دهد، از خود او نیست و نویسنده آن شخص نامعلوم است. بدین قسم نمی‌توان برای این نوشته ارزش تاریخی قایل شد. موقعی که به لهرس-هاوینت ایراد گرفته می‌شود، اگر در عهد کورش کبیر کسی به نام ارتاکماس حاکم فروگیا بوده و در سال ۴۵۱ ق م بیکس دیگری به همین نام بر آن فرمانروایی می‌کرده است، چگونه این تشابه نام و تصادف تاریخی را می‌توان توجیه کرد، وی جواب می‌دهد که خیلی ساده است این تشابه تصادفی نیست بلکه بدین علت است که حکومت این منطقه در خانواده ارتاکماس موروثی بوده است و نام ارتاکماس نام سلسله‌ای است که در فروگیا سلطنت می‌کرده است. ۴۸۵ پس با بر سبده لهرس-هاوینت شهر بشیر فروگیا را خاندانی سلطنتی به نام ارتاکماس اداره می‌کرده است. ولی نکته حالب احساس است که گرتون در کتاب آنا بازیس (VII، ۸، ۲۵) به هیچ وجه نمی‌گوید که ارتاکماس شهر فروگیا بزرگ بوده است به دلیل اینکه این منطقه در قلمرو فرمانروایی کورش کبیر بوده است و ارتاکماس حز يك فرماندار سمتی نداشته است ۴۸۶ و بر فروگیای کوچک حکومت می‌کرده است.

کتاب کوردوپدیا یا شرح دوران کودکی کورش کبیر، بایستی در ردیف يك زمان قرار داد، و بعید به نظر می‌آید که بعد از یکصد و پنجاه سال که از

سلطنت کورش کبیر می‌گذاشته با عید و روزه می‌که گریه‌یون ریدکی می‌کرده است، نامهایی که در این کتاب ذکر شده بد که ملا<sup>۲۸۷</sup> درست و معبر باشد<sup>۲۸۷</sup> برشته‌ی آنان پس سرچنانکه عدا<sup>۲۸۸</sup> خواهیم دید در همین حکم است.

**الف پترادات (مهرداد) در لیکائوبیا و کنتو که (کاپادوکیه) حکومت می‌کرده است**

لهم<sup>۲۸۹</sup> هاویت اظهار می‌دارد که پترادات (مهرداد) فرماندار بوده و بر سر نظر کورش کبیر ادای وظیفه می‌کرده است و قمر و حکمت کورش کبیر شامل لودیا، پروگیا و کنتو که و (کاپادوکیه) بوده است<sup>۲۸۸</sup> تا بعداً اظهارات لهم<sup>۲۸۹</sup> هاویت مقرون به تحقیق است ولی تصور لهم<sup>۲۸۹</sup> هاویت بر وجود خصومت و دشمنی بین کورش کبیر و پترادات (مهرداد) باعث تعجب است. لهم<sup>۲۸۹</sup> هاویت عقیده خود را بر این موضوع استوار می‌کند که سرماران کورش کبیر منطقه لیکائوب در غارت کردند و این عمل با به دستور و احاطه کورش کبیر انجام گرفته است.<sup>۲۸۹</sup> سپس چنین نتیجه می‌گیرد که کورش کبیر با پترادات (مهرداد) عداوت داشته است این عقیده برخلاف اظهارات گریه‌یون است<sup>۲۹۰</sup> و چنین به نظر می‌آید که لهم<sup>۲۸۹</sup> هاویت یا دقت کافی نکرده یا فراموش کرده و یا اطلاع ندارد که در زمان سلطنت داریوش دوم شخصی به نام آرمارامه شهرت کنتو که (کاپادوکیه) بوده است و در آن زمان کاپادوکیه شهرت شش مهمی را تشکیل می‌داده است<sup>۲۹۱</sup> گرش کورش کبیر احاطه نهی و غارت لیکائوب را داده برای این بوده است که با پترادات (مهرداد) خصومت و دشمنی داشته بلکه به این علت بوده است که اهالی این منطقه حاضر به تسلیم به اوامر کورش کبیر نشدند و حاکم لیکائوبیا، یعنی پترادات (مهرداد)، به اداره کانی قشون در اختیار بد شد که آنان را محصور به تسلیم به اوامر کورش کبیر کند قبل از آنکه کورش کبیر به سمت سلطنت آسیای صغر گمارده شود. کنتو که (کاپادوکیه) یک شهرت شش مهم بوده و اداره امور آن به آرب رامه محول شده بوده است. فقط از موقعی که کورش کبیر در سال ۴۵۱ ق م به این مقام منصوب گردید، بری کنتو که (کاپادوکیه)، که در قمر و فرمانروایی او بوده، فرمانداری ارجام کورش کبیر

همین شده است. بنابراین در سال ۲۵۱ ق م کتیبه که (کاپ دو کیه) دیگر شهر است.  
شش مجزایی نبوده است.

ب - درسی در منطقه و عربستان، به درس در سوریه و آشور، روپاراس در بابل  
(آنا بازیس، VII، ۸، ۲۵).

عقیده الهی-هاویت شویض حکومت سرزمینهای بالا به این سه تن از  
سرن، بر طبق نوشته گرهون، از نظر تاریخی حایز اهمیت است.<sup>۹۱</sup> وی عقیده  
حد را بر دو روایت یکی از هرودوت، که بر حسب آن آشور و بابل يك  
شهر است را سبیل می دهد.<sup>۹۲</sup> و دیگری رگرهون، که حاکی از الحاق  
آشور به سوریه است.<sup>۹۳</sup> استوار کرده است تا به حال خود نباید نتیجه بگیرد  
که نوشته های گرهون درست و معتبر است. وی چس تصور می کند: که احتمالاً  
در سالهای ۵۵۵ و ۴۵۱ ق م تغییر می در مرزهای شهر شبها رخ داده است  
به اثر آن مثلاً وضع شهر شبی بابل، که تا آن موقع يك شهر شبی مستقل  
بود، سر کرده، و آشور (که الهی-هاویت آن را با بین النهرین یکی می گیرد)  
به منطقه ماورای فرات پیوسته است.<sup>۹۴</sup> یعنی سوریا به اضافه کوتله - سوریا  
*Koίλη Συρία*، به عبارت دیگر همان وضعی که ما در انابازیس (VII، ۸،  
۲۵) می یابیم بدین سان، به عقیده الهی-هاویت، به درس بر منطقه سررگ و  
ماورای که شامل سوریه - آشور بوده حکومت می کرده، و روپاراس بر  
س.<sup>۹۵</sup> و چون در نظر الهی-هاویت بابل همان اربهران است و مرد آن تا  
سرحد مصر امتداد داشته است، و گرجین شبیه می گردد که گروه قبیه -  
عربستان خرسی از شهر شبی سررگ سوریه - آشور بوده است و درس  
Dernes فرماندار آن، چیزی جز شهر بابل نمی توانسته باشد.<sup>۹۶</sup> که زبردست  
لدرس بوده است. حتی اگر با الهی-هاویت همداستان گشته گزارش گرهون  
درست ندانیم، از نتیجه گیری او نمی توان پشتیبانی کرد، زیرا:

۱ - منطقه ای را که هرودوت (III، ۹۲) آسوریا (آشور) *A'souρία*  
می نامد با آسوریایی که گرهون در کتاب انابازیس (VII، ۸، ۲۵) خود نام  
برده است یکی می داند و حال آنکه این امر به طور محرز ثابت شده است.<sup>۹۷</sup>



۲- لهن-هاوېت، راس قطر پېشناسی می کند که آشور و بابل در شبه  
 داریوش گیر، همان طور که هرودوت در پیرس تقسیم بی شاهنشاهی به شهر  
 شینا اظهار داشته است، يك شهر بشی محراب تشکیل می داده است ۲۹۹  
 ب در اسحا بیر به عقیده « لهن-هاوېت در اشته است ریر موقعی که  
 هرودوت از بابل گفتگو می کند متعوض شهر بابل است به شهر بشی بابل  
 همان طور که وقتی بن مورخ می « اکاتان و ماتی شهر بشی ماد  
 (III، ۹۲) یا «ار شوش و ماتی سردمن شوند» (III، ۹۱) «طور» و  
 شهر اکاتان (هنگمنه، همدان) و شهر شوش است هرودوت چنانچه می حد است  
 در شهر بابل و شهر بشی بابل مجموعا تعبیر کند واژه آشور را به کار می برد  
 به عبارت دیگر شهر بابل و شهر بشی بابل در نظر هرودوت در سرطندای که او  
 آشور می نامد واقع شده اند و لهن-هاوېت بر این موضوع مکرر است  
 و آن را اذعان دارد و می نویسد:

*Assyria und Babylon sind bei Herodot nicht zwei  
 nebeneinander liegende Landschaften, sondern ist der  
 Obergriff, der auch Babylone in sich schließt*<sup>۳۰۰</sup>

باین آشور هرودوت و آشور گرهون یکی هستند<sup>۳۰۱</sup>، که ماطی  
 محتمی هند که نام مشترك گرفته اند. لهن-هاوېت یا یکی شمردن شور و  
 بابل چیس نتیجه می گیرد که شهر بشی موراای ورات، ارحمه سردمن بابل  
 چرو شهر بشی آشور است و از آنجا به این نتیجه می رسد که سردمن بابل، که  
 به وسیله روابراس اداره می شده، شهر ساسی بیش می تواند باشد و حدود  
 روابراس فرماندار تابع بله ریس، شهر باستان از شهر بشی سور به آشور،  
 که سردمن بابل خرو آن به شمار می رفته، بوده است<sup>۳۰۲</sup>

از نوشته گرهون چیس بر می آید که به شهر بشی محراب واحد داشته  
 است بی آنکه یکی تابع دیگری بوده باشد.<sup>۳۰۳</sup>

اما برای خود این وضع می توان حالات گوناگون بایل شد

۱- هر يك از این سه منطقه، واحد مستقل و محرابی را تشکیل می داد<sup>۳۰۴</sup>

یعنی واحد اداری مستقلی بوده است.

۲- دولت اریس سه منطقه دارای استقلال اداری بوده بدیع شهرس-  
شاهی مستثنی را ناکبیل می داده اند<sup>۳</sup> و منطقه سوم فقط فرمانداری تابع  
یکی از آنها بوده است.

۳- یکی از این استقلال دحلی داشته و دوم منطقه دیگر فرمانداریهای  
تابع این شهر بنشین بوده اند.<sup>۳۰۶</sup>

۴- هر سه منطقه فرمانداری یک شهر بنشین و حد بوده اند. همچنانکه  
مروگنا، لودیا و کپو که (کاپادوکیه) چسب حلی داشته اند  
به هر حال به صرف اینکه بابل در اواخر سلطنت هخامنشیان یک واحد  
در ب شهر بنشین بوده، نمی توان مدعی شد که در سال ۴۵۱ ق م بر وضع  
به همین سان بوده است.

### ج- آریاکاس در مادا

در مورد شهر بنشین مادا قبلاً دیدیم که کورش کبیر پس از تسلط بر این  
منطقه آنرا به دو شهر بنشین تحریر کرد و بعد از آن مادا جزء لایفک شاهنشاهی  
ایران شد و کاملاً جزء امپراتوری ایران گردید و با پارسه و سایر شهر بن-  
شینهای واقع در ولایت کومسی ایران رقیب داشت، همانطور که در نقش  
پله های تخت جمشید مادها را با پارسها در یک ردیف و با امتیازات مشابهی  
می بینیم. و پس از پیوستگی ماد به شاهنشاهی ایران آگاهی ما از نظر تقسیمات  
کشوری در ایس سرزمین موط به تحقیق بیشتری است اهمیتی که می توان  
برای این سرزمین قابل شد رهبری روحانی معان و گرویدن تدریجی آن به  
دین زردشت است که محلی جداگانه دارد و پس بفرنج است در مورد این  
دهباوه ما اولین و آخرین اطلاعی که در دست داریم ساجهای است که در  
ابتدای سلطنت داریوش به دست گوماتا به وقوع پیوست و شورش است که او  
به راه انداخت و به سرکوبی او خاتمه یافت. تا آنجا که بر ما معلوم است مرز  
های مادا تا سرزمین کردوکی (کردستان) کشیده می شده سرزمینی  
که سربازان مزدور یونانی به سرپرستی سردار مزدور یونانی  
و به فرماندهی کورش کبیر در موقع سازگشت به مین خود، که یونان

باشد، از آن عبور کرده اند. همچنین هیچ دلیلی در دست نیست که آشور حرشی از این شهر بنشین بوده است. از این معنی که استان آشور بعدها آریلا نامیده شد<sup>۳۰۷</sup> لهنی - هاو پت چنین نتیجه می گیرد که در سال ۴۵۱ ق م این منطقه حر و شهر بنشین مادا بوده است<sup>۳۰۸</sup> پس موضوع را گزینون به طور منحر اظهار بکرده است تا لهنی هاو پت بتواند عقیده خود را بر آن ستوار سازد البته سایر اظهارات هرودوت، طلق قاعده و نظام نوسی که داریوش کبیر به وجود آورده بود، آریلا جزو شهر آشور بنشین (شهر بنشین نهم فهرست هرودوت)<sup>۳۰۹</sup> گردید و در زمان اسکندر، آریلا جزو شهر بنشین مسوپوتامیا (بین النهرین) به شهر بنشی آمفیماکوس *Amphimaque* شد<sup>۳۱۰</sup> چنانچه آریلا در زمان سلطنت داریوش کبیر و حکمرانی آمفیماکوس جزو همان شهر بنشین بوده است که قسمت اصلی آن بین هرت و دحله قرار داشته، می توان چنین تصور کرد که بخش عمده ای از غرب این شهر بنشین مجزا و به شهر بنشین مادا منضم شده باشد و حال اینکه چنین چیزی به وقوع پیوسته است.

### د تریبازوس حاکم فاسیسیها خبریتها

اولا سادکس و سپس حر و شاهشاهی ایران بودند و گزینون تریبازوس را گاهی آرگون (فرماندار)<sup>۳۱۱</sup> *ἄρχων* و گاهی اویسارخوس (استاندار) *ὀπισάρχος* ارمنستان می نامد.<sup>۳۱۲</sup> از طرف دیگر گزینون وقتی که از حالینها و باتو که اینها و دسیسیها<sup>۳۱۳</sup> گفتگو می کند، نمی گوید که فاسیسیها زیر فرمان تریبازوس بوده اند و این خود دلیل دیگری است که پوشه گزینون (آما بازوس VII، ۸، ۲۵) دارای حقیقت تاریخی نیست و نمی توان به صحت آن اطمینان کرد. مطلقه ای که اوروشس بر آن حکومت می کرده شامل تمام سرزمین ارمنستان بوده و تیریپ روباس عنوان فرماندار قسمت غربی ارمنستان زیر دست اوروشس فرمان می رانده است. سرانجام باید در نظر داشت که پاولاگوبا که اداره امور آن به کوربلاس محول شده بود<sup>۳۱۴</sup> در سال ۴۵۱ ق م جزو کشور شاهشاهی ایران بوده، و يك شهر بنشین تحت الحمايه، آنطور که لهنی هاو پت ادعا می.

کند، نیوده است. ۳۱۵

### هـ فارنا بازوس فرماندار بیتیتیا

با مطالعه قسمت دیگری از «انابازیس» خواهیم دریافت که این منطقه  
همی بیسیا در قلمرو حکمرانی فارنا بازوس نیوده است. ۳۱۶ این قسمت از کتاب  
انابازیس برخلاف نوشته اصلی (VII، ۸، ۲۵) گزنفون است. ۳۱۷

بار آنچه گذشت تقسیم بندی شهرت ششهای گزنفون، ب شخصی دیگری  
ب مستعار گزنفون، می تواند ب وضع تقسیمات کشور شاهنشاهی ایران در سال  
۴۵۱ ق م مطابقت داشته باشد. بیش ر همه از این رو که اگر این اطلاعات  
به ارجحود گزنفون ۳۱۸ بکه از مؤلف شناس دیگری باشد ۳۱۹ اظهارات این  
شخص شناس، ا می توان قابل اطمینان دانست و مورد بحث قرار داد. دیگر  
از این جهت که این روایات خواه ارجحود او باشد حواد باشد، صد و بقصر  
هستند و تولید اشتباه و گمراهی می کند. لذا بر نوشته های گزنفون در کتاب  
«انابازیس» (VII، ۸، ۲۵)، که از تقسیمات شاهنشاهی هخامنشی بحث می-  
کند، می توان متکی شد و اعتماد کرد اما با وجود فقدان اطلاعات روشن در  
بار تقسیم بندی کشور شاهنشاهی ایران و حدود شهرت ششها در سال ۴۵۱ ق م،  
این را قیامدار نظر دورداشت که در این تاریخ ابرو کوماس شهرت سوریه بوده، و  
شهرت نشین سوریه تا سرحد کیلیک ادامه داشته ۳۲۰ و ضم شامل بقیه ۳۲۱ و شمال  
سوریه تا کناره رود فرات بوده است. ۳۲۲ لذا چنین نتیجه گرفته می شود که در  
این تاریخ (۴۵۱ ق م) جنوب سوریه، واقع بین مدیترانه و صحرای سوریه، شمال  
سوریه، بین امانوس *Amanos* و فرات، یک شهرت نشین محرا را تشکیل می داده که  
ایرانیان آن را ابرهر و یونانیان سوریا می نامیدند ۳۲۳ و اما در این باره که  
شهرت شش سوریه شامل قسمت شرقی بهر فرات هم بوده است، نمی توان  
بقییس کرد و در کتاب انابازیس که منبع اصلی اطلاعات ما راجع به این  
زمان است، هیچ گونه نقطه نشانه ای یافت نمی شود، می توان نیز حدس زد که تمام  
مطابق بین فرات و دجله شهرت نشین مستقلی را تشکیل می داده است.

اگر وضع امپراتوری ایران را از روی به شتهای گزنفون می توانیم

به حویلی دریاییم، نوشته‌های مورخان دیگر مانند دیودوروس و ژرین در دست هست که وضع ایران را در زمان بعد از حرکت لشکر گرش کهنس، که در آن گرنفون بر قسمتی از سربازان اخیر یونانی فرماندهی داشت، به طرف پایتخت ایران شرح داده‌اند و ما در فصل آینده به بحث در اطراف نوشته‌های آنان می‌پردازیم. همان طور که بعداً ملاحظه خواهد شد در نوشته‌های این دو مورخ بر آشفتگیهای زیادی دیده می‌شود که بررسی شده‌اند.

#### ۴. اطلاعاتی که دیودوروس در کتاب خود (XVI، ۴۲، ۴) به ما می‌دهد:

را حح به تقسیم‌بندی کشور ایران به هرودوت توانست وضع را روشن کند و نه گرنفون، حال بیسیم آیا دیودوروس می‌تواند کنجکوی ما را در این مورد اضا کند و اطلاعاتی که به ما می‌دهد، خصوصاً در دره قسمتی از امپراتوری ایران که شامل بین النهرین و سوریه و آشور است، تا چه اندازه درخور اطمینان و استفاده است. پیش از اینکه نوشته دیودوروس را مورد انتقاد قرار دهیم، تذکر این نکته را لازم می‌دانم که منطقه بین النهرین بیش از سایر مناطق امپراتوری ایران دچار ناراحتیهای داخلی و شورش و طغیان بوده است و همچنین بدعلت حوادث و بحرانهای گوناگونی که به فسط در زمان سلطنت هخامنشی بلکه بعدها، در عهد پارتها و ساسانیان، در این سرزمین رخ داده، درباره آن اطلاعات بیشتری در دست داریم. سرزمینهای آن سوی فرات که گهواره‌های تمدنهای کهن بوده، صحنه حوادثی شده است که به نقطه صلح و آرامش ساکنان خود را به هم زده بلکه طلی قربها باعث سلب راحتی تمام خاورمیانه شده است.

از نظر تقسیم به شهر ب‌شبهها، یعنی حوزه‌های اداری، در سایر نقاط ایران هخامنشی هیچ گونه تغییر قابل ملاحظه و حایر اهمیتی روی نداده و ماریح در مورد این نقاط هیچ حادثه و اعتشاشی به اهمیت آنچه در آسیای صغیر روی داده، ثبت نکرده است. اگر پس از برقراری نظم و ایجاد سازمان کشوری توسط

داربوش اول، ولایت ایران بدون هیچ گونه اعتشاش و نادراحتی به سر برده است. مسمت باختری شاهنشاهی ایران در فواصل کم و بیش کوتاه دچار تشحاط و کشمکشهای خونی گوناگون گردیده است. یکی از عوامل عمده این نادراحتی اختلاط و امتزاج نژاد و مذهب است که این قسمت از آسیای باختری را دچار آشفتگی کرده است. در زمان سلطنت اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق م) شورش عمومی و خشن اودی در مصر و فسیقیه و همچنین در حریره قبرس و صیدون (صیدا) به وقوع پیوست و مدت سه سال از سال ۳۵۱ تا ۳۴۸ ق م طول کشید. این اعیان و اعتشاشات را دیودوروس در کتاب خود ثبت کرده است. دیودوروس در کتاب خود از نبرد بهزیس و مازیوس برای سرکوبی فینیقیان و همچنین از سرکوبی مصریها توسط بک سردار دیگر ایرانی به نام یاگواس<sup>۳۲۴</sup> اطلاعاتی به دست می دهد، بی آنکه تاریخ صریح و صحیح این لشکرکشیها را تعیین کند. دیودوروس در تعیین تاریخ و بلهائی که حادثه در آنها رخ داده است صریح و قاطع نیست و تقریباً می توان گفت در این مورد هیچ گونه دقیقی به کار نبرده است.<sup>۳۲۵</sup>

ما نام بلهزیس را بیشتر در سرد گرهون دیدیم<sup>۳۲۶</sup> که او را در موقع لشکرکشی کورش کهین برای جنگ با برادرش بدعوان شهرت سوریه معرفی کرده بود. ولی این سردار در سال ۴۵۱ ق م دیگر شهرت بود. وی اسزوا اختیار کرده بود و باقی عمر خود را در قصری که در سوریه داشت به سر می برد (گزنقون، انا بازیس I، ۴، ۱۵).

سربازان کورش کهین به فرمان او املاک بلهزیس را غارت کردند. لذا ما بر عقیده گرهون، کورش کهین او را به مثابه دشمن خود می شمرد. اکنون يك سوال پیش می آید و آن این که آیا این هر دو بلهزیس، یعنی بلهزیس های گزهون و دیودوروس، يك تن هستند<sup>۳۲۷</sup> یا دو تن هستند متعلق به يك خاندان؟ خابواده بلهزیس به یکی از خاندانهای اشرافی کهین ایران تعلق داشته و می توان گفت که افراد این خابواده «سلسله» ای از شهرها را تشکیل می داده اند. هر چند استعمال تعبیر «سلسله شهرها» در عهد هخامنشیان صحیح نیست، چون این مقام در آن عهد موروثی بوده است<sup>۳۲۸</sup>، با اینهمه، باید بگوییم که در سال ۴۵۱ ق م

یعنی موقع ورود اختلاف بین کوروش کهس و برادش اردشیر دوم شخصی به نام ابرکو ماس شهرت سوریه بوده است<sup>۳۲۹</sup> به بله ریس دیودوروس می نویسد که در سال ۳۵۰ ق م بک شهرت به نام بله ریس در سوریه حکمرانی می کرده است، ولی مردهای این شهرت بشی سوریه را تبعیض می کند.<sup>۳۳۰</sup> اما چون سرداری ایرانی به نام بله ریس به ککک مازیوس، شهرت کیلیک، مأمور درهم-بکنن خودش هنیقیان گردید، در نظر اول می توان چس فکر کرد که وی شهرت سوریه بوده است. ولی لهن-هاوېت به انکار نوشته دیودوروس (XIV، ۴۲۰) و با مقایسه این نوشته با روایت گرنفون (آناباریس، VII، ۸، ۲۵) از این نظر پشتیبانی می کند که بین الیه ریس جزو شهرت بشی سوریه بوده است<sup>۳۳۱</sup> تا بر این چس تبعیض می گردد که این بله ریس اخیر حاسن بله ریس است که گرنفون در آناباریس (VII، ۸، ۲۵) را او یاد کرده است<sup>۳۳۲</sup> و چون بله ریس گرنفون (آناباریس، VII، ۸، ۲۵) حکمران بین الیه ریس در سوریه است، بله-زیس دیودوروس (XVI، ۴۲) در شهرت بشی به همان وسعت را اداره می-کرده است یعنی شهرت بشی سوریه را که در عین حال شامل بین الیه ریس نیز بوده است. لهن-هاوېت به اتکای شیهت نام حق ندارد چنین نتیجه بگیرد خصوصاً در منطقه ای که همیشه وسعت هر يك از شهرت بشیهاش در نوسان و دستخوش تغییرات بوده است.

کارشتد<sup>۳۳۳</sup> با لهن-هاوېت همعبده است. لیکن لویتره<sup>۳۳۴</sup> با آن دو اتفاق عقیده ندارد و می گوید به علت شیهت نام نمی توان بقس حاصل کرد که هر دوی آن در دو زمان مختلف دارای يك شعل بودند و وظایف خود را در يك شهرت بشی با حدود جغرافیایی واحد انجام می داده اند.

دیودوروس در تعیین مشاغل صاحبان ایرنی و درجه و مقام آنان مرتکب اشتباهاتی شده است مثلاً می نویسد که ماریوس شهرت یعنی استاندارد ببقیه بوده است.<sup>۳۳۵</sup> درحالی دیگر می نویسد که همان ماریوس آرچون (فرماندار) کیلیکیا<sup>۳۳۶</sup> بوده است و به بله ریس نام یا بهتر بگویم عنوان شهرت سوریه را می دهد. در نتیجه برای دیودوروس فرماندار و استاندار یکی هستند ولی آن طور که اطلاع داریم، مازیوس مدت زیادی شهرت کیلیکیا بوده است و در همان

رمان که شهر بکلینیکا بوده، شمال سوریه بر مدت ده سال در قلمرو فرمانروایی او قرار داشته است که در موقع هجوم اسکندر به ایران در و رها را به روی سپه مهاجم گشود و به ایران حیات کرد و اسکندر به پاداش حیانت او به ایران وی را در مقام خودش انقا کرد.<sup>۲۲۷</sup> ماریوس موقعی که از طرف شاهنشاه ایران مأمور برقراری آرامش در صیقله شد، برای محارح لشکر کشی و پرداخت هزینه تحویرات سپاه احاد صرب سکه یافت از طرف دیگر ادین Arrien، مورخ یونانی، همین ماریوس را شهر بابل<sup>۲۲۸</sup> و او پارخوس  $\nu\pi\alpha\rho\chi\omicron\varsigma$  بابل نامیده است.<sup>۲۲۹</sup> بنا بر این برای آدین، شهر ب و او پارخوس یکی هستند<sup>۲۳۰</sup> به همین علت است که از شعل و مقام قطعی هر يك در مأموران ایرانی در صحنه شاهنشاهی ایران، در این موقع بخصوص، نمی توان اطلاع روش حاصل کرد.

اما فروگای هلنی اصلاً يك قسمت از شهر بنشین داسکیلوم<sup>۲۴۱</sup> بوده و در عهد داریوش کبیر شامل پافلاگونیا، هلنپوت (داردابل) و تراکیای آسیایی بوده است<sup>۲۴۲</sup> و در فهرست شهر بنشینهای هرودوت سومین شهر بنشین است. با توجه این شهر بنشین، یا بهتر بگوییم متر شهر آن، در داسکیلوم واقع در فروگای هلنپوتی قرار داشته است. اس شهر بنشین بزرگ به چندین شهر بنشین و بخش تقسیم می شده که حمة آنها زیر فرمان شهر ب که در رأس سلسله مراتب حکومتی جای داشته، بوده اند.<sup>۲۴۳</sup> موقعی که مقام شهری لودیا و یوبیا به کوروش کبیر واگذار شد، چون وی از خانواده سلطنتی و برادر شاهنشاه ایران، اردشیر دوم، بود و آسیای صغیر اهمیت نظامی داشت، اردشیر ایالت فروگای بزرگ (واقع در مرکز آسیای صغیر) و همچنین کپتو که (کاپادوکیه) را به قلمرو فرمانروایی او افزود. بدین سان، شهر بنشین لودیا، که پایتخت آن ساردیس بود، در زمان حکومت یا بهتر بگوییم نیابت سلطنت کوروش کبیر فوق العاده وسعت یافت و به حکم اجبار می بایستی به مناطق کوچکی تقسیم گردد که بتوان آن را اداره کرد. مثلاً یکی از قسمتهای تابع آن، فروگای بزرگ بود که فرمانداری آن را کوروش به آرتاگوماس تفویض کرد و حکومت کپتو که (کاپادوکیه) را به میراث داشت (مهرداد) واگذاشت.<sup>۲۴۴</sup> پس از شکست کوناکسا و مرگ کوروش کبیر، اردشیر دوم تیسافرنس را بد جای او برگزید و اداره شهر بنشین لودیا را به وی محول



کرد ولی فروگبای بزرگ همچنان به صورت يك فرمانداری باقی ماند پس ر  
مرک تیسافرس و در زمان سلطنت داریوش سوم (۳۳۶ ق م) فروگبای بزرگ  
به مقام يك شهر بنشین خود مختار ارتقا داده شده. ۲۴۵

مورخ دیگری باسی بهرام ازین اردو فروگ در اواخر سلطنت هخامنشان  
گفتگو می کند ۲۴۶ در زمان داریوش سوم ساحه میانس Myllias از قمر و  
فروگبای محرا شد و به حیره لویکا Lycie پیوست. ۲۴۷

در دوره کشور مصر، بدکت که هنگام حمله اردشیر سوم به تحت سلطنت  
از امپراتوری ایران محرا شده بود و شصت سال بعدتره ریدکی مسقفی داشت  
برای بار سوم اردشیر سوم این کشور را دوباره مطیع و جزو امپراتوری ایران  
ساخت. ۲۴۸

چنانکه مشاهده می شود، در تمام مدت سلطنت هخامنشان شهرت بخشی  
امپراتوری ایران چهار نظر وسعت و حده از لحاظ شماره پیوسته در تغییر بوده اند  
و این روی مدنی سلطان لای فوق العاده مشکل است بداند که امپراتوری  
ایران دارای چند شهرت شین یک استان بوده است خصوصاً که قسمت سده  
اطلاعات ما از مورخان یونانی است. و این دره شبه های خود قطع هستند  
و به طور کلی همه آنان شهرت (استاندار) و فرماندار را با یکدیگر اشتباه  
می کند. گاهی واژه «آرخون» را به کار می برند و گاهی عبارت «اوپارخوس»  
را، و اشکالات از همین جا سرچشمه می گیرند، و نمی توان دانست مقصدشان  
شهرت است یا مقامات دیگر مانند فرماندار، فرمانده دستجات نظامی، کارگزاران  
چون همه این عاوین را می تفاوت به کار می برند.

مثلاً گزنون (آنا بازس I، ۳۰۱ و I، ۹، VII؛ ۸، ۲۵) در يك جا  
(I، ۱، ۳) خودش کنین را آرخون ἀρχων و در جای دیگر همان کتاب (I، ۹،  
۷) او را ساتراپس (شهرت) σατραπης لقب می دهد. همچنین آرین Arrien  
در کتب خود مازنیوس را در يك جا (III، ۱۶، ۴) ساتراپس (شهرت) نابل ۲۴۹  
و در جای دیگر (IV، ۱۸، ۳) اوپارخوس نابل می نامد. وی این هر دو  
واژه را به يك معنی می گیرد.

در نزد دیودوروس نیز همین بدقی مشاهده می شود مثلاً دیودوروس

همان ماریوس در پلک (XVI و ۴۲، ۲) آرخون کیلیک می‌جویند و حال آنکه همین ماریوس هنگام فرونشستن شورش بیتی و انقباد آن ساتراپس (شهرب) نامیده می‌شود.

آریس همه سرداران سپاه در پیرش سوم را در موقع هجوم اسکندر به ایران بدون استیصال تراپی σατραπαι (ساتراپی، شهرها) می‌نامد. چون به مقام و به شغل امرای لشکری و کشوری شاهنشاهی ایران توسط مورخان یونانی به طور دقیق تعیین شده است، غده شهرهایشها و در نتیجه وسعت هر يك از آنها را به دقت نمی‌توان تعیین کرد.

در زمان و رسی استان واژه‌ای که برای شهر به کار می‌رود «حشاسه» یا «گئاسه‌پاوه» یعنی حامی و نگهبان شاهشاهی بوده است و این تنها کلمه‌ای است که در سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان به چشم می‌خورد که به زبان آرامی به «پیها» *Pihe* ترجمه شده است.

در کتابهای گریغون نیز به همان بدقتی راجع به شغل و مقام امرای کشوری رومی جوریم مثلاً در سیس داردانیسی *Zénis de Dardanas* عنوان شهرت می‌دهد (هینیک *Heléniques*، III، ۱، ۱۵۰) و حال آن که وی فرماندار (شهرب) یار) آیولیا و زیر دست فارتانازوس شهرب بوده است.

اشکال دیگری که برای تعیین شهرهایشها بدان رومی جوریم، اختلاف نظر مورخان یونانی در مورد منطقه‌ای خاص است. مثلاً در مورد سوریه و آشور به طور قطع معلوم نیست هر يك چه مقدار وسعت داشته و مرزهایشان تا کجا کشیده می‌شده است. در مورد هرودوت سوریه جزو شهرهایش سوریه است، که در شمال کپتو که (کاپادوکه) در محاورت دریای سیاه واقع شده است. در عین حال همین سوریه در شهرهایش پنجم قرار گرفته (III، ۹۱) که شامل جزیره قبرس و قینیقه نیز هست. ۲۵

در نظر گریغون (آناکراس، I، ۲، ۶) سوریه هم مرز میسقه است و ب دریای مدیترانه کشیده می‌شود و آشور نیز جزو آن است. بازم او سوریه را شامل قسمت غربی فرات می‌داند و قسمت شرقی این شط را آشور می‌نامد. حدود آشور نیز به یوه خود محل گفتگو است. در مدو امر این منطقه کم.

وسعت بوده و در نتیجه فتوحات متعدد مروجت خود و رزده دست پس از  
انقضای این امپراتوری، همچنان همه سرزمین‌هایی که ضمیمه آن شده بودند به  
نام آشور نامیده شده‌اند، با این حد که بابل گاهی حران و گاهی حداد از آن  
مناظر شده‌است.

چند قرن بعد کشور آشور معروف به (بین‌النهرین) هم می‌گردد ۲۵۱ که  
گاهی بابل را دربر می‌گیرد و گاهی نه. ۲۵۲

ایرانیان، آشوریان و بابلیان منطقه‌ای را که در سمت غربی فرات واقع  
شده است ابرتهران می‌نامیدند.

بابل دربردارنده ایران هخامنشی عبارت بوده است از تمام منطقه‌ای که بین  
فرات و دجله واقع بوده است و تشکیل يك واحد جغرافیایی و اداری مجزا  
می‌داده است. پس از آنکه این منطقه به دو شهر بنشین تقسیم شد، قسمت شرقی  
را ایرانیان هخامنشی با بروش نام نهادند و حال آنکه هرودوت همین قسمت را  
آشور می‌نامد (III، ۹۲).

## نتیجه

با این در همه موارد مذکور، چه در بردم و حان قدیم و چه در نرد  
بوستانگان جدید و دانشمندان خاورشناس، اختلاف عقاید فراوان است و این  
امر عذرخواه ماست در اینکه بر سر فهرست شهر بنشینها تا به این حد درنگ  
کردیم. منظور اصلی و نهایی ما روشن کردن وضع ایران و استانهای امپراتوری  
ایران در این زمان بوده است و به قول فرانسویها جرقة بر خورده عقاید حقیقت  
را روشن می‌کند. ۲۵۳

به طور خلاصه چنین نتیجه گرفته می‌شود:

- ۱- پس از استقرار شاهنشاهی ایران به دست تیرانای داروش کبیر،  
سرداران ایران، در عین حال که وظیفه نظامی خود را انجام می‌دادند، دارای  
شغل و مقام استانداری نیز بودند. هر چه از این تاریخ به جلو می‌رویم در شغل

بیش از پیش از یکدیگر جدا می‌شوند و مورخان یونانی نتوانسته‌اند تعاونی بین این دو شغل نگذارند و بها را از یکدیگر محروم کنند.

۲- عده استانیهای ایران در اواخر سلطنت هخامنشیان بیش از اوایل فرمانروایی آمان بوده است.

۳- به همان سبب که با برعلی عده شهرت‌بخشها یا اسانها افزونی می‌یافت، طبع و سبب برخی از آنها کم می‌شده و بر عده شهرتها افزوده می‌شده و وسعت مناطق نظامی زیر فرماندهی يك سردار زیاد می‌شده و لذا عده این سرداران کاهش پیدا می‌کرده است.

۴- اگر در بدو امر وظایف کنواری و لشکری در دست يك نفر متمرکز بود، به تدریج این دو وظیفه از یکدیگر محروم شدند و این هنگام چند استان زیر فرمان يك فرمانده یا پوراپنی‌نیش قرار می‌گرفت.

۵- عده این سرداران، از زمان حشيارشا و اردشیر اول، رو به تنزل می‌گذازد در این موقع شاهنشاهی ایران بدشش و سپس بدپنج و حتی چهار منطقه نظامی تقسیم می‌شود و سپس امر یکی از این بدبختی و اضمحلال این شاهنشاهی عظم به‌شمار است چون مازیوس که منطقه سزدگی را زیر فرمان خود داشت آن را به سکندر واگذار کرد و با چپ‌نویستی، سگی جاویدان بری خود بر جای گذاشت پس به‌همان سبب که تعداد استانها افرایش و وسعت آنها کاهش می‌یافت، تعداد شهرتها افرایش و تعداد مناطق نظامی کاهش پیدا می‌کند.

## ذیل

### مذهب ایرانیان در زمان هخامنشی و ساسانی مذهبی شاهنشاهان این سلسله

#### ۱. مذاهب ایرانیان عهد هخامنشی

در باره مذهب ایرانیان عهد هخامنشی به علت نبودن اسناد لازم و مدارك معتبر نمی توان عقیده صریح و قاطعی اظهار کرد.<sup>۱</sup> بعضی از محققان و حاورشناسان معتقدند که شت زردشت در قسمت شمال شرقی ایران، در منطقه باختریان، که بین آمودریا و سیردریای کنونی واقع است، دست به تبلیغ رده است.<sup>۲</sup> محل تولد زردشت را در شهر رگه یا رعه (ری)<sup>۳</sup> تعیین کرده اند و بنا بر عقیده نیرنگ شت زردشت در سن سی سالگی تبلیغ مذهب خود را شروع کرده است.<sup>۴</sup> چون یکی از قایل ماد محصوراً به امور و مراسم دینی می پرداخته دین زردشت به وسیله طلقه روحانیان این قبیله که به دین زردشت گرویده بودند، رواج و گسترش و نیز بعدها به خارج از ایران نفوذ یافت.

موضوع مذاهب هخامنشیان یکی از بحثجستریں و پیچیده ترین مسائلی است که تا کنون مورخان و نویسندگان با آن روبرو شده اند. این مسئله آسان را دچار شك و تردید کرده است. بحثهای مفصلی شده و عقاید مختلفی ابرار گردیده می آنکه توافقی حاصل شده باشد یا نتیجه ای قاطع به دست آمده

باشد.

عست و بهتر بگوئیم عمل این عدم توافقی و نرسیدن به نتیجه قطعی وجود  
عملی است که ضد و نقیض و گمراه کننده به نظر حلوه می کشد و ما اینک به شرح  
آنها می پردازیم.

۱- کوروش کبیر، حامی و مؤسس شاهنشاهی ایران. به غیر از يك اسیر به  
که در آن به شرح و تزیین و مراسم ادای احترام نسبت به مردوك، خدای بزرگ  
بابل، پرداخته. از خود کتبه ای به جا نگذاشته و یا اگر گذاشته تا کون کشف  
شده است.

۲- از کمبوجیه، پسر کوروش کبیر، کمترین سند با سنگشته ای در دست  
بست که ما را با عقیده مذهبی وی آشنا سازد. وی موقعی که به مابیت سلطنت.  
فرمانروای بابل شد، مانند يك پادشاه از نژاد بابلی مراسم احترام نسبت به  
خدایان بابل را به جا آورد و بدین موال مقام او بدرسمیت شناخته شد.

۳- پس از مرگ کمبوجیه، یکی دستگاران به نواذ هخامنشی، به نام داریوش،  
به تحت سلطنت جلوس کرد. وی در بدو امر با اعتشاشهایی روبرو شد و آنها را  
یکی پس از دیگری درهم کوبید. همه این رویدادها و همچنین اقداماتی که از  
طرف داریوش انجام گرفته در سنگشته ای که در دل کوههای بستان (بهستان،  
بستون) جای دارد برای ما شرح شده است. محبت بار نام اهرامسردا در  
سنگشته های هخامنشی ظاهر می شود و به عنوان بزرگترین «بگا» ها و یگانه  
حالق زمین و آسمان که داریوش را در زدن و خوردهایش یاری کرده و او را بر  
ازیکه سلطنت نشانده و تمام کشورها را به زیر سلطه داریوش در آورده به  
معرفی می شود.

۴- سپس سلطنت به پسر داریوش، خشاارشا، می رسد. در زمان  
سلطنت این پادشاه «بگا» ی نویسی به نام «ارتا» به جرگه خدایان آریایی  
می پیوندد.

۵- پس از مرگ خشاارشا، پسرش، ارتاخشاسه (اردشیر) تمام امور را  
در دست می گیرد. نام این پادشاه از دو قسمت تشکیل شده است: یکی «ارتا»  
نام خدای جدید اسرانیان، و دیگری «خشاسه» که به معنای نیرو و قدرت

است.<sup>۶</sup>

در زمان فرمانروایی این شاهنشاه خدایان دیگری در کنار خدایان قدیم این قوم در آسمان جایگزین می‌شوند.<sup>۷</sup> این خدایان عبارتند از اب‌هتا (ماهید) و میترا (مهر) که سرنوشتی پر آشوب و هیجان‌انگیز دارد. خدایان جدیدی که در بالا به ذکر آنان پرداخته شد، چندان جدید هم نیستند که انسان در وهله اول فکر می‌کند. اگر چند قرن به عقب برگردیم و صفحات تاریخ را ورق ببریم به آسانی خواهیم دریافت که در سالهای ۱۷۴۶-۱۱۷۱ ق م یکی از شعب قوم آریایی موسوم به «کاسی‌ها» Kassites در منطقه ناس حکمرانی می‌کرده است. نام برخی از خدایان این قوم شباهت تام به نام خدایان ایران هخامنشی و هند باستان دارد، مانند خدای آفتاب که کاسیها شوریاش *Šurīaš* می‌نامیدند و هندیان سوریا *Surya*، که دارای همان مقام بوده است، یعنی خدای آفتاب. خدای دیگری موسوم به «بوگاش» مورد پرستش کاسیها بوده و ایرانیان باختری او را «بگا» می‌گفتند. همچنین نام بعضی از فرمانروایان این قبایل آریایی سده هیجدهم پیش از میلاد شباهت تام به نامهای ایرانی دارد، مثلاً: «ارتا - تاما» *artatama* و آرتاشوورا *artašumvara* که در قسمت اول نام آنان کلمه «ارتا» دیده می‌شود.<sup>۸</sup> در قسمت دوم نام «آرتا-شوورا» واژه «هوورا» (فارسی باستان: «هوار»، کردی: «خوار») که همان «خور» است به کار رفته است.<sup>۹</sup> لوحه‌هایی کالی در این منطقه کشف شده، حاکی از قراردادی که بین پادشاه میتانی به نام: «ماتی ورا» *Mattinaza* و پادشاه هیتی موسوم به «سویی لولیو-ما» بسته شده است و در آن، پادشاه میتانی به بزرگترین خدایان خود سوگند می‌خورد یعنی به «ایلائی-می-ایت-را-اش-شی-ایل» *ilāni-mi-it-ra-* و «ایلائی-او-رو-وا-اش-شی-ال» *ilāni-u-ru-w-na-aš šī-el* و «ایلو-این-دا-را» *ilu-in-da-ra* و «ایلائی-به-شه-اب-تی-آن-تا» *ilāni-na-ša-at-ti-an-na* در دو نام اول بدون زحمت نام گروه خدایان هیتی: «میترا-وروما» *Mithra-Varuna* را می‌توان یافت. این دو خدا بعدها وارد معبد ایرانیان می‌شوند و در اوستا، در مهرشت، بدهای ۱۱۳ و ۱۴۵، از آنان ضمن گروه «میترا - هورا - برزتا» *miθra-*

*ahura borozanta* یاد شده است. بعدها بر دریا به این گروه برخورد می‌کند.<sup>۱۱</sup> اگرچه در سنگت‌های داریوش بادی از پرستش (آرنا) بیست وای داریوش از دو سردار برای موسوم به «آرتامرس» و «ارتاماس»، که هر دو برادر او هستند و در دودخوردوها و اعتدال‌ات اوان سلطت وی به او کمک‌های شایسته توجیهی کردند نام می‌برد.<sup>۱۲</sup> در اینجا نیز به نام «ارتا» بر می‌خوریم که بسیار قدیمی است.

۵- در زمان خشایارث وقایعی رخ داد که باعث دگرگونی سیاسی فاحش در دوش این پادشاه سب بهادان دیگر گردید. با آن موقع سیاست مذهبی ایران در مورد خدایان کشورهای دیگر سلطه ایران بر اسامی احترام قرار داشت. از این دگرگونی بعداً گفتگو خواهیم کرد. در اینجا باید چند لحظه مکث کنیم و به شرح وقایعی بپردازیم که خشایارث را محور به دخالت در امور مذهبی کشورهای تابع کرده بود.

در سنگت‌های که از این شاه‌شاه در دست است و به سنگت‌ها «دوا» و خشایارث معروف گردیده و معنی از آن سواصح شرح داده شده است. خشایارث چنین می‌گوید: «موقعی که من پادشاه شدم بین دهاوه‌هایی که در زیر ذکر شده‌اند عده‌ای شورش کردند. یکی از آنان منطقه‌ای بود که در آن «دوا» را می‌پرستیدند. به باری اهورامزدا این محل را که در آن «دوا» را می‌پرستیدند (دوادانه) مهدم کردم و دستور دادم که «دوا»ها باید مورد پرستش قرار گیرند. در آنجایی که «دوا»ها پرستش می‌شدند گفتم باید «اهورامزدا» یا «آرتا» و یا «بارزمن» پرستیده شوند.»<sup>۱۳</sup>

به مصداق *الإناس علی دین ملوکهم* خشایارث به درهم کوبیدن «دوا» دانه» اکتفا نکرد و برخلاف روش اسلاف خویش سب به مذهب بابلیان خشونت‌شان داد معابد آنان را ویران کرد و حتی محسمه مردوک خدای بابل را، که از ذرات ناب ساخته شده بود، به یغما برد و آن مقدار حزئی خود مختاری را که از طرف پدرش به بابلیان تفویض شده بود، از آنان سلب کرد.<sup>۱۴</sup> از آن پس بابل یک دهاوه ساده ماند سایر دهاوه‌های شاهنشاهی گردید و خشایارث عنوان شاه بابل را از عبادین خود حذف کرد و یکی از بزرگترین کاهان پرستشگاه مردوک



که می‌خواست از این تجاوزها جلوگیری کند، به فرمان او کشته شد.<sup>۱۲</sup>  
 دربارهٔ مصریان خشونت خشیارشا حتمی‌نموده‌است. مصریان که به‌اعوای  
 شخصی به نام «ک‌یسه» *Chabisa* برچم طغان برافراشته بودند، به‌شدت کینه  
 دیدند خشیارشا سب به‌عقاید مذهبی آنان به‌حرمتی کرد. در این تاریخ به‌بعد  
 مصر بر از حریمی استقلالی کینه داشت محروم شد و به‌يك شهرت‌ش ساده  
 شاهنشاهی ایران تبدیل گردید.

تمام این وقایع که به‌طور مجمل از آنها گفتگو شد، در عده‌ای ازخاور-  
 شاسان این یقین را پدیدآورده است که دیگر گوئیها را به‌حساب ظهور دین  
 جدید (دین زردشت) نگذرند و بر ریشهٔ اصلی «ویدیدات» عهد ساسانیان را  
 در (وید یودات)، یعنی قانون صد دهرها، که همان کتیبهٔ خشیارشا است،  
 جستجو کنند و در نتیجه اظهار دارند که هخامنشیان زردشتی بوده‌اند.<sup>۱۵</sup>  
 برخی دیگر از خاورشناسان عقیده‌ای مخالف این نظر ابراز کرده‌اند و  
 عقیدهٔ خود را براساس اسناد و مدارک زیر استوار می‌کنند.

۱- هخامنشیان احضاد و موات خود را دهن می‌کردند<sup>۱۶</sup> برخلاف مادها  
 که احضاد را بر بالای بلندی قرار می‌دادند تا طعمهٔ درندگان یا پرندگان شو بد<sup>۱۷</sup>  
 و این رسمی است که بعدها نزد زردشتیان رواج پیدا کرد.  
 ۲- زردشتیان با افرای خود وصلت می‌کردند<sup>۱۸</sup> ولی ساکنان پارمه  
 به‌چنین عملی مبادرت نمی‌کردند. هرودوت<sup>۱۹</sup> می‌نویسد که کمبوجیه قضات  
 سلطنتی را احضار کرد و از آنان پرسید آیا قانونی اجازه می‌دهد که فردی با  
 خواهر خود ازدواج کند قضات جواب دادند: «چنین قانونی در ایران وجود  
 ندارد» ولی برای اینکه از خشم کمبوجیه بر حذر باشد و رأی اضافه کردند  
 «ولی قانونی وجود دارد که به‌پادشاه هر گونه اختیاری می‌دهد که به‌سل خود  
 رفتار کند».

۳- ایرانیان شیرهٔ گیاهی موسوم به «هوما» را در مراسم مذهبی استعمال  
 می‌کردند که همان «سوما»ی هندیان است<sup>۲۰</sup>؛ ولی زردشت در بسا ۱۴-۳۲  
 پیروان خود را از نتایج بد و مهلك این گیاه بر حذر داشته و آن را کشتهٔ گاو  
 مقدس دانسته است.<sup>۲۱</sup>

در ایسا زردشت از اهورامزدا می پرسد: «کی مردم حاضر خواهند شد درك كشد کی تو خواهی خواست بستی و صرد این پوشانه (هائوم، هوماس) را از پی بری که اشخاص را (حرف می کند) و آنان را به بد کردن واد می دارد؟»<sup>۲۲</sup>

در مورد ظهور زردشت و تاریخ شروع تبلیغ مذهبی او نیز اختلافات زیاد و عقاید مختلف وجود دارد و در میان نویسندگان عهد باستان هیچ گونه موافقتی در این زمینه دیده نمی شود. مثلاً، افلاطون<sup>۲۳</sup> می نویسد که زردشت ۶۰۰ سال قبل از مسیح می زیسته یعنی شش هزار (۶۰۰۰) سال قبل از افلاطون. بلسی<sup>۲۴</sup> تقریباً همین عقیده را دارد و ظهور زردشت را در حدود شصت قرن (هر قرن مساوی صد سال) قبل از مسیح می داند.

به عقیده پلوتارخوس<sup>۲۵</sup>، رهبر و قانونگذار آریایی، ۲۷ قرن قبل از ظهور مسیح می زیسته یعنی هزار سال قبل از موسی، پیامبر قوم یهود، و حال آنکه دیوجانس (دیوگنس لائرتی) *Diogène Laerce* تاریخ ظهور زردشت را تقریباً شش قرن پیش از لشکرکشی خشایارشا و جنگ ماراثن تعیین می کند.<sup>۲۶</sup> بین مورخان، حاورشاسان و محققان معاصر نیز به اختلافات و عقاید گوناگون بر می خوریم. ادوارد مایر *Ed. Meyer*<sup>۲۷</sup> ظهور زردشت را قبل از پیدایش هخامنشیان و تاریخ شرح تبلیغ او را هزار سال قبل از میلاد مسیح می پندارد. به عقیده کریستنسن<sup>۲۸</sup> زردشت در قرن هشتم قبل از مسیح می زیسته و به عقیده بلی *Bailey*<sup>۲۹</sup> شش قرن قبل از مسیح. هر تسفلد<sup>۳۰</sup> پیدایش او را در سال ۵۷۰ ق م تعیین می کند. اشپینگل<sup>۳۱</sup> که کوششی فراوان به کار برده است تا ثابت کند که تاریخ شروع تبلیغ زردشت در زمان «ویشتاسپه»ی عهد هخامنشی، یعنی پدر داریوش کبیر، بوده و اصرار دارد که «ویشتاسپه»ی اوستا با پدر داریوش یکی هستند. تقریباً همین سال را اختیار می کند. سند دیگری در دست هست موسوم به «ایاتکارذیران» که بنویست آن را ترجمه و تفسیر کرده است<sup>۳۲</sup> در این سند از گرویدن ویشتاسپه (گشتاسب) و خانواده او به دین زردشت و ناراحتی هایی که این موضوع برای خانواده ارجاسب، پادشاه حیونها، پدید آورده است، گفتگو می رود.

بموجب روایات زردشتیان<sup>۲۲</sup>، پیامبر ایرانی سیصد سال قبل از انقراض سلسله هخامنشیان می‌زیسته و به روایت «سدهش» زردشت پنج قرن قبل از مسیح، یعنی ۲۵۸ سال قبل از انقراض سلسله هخامنشیان<sup>۲۳</sup> (سال ۴۵۶ ق م) سدهگام سلطنت اردشیر اول، می‌زیسته است.

نویسندگان معاصر مانند لیمس - هاوایت<sup>۲۴</sup> کست،<sup>۲۵</sup> هرشفلد<sup>۲۶</sup> مصرّند که «ویشتاسپه» ی اوستا و هیستاسپس یونانی، پدر داریوش اول، يك تن هستند.

ما می‌توانیم به این فهرست اسامی دیگری بفرایم، ولی همین اندازه کافی است پی بریم که بین مورخان چه اختلاف نظرهایی وجود دارد، و چگونه تاریخ ظهور زردشت را در حلال مدت شصت قرن به تفاوت جدی داده‌اند. باید این را نیز خاطر نشان کرد که در نظر برخی از این نویسندگان، هخامنشیان زردشتی متعصب بودند<sup>۲۷</sup> که در تمام مدت فرمانرواییشان با مذهب «مها» (مادها) در زد و خورد بودند؛ در نظر عده‌ای دیگر، هخامنشیان دارای مذهبی بودند که اساس آن را عناصر طبیعی مانند آب، خاک، آتش، باد تشکیل می‌دادند و اصول آن بر اعتقاد به دو عنصر خوب و بد استوار بوده است و آن از مذهب «زروان» پدید آمده است.

«این صد و شصت گویبها جا دارد که آدمی سرگشته شود و در این زمینه نتواند عقیده صحیحی در باره مذهب هخامنشیان ابرار کند.

ولی به عقیده نگارنده موضوع آن چنان که جلوه می‌کند باید بررسی و پیچیده باشد و موجب گردد که مورخان و خاورشناسان به محالّت با یکدیگر برانگیخته شوند.

مورخان و خاورشناسان، همان طور که در نقوش تخت جمشید به بررسی ظاهر اکتفا کرده‌اند و مایندگان دیواره‌های شاهنشاهی را آوردندگان مالیات یا هدایای روزی معرفی کرده‌اند و از این رهگذر در اشتباه محض افتاده‌اند، در مورد مذهب هخامنشیان نیز فقط و فقط به ظاهر قناعت کرده‌اند و به عمق موضوع که مسئله سازمان اجتماعی ایران باشد توجه نکرده‌اند؛

۱- در ابتدای این کتاب تذکر داده شد که شاهنشاهی ایران بر اساس

سازمان اجتماعی آن استوار شده است.

۲- هر گروه اجتماعی این قوم آریایی دارای خدایانی مختص به خود بوده‌اند.

۳- این گروه‌ها عبارتند از سه، ویس (یا ویث)، زنتو، دهیو که هر يك دارای زهری به نام سروپشی تیش، ویس پشی تیش، زنتو پشی تیش و دهیو پشی تیش بوده‌اند.

۴- قبلا به تفصل دیدیم که سروشت هر يك از این گروه‌ها در دست رؤسای قوم متعلق به خود بوده که به حفظ امور دادگستری را در ساریه ستگان خود انجام می‌داده‌اند بلکه مراسم مذهبی نیز از روزگاران پس کهن بر عهدۀ آنان بوده است.

مورخان این اختلافات مذهبی به وجود «فره‌وشی» در خانواده‌های ایرانی در قایل و در «ویث»‌ها را فراموش کرده و در نظر نگرفته‌اند که چگونه ضد و نقیض‌هایی که قبلا بدانها اشاره شد، پدید آمده‌اند.

قبیله هخامنشی، که تازه از خویشاوندان هندی خود مجرا شده بودند، «اهورا» را که همان «اسورا»ی هندیان باشد، به ایران آوردند.

اهورامزدا فقط و فقط مورد پرستش قبیله هخامنشی بوده است و ایشان سعی داشتند که پرستش او را به دیگر اقوام ایرانی توصیه یا تحمیل کنند؛ و به همین دلیل است که داریوش در تمام سنگ‌نبشته‌های خود می‌گوید: «بگای» بزرگی است اهورامزدا. یعنی این خدا نسبت به خدایان قایل دیگر برتری و توفیق دارد، پس باید او را پرستید. در حالی که برای تأیید این موضوع، داریوش از فرشته‌های قوم و طایفه خود (وینه پش بگایش) نیز یاد می‌آورد<sup>۳۹</sup> و از آنجا که هر قبیله دارای «فره‌وشی» مختص به خود بوده و برای حفظ آن پافشاری می‌کرده است،<sup>۴۰</sup> قبیله هخامنشی نیز نسل در نسل دارای فرشته‌هایی مختص به خود بوده که «اهورا» بزرگترین و مهمترین آنان شمرده می‌شده است.

موقعی که خشایارشا به سلطنت می‌رسد، خدای قدیم آریاییها به نام «ارتا» در سلك خدایان ایرانیان وارد می‌شود و در عهد سلطنت اردشیر اول،

خدایان دیگری به نام «آناهیتا» یا به عرصه وجود گذاشته در دمره خدایان در می آید.

چگونه می توان احیای خدایان بوراد را، که مدتها پیش بر وجود داشته اند، توجیه کرد؟ در سگبسته مسون به نامهای «آرتامنه» و «آرس» بالوس، که برادران داریوش هستند، بر خوردیم. وجود حرف «آرس» در این نامها دلیل بر آن است که اعتقاد به اس خدایان در خانواده هخامنشیان وجود داشته و این خدایان در طرف دستگاه مؤنت یعنی همسران شاهان هخامنشی و احداث آن پرستش می شده اند. هر يك از پادشاهان که بر تحت سلطت جلوس می کرده برای ارضی احداث مدهی روحان خود نام خداوندان قبیله آبان را بر مورد توجه قرار داده پرستش آنان را به اقوام آریایی ایرانی تحمل به نوصبه می کرده است. این همان حادثه ای است که در زمان حشیارش با ستاش «آرتا» و در زمان اردشیر با پرستش «آناهیت» و «میترا» بدوقوع می پوندد.

از آنچه گذشت می توان چنین نتیجه گرفت که شت زردشت در زمان

«ویشناسپه»ی اوستا، یعنی پند داریوش، می زیسته است

اقلانی که چه در زمان داریوش و چه در عهد حبش در شاه به ظهور پیوسته، ارتباط تام با اختلاف عقاید مدهی دارد که بین روحانیان مع و پروان خدایان مختلف در میان اقوام ایرانی و غیر ایرانی وجود داشته و شروع تبلیغ زردشت بدان دامن زده است. به همین دلیل است که زردشت مایوس گشته و نمی داند به کجا بپا برد وی می گوید (بسا. XLVI، ۱)؛ «ارحو تنو (پهلوی: «سه» = خانواده) و زائر پارس (پهلوی: «رستو») مرا می دانند و از وره ربه (پهلوی: ویس = ویت) حرسندی نمی بیم.»<sup>۲۱</sup> از آنجا که یکی از گروههای قبیله «ماد» به امور مدهی می پرداخته (مطور طقه روحانی، یعنی «مع» هاست)، پس از پیدایش شاهنشاهی ایران و تسلط ایران بر کشور ماد و استحکام و قدرت هخامنشیان، متها که محل و مرکز اصلی آبان در «رگه، رعه» (ری) بود - و ری شهر معنوی زردشت است<sup>۲۲</sup> و در اوستا نیز به آن اشاره شده است<sup>۲۳</sup> - قل از دیگر ساکنان غرب ایران، به دین زردشت گرویده بودند و به تدریج که در امور

مذهبی داشته تر بود. این مذهب در بحثارشا بقول آمد. پس مذهب دو  
 ح. بدون ماد. پارس تبهی اتحاد شد: اهورا که برگزین خدای قوم آریایی  
 و صفت مورد پرستش خدایان هخامنشی بود به جای خود باقی ماند و در عین  
 حال آداب و رسوم زردشتی به تدریج در بین ساکنان پارسه رسوخ کرد و بشمار  
 پیش گسترش یافت.

همان صور که در مذو پیدایش دیس اسلام در مورد برگزین خدای  
 پرستگاه کعبه «الابلا» که همان «ایلوری» باب - ایلو - ن (بابل) است،  
 پیش آمد. بدین معنی که پیامبر اسلام ناشکستن شد و گفتن جاء، الحق و ذوق  
 لاطل، معبود اعراب تهرست را بشکست و او را در عرش ملکوتی جای داد و  
 برای اینکه احساسات مذهبی اعراب که تا آن وقت سیصد و شصت و سی  
 پرستیدند و برگزین آنان «الابلا» بود ۲۴ خرجه دار شود، نام این بت را  
 به خدای کائنات داد.

با بر آنچه گذشت، می توان گفت که به احتمال قریب به یقین از دوره  
 حشبدش به بعد، مذهب زردشت، که در عهد گشتاسپ یا ویشتاسپه، پدر داریوش  
 کبیر، با به عرصه وجود گذاشته بود، رسمیت یافته و انقلابانی که در زمان  
 حشدارشا به وقوع پیوسته حبه مذهبی داشته است و هیچ چیز دیگر خشونت و  
 و کشهای حشدارشا را در مقابل عقاید نیرسانه نالیهها، که پیوسته برای ایران  
 اتحاد و راحتی می کردند، و همچنین در برابر مصریها نمی تواند توجیه کند  
 بهترین دلیل صحت این دعوی مدارا و توحهی است که بدون استثناء شاهان  
 هخامنشی از ابتدای امر، یعنی از بدو زمانمداری کورش کبیر به بعد، بست به  
 نوم یهود شان ددند. برای اینکه یهودیان مانند ایرانیان هخامنشی یکتاپرست  
 بودند. ۴۵ اگر در کرد «هورا» به تدریج نامهای دیگری در سگشتهها به عنوان  
 «نگا» پدیدار می شود، اینها همه صفات «اهورا» هستند موضوع را به اهل فن  
 واگذار می کنم و به مسئله دیگری که میبایست مذهبی شاهان هخامنشی است  
 می پردازم.

## ب - سیاست مذهبی شاهشاهان هخامنشی

در بارهٔ مذهب هخامشیان قبلاً مطالعه شد و مشاهده گردید که به سبب وندان اسد لارم و قانع کننده<sup>۱</sup> دانشمندان به استناد نظریه‌های خود را در این مورد ایراز دارند. همچنین دیدیم که در مورد محل ظهور زردشت عقاید زیادی وجود دارد و ای محققان عموماً محل تبع مذهب زشت زردشت را در شمال شرقی ایران<sup>۲</sup> در منطقهٔ ساکتریا (ناحیه، بلخ) واقع می‌دانند.<sup>۳</sup> از این منطقه است که به تدریج دین زردشت به سایر نقاط ایران نفوذ کرده و گسترش یافته است.

نگر محققان در زمینهٔ ادیان اقوام ساکن و پژوهشگران خاورشناسی نتوانسته‌اند دربارهٔ دین ایران هخامنشی هم‌سخن و هم‌عقیده باشند، دربارهٔ سیاست مذهبی این قوم در عصر شاهشاهی هخامنشی، شتران نظر دارند و روش محسنین پادشاهان هخامنشی مانند کورش که ر. داریوش، و اردشیر اول را تحسین می‌کنند و محترم می‌شمارند.

نه فقط این دانشمندان بر اثر تحسینات و مطالعات خود به این حقیقت پی برده و در نتیجه دارای چس عقیدهٔ احترام آری است به ایران هخامنشی شده‌اند، بلکه در قسمتی از کتاب مقدس که آن را «عهد عتیق» می‌نامند نیز این حقیقت و اسنادوستی پادشاهان هخامنشی از طرف پیغمبرانی مانند دانیال سی. اشعیا، عزرائیل سوفرا، استر و سیره مورد تأیید قرار گرفته و حتی کورش کبیر را همان عیسی موعود می‌دانند (اشعیا: کتاب ۴۵، بند ۱۷). شواهد و مدارکی در دست است که هر گونه شك و تردیدی را دربارهٔ طرز رفتار ابایی شاهشاهان هخامنشی و احترام آنان به عقاید و مذاهب اقوام مقهور طرد می‌کند. به عقیدهٔ نویسندگان شاهشاهان هخامنشی قسمت عمدهٔ عظمت و قدرت خود را مرهون همین روش ملاحظت<sup>۴</sup> مروت احترام به عقاید مذهبی اقوام، مختلف شاهنشاهی و ایجاد و ساختمان پرستشگاهها و تکریم و تحلیل روحانیان ادیان گوناگون هستند.<sup>۵</sup> شواهد زیادی این واقعیت را تأیید می‌کند و می‌توان آن را اساس سلطت شاهنشاهی ایران نامی کرد.<sup>۶</sup> از اقوام مختلفی که زیر سلطهٔ ایران سرار

داشتند، یکی قوم سبی اسرائیل است. اردشیر اول، که در کتاب مقدس تورات «ارتخشستا» که در واقع همان «ارتخشسته»ی هخامنشی است، نامیده شده، به عزرا، که سمت ریاست دیرخانه سلطنتی را داشت، چنین فرمان می‌دهد: «از حساب ارتخشستا شاهنشاه به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد، فرمانی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن به همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند، چون که تو از جانب پادشاه و همه مشاوران او فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا و اورشلیم بروی شریعت خدایت، که درست تر است، تفحص کنایی؛ و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می‌باشد، بدل کرده‌اند، ببری. و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بایی با هدایای ترعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود، که در اورشلیم است، داده‌اند (بری). علیهذا با این نقره گادان و نوجها و بره‌ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بحر و آنها را بر مدبج خانه خدای خودتان، که در اورشلیم است، بگذار؛ و هر چه به نظر تو و برادرات پسند آید که با بقیه نقره و طلا بکشد، بر حسب اراده خدای خود به عمل آورید و طروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به تو داده شده است، آنها را به محصور خدای اورشلیم تسلیم نما. و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد هر چه برای تو اتفاق افتد که بدهی آن را از خزانه پادشاه بده و از من ارتخشستا پادشاه فرمانی به تمامی خزانه داران ماورای نهر صادر شده است که هر چه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد به تحویل کرده شود: تا صد ورنه نقره و تا صد کُر گدیم و تا صد بت شراب و تا صد بت روغن و از نمک هر چه بخواهد.»<sup>۶</sup>

موقعی که کورش کبیر بابل را فتح کرد، از طرف ساکنان به آغوش بدر پذیرفته شد و روحانیان و کاهنان پرستشگاه مردوک او را حامی خدایان خود نامیدند. یعنی خدایانی که نوید Nabonid، پادشاه مقهور بابل، امر به تعبد کرده بود. در سندی که موسوم به استوانه کورش است این عبارات به چشم می‌خوردند:



«در این هنگام بود که مردوئ حدی مررک، حامی قلش، نادیده بحسب-  
آمر، اعمال شایسته و خیر او (کوروش) را سنجید و به قلب پاکش دستور داد  
که به طرف بابل، شهر او (مردود)، حرکت کند و کوروش را به سوی بابل روانه  
کرد در حالی که مانند یک دوست و یک همسر به پهلوی و حرکت  
می کرد. و سوید، پادشاهی که به او (مردوئ) احترام نمی گذاشت، مغلوب  
کوروش کرد.

«من کوروش، خدای بزرگ، مردوئ، مرا در قلب بابلین جای داد در صورتی  
که هر روز با خوف مرررررر می رستم، مردوئ از اعمال خیر من حضور است  
و به من، کوروش شاه، شاه پرهیزگار، و به که و چه فریدی که از من به وجود  
آمده است، و به تمام سرورانم احسان و مراحم خود را در پی داشته و ما  
جملگی خدایی او را تجلیل و تکریم کردیم.

«خدایانی (که در مناطق فتح شده) می رسیدند و در ده به محبای خودشان  
برگرداندم و مکانی جاوید برای آنان تهیه دیدم و برای خدایان سومر و اکتد،  
که به دستور نونید به بابل آورده شده بودند، به فرمان مردوئ، جایابی در معد،  
برای اینکه با آرامش و خوشودی رست کنند، تهیه کردم.»<sup>۷۱</sup>

به قول گرنفون، پس از انجام دادن این همه اعمال بیک، کوروش می-  
توانست به گروه خدایان پیوندد.<sup>۷۲</sup>

در یکی از اساد که مربوط به پایگاه ماد در الهاتنی در سال ۴۱۹ ق م  
است یک یهودی موسوم به سایه به همکشان خود، که یک کس این دژ بودند،  
نامه ای می نویسد بدین مضمون: «به فرمان داریوش مرسوم عید (پاک) = (عید  
صبح) را مراعات کند و هیچ چیز بخزبان و طبسیر بخورید از چهاردهم تا  
پست و یکم ماه بیسان از سوشیلن نحو خودداری کند و کارها را تعطیل  
نماید، و دستورات مذهبی را کاملاً رعایت کند، همان طور که داریوش فرمان  
داده است.»<sup>۷۳</sup>

در باب چهل و پنجم کتاب «اشعیای می» اطلاعات زیادی راجع به  
اورخیرة کوروش کبیر دیده می شود. درباره کوروش، یهوه، خدای بی سرائیل،  
چنین می فرماید: «خداوند به صبح خویش، یعنی به کوروش، که دست راست او

در سرزمین به حضور وی امتیاز محبوب سارم و کمره‌های پادشاه را بکتاب  
 تو دره را به حضور وی منتقل نمایم و درو ده‌ها دیپگر بسته بشود چس می  
 شود که من پیش روی تو خود هم حرامند و جانهای باجموار را هموار خواهم  
 ساخت. و د های برنجین را شکسته پشت بدهی هسن را خواهم برید. و  
 گنجینه‌ی طلسم و خرابی رحمتی را به تو خواهم بخشید. بدی که من به تو  
 که تو را به اسب خواب هم خدای اسرائیل می‌نامم به خاطر سده خود  
 مقرب و برگزیده خویش. اسرائیل، هنگامی که مرا بشاخصی تو را به اسمت  
 خوابدم و ملقب ساختم من به تو هسنم. من کمر تو درستم هنگامی که مر  
 شحتی. من و را به عذاب برانگیختم و تمامی راهپايش را راست خواهم  
 ساخت. شهر مرا با کرده امیران مرا آزاد خواهد نمود اما به نری قیامت و به  
 برای هدیه.»<sup>۱۱</sup>

کوروش اراده به تو را به سخن شهر و زمین و تأسیس پسرشگاه او  
 بحق می‌بخشد. در باره کورش می‌گوید که «او شان من است و تمامی مر  
 مرا به اتمام خواهد رسانید.» و درباره اورشلیم می‌گوید «با خواهد شد.»<sup>۱۲</sup>  
 راین پس کورش ر طرف مردود در مابین. از طرف سین Sin در اورUr<sup>۱۳</sup> از  
 طرف به تو در ورشلیم<sup>۱۴</sup> همچون نجات بخش معرفی می‌شود

عده‌ای از یهودیه که مختصر به اسارت به سل آورده بود (دابال سی  
 کتاب ول، د اول، د اول و بعد) به در من کورش کبریه شهر خود بازگشتند<sup>۱۵</sup>  
 که سوجیه، پسر کورش، و خود نهمنه‌ی بار و است کی و پرحمی که هرودوت<sup>۱۶</sup>  
 به و بست داده است. چندان پرحم هم بوده است موقعی که از طرف  
 پدرش. به سمت باب السلطه. به مایروایی کشور نابل مصوب شد<sup>۱۷</sup>. مایند  
 پادشاهان پیشین این سرزمین و بر طبق آداب و رسوم آنان عمل کرد. به این معنی  
 که در چهارم ماه نisan (۲۷ ماه مارس ۵۳۸ ق م) کموجیه به «سو» وارد  
 شد و از طرف کاهنان مراسم پذیرایی برگزار گردید. کموجیه به آنها هدیه  
 هایی داد که معمولاً در سال سو داده می‌شود. سپس دست «سو» را گرفت و  
 «سو»، خدای شهر بابل، بك چوبدستی (عضای سلطنتی) (مظهر درستی و  
 راستی) به کموجیه داد و نماینده کورش، کموجیه، از نخبان مقدس «اساگیلا»

(شیگل) تصور کرده خود را بر سر ادبی مرسته مدهی، ماده نرد، در حای ۴  
 «بو» او را همراهی می کرد حایلی که بین جدای مردودا و پسرش، بود، فرار  
 گرفته بود برداشته شد و نایب السلطنه چوبی را که در دست داشت به عنوان تیرا  
 به مردودك هدیه کرده در جلوی و اسناد و پس از گرفتن دستهای مردودك به وی  
 تعظیم کرد و پس از آن عصای سلطنتی و در مردودك در گرفت ۵ و بدین وسیله  
 مقام او رسمیت یافت و از این تاریخ به بعد اسناد رسمی به نام کمبوجیه تاریخ  
 گذاری شدند.

موقعی که خبر مرگ کوروش کبیر رسید، کمبوجیه عنوان شد ناسل و شده  
 دهباوه را برای خود انتخاب کرد و سپس به سوی مصر روان گردید ۶  
 وقتی که کمبوجیه وارد مصر شد به لحاظ احترام به عقیده و رسوم مدهی  
 مصریان به پسرشنگه نایت Neith قدم گذاشت، ۷ در مقابل الهه مصریان  
 سجده کرد. مراسم احترام به حای ورد و نیت فریبی تنذیم کرد ۸ علاوه بر این  
 فرمان داد تا برای سانس مجارح کاهان و حفظ و نگاهداری پسرشنگه ۹  
 موقعهای مقرر کنند. برخلاف طهارت هرودوت، کمبوجیه بر به پسرشنگه  
 بهودیان متیم الهاتین روت و آنان را در حمایت خود اعلام کرد ۱۰ هنگامی که  
 داریوش بر ادیکه سلطنت نشست، شورشی در مصر به وقوع پیوست، برای  
 مقابله با این اختشاش، داریوش به سوی مصر روانه شد، پس از ورود به این  
 سرزمین مشاهده کرد که ساکنان ممپیس Memphis مشغول برگزاری مراسم  
 سوگداری گاو مقدس آپس Apis هستند. برخلاف عقاید مدهی خود که  
 یکتاپرستی بود، ۱۱ اعلام کرد که ۱۲ کسی با گاو یا چنان مشخصات یابد،  
 یکصد تالان طلا به او جایزه داده شود. ۱۳ همین اقدام داریوش باعث شد که  
 کاهنان مصری و حتی ساکنان این کشور تحت تأثیر قرار گیرند و در نتیجه به  
 وی بگروند.

همزمان با این اقدامات، دبیس، دریاسالاران، هنگام ورود به حریره  
 دلووس Delos، در حدود سیصد تالان طلا به دور و عود در معدن آپولون  
 سوزانید. ۱۴ همین عمل باعث شد که از طرف یونان بیان به او عنوان حامی آپولون  
 داده شود. ۱۵ داریوش هنگام توقفش در مصر فرمان داد که پسرشنگه پناه Ptah،

واقع در شهر ممفس را که رو به خرابی می‌رفت، تعمیر کند و موقوفه‌ای در در شهر ادفو Edfou برقرار کرد.

در صحرای الحرقه پرستشگاهی که در حال آبادی بود، فرمان و مرمت و تعمیر کردید و تصویر داریوش را بر روی دیوار پرستشگاه در حالی که آمون به‌جای مصریان فدیه‌ای تقدیم می‌کند،<sup>۲۲</sup> منوش کردند. مخارج همه این تأسیسات و موقوفات، هزینه ساختمان پرستشگاهها<sup>۲۸</sup> و همچنین تأمین زندگی و معاش گاهان، همدو همه، در گنجینه شخصی داریوش پرداخت می‌شد.<sup>۲۹</sup> داریوش در همین مسافت بدیکی از پیشدادین مدهی شهرت‌نیس Sais، موسوم به اوزاهار Uzahar احاره داد که دوباره بعد خود را، که دو به‌وی برای گذاشته بود، ترمیم کند و به‌ادای مراسم مدهی پردازد.

این بردگشپای شاهان هخامنشی به‌ویژه پسر و منعمش در مورد سی‌اسرائیل تحمی می‌کند. بعد بیودان در اورشلم، که مختصر به‌خاک یک‌بار کرده بود و دریه‌ان را به‌عما برده بود، کورش فرمان داد که با هزینه ایران دوباره ساخته شود و ظروف طلا و ابزارهایی را که مختصر به‌عما و تساراج برده بود دوباره به‌اورشلم ببرد دهد.<sup>۳</sup> ولی متأسفانه پس از مرگ او، بر اثر اعتشاشاتی که داریوش با آنها روبرو شد، اتمام این کار به‌عهده تعویق افتاد داریوش پس از کسب اطلاع از فراموشی که کورش در این باره صادر کرده بود و در نا‌یگامی همدان به‌دست مد، به تمام ساختمان‌ها گمارد.<sup>۳۱</sup> فرمان شاه به‌بردگ احرا شد و اعتقاد سرای اسرائیل تو بستد با خرسندی و شمع، مراسم افتتاح بعد احیا شده خود را به‌جا آورد.<sup>۳۲</sup> هر اندازه که مرزهای شاهنشاهی ایران توسعه می‌یافت و اقوام مختلف دیگر را با آداب و رسوم مذهبی گوناگون دربر می‌گرفت و نیرو و قدرت آن محکمتر و مستقرتر می‌شد، شاهنشاهان به‌همان اندازه سعی و کوشش می‌کردند که تسلط و فرمانروایی خود را تا حد امکان از طرف مقدمات روحانی این کشورها مشروع جلوه داده مورد تأیید قرار دهند. به‌سبب دیگر به‌اقتدار سلطه خود حومه قاصوبی پیوسته‌اند و آن را به‌رسمیت بشناسانند و تا اندازه‌ای هم موفق شدند.

در زمان داریوش که کورش سردگ و پسرش، کموجیه، از طرف مردوک،

خدای بدین به تحت سلطنت حموس گردید<sup>۲۳</sup> در مصر کمپوخته و داریوش کبر به عنوان پسران «Ra» که خدای بزرگ مصریان بود و همان رئیس یومانیان و میرای ایرانی است، ملقب گردید و همان رسم که در باجگذاری و راعه بدان عمل می شد درباره این دو شاهشاه برگردانید و ایوان از طرف خدایان این کشور به تحت سلطنت حموس گردید<sup>۲۴</sup> در ایران همان طور که در سنگت ها می خوانیم. اهور مردا، خدای قوم ایرانی، سلطنت را به شاهان تفویض می کند. بسا برای سلطنت يك موهب الهی تلقی می شده است. به کوروش کبر در شهر اور *Ur* از طرف سین *Sin*، خدای محل. و در اورشلیم از طرف یهوه،<sup>۲۵</sup> خدای یسای اسرائیل، سلطنت تفویض شده است. در اسرائیل، داریوش و اعقاب او از طرف اهورا به چس می رسیده بد و اهورا کشورهای متعددی را زیر سلطه آوردن قرار داده<sup>۲۶</sup> تا آنجا که راه درستی و راستی و انجام دادن کارهای نیک هدایت و رهبری کند و دروژ (دروغ) را، که برگزین گاه به شمار می رفته، از بین آنان ریشه کن سازند.<sup>۲۷</sup>

شاهشاهان هخامنشی با ایمانی راسخ معتقد بودند که شاهشاهی و اقتدار برای اجرای رسالتی از طرف خدای آسمان به آنان تفویض شده است. بدین جهت است که با عموم رعایای کشور به دور خود با محبت و استیلا رفت و می کردند. در جای دیگر کتاب عزرا، دستوری که اردشیر صادر می کند علاقه او را نسبت به قوم یهود به خوبی نشان می دهد: «و شما را اطلاع می دهیم که هر همه کاهان و لاویان و معنیان و دربانان و تبیم و خادمان این خانه خدا حزیبه و حراح و باج بهادن حایر نیست؛ و تو ای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو می باشد، قاضیان و داوران، از همه آسانی که شرایع خدایت را می دانند، نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای بهر دآوری نماید و آسانی را که نمی دانند، تعلیم دهد. و هر که به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل نماید بر او بی محایا حکم شود، خیرا به قتل یا به جلای وطن یا به ضبط اموال یا به حس<sup>۲۸</sup> الهی توان گفت که عده قلیلی از مورخان و نویسندگان تاریخ هخامنشیان مانند شادر *Schäder*، که در بی احترامی به احسانت پاک داریوش کبر محصور است، معتقد هستند که دوش پادشاهان هخامنشی حرثی از سیامت استقرار

و قدرت آنان بر کشورهاست.

برای سنده کاملاً معتقد است که پرستنده «اهورامرد که ن آسمان را»<sup>۴۰</sup> بریده. و این رهن را آفریده. و شادی برای اسان آفریده» نمی توانست بنیست باشد و به خود یان خود ساخته و موهوم احترام گذارد. و همان طور که کمروحه د. مقابل الهه مصر یان رفتار کرد در مقاس آتن سر تعظیم سرور آورد.

جای شت و نزدیک است که هدف شاهشاهان هخامنشی جلب رعایت بیرون ادیان محلی و تصحیب حیط مراسم مذهبی آنان بوده است.<sup>۴۱</sup> بین شاهشاهان هخامنشی تنها يك تر برخلاف سیاست اسلاف و اعتقاد خود رفتار کرد و آن حیارث بود که بست به عقاید مذهبی بابلیان و مصریان بی احترامی کرد و حیثیت نشان داد. در این مورد منحصر به فرد بیش ارضادری کردن حکم محکومیت. باید به علل رفتار او پی برد و تا انگیزه ای که او را به شدت عمل وادار کرد آشنا شد.

سردمیں، بل در تمام دوره هخامنشیان پیوسته کانون ناراحتی و اعتراض بوده است.

یکی از آن علتها که حیارثا را به نشان دادن واکنش شدید و داش کشته شدن رویروس<sup>۴۲</sup> است مدار بابل بود که سوریه نیز در قلمرو فرمانروایی و قرار داشت. شخصی به نام «شیماپی» بین ۱۵ تا ۲۹ ماه اوت ۴۸۲ ق م شورش کرد و با عنوان شاه بابل بر تخت نشست و لوحه هایی که پیدا شده است از ۱۵ تا ۲۹ اوت تاریخ گذاری شده است. شخص دیگری در ۲۲ ماه سپهر همان سال به نام «شمش اریسا» در شهر بوسیا دعوی سلطنت کرد و برای قایومی ساختن فرمانروایی خود در مراسم تاجگذاری بر پرستشگاه مردوک در فته دست مردوک را گرفت و بدین قسم در اطار اهالی و خصوصاً طبقه روحانیان. حکمرانی او به رسمیت شناخته شد.<sup>۴۳</sup> چنانکه در مراسم تاجگذاری خودش در بابل و نیز در مورد به رسمیت شناختن مقام کمروحه و حیارثا دیدیم، مادام که این تشریفات به عمل نمی آمد و مراسم احترامات مذهبی در پرستشگاه مردوک انجام نمی گرفت. حکمرانی آنان قایومی شناخته نمی شد. برای اینکه مردوک دیگری در

پس باشد تا موحی برای بروز شورش و اعتشاش و به سمیت ساحش شورش را پیدا شود، یگانه راهی که به نظر می‌رسید از میان برداشتن مجسمه مردوك و معلوم کردن آن بود. در واقع هدف از خشونت و شدت عمل خشیارشا نسبت به عقاید مذهبی سالیها، درسدو امر بیرون آوردن وسیله قایمی کردن شورش. یعنی وجود مردوك، از دست عناصر شورشی بوده است بدیهی است که گشته‌شدن گاهی پرستشگاه اسانگبلا (شیگل)، که در مقام تعرض بر مسمه بود، دماله با بودی مجسمه مردوك بود و حرابی و ویرانی پرستشگاهها نتیجه شورش و اعتشاش. وقتی که حدایی رس رفت، دیگر احتیاجی به عهد او نیست و پرستشگاهش با خودش با بود می‌شود پس سخت چین واکشی از طرف خشیارشا بروز اعتشاشات پی‌درپی و قیومی شدن شورش با بیعت کردن شورشیان با مردوك بوده است. باید این را هم بر صافه کسم که تحولات عظیمی در قلب شاهنشاهی ایران در حال پیدایش بود و مذهب جدیدی گسترش خود را آغاز می‌کرد و این جمله موجب شد که شاهنشاه ایران روش ندرهای در پیش گیرد و شورش نابل مرصنی ایجاد کرد که يك‌بار برای همیشه قانون اصلی این پادشاهی با بود شود. به خاطر همین امر بود که سوره از نابل حد شد و به صورت يك استان مستقل درآمد.

نابل با شور يك استان را تشکیل داد و دیگر هیچ لوحه‌ای در دوره شاهنشاهی خشیارشا نوشته شد. فقط به‌عده‌ای از نوشته‌ها برمی‌خوریم که روی کوزه یا گلدانهای مرمرین موقوف است به این عبارت «خشیارشا شاه برگه» ۴۴ و حالا به‌خوبی می‌توان به معنی «دواها» که در سنگشته خشیارشا معروف به «دوا» به‌آمان اشاره شده است. پی برد منظور خشیارشا از «دوا» همین بهای نابلین و مصریان است. چنانچه خود خشیارشا در این سنگشته به‌کر می‌دهد. پس دهم‌ها عده‌ای بودند که «دوا» را می‌پرستیدند. من «دوادانه» ها را خراب کردم و آنجا که «دوا» را می‌پرستیدند گفتم «اهورا» یا «ارتا» را پرستند ۴۵ در واقع روش شاهنشاهان هخامنشی جلب رضایت خاطر پروان مذهب مختلف بود. این روش با وجود حجت سیاسی که داشت، از نحایی که بر اخص احترام به عقاید مذهبی اتباع شاهنشاهی متنبی بود، صلح و آرامش برقرار و

دوستی و محبت بین پیروان ادیان مختلف ایجاد می‌کرد و در سایه آرامش، تجارت و اقتصاد توسعه می‌یافت که به نفع عموم تمام می‌شد. از این رو می‌توان از آن انتقاد وجیه ریاکارانه به آن داد.

ما برای اولین بار در تاریخ شمه و مقلب سردمبهای ابره‌ران، که به زیر سلطه شاهنشاهی ایران قرار داشت به یک دوره صبح و آرامش برخورد می‌کنیم که آن زمان ساکنان این منطقه از آن محروم بودند و حتی امید رسیدن به آن نداشتند. گامی است که صحنه‌ی چندارکت مقدس ارمیای‌سی را در نظر نگذاریم. تا با این حقیقت بهتر آشنا شویم: «و در این زمین (اورشلیم) که شما در باره‌اش می‌گویند ویران و راسا و بهایم حالی شده و به دست کلدانیان تسلیم گردیده است. مزرعه‌ها خرابه خواهد شد (باب سی و دوم، آیه ۴۳) و مزرعه‌ها به بقره خرابه قناله‌ها خرابه نوشت و محتوم خواهد نمود و شاهدان خواهد گرفت در زمین بیامس و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا و در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب؛ زیرا خداوند می‌گوید اسیران ایشان را باز خواهم آورد. (باب سی و دوم، آیه ۴۴) خداوند چنین می‌گوید که در این مکان که شما در باره‌اش می‌گویید که آن ویران و حالی از اسان و بهایم است (باب سی و سوم آیه ۱۵). در آنها آواز شادمانی و آواز سرور و آواز داماد و آواز عروس و آواز کسانی که می‌گویند بهره صابوت را تسبیح بخوانید. زیرا خداوند بیکو است و رحمت او تا ابد الابد است. باز دیگر شنیده خواهد شد و آواز آسانی که ها ابای تشکر به خدای خداوند می‌آورند، زیرا خداوند می‌گوید اسیران این زمین را مثل سابق باز خواهم آورد (باب سی و سوم، آیه ۱۱) در آن ایام و در آن زمان شاخه عدالت برای داود خواهم رواند. (باب سی و سوم، آیه ۱۵) و او (کورش) انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت (باب سی و سوم، آیه ۱۶) در ماه دهم از سال نهم، صدقیا، پادشاه یهودا، بوکد رتصر، پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده آن را محاصره نمودند. (باب سی و نهم، آیه ۱) و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیا در شهر رخنه کردید (باب سی و نهم، آیه ۲) و تمام سرداران پادشاه بابل داخل شده در دروازه وسطی نشستند یعنی... و سایر سرداران پادشاه بابل



(باب سی و نهم، آیه ۴)... پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش در رستمه به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرای یهودا را کشت (باب سی و نهم، آیه ۶) و چشمان صدقیا را کور کرد و او را به زنجیر بسته به بابل برد (باب سی و نهم، آیه ۷) و کلدانیان حایه پادشاه و حایه های قوم (اسرائیل) را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند (باب سی و نهم، آیه ۸) و سوزاندان، رئیس حلاتان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که به طرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند، به بابل به اسیری برد (باب سی و نهم، آیه ۹) یهوه صایوب. خدای اسرائیل، چنین می فرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم، دیدید که انك امروز حراب شده است و ساکی در آنها بیست (باب چهل و چهارم، آیه ۲) خداوند عدالت را مکتوف خواهد ساخت... (باب پنجاه و یکم، آیه ۱۵) تیرها را نیز کند و سپرها را به دست گیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به صد بل است تا آن را هلاک ببرد... (باب پنجاه و یکم، آیه ۱۱)، ۴۶.

این پیش گوئیهای ارمیای نبی بود که تحقق آن را از عزرا می شنویم: «در سال اول کورش، پادشاه فارس، ت کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش، پادشاه فارس، را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت (باب اول، آیه ۱) کورش پادشاه فارس چنین می فرماید یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که حایه ای برای وی در اورشلیم که در یهوداست بنا نمایم (باب اول، آیه ۲) پس کیست از شما از تمامی قوم او که حدایش را وی باشد، او به اورشلیم که در یهوداست برود و حایه یهوه را، که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنا نماید؟ (باب اول، آیه ۳) (از اسرای آرادشده) هر که باقی مانده باشد در هر مکانی از مکانهایی که در آنها غریب می باشد، اهل آن مکان او را به بقره و طلا و اموال و چهارپایان، علاوه بر هدایای تشرعی به جهت خایه خدا که در اورشلیم است، اعانت نمایند. (باب اول، آیه ۴) و کورش، پادشاه، ظروف حایه خداوند را که سرکد نصر آنها را در اورشلیم آورده و در

حاجه ایان خود که میبود، بیرون آورد (باب اول، آیه ۷) و کوروش، پادشاه  
 فارس، بپایان از دست متحذات، خزانها را خود، بیرون آورده به  
 مصر، رئیس یهودین، سپرد (باب اول، آیه ۸) و عدد آنها این است  
 سی طایفه و هر طایفه یکه و سب و به کار (باب اول، آیه ۱۵) تمامی  
 طایفه طایفه یکه و سب و چهارصد بود و ششمین همه آنها را با  
 اسیرانی که از یمن به درخلم می رفتند (باب اول، آیه ۱۱)

بدون کمترین حاکماری، دلایل کافی از بلند همتی و سردوستی این قوم  
 تریابی در قبال سب، از روی گفته خود آنها در کتاب معدشان، آوردم  
 در حاشیه در تحلیلی یاد می کنیم که بلك بویسنده فراسوی موسوم به  
 شان دور *Champdor* از کوروش کرده و خود برگزین افتخاری است که از  
 من تمام شاهان جهان نصیب شاهساز ایران می شود، وی می نویسد:  
 «کوروش در خاطر اساسی به خط سوره پادشاهی عادلانه و پادشاهی  
 عادل است سب و ساری از تمام عوامی است که لازمه تأیید بلك  
 مرد غالب بر قوم مغلوب است. کوروش یکی از مردان برجسته است که به  
 مسها در حاشیه برگزینی در بین مردان بزرگ جهان جلوه می کند و بحسب که او را  
 «پدر اقوام» نامند. طرز رفتار او نسبت به اقوام چپین عوامی را کاملاً سوجیه  
 می کند. هیچ وقت و در هیچ موقعیتی کوروش نسبت به اقوام مغلوب آن طور که  
 اسوریان نسبت به اقوام زیر سلطه خود عمل و آنان را تبعید یا نابود می کردند  
 و سران آنان را در سر حصارهای شکست خورده و آزارها قرار می دادند، رفتار  
 نکرد. غرض از آنست که می توان عصر کوروش نامند، یکی از شواهد احترام به ارزشهای  
 انسانی و پیشرفته اجتماعی و حکومت و قبیله ای است. کافی است برای  
 توجه آن نگوییم که به ایرانیان از بدو طولیت راستی و درستی آموخته می شد.  
 آن در مقابل محبت سپاسگزار بودند و اشخاص بخاین و تمك نشانان را به  
 برگزین عقوبت می رسانیدند. این یکی از علترین روشهای تربیت جوانان کشور  
 است (ص ۳۱۵). جای دارد که مورد در مقابل چش چهره ای سر تعظیم فرود  
 آورد و چنان برگزینی و سردوستی را میان سازد؛ زیرا چش پادشاهانی، هر  
 اندازه هم چون سایر افراد انسانی باشند، انگشت شمارند.»<sup>۴۷</sup>

## فرجام سخن



به منظور نتیجه گیری به شرح چند نشانه برجسته از مکتب اخلاقی پارس در این عهد می پردازیم.

ایرانیان هخامنشی قومی دلیر و شهامت پر متگوار و بیرومند بودند. پس تمام اقدامی که کورش، کمبوجیه و داریوش اول آنها را به دربر سطره ایران در آوردند، می توان گفت که ایرانیان از احساسات انسانیت و بشردوستی به اعلی درجه برخوردار بوده اند. در یکی از سنگشینه ها داریوش کبیر چنین می گوید: «اسی خطه پارس که اهورامزدا به من اردایی داشته است، کشور زیبایی است. مردمان خوب و اسبهای خوب دارد. در پرتو توجهات اهورامزدا و اراده من از هیچ دشمنی باک ندارد.»<sup>۱</sup>

ایرانیان هخامنشی پس اقوام معاصر بهجهانی متمایز بوده اند و احساسات نوع دوستی، آنان را در سطحی بالاتر قرار داده بوده است.

هخامنشیان به درستی عشق مهرطبی می ورزیدند،<sup>۲</sup> نسبت به پادشاه خود جان نثار و با وفا بودند،<sup>۳</sup> نسبت به حقوق دیگران و معاهدات احترام قائل می شدند.<sup>۴</sup> علاوه بر اینکه مردمانی غیور و شجاع<sup>۵</sup> بودند، به صفات بردباری شهرت داشتند و نسبت به اقوام مغلوب به طور کلی با ملاحظت و محبت رفتار می کردند.<sup>۶</sup> نکته ای که بیش از هر چیز درخور ستایش است، عشق و علاقه خاصی است که

شاهان هخامنشی به عدالت و گسترش آن نشان می دادند.<sup>۷</sup> و این علاقه بی شایه با  
رمان ساسانی و اشخاص آن سلسله به دست تازیان به بعد و توسعه خود ادامه  
داد.<sup>۸</sup> این عوامل سردوسی از ایران به دیای متمدن یونانی و اروپا<sup>۹</sup> گسترش  
یافت.

نوده مردم ایران به طور کلی به امور کشاورزی و دامپروری می پرداخت.<sup>۱۰</sup>  
اس مشاغل بعداً بر اساس و پایه مذهب زردشت استوار گردید و مورد احترام  
عمومی قرار گرفت.<sup>۱۱</sup> و در اوستا از آن تجلیل فراوان به عمل آمد.<sup>۱۲</sup> از اصل درستی  
و راستی، که توسط داریوش کبیر بر پایه عدل استوار شد و اساس بیان زندگی  
قوم ایرانی را تشکیل داد، اصول سه گانه پاکی و برهت مذهب زردشت،  
یعنی پندار بیک، گفتار بیک، کردار بیک سرچشمه گرفت.<sup>۱۳</sup>

شاید در هیچ يك از مظاهر زندگی به حدی که این قوم در زمینه مذهب  
و آداب دینی از خود سوع نشان داد، سوع تحلی و خود بسایی نکرده است.  
از بدو سلطنت داریوش و جلوس از برادر بیک شاهنشاهی ایران، پاکیرگی  
و خصوص ایمان، و عقیده به دستورات آسمانی اهورایی و اصول اخلاقی آن، پایه  
و قیون اصلی زندگی ایرانیان گردید و حتی شاهنشاهی ایران سرروی این  
اسس پایه گذاری و استوار شد. بهر این شاهنشاه برگزیده، نماینده اهورامزدا  
در روی زمین، به منظور هدایت قوم ایرانی و اقوام دیگر، که در دیر درفش  
ایران زندگی می کردند، در راه راستی و درستی، رسالت یافته است از این  
تاریخ تا اشخاص سلطنت ساسانیان، پیر و عظمت این قوم از چشمه درستی و  
راستی سیراب شده و حلوه کرده است.

يك اتحاد مطلق و گسستی بین شاهنشاه و مردم برقرار بود و بیشتر  
به آن شکوه و حلال می بخشید. شکی نیست که همه شئون زندگانی و امور  
ی جاتاه پشعه به بروق خواسته های مردم و آرزوی شاهنشاه نموده است و واقعی  
که در موارد مختلف ماهده می شود خود نتیجه سازمان اجتماعی ایران است  
و از اختلافات طبقاتی سرچشمه می گیرد. ویس پشی تیشها و دهبوشی تیشها، که  
دارای مکنت فراوان و املاک زیادی بودند، يك طبقه اعیانی و مقدر به تمام معنی را  
تشکیل می دادند.<sup>۱۴</sup> و در نتیجه عالترین مقامها و مناصب کشوری و لشکری را در

اختیار داشتند و رفتی و رفتی امور به آنان محول شده بود. بدون شک شاهنشاه در بحره رفتار و کردار آنان به وسیله مأموران پاکدامن و مورد اطمینانی که گوش و چشم پادشاه نامیده می‌شدند، مراقبت تام داشت و از چگونگی عملیات آنان اطلاع می‌یافت، ولی متأسفانه نمی‌توانست در هر زمان و در هر مکان حضور یابد و بر چگونگی امور اطلاع یابد و از احتیاطات احتمالی آنان جلوگیری کند.<sup>۱۵</sup>

شهرها، که خود نوعی مالک الرقاب در استانها بودند، تا اندازه‌ای مطابق میل خود رفتار می‌کردند، برای مثال کاهی است مورد کورش که پس‌دا خاطر نشان کنیم. عرو و وحر و او و دسیه‌های پشت پرده کار را به حای کشاید که به حد بر رشی، اردشیر، شلم طبرن برافراشت، و اگر چه به وضع محلی کشته شد و میاه مردور یوسی او برای بازگشت به یونان زیر سرپرستی گرنیون با دشواریها و سختیها رو برو گردید، ولی رمیه برای اعتشاشات بعدی که محربه سرنگویی آن شاهنشاهی شد از این تاریخ مهیا شد.

هر قدر که شاهان هخامنشی سالیهای پرافتخار را پشت سر می‌گذاشتند، به همان اندازه شهرها حاض طلب و مغرور می‌گشتند، آن هم در شاهنشاهی که هیچ گونه وحدتی وجود نداشت و یگانه نقطه اتکاء آن وجود شاهنشاه بود. به همی دلیل غالباً دهیادوهای ابر نهران آماده شورش و طعنان بودند، آن هم نه برای کسب آزادی، چون که آزادی وجود داشت، بلکه به منظور اینکه حاض طلی شهرها، که تا اندازه‌ای حدت و شدت پیدا کرده و، ارضا شود، موقعی که اسکندر مقدونی در مردهای عربی ایران نمایان شد، شاهنشاهی با عظمت ایران را شهرها تحریک اسکندر و اردوی غارتگر بالکاس دادند که از دیر زمان آرزوی به دست آوردن و چپاول ثروت شاهشاهان هخامنشی را در سر خود می‌پروراندند.<sup>۱۶</sup> یکی از این حائیان به وس شهرت باحتر (ماکتربا، بلج) بود که برای حکومت بر يك قسمت از ایران تن به ذر می داده شاهنشاهی دفاع حرد، داریوش سوم، را به حاك و خون غلتاند.<sup>۱۷</sup> شهرت دیگری به نام ماریوس، که اداره امور بین الهربس بدوی محول شده بود، اولین حایبی بود که دروازه‌های شهر را بر روی سپاه مهاجم گشود. شهرهای دیگر به نام او کسوداتس Oxodates و آنتیبارس Anubêlos به همین مرال به همین خود حیات کردند.<sup>۱۸</sup> و حر ننگ حاودانی

امتیازی به دست نیاوردند.

چس شد که شامت‌هی په‌اوره‌هخامنشیان، که پناهگاه تبعیدشدگان بود و حتی نسبت به کسانی که قلاً و اوجصومت ورزیده بودند، مهربانی می‌کرد و با آغوش بار آبان را می‌پذیرفت،<sup>۱۹</sup> به دست خائنان داخلی مقرر شد ولی چون ریشه این درخت تنومند از راستی و درستی سیراب می‌شد از شاخه‌های هریده شده آن جوانه‌های سرسری بیرون آمد که در زمان شاهنشاهی اشکانیان بارور گردید و ماسد سدی آهیس در مقابل رومیان مدت ۴۰۰ سال ایستادگی کرد.

## حواشی مربوط به پیشگفتار

۱) سازمان سیاسی، پانوشته ۱.

۲) یوسف و زلیخا نقل از:

Nöldeke, *Das Iranische Nationalepos* (Grundriss, II, p 174).

۳) مقایسه کنید با:

Justi, *Gesch Iran* (Grundriss II, p 432).

پس از انقراض سلسله ساسانی عرب توانستند بهیراتی در سارماهی‌های اداری ایران به وجود بیاورند. سبعمان بن عبدالملک، خلیفه اموی چنین می‌گوید: «من از برایان در شگفتم. هزار سال در جهان پادشاهی کردند بی آنکه لحظه‌ای به ما بیار باند و ما پس از یکصد سال فرمانروایی خود به آنان بیارمندیم»

Horn, *Gesch. Iran in islam. Zeit* (Grundriss, II, p. 555).

Nöldeke, ZDMG, 46, p 763, note 1; Cameron, *Persian Treasury* Tabl. p. 22.

4) «The real purpose of the book, however, will be the exposition of culture, or rather of cultures, for Achaemenid history presents a fascinating picture of various civilisations of different stages of evolution and all in the process of intermingling.»

Olmstead, *The History of the Persian Empire*, p. XIII, 3d edition, 1960.

## بخش اول، فصل اول

1) Mazaheri *La Famille iranienne aux temps antislamique*, p. 25 ss, Paris 1938.

2) Mazahéri, ouvr. cité, p. 27; Sènant, *Les Castes dans l'Inde* (Annales du Musée Guimet), p 209, Paris, Leroux 1896 cf F. Robiou, *Questions homériques*, Bib.

liotheque de l'Ecole des Hautes Etudes, troisieme partie  
V droit de famille et droit de propriete p 106 Paris  
1876.

3) Sénart, ouvr. cite, p 140 ss. Spiegel *Lran Alter*  
t III, pp. 543 et 546. Benveniste, *Trad Ind Iran*  
dans J. A., t. 230 (1938), p. 549

4) Benveniste, *Les Classes dans la tradition acestique*.  
J. A., t CCXXI, juillet septembre 1932, p 117, cf  
Sénart, ouvr. cité, p 6. Benveniste, *Trad Ind Iran*  
dans J. A. (1938), p. 549.

5) Mazahéri, ouvr. cité, p. 34.

6) Mazahéri, ouvr. cité, pp. 30-31.

7) cf. Hérodote, I, 133.

8) Xénophon, *Cyrop*, IV, 4-10 Mazahéri, ouvr. cite  
pp. 32-34.

9) Hérodote, I, 137.

مقایسه کنید با Herodote, VII, 194 راجع به یکی از قصص عهد هخامنشی  
موسوم به ساندوکس Sandocés. که به علت صدور رأی بر خلاف عدالت  
محکوم به اعدام شده بود.

وی می‌توانست در پویش پس از رسیدگی به کارهایی که وی قبلاً انجام داده بود  
چون کارهای بیک و در مقاصدش عمل درای ارزش بود، از اعدام او صرف‌نظر  
کرد ولی دیگر خدمت قضایی به او محول نشد.  
همچنین نگاه کنید به:

Mazahéri, ouvr. cité, p. 28.

۱۰) می‌پذیریم که چندری (poligamie) در زورگرستان مرسوم و  
قانونی بوده است هر مردی می‌توانست یک یا چند زن شرعی و همچنین  
تعدادی زن صیغه داشته باشد.

Hérodote, I, 135.

(۱۱) مقایسه کنید با:

Aristote, *Politique*, I, ii, 1.

12) Mazahéri, ouvr. cité, p. 25.



13) Vend. vii, 41; ix, 37; x, 17-28.

14) Darmesteter, Z. A., t. I, p. 28 (Annales du Musée Guimet), Leroux 1892, Benveniste, *Les Classes sociales dans la tradition avestique*, J. A. 1932, p. 124.

15) Yasna, xxxi, 16;

مقایسه کنید با:

Mazahéri, ouvr. cité, p. 28, Darmesteter, Z. A., t. I, p. 29 et t. II, p. 107, note 57.

برطبق:

Hubschamann, (*Armen. Gram.*, 2, p. 209, No 462)

شوئره پنی تیشی Soθrapaitiš رئیس مرارع بوده است که مطابق است با شهر بنگان رمان ساسانی، که معرب آن برد مسعودی (مروج الذهب Prairies d'or, II, p. 204) شهرجه است؛ نیز دیده شود:

Marquart, *Philolog.*, Suppl. X, p. 76, Leipzig 1907.

16) Mazahéri, ouvr. cité, pp. 27-28.

(۱۷) وازه ویس، به فرس قدیم: ویث Viθ (خاندان امیر) برابر است با Vis در اوستا و با Viç در سنسکریت.

Meillet-Benveniste, *Gram. V - P.*, édit. 1931, p. 61

(۱۸) نگاه کنید به:

Xénophon, *Cyrop.*, I, 6, 1; Dar. Pers. d § 3, lignes 14-15.

*hada viθaibis* (با خدایان خاندان ما)

Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 80; Meillet Benveniste, *Gram. v. - perse*, 1931, p. 35; Justi, *Gesch. Iran*, dans *Grundriss*, II, pp. 427 et 445; Kent, *A New Inscription of Xerxes*, *Language*, vol. lx No 1, p. 45, note 16, mars 1933; Vend., ix, 37, comp. Vend., vii, 41 et X, 17, Darmesteter, Z.A., t. I, p. 28; (Hérodote, VII, 53.)

می نویسد

حشیارشاه، قبل از لشکرکشی به یونان به لشکریان می گوید که به درگاه خدایان ایرانی دعا کنند.

(۱۹) اهمیت، پس فنر از جامعه ناشی از ثروت سرشار و هنگامی است که در طی قرون، بعضی قبل از تأسیس شاهنشاهی هخامنشی در سراسر سرزمین مرو، زمان گسب کرده بوده است. ابتدا شش سلطنت هخامنشی قدرت مرن قبیله، به تدریج سط و توسعه می یابد و بصریح می گردد در مواقع فرمانروایی داربوش در بدو امر همین رؤسای شش قبیله اند که در اشراغ قدرت از معها، با داربوش همکاری کردند.

(*Dar Biv*, §§ 11 12 13 14. Weissbach, *Kerlmach*, 1911, pp. 17-18-21.)

چون حکومت هخامنشی، حتی قبل از فرمانروایی داربوش اول، براساس سرکر فرمانگذاری شده بود، و سپهران، در ابتدای حکومت هخامنشی مطیع دربار بودند و در ارتق و فتق امور شاهنشاهی در دربار گسب تکلیف می کردند و سی این اصطاعت از مایع بر آن شد که نجم منوچک بطوانی با فتود لته در ایران پاشیده شود

(Christensen, *Ir.* 44, p. 16)

موقعی که پس فنر جامعه به درجه رشد رسد و با استات چسی و دسته هانقوت یافت به سوی حیات سوق داده شد پس گ بون فتود لسم، در زمان شکس، دوباره دارای نیروی جدیدی شد و هنگامی که سبب از اشکس به ساسانان سفال یافت، نیروی و سپهران به وح رسد و حایی که در دیگر ایران را دچار تشویش و اغلاب کرد و به شکسب در مقام اعدراب و بهدم سسنة اساسی صحر گردید برویی که رسد سدی پولادین، مدت هشتصد سال، در مقابل حمیه رومیان یسنادگی شان داده بود در اثر همس حادطللی به اندک مدتی ر پای درآمد و سرنگون شد از عهد فرمانروایی اشکانیان چندین حابو ده و نره، که از بان س می در نارح باقی مانده، می شناسیم از این قبیل هستند حابو ده های سرون پهللو Karen-Pahlav مپهد پهللو Aspahbed-Pahlav سون پهللو Suren Pahlav که سنگی به حابدان سلطنتی شکسب داشتند (Marquart, *Éranšahr*, pp 19, 36 71, 72 et 124)

بار از همین قبل اند حابو س مهران Mehran، حابدان اسپدیاد Spandiad و شاید همچنین خاندان زیک Zik

(Christensen, *Ir.* 44, p. 105).

هر یک از رؤسای این قبایل دارای ثروت و ملک و اسباب فراوان بودند و بعداً خواهیم دید که وظایف مهمی در امور لشکری و کشوری بهامی کردند و

به رتق و فتق این امور می پرداختند:

(Moïse de Khoren, livre II, ch 68 71, Langlois, ouvr. cité t II, pp. 116-117 et t I, p. 114, note 1)

بین این ویسپوران یکی به نام قارون در سال ۵۰۰ م حکمران بین‌النهرین بوده است و نامش به واسطه جنگی که بین مهران و گودرز رخ داد، در تاریخ به ثبت رسیده است (Tacite Ann XII, 12-14). املاک این قارون در منطقه بهاوند واقع بوده است:

(Marquart, *Éranšahr*, pp 19-71 et 134; Marquart, dans ZDMG (*Beitrage z. Gesch u. Sage v. Eran*), t. 49, Leipzig 1895, pp. 635 s.; Christensen, *Ir.* 44, p. 105, Nöldeke, *Tabari*, p. 437)

با سوزن نامی که در سیستان حکومت می کرده نیز آشنا هستیم

(Marquart, *Érānšahr*, p. 36)

و دیگری به نام اسپندیاد پهلوی (اسفندیار)

(Marquart, ZDMG 49, pp. 633 ss. Leipzig 1895)

در رغه (ری) دارای املاک وسیع بوده

(Marquart, ZDMG 49, pp. 635 636)

ویسپور دیگری به نام اسپهبد بهو در گرگان حکمرانی می کرده، (بیرونی او را اسپهبد نامیده است).

(Moïse de Khoren, liv. II, pp. 27 s.)

Langlois, ouvr. cité, t. II, pp. 95 et 116 ss; Marquart, ZDMG 49, p. 635.

در باره ویسپوران نگاه کنید به:

Herzfeld, *Parkuli*, Glos, No 300.

بین تمام این شاهزادگان ملوک‌الطوایف حاکمان سوزن از همه شایسته تر بوده و نسبت به دیگر حاکمانهای اعیانی برتری داشته است. سوزن، در حقیقت، یک سردار نامی و دلاور ایران در زمان اشکانیان محسوب می شده است. همین سوزن بود که لشکریان امپراتوری رم زیر رهبری کراسوس را در سال ۵۳ ق.م. درهم کوبید و قبصر در حین جنگ گشته شد. وقتی که به شرح احوال او می پردازیم، مشاهده می کنیم که از جهت ثروت و از نقطه نظر اصالت و شهرت بلافاصله بعد از شاه حسای داشته و شخص دوم شاهنشاهی ایران محسوب می شده است.

هنگامی که به مسافرت می‌رفت ثبات و تجهیزات او در رکاب و شتر حمل می‌گردد و عضای جانبی ده‌تن بر دوپست راه سوار بودند. هر ار سوره بضم مخبر و سر تا پا پوشیده از دره او در همراهی می‌گردید و عده زیادی پیاده نظام مسک اسبچه در المرم رکاب او بودند بدیجه علامت و بستگان دیگر و را به حساب پیوریم مجموع عده متبعان او به ده هزار سوار می‌رسد

(Plut. Cras., XLI)

نگاه کنید به Polyen. *Ruses de guerre*. VII, 41

هنگام حمله لشکریان رومی به ایران به سرکردگی کراسوس، همس سورن شهرت سواد بود و پلوتارک به نام سیلاخوس Σιλλαχης

(Plutarque, Cras., LXII)

یا به نام سیاح Σιπαχα از او یاد می‌کند که همان سورن است

(Plutarque, Cras. LVI): یا مقایسه کنید با:

(Marquart *Philolog* Suppl X, (1907) p. 76

تاسیت (Ann. VI, 31, 32, 36) او را سباسین Sinnaces ذکر می‌کند که باز همان سورن است

(Marquart, ZDMG 49, p. 636, et *Philolog*, Suppl X, p. 76).

در سال ۴۶ م سورن نامی داری بر مقام موروئی که ناح بر سر پادشاهان اشکانی بگذارد بوده است

(Tacite, Ann. VI, 42; Plutarque Cras. XLI)

در سال ۴۶۳ م، در زمان سلطنت شاهپور دوم، از طرف دربار شاهشاهی ایران، سورن نامی به عنوان سردار و سفیر ایران به اردستان اعزام گردید:

(Ammianus Marcel., XXX, 2, 5)

در سال ۴۳۵ م، یکی از فرماندهان ارتش ایران نامش سورن بوده است.

(Faustus de Byzance, III, 33—36)

در زمان پردگردد دوم، سورنی وجود داشته که لقب به دست برهم» بوده است و استامداری ادیاس Adiabene به او محول شده بوده است. تاریخ نام سورن دیگری را در سال ۵۷۲ م ثبت کرده است.

(Patkanian, ouvr. cité, J. A. 1866, 1, p. 183)

پسر این سورن ملقب به «سرنجورگان» Sarnakhvaragan بوده است.

(Faustus de Byzance Langlois' ouvr. cité, I, p. 266;

Lazare de Pharbe, *Langlois*, II, pp 270 et 373, Nöldeke, *Tabari*, p. 152. note 2.

یکی از عموهای خسرو پرویز (اهرویر)، نامش سورن بوده است:

(Langlois, *ouvr. cité*, p. 373)

در زمان فرمانروایی شاهپور دوم، یکی از سرداران ایران که سارمیه‌ها جنگید نامش سورن بوده است.

(Ammianus Marcellinus' XXIV. 6. 12)

مقایسه کنید با:

(Tacite, *Ann.* XII, 12-14)

همین سورن، علاوه بر اینکه در مراسمی کل قوا به عهده و واگذار شده بود، هنگام برگردانی مراسم تاجگذاری، موظف بوده تاج را بر سر شاه بگذارد و این اوجار در خانواده او موروثی بوده است.

(Nöldeke, *Tabari*, p. 438. note 4; Marquart, *ZDMG* 49, p. 636, Leipzig 1895, cf. Plut., *Cras*, XLI; Tacite, *Ann.* VI, 42).

پس از انقراض سلسله اشکانی، خانواده سورن به حمایت ساسی سلسله جدید ساسانی برخاست و نقش مهمی در استقرار شاهنشاهی جدید ایفا کرد در سنگ-بشنه پایکولی، نام سورن بین اسامی و سپوران دیده می‌شود

(Herzfeld, *Paik*, *Glos.*, No 225, p. 157)

همچنین نام خانواده قارن پهلوی و اسپهبد پهلوی.

ایران شاهزادگان ایران و اعیان خانواده‌های ویس پشی تیش‌های زمان هخامنشی هستند.

(Christensen, *Ir.* 44, p. 105, note)

Hübschmann, *Arm. Gram.*, 1, pp. 80-89.

باید بستگی و علاقه آن را به اراضی و املاکشان (ویس) در زمانهای بسیار قدیم، حتی قبل از پیدایش شاهنشاهی هخامنشی، جستجو کرد، یعنی در عهد و زمانی که هر یک در رأس قبیله‌ای، بلا معارض و مطلق‌العیان، حکومت می‌کرده‌اند، این همبستگی و سپوران، در عهد ساسانی نیز، مانند زمانهای گذشته، هنوز با برجا و محکم باقی بوده است. (Christensen, *Ir.* 44, p. 106)

شاهزاده پیروز، برادر شاهپور اول به «سپوهر ساسانگان» ملقب بوده است

نگاه کنید به:

(Herzfeld, *Paikuli*, pp. 45-49)

همچنین سورن نامی به عنوان و سپهر یاد شده است

(Herzfeld, *Paik*, Glos., No 225, p. 157)

مستفاد از خطوط کلام در این موضوع به ثبوت رسیدن وحدت اجتماعی ایران از زمان فرماوردن هخامنشیان به بحر سلطنت ساسانی است. به یاری است سازمان اجتماعی ایران مانند تمام سارم‌های اجتماعی ساسانی، کم و بیش در بر نفوذ محولات و سوانح قرار داشته و در زمان شاهنشاهی ساسانی به درجه کمال خود رسیده است. مورخان عرب واژه «ویسپوران» را به صورت «الاساورة» Al-asavireh در آورده‌اند.

Marquart, *Eranšahr*, p. 29, Mas'udi *Tanbih*, p. 147 et *Murudj*, II, p. 153).

20) Benveniste, J. A., juillet-septembre 1932, p. 129, Meillet, *Trois conf. sur les Gatha de l'Avesta* (1925), p. 19, Bartholomae, *Z Air Wb* (1906), pp. 224 ss, Olmslead, *Pers. Emp.*, p. 23, Kent, *Cattle renting and Agriculture in the Avesta*, JAOS, XXXIX, Old Pers (1919), I, 332, Yasna. XXXII, 1 et XXXIII, 4.

21) Spiegel, *Eran Alt.*, t. III, p. 544, Darmesteter, *Z A.*, t. I, p. 29; Meillet, *Trois conf.*, p. 23 (Ann. du Musée Guimet, t. 44).

22) A. Meillet et Benveniste, *Gram.*, t. p., 2<sup>e</sup> édition 1931, pp. 15, 41, 52, 58, 79, etc., Herzfeld, *Paik*, Glos., No 261, pp. 163-164, Herzfeld, *Arch. Mitt. aus Iran*, I, pp. 119-120, Spiegel, *Eran Alt.*, t. II, p. 238,

ادوارد مایر (Ed Meyer, *G d. A.*, t. IV, I 1939) معتقد است که در پوش واژه «دهو» *dahyou* را برای مناطقی که دارای وسعتهای مختلف هستند به کار برده است (صفحات ۴۶-۴۷، روبرویس). در بعضی مواقع این واژه معنی استان دارد گاهی در پوش آن را برای یک شهرستان و هنگامی برای قسمتی از استان استعمال می‌کند. معادل واژه «ده‌پنی» *dehpati* به «ده پت» *dehpoi* در اوستا «ده‌پنی‌تی» *danhupaiti* در فارسی باستان «ده‌پنوده‌پنی

(*dayhamapaiti*) است که در مرد سرودی تبدیل به (دهر قدید) شده است  
معادل آن به زبان ارمی «دهپت» *dehpet* یا «دههپت» *dechpet* است

(Hubschm., *Arm Gram*, No 187, p 139)

این مقام بعد از «ر سوپنی نش» *zantupaiti* و «ویس پنی بیش» *vispaiti*  
بالاترین مقام در سلسله مراتب جامعه هخامنشی بوده است

(Herzfeld, *Arch Mitt aus Iran*, I, p 119; Herzfeld, *Park*,  
Glos. No 201, pp. 163-164).

23) *Dar Bist*, a § 1, p 8, § 6, ligne 13, Weissbach  
(Keilinsch., 1911, p. 10) Voir *Dar Bist*, § 32, ligne 72  
*Raga nama dahyauš madait*.

در این جا ده (ری) *Raga* از طرف داریوش جوان (دهر) گرفته است که در  
مادا واقع است.

(Weissbach, Keilinsch., 1911, p. 38.)

24) *Dar Bist*, a § 38, ligne 14 (Weissbach, Keilinsch.,  
1911, p. 44).

cf note p 111, note 2 et p 112, note 1 S, de Weiss  
bach - ss de Benveniste, *Gram* 1 - p, p 48 § 88.

25) Leuze, *Die Satrapieen*, p 172 - [16], Christensen  
*Ir* 44 p 138, Leuze, ouvr cite, p 173 = [17]

26) Herodote, III 89 127, Buchanan-Grey, dans C A  
H t IV, p 195, Ed Meyer, *G d Alt*, t. IV, 1 1939  
p. 47; Leuze, ouvr. cité, p. 180 = [24].

«دهیاوه» *dahyāva* جمع «دهیو» *dahyū* است

(Meil - Benven. *Gram*, r - p, 1931, p 184, § 323, cf *Dar*  
*NRa*, 39 (Weissbach, Keilinsch. p 90 § 4 = *dahyāva*

۲۷, گرن یکی در و سپورن دوره اشکریان (Christensen, *Ir* 44,  
p 103) در دس ده هزار نفر سرباز قرار داشت که همه غلامان او بودند  
(Justin, XL, 2 و (Plut., *Cras*, XXI)

که می نویسد: از پنجاه هزار سربازی که پارتها به ضد رومیها به میدان مارزه  
آورد فقط چهارصد نفر حرم اراد مردان بودند، به احتمال قوی این چهارصد  
نفر به خانواده اشراف و شاهزادگان تعلق داشتند.

28) Bartholomae, *Z Air W'b*, pp. 201-202, Berlin 1926

(۲۹) اشیل (ایسچولوس) می نویسد: حشبارشا دارای هیچگونه مسئولیتی نیست و کسی حق تعرض بر او ندارد. گاهی است به ایران (پارسه) برگردد و همواره خداوند این سرزمین باشد.

(*Les Perses*, vers 213 s), cf. Plut., *Artax.*, V. Hérodote, III, 31; Platon, *Alcib.*, 121 c.

(۳۰) هرودوت می نویسد که ایرانیان می گویند تمام آسیا به آریون تعلقی دارد (I, 4, Comp IX, 115) سنگ‌بشته‌های داریوش در بیستون، تخت جمشید، شوش، سنگ‌بشته‌های حشبارشا؛ همچنین نگاه کنید به:

P. Roussel, *La Grèce et L'Orient*, p. 8 (Peuple et civilisation, Paris, Alcan 1928).

(۳۱) واژه «بندکا» Bandaka صلاً به خدمتگزار اطلاق می‌شده.

(cf. Justi, *Gesch. Irans*, dans Grundriss, II, p. 433)

ریشه این واژه را در فارسی «بندان» در زبان انگلیسی: to bind و در زبان آلمانی binden می‌یابیم که به معنای بستن و پیوستن است. در اینجا منظور بستگی و تعلق به خدمت شاهنشاه است. مقایسه کنید با:

Meillet Benveniste, *Gram. v. p.*, 1931, p. 44.

Herzfeld, *Park. Glos.*, No 217, p. 156

معادل این واژه در وینایی «بند» Band، در فارسی باستان «بندکا» Bandakā، در پهلوی «بندک» Bandak-، در فارسی «بنده» است.

(Meillet Benveniste, *Gram. v. p.*, 1931, p. 83)

(۳۲) مقایسه کنید با: Diodore., XV, 10 کوروش که بن بنده شاهنشاه

(Xénophon, *Anab.*, II, 5, 38). شمرده شده است:

Diodore, XI، قسمت مربوط به پیام کوروش بزرگ به کروزوس، پادشاه لودیا که اگر «بندگی» کوروش را قبول کند شهر می‌لودیا به او داده خواهد شد.

Hérodote, II, 1. همچنین نگاه کنید به:

حشبارشا، آرپتا گوراس، جبارملطیه را بنده خود می‌داند.

(Hérodote, VII, 8).

33) Meillet-Benveniste, *Gram. v. p.*, 1931, pp. 52, 53, 63.

34) cf. Christensen, *Ir.* 44. p. 17, Weissbach, *Dar. Bist.*



§ 1. pp 8 ss, *Pers.*, § 1 ss., NRa 1 ss, *Suse.* a, b, c, d, e, § 1 ss.;

مقایسه کنید با:

Meillet, *Trois conf.*, p. 24

Platon, *Lois*, III, 694 a.

و همچنین

35) *Dar Bist.*, § 1, col 1. 1 2 (Weissb., *Keilinsch.*, 1911, p 8, Hubschm., *Arm Gram.*, 1, p. 208, No 460, Esdras, VII, 12.

یونانیان، پادشاهان هخامنشی را شاه شاهان (βασιλευς υβασιλευωι) می نامیدند:

Platon, *Polit.*, 264 b; Platon, *Lois* III, 695 e, Hérodote, III, 14 Polyen, VII, 21, 3 et VII, 23, 1; Platon, *Eryxias*, 393 b; Aristote, *Constitution d'Athene* xxix, 1.

گرمیون: (Xénophon *Anab.* I, 2, 8) شاهه را عالی سریش شاه μέγας βασιλευς می نامید. عیون شاهه را بری اولین بار در زمان ساسانیان اردشیر اول (رتنه خنتر Artaxšatr) بری خود انتخاب کرد.

(Herzfeld, *Paik.*, II, p 41 Herzfeld, *Glos.*, 143, pp. 144 145, *Inscript Nagš-e Rostham*, Herz, *Paik.*, pp. 86 87)

توسیدید فرمانروای ایران را، شاه بلند مقام می نامد.

(Thucydide, *Guerre du Pélopon.*, 1 18)

مقایسه کنید با:

(Ed Meyer, *G d Alt.*, t IV, 1. p 22, note 2)

36) *Adam Xšayāršā dāra xai ahauiš xšāyaθi ya hiā puça, ha xamanišiya, pāraç, pārsahi yā puça, ariya, ariyaciça.*

مسم حشیرث (سطرهای ۶-۷)، ... بر داریوش شاه [۱۱] (حداواده)، یک هخامنشی [۱۲] (نبره)، یک پادسی بر پادسی [۱۲] (نوم) یک آریایی [13] (نژاد)، از نسل آریایی [13]

Kent, *Dava Inscription of Xerxes*, dans *Language*, vol 13, No 4, 1937, texte, p 294, trad p 296). cf NRa, § 2 (Weissb., *Keilinsch.*, 1911, pp. 86-87), Christen-

sen *Ir* 44, p 15. Andreas, dans *les Actes du troisieme Congrès international, des orientalistes*, p 96. J. A., *Gesch Irans* (Grundriss, II p 434), Kent *Old*, p 117 édit. 1950.

37) Darmesteter, *Z A*, t I, p 170 Yasna, XIX, 16

«پیشه» در فارسی مطابق است با «پشیره» در اوستایی؛ دیده شود:

Bartholomae, *Z Air Wb*, p. 224.

38) Benveniste, *Classes sociales*, p 117 (J A 1932) cf

Spiegel, *Eran Alt*, t III, p. 559 Dumézil *Prehist indo-iran des castes* (J A) 1930, t 216 p 110 Christensen *Ir* 36, p 93, Benveniste, *Trad Ind Iran* dans J. A. (1938), p. 549.

39) Dumézil, *Prehist indo iran des castes* (J A p 121).

40) Dumézil *Prehist indo iran des castes* (J A 1930 p. 119)

41) Bundahishn, xxxii 5, Yast de Ferwerd n xiii, 98, Yasna, 23, 4, Yasna, 26, 17, cf Spiegel *Eran Alt*, t III, p. 549, Benveniste (J A 1932, p 119), Dumézil (J. A. 1930, p. 113).

42) Meillet, *Trois conf sur les Gatha*, p 19

جامعه یونان قدیم دارای ۳ طبقه بوده است

(Aristote, *Politique*, II, 5 § 4; cf Platon, *Politique* VI 3, 11.).

43) De Menasce, O P., *Autour d'un texte syriaque inédit*, dans BSOS, vol IX, part 3, 1938, p 587 Meillet, *Trois conf. sur les Gatha*, p 10

44) Christensen *Les Geste; des rois dans les traditions de l'Iran antique* (1936), p. 9,

راجع به تفصیلات سه گانه جامعه ایران دیده شود:

*Zend Avesta*, trad Darmesteter, vol I, p 170

Comp. Meillet, *Trois conf.*, pp 10 et 30-31

45) J. A., 1932, p. 119

(۴۶) «یاما» برد هدی‌ها همان Yim<sup>۱</sup> ایرانیان قدیم است که بعدها معرب گردیده و «جم» شده است.

(Th. Nöldeke. *Das Iran-Nationalepos*, dans Grundriss, II, p 131), cf. Encyclop. Brit., 11e édit., vol. XXI, p 204.

سابقه روایات هدی و ایرایی، اولین کسی که در منطقه کردیان برای اولین بار آتشکده «آذر فرنگ» یا «آذر فرک بگ» *Aθur Farrakbag* را محل عادت تعبیه کرد و آتش آن را شعله‌ور گرداند «هم» یا «جم» بوده است

(Herzfeld, *Paik* Glos., No 183, p 149)

این معبدگاه مورد پرستش طقه «اسرو» یا روحانیون بوده است

(Denkard, VI, 293 Darmesteter, Z. A. I, p. 154)

(*Paik*, Glos., 179, pp. 148-49) به عقیده هر تسفلد

آذر فرنگ *Aθurfarnbag* صحیح است.

طقه جنگیان و طقه کشاورزان هر یک آتشکده مخصوص به خود داشتند نام آتشکده جنگیان «آذرگشسپ» *Aθurgušnasp* بوده و آتشکده کشاورزان («روستریوشان» *Vastriošan*) موسوم به «آذر برزی‌مهر» *Aθurburzinmehr* بوده است.

(Herzfeld, *Paik.*, Glos., 179, pp. 148-49)

آتشکده جنگیان در شهر گنجک در مادای کوچک

(Justin, XIII, 4, 13)

که با آذرمایحان کنونی اطلاق دارد، واقع بوده است.

(Christensen, *Ir.* 44, p. 166)

گنجک همان تخت سلیمان کنونی است.

Jackson, *Persia Past and Present*, pp. 142-143, JOAS (1921), p. 82; Erdmann, *Feuerheiligtum*, p. 49; Ritter, *Erkunde*, ix, pp 770 ss., Nöldeke, *G. d. Perser und Araber*, p. 100; Streck dans *Zeitschrift für Assyriolog.*, t. XV, p. 332; Marquart, *Ērānšahr*; pp. 108 ss; Hoffmann, *ouvr. cité*, pp. 250-253, Le Strange, *ouvr. cité*, p. 223.

حرايه‌های گسجک، مسمودی (Tanbih, p. 137) در قرن دهم میلادی دیدن کرده و در کتاب خود به شرح آن پرداخته است.

آشکاده گناور را در «هوند» Hevand سردیکی شهر یشابور واقع بوده است

(Herzfeld, *Park*, Glos., 179, p. 149, et Glos 183, p. 149) واژه «نور فرس» از سه قسمت تشکیل شده است: آور - آتش، فرس = فر، حلال و شوکت و بگت یا معنای جدا از اسب واژه دم‌های مخفی مثنی شده‌اند. از حصه گرهون شخصی به نام مگافرنس Megaphernès را به ما معرفی می‌کند که در واقع همان «مغفرن» یعنی فر ایزدی است.

(Herzfeld, *Park*, Glos., 188, p. 150)

برد باریج بوسان رسمی این واژه با حرثی تعمیری به کار رفته است. موسی حرثی امپراتور چین را «چن بگور» Djen-Pagour یعنی «پنگور» چن نامیده و شرف کشور ترجمه کرده است.

(Langlois, II, p. 121, note 6)

وقتی که مسمودی از امپراتور چین صحبت می‌کند، او را مغور چین می‌نامد که چیزی جز «بغ فر» نیست یعنی «فر ایزدی».

(*Prairies d'or*, I, p. 306).

در مورد اصل واژه مغور همچنین دیده شود:

Marquart, (*Philolog. Suppl.*, 10, 1907, p. 134)

(مارکوآرت)

پاکوروس Pacoros، پادشاه شکسی، که پروکوپوس

او را «پاخوروس»  $\pi\alpha\chi\omicron\upsilon\rho\omicron\varsigma$  می‌نامد. (B. P., I, 5, p. 25)

بعقیده مارکوآرت دارای همان معنی است.

Marquart, *Untersuchungen z. Gesch. v. Eran*, dans *Philolog.*, Suppl. 10, p. 6, note 3.

نزد نویسندگان یونان قدیم به سه نام می‌ماند «ایشافرنس»  $\iota\nu\tau\alpha\varphi\epsilon\rho\gamma\eta\varsigma$  که همان وینده فرنه Vi(n)dafarna باشد بر می‌خوریم.

(Meillet-Benveniste, *Gram.*, v - p., 1931, pp. 9 et 63)

این پسوند «فر» از واژه «خواره»  $X^{\text{arreh}} = Xurrah$  آمده است

(Marquart, *Untersuch. z. Gesch. v. Eran*, pp. 184 ss, note 4, pp. 183 ss; Hubschm., *Arm. Gram.*, N° 79—

81. p 43; Hubschm, *Pers Stud.* p 83, No 808 et pp 259 271, Bartholomae, *Zaltar Wort.*, p. 47, § 33; Herzfeld, *Paik Glos.*, No 183, p. 149.

این واژه در زبان فارسی میانه به «مره» تبدیل شده است  
(Bailey, *ouvr. cité*, p. 1)

همچنین مراجعه شود به ص ۳۵ زیرنویس ۱ همین کتاب

47) Christensen, *Les Gestes, des rois* p. 13.

48) Spiegel, *Eran. Alt*, III, p. 549, Christensen, *Les Gestes*, p. 13.

یم (جمشید) هم پاپ اعظم دسای مرد یی اسب و هم امپراطور. همان طور که  
مردوسی از قول جمشید می گوید:

منم گمت، با فَرَّ ایزدی  
همم شهر یاری و هم موبدی

(Firdoucy, *Lure des Rois*, trad. Vuller, p 23, cf.

Darmesteter, *Z. A. t. I*, p. 163)

49) W. West, *Denkard*, P T. dans S. B. E. livre VIII, XIII, 5, p. 24; cf Christensen, *Les Gestes*, p. 13

(۵۰) پهلوی ته خور Xvarr، فارسی جدید - (فر) مقایسه کنید با

زیرنویس ۴۶.

همچین:

Christensen, *Ir.* 44. p 31; Hubschm, *Arm. Gram.*, No 79, p. 43; Herzfeld, *Paik.*, Glos, No 236, p. 159.

در اوستایی «خوارنو» *X̌arenō*.

E. W West, *Pahl. Literature* (Grundriss. II, p 75); Justi, *Gesch Ir.* (Grundriss. II, p 433); Bailey *ouvr. cité* p. 1

«هواره» *hvarnah* از ریشه *hvar* (به دست آوردن) است و در اصل به  
معنای «چیز یافته و خواسته» بوده است.

(Bailey, *ouvr. cité*, p. 2.).

51) Christensen, *Ir.* 44, p. 508; Darmesteter, *Z. A.*, I, pp. 151 ss.

(۵۲) معادل واژه «ور» *Var* ایرانی، واژه «ول» ودایی است.

Geldner, *Das Avesta*, (Die Zoroastriische Religion), p 30, Tübingen, 1926.

53) Geldner *Das Avesta* p 29, Encyclop Britan., vol. XXI, p. 204.

54) Yast. 5 25 27 9 8 11 15 15-17, 17 28-31, *Yasna*, 9. 3-5.

55) Geldner *Das Avesta*, p 29, *Vendidad*, I, 8

56) Christensen, *Les Geste*, p. 28

2۷) Azhi (آژی) برای معادل است با Asi (آسی) سکریت (Encyclop. Britan. t. XXI, p. 204.)

حرف «ه» ایرانی معادل حرف «س» در زبان سکریت است مانند «اهور» = Ahura = سکریت «اسور» Asura می گویند فارسی «دهر» و «dahyu = سکریت: «دسیو» dasyu

(Meillet - Benveniste, *Gram* t. p. 1931 p 79)

«هوم» homa — سکریت «سوم» Soma, همچنین فارسی «سپاس» و «سوم» brazman (مقدس) — سکریت برهمن brahman: و ساسی «وهو» vahu = سکریت: «وسو» vasu

(Kent *Dana Inscription of Xerxes* p 305)

همین افسانه در کتاب موسی خودنی هم دیده می شود.

(Langlois, *ouvr. cité*, II, pp. 77 ss)

۵۸) ملقب است به «پوراسپ».

(Hubschm, *Arm Gram*, 1 pp 32-33 No 41)

«آژی دهاک» در کتاب موسی خوری «اشدهاک» Adahak است که همان «آستاک» مادی است.

(Hubschm, *Arm Gram*, p 33)

59) Encyclop Britan., t XXI, p 204

60) *Dar Pers*, d § 3 (Weissbach, *Keilinsch*, 1911, texte, pp. 80-82, trad. pp. 81-83).

دروژ (دروغ) برد در پوش و به خصوص بر سهای عهد هخامنشی، بسیار مرسوم بوده و از عیوب بزرگ به شمار می رفته و هم مانند روزه و صلح پنداشته می شده است. در پوش گریز بر در گنجه های خود خاطر نشانی می سازد و مردم را بر

آن بر چند می‌دارد.

(*Dar. Bist.*, §§ 63-64 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911 p 67);  
در مرد ابراییهای آن زمان دروغ از سنگین‌ترین جیره بود.

(Hérodote, I, 138).

هستیوس Histiée، یکی از فرمانداران ملطیه Milet از راستی و صداقت  
داریوش سوء استفاده کرد.

(Hérodote, V, 107)

و توانست او را اغفال کند. در کتبه بیستون احکام محکومیت هر یک از یانغان  
و حلالگران بر سر آمان مقوش شده است: این گومانی مع دروغ گفت چون  
گفت: «من بردیا، پسر کوروشم، من شاهم»

(*Dar. Bist.*, § 4, p. 77, Weissbach, *Keilinsch.*, 1911)

داریوش اول، از شاهانی که بعد از او بر ایکنه سطی ایران تکیه حه اهدرد  
خواهش می‌کند که از دروغگویی پرهیزند و دروغگور را به اشد محاربت  
برسانند.

(*Dar. Bist.*, § 55, Weissbach, *Keilinsch.*, p 61)

و اگر محاربات یا عیبی را که نامشان در کتبه بیستون جاودایی شده است بدقت  
بررسی کنیم به خوبی درک خواهیم کرد که برای سرکشی و طعنان محاربات  
شده بد سکه چون دروغ گفتند و هر یک خود را به حای شخص دیگری، برای  
احراز مقامش، معرفی کرده بودند، و این بر خلاف حقیقت بوده است. داریوش  
به محاربات آمان صادر ورزیده است. داریوش خود سر می‌گوید. این کشورها  
که طغیان کردند دروغ آنها را به سرکشی وادار کرد.

(*Dar. Bist.*, § 54):

یا «این دروغ گفت. گفت که من فلانم».

(*Dar. Bist.*, § 52).

(۶۱) نام حد بیابانگذار سلسله ساسانی، اردشیر اول (ارتخشتر)

Artaxšastre، سامان بوده است و سامان یکی از روحانیان است که در  
پرستگاه آناهت در «حره» که یکی از نواح شهر استخر بوده است به امور  
مذهبی اشتغال داشته است.

(Just, *Gesch Ir.*, dans *Grundriss*, II, p. 515); cf. Ch-  
ristensen, (*Ir.* 44, pp. 90-160)

بعد از ساسان، پسرش، «نک»، متصدی شعل پلدر در پرستشگاه آناهیتا شد. بدین جهت است که «اردشیر بابکان» گفته می‌شود.

(Christensen, *Ir.* 44, p. 86).

نایک بر علیه شاهزاده اسنجر، موسوم به گچر (Gotchihhr) یا گئوچیترا (Gaotchihra) علم طبیب بر افراشت، با او به جنگ برخاست و او را مغلوب کرده به جای او نشست و خود را پادشاه خواند. بنابراین مشاء سلطه ساسانی یک طبقه روحانی زردشتی است، و به همین دلیل است که مذهب زردشت در این زمان قدرت و نفوذ فوق العاده پیدا کرد و در نتیجه نیرو و عظمت قابل ملاحظه به ایران ساسانی بخشید، نیرو و عظمتی که بر پایه دین و بردان پرستی استوار شده بود.

62) Benveniste, *Clas. soci. dans les trad. avest.*, dans J. A. 1932, p. 131.

63) *Šahnameh* (Livre des Rois), édit. Vuller, trad. Mohl, t. I, p. 24.

۶۳ مکرر) در اواخر سال ۱۳۴۸ در دامنه کوههای شمال کرمانشاه، هنگام گذر دمن به منظور عرس درختان به فرستایی برخورد کردید که در آنها احباد در حمزه‌هایی که روی دهانه‌های آنها به سمت حاور (محل طلوع خورشید) بود، جای داشت.

64) Benveniste, *Classes sociales dans la trad. avest.*, dans J. A. 1932, pp. 132-133.

65) *Préhist. ind.-iran.*, dans J. A. 1932, p. 111.

66) Darmesteter, *Letter de Tansar au roi de Tabaristan*, dans J. A. 1894, texte persan, pp. 213 ss., trad. p. 517; Minovi, *Name-i-Tansar*, p. 18, (میسوی، نامه تانسر، ص ۱۸، تهران) (Téhran 1933).

67) Benveniste, *Classes soci.* (J. A. 1932), p. 133

68) Benveniste, *Classes soci.* (J. A. 1932), p. 134.

۶۹) واژه دبران از واژه فرس قدیم دیپیر (dipir) مشتق شده است.

Schaeder, *Iranica, Das Auge des Königs*, p. 12, note 2; Schaeder, *Esra*, pp. 47-48.



70) Christensen, *Ir.* 36, p. 93

71) Mas'udi, *Prairies d'or* t. II (1863), p. 156.

72) Christensen, *Ir.* 36, p. 115.

73) Nöldeke, *Tabari* (*Geschichte der Perser und Araber z Zeit der Sassaniden* (Leyde 1879), pp. 111 et 139, note 2, p. 155, note 2 et p. 444) Cf. Christensen, *Ir.* 44, pp. 99 et 107, note 3 et pp. 130 s., 135, 136, 263, 265, 336 s., 370, 395, 520 ss.

74) Nöldeke, *Tabari*, p. 445; Christensen, *Ir.* 44, pp. 99 et 108, note 3, pp. 122 ss., 280, 394, 451.

75) Nöldeke, *Tabari*, p. 445; Christensen, *Ir.* 44, pp. 99, 123, 265, 519.

76) Spiegel, *Eran. Alter*, III, p. 551.

اشپیگل اس دو تقسیم فرعی ر کشاورر (Ackerbauer) و صنعتگر (Gewerb-) (treibende) می نامد. سایر این جامعه دارای ۳ طبقه بوده. اثروان، رثه نشتر، و ستربروئویان (Athrauan, rathaēštar, Vastryo - fšayan) (Darmesteter, *Z. A.*, t. I, p. 170.)

77) Mas'udi, *Murudj* (*Prairies d'or*), t. II, p. 152.

(۷۸) مسعودی، مروج الذهب.

79) Mas'udi, *Prairies d'or*, t. II, pp. 156 157; comp. (Hérodote, II, 164)

هرودوت می نویسد که جامعه مصریها به هفت طبقه تقسیم می شده: طبقه جنگیان برد مصریها و یونانیها مانند ایران از احترام بخصوصی برخوردار بود جنگیان حتی بداشتند به امور دیگری بنیر از کارهای جنگی پردازند.

(Hérodote II, 167)

حال آنکه استرابو (XVII 1, 2) جامعه مصریها را به سه طبقه مقسم می کند: طبقه جنگیان، طبقه کشاورزان و طبقه روحانیان به طوری که استرابو می شود تقسیم بدی اجتماع، در قدیم، به سه طبقه، منحصر به اجتماع ایران نموده است. به زیر نویس ۹۵ مراجعه شود.

(۸۵) این واژه به معنی حامی یا دوستان دین آمد.

Darmesteter, J. A. 1894, t. I, texte, p. 226, trad p. 531; Minovi, ouvr. cité, p. 23.

(مینوی، نامه تانسر، ص ۲۳۰)

81) De Menasce, O. P., Š. G. V. (1945), p. 230, ou *dādhar* (Christensen, *Ir* 44, pp. 99 et 300)

در ابتدا *datbar* بوده، به فارسی کوبی *dadvar* به ارمی *datbar* (Hubschmann, *Arm. Gram.*, 2, No 173, p. 136) comp. Marquart, (*Philolog.*, Suppl. 10, pp. 76-77).

به ریزه نویسی ۷۳ مراجعه شود و ریزه نویسی ۲۱ مربوط به فصل عدالت.  
(۸۲) یسا - ۲۵۰ - همان پشت - ۲. در این پشت و طایف و تکالیف یک قاصی که باید از صابنه «و هو و هشتم» *vohu vahistēm* (هرکس حقش) و همچنین از صابنه *vohu vahistēm asti* که راهمای هر قاصی باید باشد، الهام بگیرد: *tkaešēm dātobari*

Darmesteter, Z. A., vol. I, p. 170); *idem.*, J. A. 1894, p. 518, note 1; Z. A., vol. II, pp. 29 et 197, note.

83) Darmesteter, Z. A. V. I, p. 31.

در باره «معویت» باید گفت که این نام فقط چند جا در اوستا آمده است (یسا، LXV, 7):

(Z. A., vol. I, p. L et Lv, trad. Darmesteter).

و زه (مگوش مغ) را برد نویسندگان قدیم یونان مشاهده می‌کنیم (Hérodote, III, 79; Platon, *alcibiade*, 122 a; Plutarque, *Isis et Osiris*, 46, etc.).

هرودوت آن را به ماسیت قتل عام معان در زمان داربوش اول ذکر می‌کند. استرابون نیز از این واژه یاد کرده است. (XV, 3, 13 14 et 26):

Hérodote, I, 101. Voir Messina, *Ursprung der Magier*, 1930, pp. 39 s., et F. Cumont et J. Bidez, *Les Mages hellénisés*, vol II, donne les traditions grecques à ce sujet.

84) Z. A., trad. Darmesteter, vol. I, pp. 30 ss.; Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J. A. 1894, p. 518, note 1.

84)\* Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J. A. 1894, p. 518, note 1.

85) Cf. Nöldeke, *Tabari*, p. 450.

86) Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J. A. 1894, le texte persan, p. 214, trad pp 517-518; Minovi, ouvr cité, p. 12.

(مینوی، نامه‌تسر، ص ۱۲)

87) Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J. A. 1894, texte p 214, trad. p 517, Minovi, ouvr cité, p 18

(مینوی، نامه‌تسر، ص ۱۸)

۸۸) درمستر [J. A. 1894, p 519] وجه مذهبی در طبقات اجتماع ایران و «کاست»های هند را می‌بیند، در صورتی که طبقات چهارگانه ایران به هیچ وجه دارای مشخصات و سحتگیرهای طبقه‌بندی هندیان نیستند در این مورد رجوع شود به:

Benveniste, *Les Classes sociales dans la trad. avest.* dans J. A. 1932, p 117. Sénart, *Les Castes dans l'Inde*, p. 142, Paris 1896; Spiegel, *Eran Alt.*, III, pp 551 s; Dumézil, *La Préhist indo-iran des castes*, dans J. A. 1930; t. I, p. 110.

اگر درمستر عقیده خود را بر اساس عدم مکان ورود در حرکه روح بیان برای پارسیان مقیم هند متکی می‌کند و می‌نویسد: «فقد کسی که موند به دین می‌بد می‌تواند مؤید بشود» و لا بی‌توان نتیجه گرفت که در عهد ساسانیان چنین بوده است و ثاب اگر در حال حاضر چنین وضعیتی بین پارسیان مقیم هند متداول است جای تعجب نیست زیرا بسیار طبیعی است که در مدت چندین قرن که ایرانیان با هندیان در تماس بوده‌اند و زندگی مشترکی داشته‌اند چنین رسمی را ز هندیان کسب کرده باشند.

89) Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J. A., 1894, t. I, mars-avril, p. 218; Minovi, ouvr cité, p. 15.

(مینوی، نامه‌تسر، ص ۱۵).

\* در کتاب با شماره ۹۲ مشخص شده است

90) Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J A 1894.,

t. I, texte, p. 522, note 4.

طبقه شاهی بر دارای آموگر می بوده اند که «اندزبد و سپوران»  
 andarzbedh-e-vaspuhrân نامیده می شدند یا «اندزبد و سپورگان»  
 andarzbedh e vaspuhrakan

(Herzfeld, *Park*, II, Glos., No 300, p 170)

و نظر به اینکه و سپوران در تمام نقاط ایران دارای ملاک بوده اند به این معنی-  
 توان با بررسی س در این قول هم عقیده شد که یک و سپوران آمارگار در تمام  
 ایران وجود داشته است

(Christensen, *Ir* 44, p 108, note 3 et p 123)

مگر بکه منظور وی دفتر مخصوصی باشد که در آن شجره اعیان و شاهزادگان  
 درج می شده است.

بعد می نماید که فقط یک «اندزبد و سپوران» در ایران موجود بوده باشد.

(Herzfeld, *Park*, Glos., No 300, p 170)

بلکه به عصبه و چندین «اندزبد» و سپوران بوده و هر یک بری منتهای تعی  
 می شدند طبقات دیگر جماع هر یک دارای یک «اندزبد» بوده است مثلاً  
 آموگر طبقه جنگیان را «اندزبد سورگان» (asvaragan)

andarzbadh e-asvarakan می نامیدند

(Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J A 1894,

texte p 218, trad p 522. Minovi, ouvr. cité, pp. 15-16)

(مینوی، نامه تانسر، صفحات ۱۵-۱۶)

91) Darmesteter, *Let de Tansar*, dans J A 1894, texte

p. 222, trad p 526, Minovi, ouvr cité, pp. 18-19.

(مینوی، نامه تانسر، صفحات ۱۸-۱۹)

92) Darmesteter, *Let. de Tansar*, dans J. A. 1894,

texte pp 222 223, trad. p 527. Comp. id., pp. 225-  
 226, trad. p. 531.

در داخل طبقه اشراف بر تمایزهای وجود داشت. اشراف از نظر اهمیت حوره  
 تسلط و طرز زندگی با یکدیگر فرقهایی داشتند.

(Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J A, texte pp

225-226. trad. p. 531).

طیفة جنگیان از عایت خاص شاهنشاه برخوردار بود.

(Darmesteter, *Lettre de Tansar*, dans J. A. 1894, texte p. 226, trad. p. 531).

در متجاور از هزار سال پیش جیب و صعبیتی دیده می‌شود و این را می‌توان  
اتفاقی تصور کرد.

(Herodote, I, 136, II, 167); Dar Nra, § 4; *Pers.*, § 2  
(Weissbach, *Keilinsch* 1911, et Kent, NIR, 1939).

93) Benveniste, *Classes sociales dans la trad. avest.*,  
J. A. 1932, p. 132.

94) Mazaheri, ouvr. cité, pp. 25 et 32

95) Mazahéri, ouvr. cité, p. 28.

96) Z. A., trad. Darmesteter, t. I, p. 30.

97) Meillet Benveniste, *Gram. v.-p.*, 1931, p. 61.

98) Z. A., trad. Darmesteter, t. II, p. 107, note 57

99) Z. A., trad. Darmesteter, t. I, p. 31; Meillet-Benveniste  
*Gram. v.-p.*, 1931, pp. 51, 61, 64 ou *Vitho-puthra*.

100) Avesta — *danhupaiti* (Herzfeld, *Paik.*, Glos., 261,  
pp. 163-164, Hubschm., *Arm. Gram.*, No 187, p. 139).

101) Herzfeld, *Arch. Mitt. aus Iran*, I, p. 119, Hubschm.,  
*Arm. Gram.*, 1, No 461, p. 208; Dar. *Bist.*, §§ 38, 14  
et 45, 56, pp. 44 et 50. *Xšassapavā* selon Meillet-  
Benveniste, *Gram. v.-p.*, 1931, p. 161 § 278.

102) Rawlinson, *Parthia*, pp. 80 et 208; Herzfeld,  
*Paik.*, Glos., 214, pp. 155-156; Christensen, *Ir.* 44, pp.  
22 et 137; id., édit. 1936, p. 20, Marquart, *Ērānšahr*,  
pp. 178-179; Hubschm., *Arm. Gram.*, 1, No 109, pp.  
119-120; Amm. Marcel, XXIII, 6, 14; Noldeke, *Tabari*,  
p. 449; Nöldeke, dans ZDMG 33, p. 159, note.

103) Nöldeke, *Tabari*, p. 446; Marquart, *Ērānšahr*,

pp 114-115 et 131. Christensen *Jr* 44 pp 22 et 137 note 1 et p 240; Z A. t 1 trad Darmesteter p 31

104) A Meillet, *Trois conf sur les Gatha de l'Avesta*, p. 23.

105) Bartholomae, ZAir Wb pp 201-202, comp aussi Herzfeld, *Alt persische Inschriften (Arch Mitt aus Iran I)* p. 119.

106) Yasna. xix, 18 Voir sur ces termes Marquart, *Ērānšahr*, p 122, cf Z A, trad Darmesteter, t I, pp 31 et 170.

رؤسای این چهار واحد به ترتیب عبارتند از:

*nmānopaiti, zantupaiti, vspaiti, dahyupaiti* (Vend. vii, 41; ix, 37; x, 17-18. Z A, trad Darmesteter, t I, p 28)

107) *Pairi xšaētauš atryamanasča dadaiti; noit ma xšnāuš ya vərəzəna hečā, naēda dahyeuš yoi sastaro drəgvantō.*

108) Benveniste, *Classes sociales*, J A 1932, pp 124-125, Z A., trad Darmesteter, t I, p. 31; Meillet, *Trois conf.*, pp. 68-69.

109) Benveniste, *Classes soci.*, J A. 1932, p. 125.

110) Meillet *Trois conf. sur les Gāthā*, p 23

111) Meillet, *Trois conf sur les Gāthā*, p 23.

112) Benveniste, *Clas soc*, J A. 1932, p 125, comp A. Meillet, *Trois conf.*, pp 68 69 (Paris 1925).

## سازمان سیاسی شاهنشاهی هخامنشی

### الف- تأسیس شاهنشاهی

- 1) Encyclop Britan., t. XXI, 1911, pp 202-203
- 2) Xenophon, *Cyrop.*, I, 2, 15.
- 3) Hérodote, I, 125.
- 4) Ed. Meyer, *G d. A.*, t. IV, 1, 1934, p. 85.
- 5) Dar Bist., § 6, 14, Dar Pers., e § 2; Dar NRa, § 3, 18 (Weissb., *Keilinsch.*, 1911, pp 10, 82, 88; Kent, *Dana Inscript of Xerxes. Language.*) vol. 13, No 4, p. 294, ligne 12.
- 6) Dar Bist., § 6, 15, Pers., e § 2, 10, NRa. §: 3, 22 (Weissb. *Keilinsch.*, pp 10-82 et 88, Kent, *Dana Inscript of Xerxes*, 19, p 294 et NRa. § 3, 22, p. 163).
- 7) (Strabon, XI, 508 514; Ptolémée, VI, 25, Polybe, *Hist.*, V, 44 ania race *ΑριαΡαχαι*, Pline, *Hist. nat.*, VI, 18, 1° anariaque), برد مورخین جدید مانند Oppert, *Le peuple et la langue des Medes*, Paris 1879.
- 8) Hubschm. *Arm. Gram*, 1, p 86, No 202; Encyclop. Britan., vol. XXI, p. 203.
- 9) Dar Bist., § 6, 16 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 10; ou encore *Parθaia* Kent, *NIR*, § 3, 22, p. 163; *id.*, *Dana Inscript.*, 20, p. 294.
- 10) Les Ariens ou *Araia* (Dar. Bist., § 6, 16 Weissb.; Kent, *Dana Inscript.*, 21, p. 294, (*Language*, 1937).
- 11) Drangiens ou *Zaraka* (Dar. Bist., § 6, 16, Weissb., *Keil.* p 12}, ou *dranka* (Marquart, *Erânšahr.* p. 35); Encyclop Britan., t XXI, q. 203. Weissb. (R. E. Suppl. IV, 1924, p. 1154).

12) Hérodote, III, 93-117 et VII, 67, Encyclop Britan., t. XXI, p. 203.

13) Ed. Meyer, *G. d. A.*, t. IV, 1, p. 14 (édit. 1939)

14) Arachosie ou *haraunatiš* Dar. *Bist.*, § 6, 17, Weissb. *Keil.* p. 12; Marquart, *Untersuch.* dans *Philolog.*, 54, N. F. 8, pp. 499 ss. et 502 ss. Kent, *Dava Inscript.*, 20, p. 294; Weissb. *NRa.*, § 3, 24, p. 88; Kent, *NIR*, 24, § 3, p. 163;

Hérodote, III, 102; VII 67-85.

15) Pactyice (Hérodote, III, 102 et VII, 67-85); ou Pushti (Geiger, *Die Sprache d. Afghanen (Das Pasto)*, dans *Grundriss I*, pp. 202 ss.

16) Weissb., R. E., Suppl., IV, art. *Kyros*, (1924), p. 1155.

17) Bactriens (Dar. *Bist.*, § 6, 16; *Baktris* ou *Baxtris*: Kent, *NIR*, § 3, 23, p. 163; *id.* *Dava Inscript.*, 21, p. 294

Leuze, *Die Satrap.*, 1935, p. 224 = [88].

18) Sogdiens ou *Suguda* Dar, *Bist.*, § 6, 16; ou Sugda: Kent, *Dava Inscript.*, 21, q. 294; *NIR*, § 3, 23, p. 163, *Suguda*; cf. Leuze, ouvr. cité, p. 244 = [88]; ou *Sugudu*: Encyclop. Britan., Vol. XXI, p. 203.

19) Chorasmien ou *uvarazmīya*: Dar. *Bist.*, § 6, 16 (Weissb. *Keil.*, 1911, q. 12); Leuze, ouvr. cité, p. 244 = [88].

20) Margiens. *v - p.*, *Margus* = Marw.

21) Sagartiens (Hérodote, I, 125) = *v.-p.* *Asagarta* (Nöldeke, *Zum Herodot.*, VII, 67, dans *Klio* 18, 1923, p. 1, note 3); Ed. Meyer, *G. d. A.*, t. IV, p. 27.

22) Hérodote, VII, 85; Hérodote, I, 25; Hérodote, III, 93.



23) Herodote. *Arch Mitt aus Iran*, I, 1938, texte p. I, trad. p. 2, § 2.

24) *Kuruš Xšāyathiya vazrk haxamanišiy* (Herzfeld, *Arch Mitt*, I B- Kyr Pas, pal p 2 § 3)

25) adam Darayavaus, xšāyathia vazrka: xšāyathiya: xšāyathiyānam xšāyathiya, Pārsaiya xšāyathiya dahy- unam Vištaspahyā puça, Arsamahya napā, haxām anišiya' thāiy Darayavauš xšāyathiya mana, pitā, Vi štāspa Vištaspahyā pitā Arsāma Arsāmahyā, pitā, Či špiš

Čišpaiš pitā Haxāmaniš Thāiy Dārayavauš xšāyathiya, avahhyradiy vayam Haxamanišiyā thahyāmahy, hacā, paruviyata amātā amahy hacā paruviyata: hya: ama- xamtauma xšāyathiya āha thāiy Dārayavauš, xšāyat- hīya Vlll mana taumāya, duvitaparanam, vayam, xša- yathiya: amahy:

۳-۱-۱ § مسم داریوش شاه بزرگ شاه شاهان، شاه پارس، شاه گورها، پسر ویشناسب نوه آرشامه، یک هخامنشی.

۶-۳-۱-۲ § داریوش می گوید: پدر من ویشناسب بود، پدر ویشناسب ارشامه، پدر ارشامه اردرامه، و پدر آریارامه، چهابش پیش و پدر چهابش پیش هخامنش بوده

۸-۶-۱-۳ § داریوش می گوید، بدین جهت، هخامنشی نامیده شده ایم برای اینکه از زمانهای دور ما از اشراف بودیم، از زمانهای دور، احداث می شاه بودید، من همین شاه سل در سل هستم، ما همگی سلطنت کردیم  
۱۱-۸-۱-۴ § داریوش شاه می گوید: با عیایب هورا مردا من شاه هستم، هورا مزدا این پادشاهی را به من ارزانی داشت.

Kent, *American Oriental Series*, Volume 33, année 1950, p. 117, trad. p. 119.

شجره سلسله شاهان هخامنشی به علامت ستاره روی اسامی آنها بی است که در کتیبه ها نامی از آنان ذکر شده است.

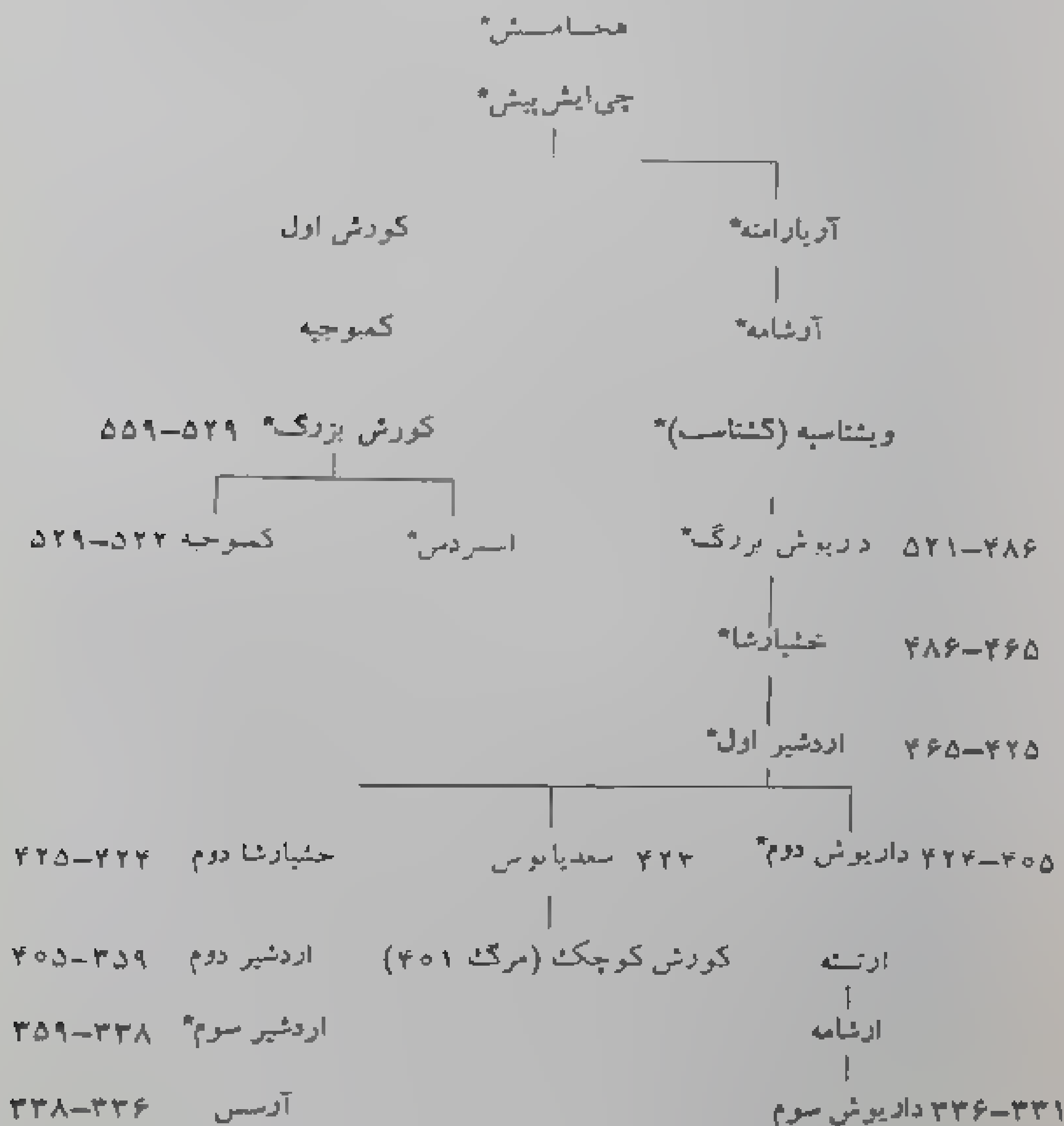
در یوش بررگش (ول) در کسه سون § ۲ و در هسکسه قسمت (a) به بسپای بعد می مورد که ... بزاد ... و از سل شاهان است از هشت سل قبل از و ناکش شاه به دند ... اول آنان هخامنش و به ترتیب ۲- چشایش پیش ۳- کورش ۴- کمبوجه ۵- کورش بررگ ۶- کمبوجه ۷- اریارمه ۸- آرتشمه و ... خودس یعنی دارا ... اول چبوجه در سلسله شاهنشاهی ایران که از کورش دوم شروع می شود است دارا یوش را به چشایش پیش است کمبوجه پس کورش بررگ به هس چشایش پیش سسجم در یوش در ردیف سوم شاهشاهان قرار می گیرد یعنی در واقع در نقطه تقاطع سلطنت های جد و را می گیرد (به شرح هخامنشی ها مرجمه نمود) و حال آنکه گشاسب را باید جزء پادشاهان این سلسله به شمار آورد در سسجمه رب دارا یوش در طغه دوم قرار می گیرد یعنی همردیف کامبیز اول یا بری روشی شدن موضوع در ردیف آرسامس (ارشامه)، یعنی دو سال جنبه را از کامبیز دوم و بر درش سسردس (سردا) جدا می بینیم هرودوت در کجا اششاه کرده است که به مورخین و به مقدیس در این باره تمحیص و تحسین کرده اند.

هرودوت می نویسد (11, VII) عقاب دارا یوش عبارتند از: هخامنش Haxamaniah تهاسس پس Teispes کامبیز Cambyse کورش Cyrus تهاسس پس Teispes آرسامس Aryaramnes آرسامس Arsames هسناپس Hystapes دارا یوش - Darius در سس ساسه دارا یوش در گروه بهم قرار می گیرد و این لازم به بحث نیست که در یوش بهر در هرودوت از احداث خود اطلاع داشته و در نقش بیستون را آن ذکر کرده است اششاه هرودوت را بهجا سرچشمه می گرد که مورخ ایرانی (و ... می بزاد) فقط یکی از دو کورشی ها را به شمار آورده یعنی کورش پسر که و جه را به جای که رش از سل چشایش پیش به ما معرفی می کند به عبارت دیگر کمبوجه که در (۵۲۲-۵۲۹ ق م) فرزند کورش که در (۵۲۹-۵۵۹ ق م) می رسته است کمبوجه پسر کورش بررگ (۵۲۹-۵۵۹ ق م) که پدرش کورش و مادرش مادانا بوده است اششاه کرده است.

پس چشیش نتیجه می گیریم که چشایش پیش دو پسر داشته یکی آربارامه که در پارسه سلطنت می کرده و دیگری کورش پادشاه آشان Anshan که بین پارسه و ایلام قرار داشته یا بهتر بگوییم منطقه ی بین پارسه و ایلام.

هنگ می که کورش دوم (بررگش) به تحت سلطنت نشست آرشامه در پارسه سلطنت می کرده و قبل از انقراض امپراطوری مادها - آرشامه را کورش معیوب کرده و به

سلطنت پارسه حایمه داده ست و خودش جائین او (ارشامه) گردیده است و پس از او کمبوجیه دوم که به سلطنت می رسد و پس از فتح مصر و قتل برادرش، برده و یاعگری گوما (که خود را به نام برادر کمبوجیه به ابر بیان معرفی می کند که کمبوجیه قتل و را به قتل رسانیده بود) داریوش اول به سلطنت می رسد.



26) Ed Meyer, *G. d. A.*, t III 1937, p 182, note 2, سو به کورش که توسط «ربام» کشف شده و در برشش موره سوم British Museum زیر شماره ۲۵۹۲۵ نگاهداری می‌شود: (Weissb., *Keilinsch.* 1911, pp xi, 2,3,5) cf R B, 1937, p. 31.

مورخین و خاورشناسان مانند:

Ed Meyer, *G. d. A.*, t III, 1937, p 182 note 2, Geiger, *Geographie von Iran* dans *Grundriss* II, p 390, note 2 et Justi, *Gesch. Irans*, dans *Grundriss*, II p 417, یک موضوع باعث تعجب من گردیده و از خود می‌پرسد چه گونه شده است که هخامنش و آریارامه عنوان شاه پارس را دارند و حال آنکه کورش که از همان خاندان است و چند سال پس از آنان آمده است خود را شاه آشان Anshan می‌نامد بری دادن پاسخ به این سؤال، مارکو رت

(Marquart, *Philolog.*, Suppl., Band 6, 2, pp 598 ss)

چس می‌گوید که به طور خلاصه به شرح آن می‌پردازیم:

«در مقابل پارس Oibares که کنیاس Clésias در تذکره خود در باره اش بحث می‌کند، شخص دیگری به نام اتانس Otanès وجود دارد که مورد بحث هرودوت واقع شده است.

این اتانس نقش بسیار مؤثری بر روی تحولات سواحلی که در زمان کورش رخ داده اند ایفا می‌کند.

اتانس مذکور در کتاب تاریخ هرودوت همان اتانرس Onaphernès نامبرده برد دبورد (Diodore, II, 33, 5) است که در زمان کورش و قبل از حمله او

به آستار بر قوم کرد سبک می‌کرده و از خاندان و تیره ایرانی است هنگامی که کورش بر علیه آستار عم طریان بر افرشت و پای بر صحنه تاریخ گذاشت، اتانرس به مع کورش به ملت خود حاکم گشت و هرچه را که در قدرت داشت در اختیار کورش گذاشت، پس از آنکه خدمات شایان نوحهی به کورش و سپاهایی که تحت فرماندهی او بودند انجام داد، به ضرر خود و به مع کورش از صحنه سیاست خارج شد. بنابراین یکی از حامدای مشهور ایرانی موسوم به پارسندس Parsondes به کمک کورش شناخت این خاندان بر طایفه کردها سبک می‌کرده و نام اتانس Onaphas که کنیاس به آن اشاره می‌کند

(Ctésias, *Eccl.*, 14, 20, 26)

جز مخفف نام اونافرنس Onaphernès چیز دیگری نمی‌تواند باشد، همان طور که پسر همین اوتاس موسوم به انافس Anaphès بود و هنگام لشکرکشی حشبارشا به یونان سر فرماندهی دسته سی سی Cissiens ها به او واگذار شده بود.

(Hérodote, VII, 82)

با جزئی تغییر در نام اونافرنس Onaphernès یعنی با تبدیل (O) به (V) کلمه (ونا) به دست می‌آید که در اوستا (ویانت) است و به معنای پیروزی است؛ این نام را می‌توان چنین تکمیل کرد:

و نه فرنا Vana-franā(h) که معنای است با (ونت خوارنو) Vanat-xvarono در اوستا و همان معنی را دارد که واژه τυχη یونانی یعنی دارای سرنوشتی پیروزمند.

Hoffman, *Auszüge aus syrischen Akten persicher Martyrer*, p. 283, No 2233.

قریه این نام را بین نامهای مادی می‌یابیم ماید وینده فرنا Vindafrana که داریوش در سنگنشته بیستون از او یاد می‌کند: ویده پرنا Uidapar[na]

Dar. *Bist.*, § 50, 84, Weissb., *Keilinsch.*, 1911, p. 54.

حالا بهتر و روشنتر مقصود اصلی کنیاس را در نظر ما جلوه می‌کند به این معنی که خاندان فرنیسید Pharnaspide نسبتاً از خانواده هخامنشی قدیم‌تر است و قبل از تأسیس شاهنشاهی هخامنشی دارای سلطنت در یک قسمت بزرگی از منطقه باختری ایران بوده است (که نشان نیز جزئی از آن محسوب می‌شده و شاید هم مطیع حکومت ماد بوده و به او خراج می‌پرداخته). با کمک آخرین پادشاه این خاندان است که هخامنشی‌ها توانستند شالوده یک شاهنشاهی بزرگی را پی‌ریزی کنند و هرودوت (II, 2) نسبت خانواده فرنیسید را به خاندان هخامنشی به وسیله کاساندان (Cassandane) مربوط می‌کند.

کاساندان دختر فرنه سپس Pharnaspès از نیره هخامنشی است، و بنا بر روایت هرودوت (II, 1) کاساندان مادر گموجیه است.

بدین قسم برای روشن شدن موضوعی که پیچیده و مبهم به نظر جلوه می‌کند قدم مؤثری برداشته‌ایم و بر خلاف گفته‌های هرودوت (III, 70) اعضاء این خاندان مقتدر، نه فقط هنگام سرکشی و طغیان گومانا [Gaumata] ی مغ به انتقال

مجلد قدرت، به دست هخامنشیان، در زمان داریوش، هست گماشتند، و با صرف نظر کردن از اختیارات خود، تأسیس و ادامه شاهنشاهی هخامنشی را امکان پذیر نمودند، بلکه ایجاد شاهنشاهی هخامنشی بدون کمک و یاری آنان غیر ممکن به نظر می‌رسد.

در نتیجه - ماردات و جنگهای خوبی که بین سپاهیان کوروش و آستیاژ به وقوع پیوستند، کاملاً روشن است که در این زرد خوردها و ماردات تا وقتی که کوروش و سربازان او به تنهایی می‌جنگیدند موفقیتی نتوانستند به دست آورند و تاریخ از این ماردات و عواملی که کوروش را به پیروزی سوق دادند بی‌اطلاع است. مقایسه کنید:

Polyen, *Ruses de guerre*, VII, 8, 1 et VII, 45, 2.

در مورد اشکالات و سختی‌هایی که کوروش در این ماردات با آنها مواجه بوده است نکته دیگری که کنساس به آن اشاره می‌کند و قابل توجه است: حویشاوندی خاندان فرنه سپید با خانواده‌ای است که در کپتوک سلطنت می‌کرده و دیودور (Diodore, XXXI, 3) نیز به آنان اشاره می‌کند و این نکته باید تمجب مارا برانگیزد، باید قبول کرد که بنیاد حکایت امانه کنساس از یکی از شاخه‌های خاندان فرنه‌سپید سرچشمه می‌گیرد و در این‌جا، به خصوص از رشته و انشعاب خانواده‌ای که بعدها بر منطقه کپتوک [Kaipeutuka] سلطنت کردند و در زمان حیات کنساس در این منطقه حکمرانی داشته‌اند.

موضوع دیگری که توجه را به خود جلب می‌کند این است که آیا تمام جزئیات و خصوصیات را کنساس به ما می‌دهد یا اینکه به کلیات اکتفا کرده است. و به علت وجود این ابهام است که ما در مقابل این مسئله قرار می‌گیریم که چگونه می‌توان توجه کرد خانواده‌ای که از نژاد ایرانی بودند به فرمانروایی و حکومت بر یک قبیله خارجی و بیگانه برگزیده شده باشند

با تطبیق دادن وقایع که در جینی که واضح و مشهود هستند، اسرار آمیز و مهم

حلوه می‌کند خواهیم دریافت که در سالنامه‌های مربوط به سلطنت (نوبد) Nabonide نام کورش با عنوان شاه پارسا در سال‌ها مربوط به سال نهم سلطنت (۵۴۷ ق.م) نوید درج شده است. در صورتی که سه سال بعد یعنی در سال (۵۴۴ ق.م) عنوان شاه آشان به او داده شده است. با توجه به آنچه گذشت گردیدن عنوان شاه آشان از طرف کورش برای م. روشن می‌شود.  
مقایسه کنید مارکواریت

(Marquart, *Die Assyriaka des Ktesias*, *Philolog.*, 6, 2, p. 599)

با حراثت می‌توان چنین نتیجه گرفت که در یک طرف در حلال این مدت کوتاه کورش موفق گردیده است سران قابل ایرانی یعنی و س. پش. را به دور خود گرد آورد، یگانگی و وحدت جل ناپذیری بس آنان تولید کند و تحت ریاست و فرماندهی خود قرار دهد و از طرف دیگر می‌توان بقیس داشت که اسناد و نوشته‌هایی وجود داشته‌اند که وقایع و سوانحی که در قرن پنجم قبل از میلاد به وقوع پیوسته بودند در خود درج و نگاهداری کند بهترین دلیل این که گرنمون شرح احوال گوهریاس و گ. داناس را از نوشته‌های مورخین دیگر و شاید هم به احتمال قوی هلاپکوس Hellenikos اقتبس کرده است.  
دیده شود:

Marquart, *Die Assyriaka des Ktesias*, p. 599, Göttingen 1891-1893.

27) Ed. Meyer, *G. d. A.*, t. III, 1937, pp. 184-186.

لیدی در زمستان ۵۴۶ فتح شد

Leuze, *Die Satrap.*, 1935, p. 161 = [5]

28) Ed. Meyer, *G. d. A.*, t. III, p. 186.

(Schwenzner, *Klio* 18, 1923 (Gubaru), p. 231).

Maspero, (*Hist. ancienne des peuples de l'Orient*, 6e édit., 1904, p. 668) 538 در سال Cf. Leuze, *ouvr. cité*, p. 161 [5]; Schachermeyer, *R. E.*, t. XV (Pauly-Wissowa), 1932, art. Mesopotamien, p. 113F, Weissb., *Keilinsch.*, 1911, p. 2.

29) Leuze, *ouvr. cité*, p. 161 = [5].

(۳۵) دارپوش در اغلب سنگ‌نبشته‌ها ظلم و ستم را است به زیردستان مهور می‌داند

Dar. *Bist.*, §§ 63-64, Weissb., *Keil.*, p 67; Ed Meyer, *G. d. A.*, t. III, 1937, p. 188.

(۳۱) گرمیون از د باں گودش کهن می نویسد: دوستان اگر بخواهید وسعت شاهنشاهی بیدم را بدانید از طرف جنوب به مناطقی محدود است که از طرف گرما زندگی مشکل است و از طرف شمال به سرزمینهایی که از زیادی سرم مردم ناراحت هستند.

Xénophon, *Anab.*, I, 7, 6; cf.

Ed. Meyer, *G. d. A.* t. IV, 1, (1939), pp 22-23, Polybe, *Hist. Générale*, I, 2.

32) Schaefer, *Esra*, p. 62.

33) Meillet, *Trois conf sur les Gathā de l'Avesta*, p 23 (Annales du Musée de Guimet), Paris 1925.

34) Christensen, *Ir.* 44, pp. 15-16

35) Ed Meyer, *G. d. A.*, t IV, 1, (1939), pp. 30 et 56.

(۳۶) رؤسای شش خانواده ممتاز عبارتند از اسپاتیسی Aspathinès گو بریاس Gobryas که گودش پس از فتح بابل اداره امور آن را به دست او سپرد و پسرش کیوجیه را به نیابت سلطنت منصوب کرد.

Ed. Meyer, *G. d. A.*, t. III (1937), pp. 185-186; comp. Leuze, *ouvr. cité*, p. 161=[5], Ed. Meyer, *G. d. A.*, t. IV, 1 (1939), 47-67.

ایته فرس (Intaphernes) = ویده بر (Udarnā)

Dar. *Bist.*, § 50, Weissb., *Keilinsch.*, p 54.

مگابیر Mégabryse هیدارس Hydarnès:

(Hérodote, III, 70 Justin, I, 10).

ارساس (Arsace) سر سلسله پادشاهان اشکانی نیز توسط همت خانواده اصیل بر تخت سلطنت گذاشته شد.

(Eunapius, édit. Dindorf, p. 222, cité part Christensen, *Ir.* 44, p. 18, note 1.

37) Justin, I, 9.

هرودوت (Hérodote, III, 78-79) نگاداده Bagayada تقدیم عطیه به



بگّا = میترا را با مگوفونی Magaphonie سالروز قتل غام مسح‌ها اشتاء می‌کند.

در حالیکه بگایده جشن اول سال بوده در برد هخامنشیان که آن عنوان Bagayadis و بگایاده نام میترا بود که از آن نام دهکده Bagayariden مشتق شده است.

Agathange, 68, 1-3, Marquart, *Untersuch. zur Geschichte von Eran* (Philolog., Suppl. 10, p. 132, note 2).

بگایادش نام دهکده‌ای بگایاریچن از همان کلمه بگایادیش مشتق می‌شود. Moïse de Khoren, II, 14, Langlois, II, p. 88.

در این دهکده بگایاریچن پادشاهان اشکانی به پرستش میترا می‌آمدند.

Marquart, *Philolog.* Suppl. 10, p. 133, note 1.

پرستش میترا هرمان با پرستش آناهیتا (ماهید) Anahita در زمان اردشیر دوم رواج یافت و برای اولین بار این نام را در سنگ‌شنه اردشیر دوم مشاهده می‌کیم Weissb. *Keilinsch.*, p. 124. (Art. Sus).

[Henning, *The Murder of the magi*, dans JRAS, octobre 1944, pp. 133 s.]

38) Hérodote, III, 85 ss., Justin, I, 10-11, ou Ebarès (Polyen, VII, 10)

که به فارسی قدیم وهو برا Va(h)u-bara می‌باشد. (Marquart, *Assyriaka des Ktesias*, dans *Philolog.* Suppl., Bd. 6, 2, p. 597).

زیرنویس ۲۶ دیده شود.

39) Weissb. *Keilinsch.*, *Dar. Bist.*, § 3; petite inscript. de *Bist.*, a § 2; insc. de *Pers.*, e § 1; *NRa*, § 2; *Suse*, b. Comp. Justin, I, 10.

هرودوت (I, 209) می‌نویسد که گشتاسب = هیتاسب از تیره و خاندان هخامنشی بوده است.

اولاًطون: Platon, *Lois*, III, 695 c ادعا می‌کند که داریوش از حامدان سلطنتی نبوده است.

هرودوت (Hérodote, I, 125) مراجعه شود. = هیتاسب از تیره و خاندان هخامنشی بوده است.

40) Olmstead, *Hist. of the Pers Emp.*, p 214

G. Cameron: *Dar & Xerxes, in Babylonia*, AJSI., vol LVIII, No 3, p. 319 s juillet, 1974, qui est d'accord avec] Herzfeld (*Arch. Mill. aus Iran*), Kent (*A New Ins. cript. of xerxes*, Language, vol IX, No 1, 1933, Herodote, VII, 2; cf Platon, *Alcib.*, 121 c

داریوش در و حر فرمانروایی پرورش حشبرشا را به تحت سلطت گذاشت و در اداره امور کشور او را راهنمایی می کرد.

41) Hérodote, VII, 2, Justin, *Troque Pompee*, I, 10 et II, 10.

ژوستن (Justin, I, 10)

می نویسند داریوش موقعی که به تحت سلطت نشست برای تحکیم موقعیت خود و اختلاط با خانواده پادشاهی، دختر کوروش را به ریی اختیار کرد و با این ردواج چسب فکر می کرد که احتمال اسکه تاج و تحت در خانواده کوروش باقی بماند بشر خواهد شد تا به دست فیله بیگانه ای بماند لته پر واضح است که ژوستن با این اظهار عقیده از هرودوت پیروی می کند که داریوش بوسله نمهد مهرش و بارس (Oibares) صاحب تاج و تحت گردید. سنگشهای داریوش و سایر شاهان هخامنشی خلاف این مدعی را ثابت می کند

(۲۲) بدین جهت بوده است که کوروش برای پسران را از رفتن مادیها آرد ساخت.

(Aristote, *Polit.* VIII, 8, 5.)

هرودوت (III, 160) می نویسند هیچگاه یک ایرانی خود را قابل مقایسه با کوروش ندانسته است.

43) Diodore De Sicile, Livre IX (frag); Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 2, 9; Hérodote, III, 89; Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 8, 1.

پاور بیاس می نویسند که به کوروش مادیان پند شریف نگاه می کردند:

Pausanias, *Arc.*, VIII, 43

44) Hérodote, III, 67; Dar *Bist.*, § 11, 39 (Weissbach.

*Keilinsch.*, 1911, pp. 16 s.).

45) Kent, *Old Persian*, Dar. *Nax.-Rost.*, b § a 5-11, p. 140 (1953).

46) Dar. *Bist.*, §§ 54 55 (Weissb., *Keilinsch.*, texte p. 60, trad. p. 61)

47) [Olmstead, *Persian Empire*, p. 125 ]

48) *ʾa(šna) auramazdāha adam Xšāiatya amuy auramazda* ... (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 10-11).

داریوش می‌گوید: ما اراده‌ی اهورامردا من پادشاه هستم اهورامردا این سلطنت را به من ارزانی داشت.

49) Dar. *Bist.*, § 5, p. 11; § 7, p. 13; § 10, p. 15; § 13, p. 19; Inscript. de Xerxès (Kent, *A New Inscription of Xerxès*, pp. 37 38, dans *Language*, 1933); Weissb., *Keilinsch.*, 1911, insc. de Dar., *Pers.*, d §§ 1, 2, 3, p. 81, e § 2; g § 1, p. 85; insc. Xerxès *Pers.*, a § 1, p. 107; § 3, p. 109, etc. Inscript. Artaxerxès II, *Pers.*, a § 3, p. 121; *Suse*, a, p. 123, etc.

50) Strabon, XV, 3, 17; Hérodote, VII, 3; Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 7, 10-11.

۵۱) هرودوت می‌نویسد Hérodote, VII, 2 در ایران قانون مامع است از اینکه پادشاه قبل از تعیین حامش خود اقدام به لشکرکشی کند

52) Hérodote, III, 2 et VII, 2.

53) Z.A., trad. Darmesteter, t. II, p. 107, note 57.

54) Christensen, *Ir.* 44, p. 16. Voir plus haut, p. 21, note 19.

55) Xénophon, *Cyrop.*, VII, 5, 65-66.

هرودوت (Hérodote, III, 68) می‌نویسد که اوتانس (Otanès) یکی از شش هم‌پیمانهای (داریوش) به واسطه ثروت و اصالت خانوادگی از بزرگترین اشخاص به شمار می‌رفت - املاک پهناوری که در ایالت گابادوس یا کتپوک

Katpatuka داشت از هرگونه خراج و مالیات معاف بودند

ص ۳۸ زیر نویس ۳۶ راجع به خانواده فرته سپید دیده شود.

56) Hérodote, V, 23, 24, 25; Polyen, I, 24

57) Hérodote, I, 30; Xénophon, *Cyrop.*, VII, 2, 10; Diodore, Livre IX, fragm. p. 114, t II; Hérodote, I, 89 et 207, Comp. Hérodote III, 36.

از حمله اشخاصی که از سخاوت و بزرگمنشی شاه مستفید شده اند یکی هم‌کنربای اهل کبد بود که در دربار اردشیر سرمی‌برد و طبیب شاه و خانواده سلطنتی بود. در این مورد به ادوارد مایر رجوع شود.

Ed. Meyer, G.d A., t. III, p 212 (1937)

همچنین تمیستوکل (تمستوکلِس) (Thémistocle) که یکی از دشمنان دربارین ایران بود با جلال و شوکت از طرف داریوش پذیرایی شد.

Frontin, *Stratag.*, II, 2

و از طرف اردشیر اول قسمتی از خالصجات

Thucydide, I, 138; Pausanias, I, 26.

که در آسیای صغیر واقع بود به او واگذار کرد که عایدی آنها در می‌وزی Magnésie de Mèandre بالغ بر ۵۰ تالار یعنی در حدود بیست و هفت هزار لیره انگلیسی امروزی در سال بسود و بعبور از مناطق بالاشهرهای لاساک Lampsaque میونت را نیز شامل بود

Ed. Meyer, G. d. A., t. IV, 1, 1939, p. 58; Christensen *Ir.* p. 512

58) Justi, *Gesch Iran* (Grundriss II, p. 433).

59) Rapp, ZDMG 20, p 103; Justi, *Gesch. Iran* (Grundriss II, p. 433).

60) Xénophon, *Anab.* I, 9, 3 s; *Cyrop.* VIII, 6, 10. Strabon, XV, 3, 17.

۶۱) گریمون (Cyrop. I, 2, 3) چنین می‌نویسد: ایرانیها وقوع بدی را قبلاً پیش‌بینی می‌کند و اطفال خود را طوری تربیت می‌کند هنگامی که بزرگ شدند از هرگونه عملیات هست و زشت برکنار باشند.

همچنین دیده شود گزنئون. (Anab., I, 9, 2-3). راجع به تعلیم و تربیت اعیان و اشراف در زمان ساسانیان به کریستی من مراجعه شود.

Christensen, *Ir.* 44, p. 416

62) Cf. Platon, *Alcib.*, 121 d et 122 a et b

## ب- سازمان مرکزی و دربار شاهنشاهی

63) Comp. Eschyle, *Les Perses*, vers 670; Pausanias, *Arcadie*, VIII, 43.

(۶۴) دیده شود ص ۲۲ زیرنویس ۲۶ و ۲۷.

65) Hubschmann, *Arm Gram.*, 1, p. 90, No 213; Spiegel, *Eran Alt.*, II, pp. 44 s.

66) Herzfeld, *Paik Glos.*, 183, p. 149; Christensen, *Ir.* 44, pp. 31-146

67) Eschyle, *Les Perses*, vers, vv 633, 641, 855; Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 7, 2

68) Herzfeld, *Paik*, Glos, 88, pp. 135-136; Inscritp d'Ardašir ler a Naqš e Rostham (Herzfeld, *Paik.*, pp. 84-85; celle d'Ardašir I<sup>er</sup>).

Herzfeld, *N. I. Rst Art.*, p. 84 et b. *N. I.-Rst.*, p. 85. Ardašir ler:

[1] C'est l'image de l'adorateur de Mazda

[2] divin Ardašir, roi des rois

[3] de l'Amna de la race des dieux, le fils

[4] de divin Papak, le roi

سنگ‌نشته اردشیر اول چنین است:

Herzfeld, *Paik.*, p. 85., 87.

[1] *Saxtani ên man mazdesn bage Šahpūr Šahān*

[2] *šāh Êrān ut anēran ke čitre aj Yazatān*

[3] *pus mazdesn bage Artaxšatr, arjān.* (Herzfeld, *Paik.* t. 1, p. 87, Berlin 1924) [Traduction]:

ترجمه [۱]: این فرمان از من (صادر شده) - ستایشگر مردا - شاهپور یردانی - شاهان شاه

[۲] ایران و نه ایران - از تخته یزدانی

[۳] پسر اردشیر ستایشگر مزدا آریایی

Comp. Eschyle, vers 621 et 711;

راجع به القاب شاهپور: برادر آفتاب و ماه

Amm. Marcel. XVII, 5, 3.

69) Plutarque, *Artax.*, XXXIII.

A comparer avec *Lettre de Tansar*, a propos d'Ardašir Ier:

«Sois absolument convaincu que le roi est la règle, le bon ordre au milieu de ses sujets et de son armée, il est le suprême ornement du jour de fêtes et, au jour de crainte, la forteresse l'asile, la protection contre l'ennemie (*Lettre de Tansar*, trad.

Darmesteter, J.A. 1894, texte pp 223 224, trad p 528), Minovi, ouvr. cité, p. 20.

70) Diodore, XVIII, 48; [Walser, ouvr. cité, p. 68, P.J. Junge: *Hazarapates Zur Stellung des Chiliarchen der Koniglichen Leibgarde in Achamenidenstaat*, Klio 33 (1940) 13-38.]

71) Justi, *Der Chiliarch des Dareios* (ZDMG 50, 1896, p. 660); Marquart, *Untersuch z. Gesch. von Eran* (*Philolog.*, LV, N.F. 9, pp. 227 ss.

72) Marquart, *Philolog. Suppl.* 10, pp 30-46 (Leipzig 1907).

73) Esther, I, 13-14

دانیال سی می نویسد مشاورین بخت النصر همت بر بودند

Daniel, III, 2.

به هرودوت مراجعه شود:

Hérodote, III, 31-VII, 194:

Grey, *C.A.H.*, t. IV, p 186, *Emcyclop. Britan.*, art *Persia*, p. 207.

آرمیا (LII, 25) عده مشاورین شاه یهود را همت بر می نویسد

Jérémie, LII, 25.

به واژه دات (dāt) هم معنی عدالت داده شده. ولی در سگبشته‌ها معای قانون

دارد.

مارکوارت به آن معنی عدالت می‌دهد ولی از سگشته‌ها معنی قانون استنباط می‌شود.

Marquart, (*Philolog.*, Suppl. 10, pp. 76–77.

Dar. *ARa.* § 3, 21 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 88)

و یسباخ ترجمه کرده است: قانون من اطاعت می‌شد.

«*Datam tya mana aradiš adariya*».

Mein Geste, das ward gehalten, p. 89.

Dar. *Bist.* § 55. Justi, *Gesch. Ir* (Grundriss, II, p. 432);

Kent, *Language*, vol. 15, No. 3, 1939)

[21] «*datam tya manā aradiš*. [22] *adariya*

[traduction par Kent:]

«That *la*» which is mine, that held them firm, p. 164.

بیزدیربویس ۲۵ و ۲۱ مربوط به عدالت دیده شود. همچنین بیزدیربویس ۴۹ همان قسمت (عدالت).

74) Hérodote, III, 31.

75) Esther, I, 13–14.

76) Hérodote, V, 25.

77) Hérodote, VII, 197.

78) Aelien, cité par Justi, (Grundeiss, II, p. 433).

(۷۹) به سازمان دادگستری مراجعه شود.

80) Hérodote, I, 206.

81) Thucydide, I, 138.

82) Diodore, XI, 6; Herodote, VII, 3.

83) Hérodote, I, 89, 155, 207 et III, 34 36.

همچنین هیستیه Histee مشاور داریوش بوده است

Pausanias, *Phocide*, X, 33.

84) Xenophon, *Anab.*, I, 8, 26, Diodore, II, 32, Plutarque, *Artax.*, XXVII.

85) Plutarque, *Artax.*, XXVII.

86) Encyclop. Britan., IIe édition, t. XXI, p. 207 (Lo-

ndres 1911).

87) Hérodote, VII, 236.

88) Hérodote, VII, 46 ss.

89) Hérodote, VII, 5-6.

90) Hérodote, VII, 10.

91) Platon, Lois, III, 694 b Comp. Herodote, IV, 97, relatif au conseil de Coès à Darius Ier.

92) Plutarque, *Artax.* XXXII, Comp. Plutarque, *Artax.*, XXV.

به زیرنویس ۴۵ جدید مراجعه شود.

93) Plutarque, *Artax.* II; Hérodote, VII, 3.

94) Hérodote, III, 134.

95) Eschyle, *Les Perses*, v. 150.

96) Plutarque, *Artax.*, V.

97) Xénophon, *Anab.*, I, 1, 3; Plutarque, *Artax.* III

98) Plutarque, *Artax.* V.

99) Plutarque, *Artax.* XXXII; voir Spiegel, *Eran. Alt.*, II, p. 431

100) Hérodote, I, 114.

101) Eschyle, *Les Perses*, v. 980.

102) Aristophane, *Achor.* 92 et 425, cité par Schae-  
der, *Iranica*, p. 4.

103) Plutarque, *Artax.* XV.

در زمان سلطنت اردشیر دوم ارتاسیراس Artasyras متصدی این شعبه بوده و  
خبر مرگ گودوش کبیر را به اردشیر آورد؛

Plutarque, *Artax.* XVII. Comp. Schae-der, *Iranica. Das  
Auge des Königs*, p. 3.

104) Xénophon, *Cyrop.* VIII, 2 11-12.

105) Hubschm., *Arm. Gram.*, p. 492, No 375, partie V.

رشد — سپاس (*spas*) یعنی مراقب به آلمان قدیم: (*spāhen*) و آلمان جدید  
(*spāher*) و به لاتنی (*specio*) و (*conspicio*).



(Schaeder *Iranica*, pp 9 et 16). (Hubschm., *Arm. Gram.*, V, p. 492, No 375).

106) Schaeder, *Iranica*, p. 17 Pour l'époque sassanide, voir *Lettre de Tansar*, J. A 1894, pp 226-532, [trad Darmesteter]

107) Xenophon, *Cyrop*, VIII, 2, 11.

108) Ed. Meyer, *G d A*, t IV, 1 (1939), p. 39.

109) Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 71.

110) Schaeder, *Iranica*, p. 3.

(۱۱۱) کشف جدید پاپیروس در القاسی اجازه داد به وحود چنین کارمدانی

بی پیرتد.

Schaeder, *Iran*, p. 5, Meillet-Benveniste, *Gram.* v - p, p. 159.

112) Plutarque, *Ariax*, XV et XVII Voir Schaeder, *Iranica*, p. 4.

### سازمان اداری - دیوانرا

1) Schaeder, *Esra der Schreiber*, p. 39

2) Schaeder, *Esra der Schreiber*, pp. 47-48; Schaeder, *Iranica*, p. 12, note 2.

3) Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 128; Dar. Bist § 70

4) Jérémie, xxiv, 18-32 Livre de Baruch, I, 1

5) R. De Vaux, O P (R.B 1937), pp 46 et 52, note 3 cf *haraturtak* (Hubschmann., *Arm Gram*, 2, p 184).

6) Esdras, vii, 1-6.7; Schaeder, *Esra*, pp 39-51.

7) Esdras, vii, 1-10 (trad. A. Crampon), p 516

8) Schaeder, *Esra*, p. 39.

9) Esdras, vii, 6 (trad. Crampon) p 516.

10) J. De Morgan, *Manuel de numismat. orient.*, t. 1,

p. 43 (1923); Schaeder, ZDMG 96, N F 21, p. 3; Schaeder, *Esra*, pp. 46 s et 51, Ed Meyer, *G d A*, t. IV, 1, pp 14-16; Babelon, *Les Monnaies achéménides*, Payot 1921, p 51, Herzfeld, Arch. Mitt., II, p. 48; Wesendonk, *Über die Verwendung des Aramaischen in Achämenidenreich*, dans les *Litterae orientales*, 41 (1932), pp. 1-10; Schaeder, *Der Mensch in Orient & Okzident*, (1960), p. 64.

11) Cameron, *Pers. Treas. Tabl.*, p. 12

12) Cameron, *Darius' Daughter & the Persep Inscript.* (JNES, I, 1942), pp. 214-218 et *The Persep. Inscript.*, p. 32.

13) Olmstead, *Pers. Emp.*, p 177; Cameron, *Pers. Treas. Tabl.*, p. 13.

که در زیر خرابه‌های شوش به دست آمده.

14) [Scheil, *Mém.*, IX, et *Mém* XI-89, Nos 301-307]

15) [Herzfeld, *Ap.* I, p. 12; Herzfeld, *Reisebericht* (ZDMG 80, p. 244), 1926.]

16) [Strabon, XV, 3, 7.]

17) [Cameron, *Pers. Treas. Tabl.*, pp. 23, 30.]

(۱۸) به زیر نویس شماره ۱۵ مراجعه شود.

19) *Encyclop. Britan.*, Art. Persia, vol XXI, 11e édit. (1911), p. 208.

20) [Esther, I, 22 (trad. Crampon, p. 575), Esther, III, 12, p. 578.]

استر می‌نویسد که مردان اردشیر دوم برای هر ملت به خط و زبان آن ملت صادر شد؛ در مورد دستوری که صادر شد از قتل عام یهودیها جلوگیری شود.

21) Esther, I, 22; III, 12; VIII, 9.

22) Hérodote, III, 128.

23) De Vaux, R.B., 1937, p. 48.

باگواس (Bagoas) ساتراپ (شهرب) ایران در بهسودا در سال ۴۰۷ ق م به یهودیهای شهرالمانین به زبان آرامی راجع به برگرادی حش‌های تدارک عید صبح و نهبه بان فطیر یا بدون مایه (Azyme) مکاته کرد

De Vaux, R. B., 1937, p. 50.

E West. *Pahlavi Literat*, p. 75 (Grundriss II).

(۲۲) زیرنویس قبلی دیده شود.

25) Schaeder, Esra, p. 46.

(۲۶) چون واژه پشی‌تیش (*paitiš*) در فرس قدیم به معنی سردگ و رئیس

است:

Bartholomae, *Z AirW* b § 32, p. 41; Hübschm., *Arm. Gram.*, 2. p. 229, No 538.

مابد دنگ‌پشی‌تیش *deng paitiš* - ویس‌پشی‌تیش *vis-paitiš* - دتو‌پشی‌تیش *zantu-paitis*

برای این دسته از کارمندان قطعاً رئیس تعیین شده بوده است. و تاریخ تیسر آن را ثبت کرده است عزرا یکی از آنها بوده است.

Schaeder, Esra, pp. 48—49.

27) Hérodote, III, 128; Polyen, VII, 17.

28) (Crampon, La Sainte Bible, pp. 578—581); Esther, III, 12-13;

Esther, VIII, 8; VIII, 10 (Crampon, pp. 578—581); Esther, III, 10. Daniel, VI, 18 (Crampon, p. 1372)

زیرنویس قبلی نیز دیده شود، دانیال نبی.

راجع به مهر شاهی در عهد ساسانی رجوع شود به:

Christensen, *Ir.* 44, p. 301; Feustus De Byzance (Lan-  
glois, I, pp. 268—269; Patkanian (J-A., 1886, p. 113);  
Procopé, *B.P.*, I, 4.

29) Esdras, V, 17, VI 1—2 s. (Crampon, p. 514), Esther, II, 23 (Crampon, p. 577).

30) Diodore, II, 32; comp. Hérodote, V, 58.

31) מַדְיַלָּה (Madjellah). Esdras, VI, 2; comp. Esther,

VI, 1; X, 2.

- 32) Diodore, II, 22; Esdras, IV, 15
- 33) Esther, II, 23; Esther, VI, 1-2.
- 34) Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV 1 (1939), p. 39
- 35) Daniel, III, 2 s.
- 36) Hübschm, *Arm Gram.*, 2, p 126, No 247.
- 37) Christensen, *Ir.* 44, p. 135.
- 38) Pahlavi *gahbedh* (Herzfeld, *Paik.*, No 247, p. 161).
- 39) Herzfeld, *Paik.* No 247, p. 161
- 40) Hérodote, VII, 100.
- 41) Xénophone, *Econom.*, IV, 3.

### ارتش

1) «Weltreich» Hinz (*Zur Behistun Inschrift des Darios*, dans ZDMG 96, N.F. 21, 1942, p. 236; Schaefer, ZDMG 96' N.F. 21, p. 3, Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, 1939, pp 24-26. Wesendonk, *Das Weltbild des Iranier*, München 1933, p. 14; Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. III, 1937, p. 198; Spiegel, *Eran Alt.*, t. I, Leipzig 1871, p. 1; Eduard Schwatz' *Philolog.* 86 (1931), p. 374; [Alth., *Alte Iran*, p. 181.]

2) [Isaie, XIV, 1 ss (Trad. Crampon, p. 1104 s.) ]

3) Kent, *Old Pers.*: Dar. DN a § 4, 30-47, p. 138. Comp. Scheil, *Mém.*, tome XXI, p. 7.

4) Kent, Dar. DN b § 8 a, 5-11 (*Old Pers.*, p. 140); Scheil, *Mém.* XVI, p. 118 et 120-121.]

5) *NRa*, § 4 (Weissbach, *Keilinsch.*, pp. 90-91); Kent, *NIR* § 4 (*Language*, vol. 15, No 3, pp. 163-164).

۶) در نقش نمایندگان سرزمینها نماینده بایلی بدون سلاح است.

7) Hérodote, I, 136.

8) Dar. Pers., e § 2 (Weissb. Keilinsch., p. 83); comp Eschyle. *Les Perses*, vers 731 ss; Hérodote, VII, 83, Platon, *Lois*, III, 694 a [et 694 b.]

9) Meillet-Benveniste *Gram. i-p.*, 1931, p. 31, § 52 et p. 62, § 103, p. 67, § 113.

در سنگشته داریوش در بینون کلمه کار *kāra* برای رتشی به کار رفته باشد کلمه کارزار نیز از آن زمان باشد و مورد تأیید

Meil. Benv. *Gram.*, p. 172, § 300 et 173, § 301

10) Meil.-Benv. *Gram. v-p.*, § 102, p. 161. [kara matist]  
با کارامتشت

11) Hubschm., *Arm. Gram.*, No 588, p. 230 et note 1.

در زمان ساسانی سپهبد *Spahbedh* که پروکپ (*Λοπεβεθης*)  
Procopé, *B.P.*, I, 1 s.

هم چنین واژه را به کار برده است.

Christensen, *Ir.*, 44, p. 104, note 1.

12) Meillet-Benveniste, *Gram. v-p.*, pp 65-66, §§ 109-113, et p. 163 § 282 Weissb. Keilinsch., Dar. NRb, §§ 2, 43, 45, p. 94.

که در عهد ساسانی اسوران می‌گفتند

Christensen, *Ir.*, 44, p. 207.

(۱۳) پنبش *pastis* یا پایگان *paigán* زمان ساسانی مقایسه شود  
در تحت فرمان یک پایگان سالار (Paighan-Salar)

Christensen, *Ir.*, 44, p. 132-209.

همچنین و بساح (Dar. NRb. (Weissb., Keil., p. 94) که هر دو واژه  
اسابره و پنبش *asabara* و *paitis* دیده می‌شوند

14) Xénophon, *Anab.*, I, 8, 9 et II, 5, 35; Hérodote, VII, 61.

راجع به تجهیزات عهد اشکانیان دیده شود:

Rawlinson, *Parthia*, pp 161-162

و در زمان ساسانیان به:

Nöldeke, *Tab.*, p. 479, note 1. cavaliers cuirassés, et Christensen, *Ir.* 44, pp. 207-259.

در مورد سپاهیان اشکانیان نیز دیده شود

Debevoise, *A Political History of Parthia*, Chicago 1938, p. 88.

می نویسد: گوروش

15) Xénophon, *Cyrop.* IV, 3, 22 23, II, 1, 20 et VIII, 6, 11:

جس می گوید: «در سن شما هر یک که بر حسب توانایی و استطاعتش تعداد بیشتری اراده جنگی و عده سرباز سواره نظام بهتری بهبه کند، می تواند اطمینان داشته باشد که به او ماسد دلاوری رشید و حامی شاهشاهی ایرانیان و نگهبان قدرت و عظمت خود نگاه خواهد کرد»، راجع به عصر اشکانیان دیده شود:

Neilson, B Debevoise, *ouvr. cité*, p. XLII et Rawlinso, *ouvr. cité*, pp. 396-397.

همچنین وضعیت در عهد ساسانیان دیده شود

Christensen, *Ir.* 44, p. 207;

Amm Marcellinus, XXIV, 6, 8; Nöldeke, *Tab.*, p. 164, note 5; Christensen, *Ir.* 44, pp. 259-368

16) Ed. Meyer, *G d A*, t IV 1 (1939), p. 31

۱۷) نام سرداری اهل ماد، می باشد که معنی آن که دارای لشکری بیروند است.

Meillet-Benveniste, *Gram v-p*, 1931, p. 62 § 103 et § 133, p. 81; Weissb., *Keilinsch.*, 1911, p. 40 (Dar. *Bist.*, § 33, 82, p. 40).

18) Justin, XLI, 2.

19) Saint Martin, *Discours sur l'origine de l'histoire des Arsacides* (lu a l'Academie royale des Inscript et Belles Lettres. 27 juillet. 1821), J A., t I, 1822, p. 67.

برای عهد ساسانی رجوع شود به:

Amm. Marcel., XXIII, 6, 83.

20) Cameron, *Pers Treas Tabl.*, p. 83

21) Hérodote, VII, 72—82.

22) *Dar Bist*, § 25 (Kent, *Old Pers.*, p. 160).

23) *Dar Bist* § 71 (Kent, *Old Pers.*, p. 160).

24) *Dar Bist*, § 50 (Kent, *Old Pers.*, p. 160)

25) Cameron, *Darius and Xerxes, in Babylonia* (AJSL, LVIII (1941), p. 319), Ctésias, *Les Perses*, XIII, 53.

26) Olmstead, *Pers. Emp.*: p. 245.

27) Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 255.

28) Hérodote, VII, 56, Xenophon, *Anab.*, III, 4, 25

29) Amm. Marcel., XXIV, 8, 1.

30) Hérodote, V, 98 Polyen, I, 24

راجع به مزدوران یونانی دیده شود:

Plutarque, *Artax.*, VII.

31) Hérodote, III, 91

32) Hérodote, III, 90.

33) Xénophon, *Econom.*, IV, 5, 9.

34) Hérodote, V, 52.

35) Hérodote, VII, 59

36) Arrien, *Anab.*, I, 17, 3:

می نویسد که در زمان سلطنت داریوش سوم شخصی به نام میتربیس Mithrinès از این دژ بگه می می کرد و برای اطعیان شتر، هر یک از حشاه پوهها، عده ی مر بار در اختیار داشت که در مواقع لزوم مورد استفاده قرار می گرفت. (Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 6, 15; Xénophon, *Econom.*, IV, 5 s).

37) Hérodote, V, 52. Xenophon, *Anab.*, IV, 3, 3 ss.

38) Hérodote, VII, 61 ss.

39) Hérodote, VIII, 17, Xénophon, *Cyrop.*, III, 2, 1; Xénophon, *Cyrop.*, IV, 4, 1; Xenophon, *Anab.*, I, 2, 1

ss, Arrien, III, 11, 3 s, Diodore, XIV, 22.

40) Herodote, II, 1, cf Plutarque *Artax*, VII

41) Hérodote, VIII, 113.

Amm. Marcel., XIX, 2, 3

همان وضعیت در زمان ساسانیان دیده می شود رجوع شود به:

Christensen, *Ir.* 44, p. 209

42) Hérodote, VII, 96.

43) Amm Marcel, XVI 9, 4 et XVII 5 1, Langlois

II, 221, Marquart, *Eranšahr*, p 36

44) Hérodote, I, 155 156, Xenophon, *Cyrop*, VII 5

34 et IV, 6, 1.

45) Ed Meyer, *G d A*, t IV, 1 (1939) p 64.

46) Hérodote, VII, 212; Xénophon, *Anab*, I, 8 12-13

برای عهد ساسانی دیده شود:

Christensen, *Ir.* 44, p. 212

47) Eschyle, *Les Perses*, vers 466 467.

48) Arrien, *Anab.*, III, 11, 5.

49) Hérodote, VII, 60.

50) Julien, trad. Eugene Talbot, Paris 1863, p 64,

No 2, *Panygerique*, No 18.

51) Amm Marcel, XXIV, 7, 7; Christensen., *Ir* 44.

p. 213.

52) Xénophon, *Anab*, II, 5, 19; III, 5, 5, Arrien,

*Anab*, I, 12, 9; Polyen, IV, 3, 18.

53) Hérodote, V, 14—15.

54) Hérodote, IV, 204.

55) Arrien, *Anab.*, III, 8, 5; III, 11, 5.

56) Hérodote, VI, 20.

57) Hérodote, VI, 119.

58) Rawlinson, *Parthia*, p. 246.



- 59) Rawlinson, *Parthia*, p. 147.
- 60) Christensen, *Ir.* 44, p. 369
- 61) Marquart, *Ērānšahr*, p. 73.
- 62) Christensen, *Ir.* 44, p. 287; Marquart, *Ērānšahr*, p. 73
- 63) Patkanian, J.A. 1866, p. 116.
- 64) Labourt, ouvr. cité, p. 122, note 3
- 65) Nöldeke, *Tab.*, p. 175.
- 66) Mazaheri, ouvr. cité, pp. 35, 36, 37, et 45, note 5.
- 67) Amm Marcel., XX, 6, 7, cf. Labourt, ouvr. cité, p. 122, note 3.
- 68) Nöldeke, *Tabari*, p. 32. Spiegel, *Erân Alt.*, III, pp. 250–251.
- 69) Nöldeke, *Tabari*, p. 33, note 2.
- 70) Mas'udi, *Prairies d'or*, II, p. 186.
- 71) Spiegel, *Eran Alt.*, III, p. 660
- 72) Christensen, *Ir.* 44, p. 369.
- 73) Labourt, *Le christianisme dans l'empire perse*. Paris 1904, p. 17.
- 74) Sadighi, *Le mouvement religieux au IIe et au IIIe siècles*, Paris 1939, p. 8.

### سازمان ارتش

- 75) Eschyle, *Les Perses*, vers 304.
- هنگام لشکرکشی حشیارشا به یونان (Artembarès) فرماندهی یک لشکر ده هزار نفری را داشت و Dadukès فرمانده هزار نفر سردر بود.
- Eschyle, *Les Perses*, vers 303 304.
- دیده شود.

Xénophon, *Cyrop*, VIII, 1, 14; Hérodote, VII, 81

- 76) Marquart, *Philolog.* 54, N.F. 8, p. 503, note 84.

77) Dar. *Bist.*, § 38 (Weissb., *Keilinsch.*, pp 44-45

78) Dar. *Bist.*, § 45 (Weissbach, *Keilinsch.*, pp 50 51.

دیده شود.

Hans Heinrich Schaeder. *Der Mensch in Orient und Okzident*, (1960). p. 57.

در مورد کمک رؤسای قایل به کوروش

79) Esther. I. 3 4 (Crampon, p 574)

80) Esther I. 5-6 (Crampon, pp 574 575), Comp. platon, *Alcib.*, 122 b.

81) Hérodote, VII, 83.

شیل (Eschyle, *Les Perses*, v. 302) از ارتمبارس Artembarès می نامد.

82) Xénophon, *Anab.*, I. 7. 12; Ed. Meyer, *G.d A.*, t IV, 1 (1939), p. 70.

83) Diodore, XIV, 23.

۸۴) تمام اسرایی که در طرف داریوش مأمور سرکروی شورشیان شده اند عنوان کارمیشیت دارند *kāra-maθišt*

Dar. *Bist.*, § 45 (Weissb., *Keilinsch.*, 1911, p. 50 et § 47, p. 52.

و بر یاعی هایی که بر علیه داریوش شوریدند به این عنوان در گتیه پیئون نامیده شده اند؛

Dar. *Bist.*, § 25, 23-27 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 30) *Madaisuvā maθišta*.

85) Xenophon, *Cyrop.*, VII, 1, 4.

86) Xénophon, *Cyrop.*, VII, 1, 4; Xénophon, *Anab.* I. 10, 12; Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 5, 13.

۸۷) این نقش عقاب روی سکه در عهد هخامنشی دیده می شود

Sarre, dans *Klio* 3 (1903), p. 350, figure 17.

راجع به علامت عقاب روی سکه های عهد اشکانی دیده شود

Christensen, *Ir.* 44, p. 85.

برای زمان حکومت سلوکیها، روی سکه‌هایی که از آن زمان کشف شده بهش عتاب یا تشکده دیده می‌شود این شهرادگان فره‌برکا [fratraka] نامده شده‌اند:

Meillet-Benv. یا fratadāra (Nyberg, *ouvr. cité*, p. 406) *Gram. v.-p.* p. 159.

۸۸) به عقیده دیودوروس (Diodore, XIV, 23) یک سرور برای بوده است و به عقیده پلوتارک (Plutarque, Artax, XII) از اهل کاری بوده.

89) Plutarque, *Artax*, XII

90) Meillet-Benveniste, *Gram. v.-P.* §§ 283 289, pp 164-167

91) Polyen, VIII, 53, 1 et 3.

92) Platon, *Lois*, III, 695 c.

93) Comp Ed Meyer, *G d. A.*, t. IV, 1, p. 70.

در عهد ساسانیان هنگام جلوس خسرو اول به بحث سلطت امور نظامی کشور در دست فقط یک ایران اسپهبد بوده است Éran-spahbedh و خسرو اول ایران را به چهار منطقه نظامی تقسیم کرد و هر یک را به یک سپهبد سپرد.

Christensen, *Ir* 44, p. 370. Christensen, *Ir*, 44 (Excursus) II, p. 521; Nöldeke, *Tab.*, p. 155 et note 2.

94) Hérodote, IV 167.

95) Hérodote, IV, 166.

96) Arrien, *Anab.*, III, 8, 3-4.

97) Ed Meyer, *G d A.*, t. IV, 1 (1939), p. 66.

98) Xénophon, *Econom*, IV, 9 ss

99) Schæder, *Der Mensch in Orient & Okzid.*, (1960), p. 57; Christensen, *Ir* 44, p. 208; Pausanias, *Elide*, VI, 5; (αθανάτων); Eschyle, *Les Perses*, v. 302-304; Procopius, B. P. (édition Jacobus Haury), I, 14-31, p. 70, Leipzig 1905.

100) Pausanias, *Phocide* X, 19. Donald, Wilber, Pers-

epol., pp. 31, 87.

101) Marquart, *Untersuch z Gesch v Êrân* (*Philolog.*, t LIV, N F 8, Göttingen), p 503, note 84

102) Justi, *ZEUG* 50 (Leipzig 1896), p. 659.

نه یونانی δολιφοίτοι μηλοφῶροι داده شود

Arrien, III, 11, 5.

Diodore, XI, 69; Pausanias, *Elide*, VI, 5; Eschyle, *Les Perses*, v 302-304, Pausanias, *Phocide*, X 19.

فرس ساسانی، رشتی به نه (Parstipāna) در این مورد دیده شود

Hübschm, *Arm. Gram*, 2, No 507, p 221

و نه به یوی pustigpan (پشتیگان) می‌گفتند

103) Christensen, *Ir.* 44, p. 113.

104) Nepos, Canon, chap. III «secundum grandum imperii tenebat»; Marquart, *Philolog.*, t 44 N F 8, p 507.; Christensen, *Ir.* 44, p. 113.

105) Donald, Wilber, *Persepol.* p 84-86.

106) Hérodote, VII, 41

107) Dcn. Wilber, *ouvr cité*, pp. 60-62.

108) Xénophon, *Cyrop.* VIII, 4, 2.

109) Christensen, *Ir.* 44, p 208; Benveniste, *J. A* (1936), pp. 197-198

110) Nyberg, *Die Relig. des Alt Iran*, p. 69.

111) «Als fünfte Gnade erbitte ich von Dir, Haoma, den Tod fernhält, dies dass ich widerstandbrechend (vərəθragna) und siegreich im Treffen auf dieser Erde dastehen möge, um die Feinde zu überwinden und die Drug zu bezwingen» (Nyberg, *Die Rel. des Alt Iran*, Leipzig, J Heinrichs Verlag 1958), p. 84.

112) Christensen, *Ir.* 44, p. 395.

113) Kārnāmagh (10, 7), cité par Christensen, *Ir.* 44,

p. 395, note 12

114) Herzfeld, *Paik.*, Glos No 225, p 157

115) Hubschm, *Arm Gram.* 1. No 195, p 84

116) Lazare De Pharbe (Langlois, II p. 272, note 1)

117) Elisee (Langlois, II, pp 190, et 192, note 2)

جمله *ērān ert anērān* به عقیده هر تسفند.

118) Herzfeld, *Paik* Glos No 146, p 115,

معنی است تا همه *ariyānām uta anariyānām*

119) Diodore, IX (Expert Vatican pp. 27-29 et 114,

t. III) Comp Marquart, *Philolog.* t. LV, N F. 9 (1896), p. 228.

120) Marquart, *Philolog.* t LIV (1895), p 508, note 102.

121) Justi, *Der Chaharch der Dareios* *ZDMG* 50 (1896), p. 664

122) Kent, NRd., 1, 2, *Language*, vol 15, No 3, p. 174 [1] *Aspacanā iacabura Dārayatahauš xš* [2] *aya-θiyahyā iṣuām darayatiy*. Traduction de Kente Aspacana, the bowbearer, holds the bowcover of king Darius

123) Kent, Dar NRc. 1, 2, *Language* No 3 vol 15, p 174. Traduction «Gobryas, porte-lance (patisuvaris) du roi Darius»

124) Hérodote, VII, 83.

125) Diodore, XI, 69.

126) Justi, *ZDMG* 50, p. 661.

127) Marquart, *Philolog.* t LIV, N F 8, p 508 et *Untersuchung* p. 102. dans

128) Maš'udi, *Prairies d'or*, II, pp 10-12.

129) Marquart, *Philolog* t LV N F 9

- 130) p. 365 Procope (*B P*, 1, 14, 31, p 70).
- 131) Bailey, *Zoroastr. Probl*, p. 22; Nöldeke, *Tabari*.
- 132) Herzfeld, *Paik*, No 315, p 174. Herzfeld, *Arch. Mitt.*, I, p. 122. Christensen, *Ir.* 44, p 113
- 133) Donald, N. Wilber, *Persepolis The Archaeology of Persia, seat of the Persian kings*, 1969, pp 60 62
- Herzfeld, *Paikuli*, 315, p. 171
- 134) Donald, N. Wilber, *ouvr. cité*, p. 86.
- 135) Donald, N. Wilber, *ouvr. cité*, p 86
- 136) H. H. Schaeder, *Der Mensch in orient und Okzident*, 1960, p. 39.
- 137) Kent, *NRc*, 1, 2, *Language*, No 3, vol. 15, p. 174. Voir *supra*, note, 123.
- 138) Scheil, *Textes Elamites*, vol, III, (1907) et vol IV (1911), pp. 310 ss; Kent, *NRc*., 1, 2, dans *language*, No 3, vol 5, p. 174. De même Bageus (Hérodote, III, 128), cf. Marquart, *Unters. z. Gesch. v Eran, Philolog.*, t. LV, N. F. 91, p. 227.

دیدہ شود.

- 139) Olmstead, *Pers. Emp.*

### عدالت

- 1) Meillet, *Trois conférence sur les Gāthā de l' Avesta*, p. 19.

مظاہری

- 2) Məzahəri, *La Famille iran. au temps anté-islam*, p. 28.

- 3) Schaeder, *Der Mensch in Orient und Okzid.*, 1960, p. 70; Christensen, *Ir.* 44, p. 299.

4) Franz Altheim, *Propylaen weltgeschichte* (1962). p 178

عکس نامه با ترجمه آن بین ص ۱۷۲ و ۱۷۳ قرار دارد.

5) Christensen, *Ir.* 44, p. 299.

داربوش نقش دستم.

6) Darius, N § 9b, 55-56 (Kent, *Old persian*, p. 140)

7) Schaeder, *Der Mensch in Or & Okzid*, p 71; Altheim, *ouvr. cité*, p. 171.

8) Altheim, *ouvr. cité*, p. 171.

9) Waldo. H. Duberstein, *Comparative Prices in Later Babylonia* (650 400 B C ), *AJSL*, LVI (1939). pp 20 ss et *AJSL*. LIII (1932). p. 304.

10) Amm. Marcel., XXIII, 6, 80 ss.

11) Darmesteter, *Lettre de Tansar*, J A (1894), p. 219, traduction pp 523 524, Minovi, *ouvr. cité*, pp 16 17.

12) Hérodote, III, 119-129

13) Dar *Bist*, § 60, p 65. Comp Dar *Bist*., § 63;

14) Dar. *Bist*. §§ 61, 66, 67 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911), pp. 65—69.

15) Hérodote, I, 132.

16) Herodote, III, 129

(۱۷) موقعی که داربوش دوم در میان انهام قرار گرفت حدود و بسجش زندایی شدند.

Plutarque, *Artax.*, XLIV.

18) Manfred. Mayrhofer, *Xerxes König der Könige* (Wien 1970). Österreichische Akademie der Wissenschaften, pp. 158—159; Olmstead, *Pers Empire*, p 125

19) Hérodote, I, 137.

(۲۰) راجع به وصات شاهی βασιλῆιοι διχασται دیده شود

Hérodote, III, 31, V, 25 et VII, 194, plutarque, *Artax*. XLIV.

21) Diodore, XV. 8 et XV, 10

برد پروش مایی چس و اژه به کار می رفته و فاضی را دانه و را می نامیدند

De Menasch. O P. S G V, p 243 (Fribourg 1945)

در مورد این واژه مراجعه شود به:

Ed. Meyer, *G.d A*, IV, 1 (1939), p 31

در رمان ساسانیان، فاضی را دادور *dadhar* می نامیدند و در کنار دستور-

*dastvar* یاد شده است. Bailey, *Zoroastrian Probl.* ص ۳۰ همچنین ب

هرید Herbedh و موبد Mobedh مراجعه شود به:

Christensen, *Ir.* 44, p. 300.

زیاست عالی فصاحت را به شخصی که عنوان فاضی شاهنشاهی یا شهردور

*Sahr dadhar* می گفتند محول شده بود مراجعه شود:

Christensen, *Ir.* 44, p. 300.

(۲۲) اسر (Esther, 1, 14) می نویسند که مشوران شاه همت نفر بودند که

از بین شاهزادگان امپراتوری انتخاب می شدند، و نیز به عزرا و به کتاب دانیال  
نی مراجعه شود.

Esdras, vii, 14-15; Daniel, vi, 8.

23) Diodore, XV, 10.

24) Diodore, XV, 11.

راجع به این محاکمه رجوع شود به:

25) Plutarque, *Artax.*, XXXV et XXXVI.

26) Plutarque, *Artax.* XLIV.

27) Justi, *Geschichte Irans* (Grundriss, II), p. 433.

28) Plutarque, *Artax.*, XXXI.

29) Hérodote, III, 119.

دیده شود دانیال تی:

Daniel, vi 25.

ولی این طریقه دارای استثنایی نیز بوده است اولادهای اشخاص یا عسی مورد  
ترحم و تفقد شاهانه قرار می گرفتند.

Hérodote, III, 15.

30) Christensen, *Ir.* 44, pp. 108 et 299; Nöldeke,



*Tab.*, pp. 246-247.

31) Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 2, 27.

32) Justin, *Troque Pompee*, I, 10 et II, 10 I, 10, Hérodote, VII, 2 3. Plutarque, *Artax.* II, Platon, *Alcib.*, 121 c.

بیز به دیرنویسی شماره ۴۰ سارمان سیاسی مراجعه شود.

33) Hérodote, III, 154.

بیز دیده شود.

Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 130.

34) Dar. *Bist* § 33 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 40-41.

۳۵) اورمایا پشی تی گو به دم *uzmaxapaiti akunaiam* (یوست) اورا با گاه پرکردم مربوط به یکی از یاعیان است.

Dar *Bist.* § 32, 76 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 38).

در همین مورد در زمان ساسانیان مراجعه شود به:

Amm Marcel., XXIII, 6, 80, Christensen, *Ir.* 44, p. 309.

عزرا

36) Esdras, vii, 26.

37) Hérodote, VII, 39.

38) Hérodote, III, 93.

39) Hérodote, I, 138.

40) Dar. *Bist.* §§ 55-65.

41) Dar *Pers.*, d § 3 (Weissb., *Keilinsch.*, texte pp 80-82, trad. pp. 81-83).

42) Justi, *Gesch Iran* dans, *Grundriss*, II, p. 434.

43) Hérodote, V, 25; Diodore, XV, 10; Herodote, VII, 194; Platon, *Alcib.*, 121 c et 122 a et b

44) Herodote, I, 138; Dar *Pers.*, d § 3 (Eissb., *Keilinsch.*, p. 83).

45) Hérodote, I, 134.

دیده شود:

De Vaux, *R B*, 1937, pp 31-98; Leuze, *Die Satrap*, p 196 = [40] Grey, *C.A.H.*, t IV, 1930, p 186, De Vaux, *R.B.*, 1937, p. 41.

46) Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 192.

47) Ed. Meyer, *G d A*, t. IV, 1, 1939, p 60. Christensen, *Jr.* 44, p. 38.

48) Esdras, vii, 12-26; Olmstead, *Pers Emp.*, p 305.

49) Esther, i, 15-16, Esther, i, 18-19-20-21; ou *datahar*, armén = *daibar* Hubschm, *Arm Gram.*, 2, p 136, No 173.

پهلوی: دات *dat* پارسی باستان *datam*

Meillet Benveniste, *Gram.* t. -p, p. 49, § 89 ou *data-loi*.

همچنین

De Menasce, O.P, dans *R B*, 1943-1944, p 125\* *data-loi*

هر دو دانشمند معتقد هستند که «دات» معنی قانون دارد برعکس.

Marquart, *Philolog.*, Suppl., 10, pp. 76-77, Leipzig 1907.  
دات را به معنای عدالت ترجمه کرده است. دانشمند دیگر برای واژه «دات» هر دو معنا را قایل است:

Hubschmann, *Arm Gram.*, 2, p 136, No 172

50) Hérodote, III, 14; Esther, i, 15 ss et i, 21-22.

51) Esther, I, 19, Daniel, VI, 9; Daniel, VI, 13; VI, 16-17.

52) Denkard, VIII, 42, 3; Sakadhum-nask, 38-64.

53) Sakadhum-nask, Denkard, VIII, 42, 6, Christensen, *Jr.* 44, p. 304, note B.

(۵۴) ر آتش بروون آمد آراد مرد      لیلان پر دهنده به رخ همچو مرد  
چو بخشایش پاکت پردان بود      دم آتش و نار یکسان بود  
همی داد مزده یکی رادگر      که بخشود بر بی گنه دادگر

(فردوسی، شاهنامه، ص ۱۵۳ - اشارات امیر کبیر - ۱۳۴۱)

دیده شود همچنین دسی و دامن:

شسته گشت ازین بهتر چه باشد؟      به پاکی خود جزین درخورد چه باشد؟  
بحور سوگند و بهمت سریشی      روز را از ملامتها بشستی  
کسوف من آتشی روشن فرودم      بر او بسیار مشک و عود سودم  
نو آفتاب پیش دیدارن عالَم      بدان آتش بحور سوگند محکم  
(سرریش کردن موبد و من را - ۵۴ ص ۱۹۴ پتهای ۳۱ و ۳۴).

کسوف در پیش شهری و سپاهی      رمن خواهد نمودن بگداهی  
مرا گوید به آتش برگذر کن      چو پهلوان را از من پاکت جبر کن  
(دسی و دامن ۵۴ - پتهای ۳۱ به بعد و ص ۱۹۴ و ۵۵ - پتهای ۲۳ به بعد  
ص ۱۹۶-۱۹۷ تصحیح مجتبی مینوی تهران ۱۳۲۸)

55) Scheil, *Mémoires*, t. XXI, pp. 21, 91-92, Tab. 341-393.

56) Scheil, *Actes juridiques*, Tab. 393, p. 92

57) Scheil, *ouvr. cité*, Tabl. 379, pp. 72-73.

58) Scheil, *ouvr. cité*, Tabl. 383, pp. 81-82

59) *Voir le Cylindre de Cyrus*

60) Esdras, VII, 26; Esther, I, 13. et Esther, I, 19.

61) Dar. N Ra (Kent, *Language*, vol. 15, No 3, 1939),  
Dar. N Ra (§ 3, 21, p. 88, *Keilinsch. de Weissbach*:  
*Datam tja máná atadis adârriy* «mein Gesetz das ward  
gehalten»; Justi, *Gesch. Ir.* (Grundriss, II, p. 432.)

همچنین دیده شود:

Dar. *Bist.* § 55.

62) Platon, *Epitre*, VII, 333; Xénophon, *Economique*,  
XIV, 6.

63) Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 130.

### دارایی - اقتصاد

(۱) رومیانی بودند که در قسمت خاوری دریای ماس و در جنوب قفقاز می‌زیستند.

(۲) جری هسپس که در مدیترانه‌ی شرقی پراکنده‌اند و قسمت اعظم آن در متعینی به یونان است.

مطابق با آنکه سابق به‌آلی می‌باشد Thessalie امروز موسوم به سالونیک است Thessalonice

3) ἀτελείη φοροῦ ἐπ' ἕτεα τρία

Hérodote, III, 67, cf Leuze, *Satrapieneinteilung*, p 170 = [14].

(۴) راجع به پرداخت خراج به اسوانه گوروش مر جعه شود

Weissb., *Keilinsch.*, 1911, p 7; cf Xenophon, *Cyrop.*, VIII, 1, 9; *Cyrop.*, VII, 4, 2; Arrien, *Inde*, I, 3

5) φοροὶ τε ἐταξάντο καὶ δωρὰ ἐπέμπον

در این جمله وژه *φορος* و *δωρὰ* که به تریب مالیات و هدیه است دیده می‌شود.

(۶) دور (dora) مفرد است و دورون (doron) جمع آن است مانند دوروس مفرد است و دورون جمع.

7) Comp. Leuze, *ouvr. cité*, p 170 — [14] (note 3) et 206 = [50]

8) Xenophon, *Anab.*, I, 2, 23, Xénophon, *Hellén.*, III, 1, 1;

Ed Meyer, *G d A* (1939), t IV, 1, p 51; Leuze, *ouvr. cité*, p. 169 = [13] et p. 307 = [151].

9) Xénophon, *Cyrop.*, VII, 4, 2 et *Cyrop.*, VIII 6, 8.

10) Hérodote, III, 90.

11) Comp. Leuze, *ouvr. cité*, p 171 — [15]

12) Erdmann, *Bibliothèque, Orientale*, 13 (1956), p 56:

Ich glaube, man wagt nicht zuviel, wenn man Persepolis ganz unter das Wort Naurouz stellt Die Palastterrasse war keine Residenz, kein Zentrum der Verwaltung des riesigen Reiches Sie diente allein dem höchsten Feiertag des iranischen Jahres, des Frühlings feste, dem Naurouz.

Erdmann, *Bibliothèque Orientale*, 13 (1956), p. 56.

13) «Persepolis était une idée de Darius de créer, non plus une capitale dans le sens politique que nous donnons à ce terme, mais une capitale réservée aux cérémonies de la plus grande fête religieuse, celle de Nourouz au jour de l'An, qui était en même temps une fête nationale et impériale»

R. Ghirshman. *Notes iraniennes*, Atribus Asiae, 2e (1957), p. 256.

همچنین

Erdmann, *Mitt d DOC* 92 (1960), pp. 38 ss.; Ghirshman, *Persep.* (1963), p. 154.

14) Gerold Walser, *Die Volkerschaften auf den Reliefs von Persepolis*, Historische Studien über den sogenannten Tributzug an der Apadanatreppe. Verlag Gebr. Mann, Berlin 1966 (Teheraner Forschungen herausgegeben vom Deutschen Archäologischen Institut Abteilung Teheran - Band 2. p 20.

قسمت دیگر مربوط به حیوانی است به نام اکاپی که (والزر) (ص ۱۰۱-۱۰۲) می نویسد: نگاهداری او حتی در باغ وحش به علت حساسیت فراوانی که دارد بسیار مشکل است چگونه تا نخت حمید آمده است؟

بزر دیده شود:

Schdt, *Persepolis I* (1953), pp. 85 ss.

15) «Bei der Betrachtung des Relief als historisches Dokument stellen sich vor allem zwei Fragen. Einmal, Was ist der Sinn dieser Gabenprozession? Wenn die gesamten Apadanareliefs dem Thema des Naourozfestes gewidmet sind, wie Erdmann und Girschman betonen, welchen Charakter haben dann diese Geschenke? Sind dies regulären, jährlichen Tribute der Reichevolker, von denen Herodot berichtet, oder sind es Neujahrsgeschenke unabhängig von der Steuerpflicht?

پس از ابراز تردید می نویسد:

Dass, in Persepolis ein grosses Schatzhaus bestand, berichten die Alexanderhistoriker, aber man würde doch eher annehmen, dass die jährlichen Steuerablieferungen in Naturalien oder Edelmetall zu den Verwaltungszentrum Suza, Babylon und Ekpatana gebracht wurden und nicht zum Naourozfest nach Persepolis

Steuerabrechnungen passen zu den administrativen Hauptstädten des Reiches, aber schlecht zur Naouroz- und Begräbnispfalz von Persepolis.

Walser, *Die Völkersch. auf den Reliefs von Persepolis*, p. 101—102.

پس از آن (والزر) به عقیده هر تسفلد می گردد که می نویسد:

16) «On the whole Persepolis seems to have been a place that was founded and kept for historical and sentimental reasons in the homeland of the dynasty but used only for special ceremonial occasions»

17) Schaefer, *Der Mensch in Orient und Okzident*,

pp. 76—77.

18) Dar *Bist.* §§ 55. 65 67 (Weissb. *Keilinsch.* 1911, p 65), cf Olmstead, *Pers Emp.* p 127

19) «Man wird z B nicht annehmen wollen, dass die Gaben der Delegation II der wirklichen jahrestribut der Susiana darstellen. Sonst wurde regulare Abgabe der reichen Satrapie vor allem aus *Lowen* bestehen Sogar die grossen königlichen Jagdparke es muss auch in der Gegend von Persepolis solche gegeben haben - waren wohl kaum in der Lage gewesen den Hauptteil der elamischen Jahressteuer in Lowen aufzunehmen».

20) «Twenty one of the delegations offer animals, of which horses, camels, and cattle appear the most frequently, while the members themselves carry precious objects and articles typical of their homelands» Donald N Wilber, *Persepolis* (The Archeology of Persia, seat of the Persian Kings), p. 89

دلیل دیگری که نقوش پله‌های تحت‌حمشید، و رنگ‌ها و هدیه یا مایات می‌باشد، اشاره‌ای است که از طرف Walser در کتاب یاد شده (ص ۱۰۱-۱۰۳) راجع به حیوانی است که او را اوکاپی *okapi* می‌نامند و از طرف بنامیده حشه راهمایی می‌شود به عمل آمده است Walser چنین می‌نویسد: این حیوان «اکاپی» از بجایی که فوق‌العاده ظریف و حساس است تا اندازه‌ای که به رحمت می‌توان آن را در باغ وحشهای اروپا نگاهداری کرد چگونه می‌توانسته است این مسافت طولانی از حشه تا تحت حمشید را پیماید بعد موضوع را متوجه مجسمه تراش می‌کند که مجسمه تراش آن را از تصورات و تجلیات خود به وجود آورده است و چنین می‌نویسد:

«Das Tier, welches hinter der Delegation geführt wird, muss nach allen Merkmalen zur Familie der Giraffen gehören. Zwar stimmt die Gestalt weder mit der Giraffe der modernen Tiergärten noch mit dem

*Okapi* überein, doch ist eine Verzeichnung durch den Bildhauer *sehr leicht möglich*, da sich dieses Tier auch heute, nur mit den größten Schwierigkeiten in Gefangenschaft am Leben erhalten lassen»

Donald N. Wilber *Persepolis*.

ایران شاسی دیگری به نام (شیدت) می‌نویسد: نقل و انتقال این حیوان به علت طرقت و حساسیتی که دارد از حثه به تحت حثید غیر ممکن است

«Dass die Äthiopier ein lebendes *Okapi* bis nach Persepolis gebracht haben, ist wegen *Empfindlichkeit* des Tieres *ausgeschlossen* Es hatte den Transport nicht überlebt, weshalb auch in den modernen Zoologischen Cärten nur ganz wenige Exemplare leben»

Schmidt, *Persepolis*, I, 90. Anm 162

21) Herzfeld, *Altper.*, pp. 35 ss

(۲۲) 171 — [15] p Leuze, *ouvr. cité*, می‌نویسد که مالیاتها به صورت طلای غیر مسکوک پرداخت می‌شده است.  
در این مورد دیده شود:

Hérodote, III, 89; III, 96.

که می‌نویسد. سکه‌های طلا و نقره را دارموش دستور می‌داد در بوته دوت کند و هر وقت حجاج به مکه داشت بصرب آبان می‌پرداختند.

23) Fateh, *BSQS*, vol IV, 1928, p 725; Ed Meyer, *G.d A*, t. IV, 1 (1939), p 78; Leuze, *ouvr cité*, p [48] = 204.

24) Polyen, VII, 11, 3.

25) Hérodote, III, 67.

26) Néhémie, V, 14-15 ss (traduct A Crampon, p. 526).

27) Ed Meyer, *G.d A*, t IV, 1, p 58 (1939); Hérodote, I, 192.

28) Hérodote, III, 91; Xénophon, *Economique*, IV, 2;



comp Fateh, BSOS (1928), vol. IV, part IV, p 727;  
Grey, C.A.H. t. IV, (1930), p. 199.

29) Roussel, (*La Grèce et l'Orient*, p. 7) III, 89

به عقیده هرودت III,89 می‌پویند بدون رسیدگی و دقت

30) Platon, *Lois*, iii, 895 d.

31) Polyen, VII, 11, 3.

32) Weissbach, *Tronzylinder-Inschrift* (Keilinsch., p. 5), *Dar Bist*, § 7. (Weissb., *Keilinsch*, p. 7); *Dar, thalique*, e § 2, p. 82, *Dar NRa*, § 3, p 88.

33) Meillet-Benveniste, *Gram* + p (1931), p 49, § 89; Cameron, *Tabl.*, pp. 42-43

34) Christensen, *Ir* 44, p. 124, note 3; Nöldeke, *TAB*, p. 241, note 1; *Orientalia*, p 291

35) Hubschm., *Arm Gram*, p 194, No 357; Hérodote, VI, 42.

(۳۶) راجع به متصدیان گنج به کتاب عزرا Esdras.I.8 و راجع به گنج به یا حرا به شاهی به کتاب استر Esther, III, 9 و به کتاب عزرا VII, 20-21 Esdras, رجوع شود.

در اسادی که مربوط به زمان سلطت خشیارشا است و در ساختمان حرا به تحت جمشید کشف شده‌اند قسمتی از کارمرد با پول و قسمتی با حس محاسبه می‌شده (کامرون ص ۳) و این زمان را می‌توان مرحله دوم اقتصاد پولی نامد. چونکه کارگر بحوبی درک می‌کرد، چنانچه در مقابل کار و زحمتش حس به او تحویل می‌شد همچنانکه برای کارگران تحت جمشید پیش آمد کرده است — احتیاجی به تمام کارمرد خود به حس نداشته می‌توانسته مقداری را حس بگیرد برای زندگی دورمره و مقدار دیگر را پول نقد و این وضعیت برای کارگران خیلی بهتر بوده است اغلب اسناد خزانه حاکی از این نوع محاسبه است که از سال هفتم سلطت خشیارشا (یعنی از سال ۴۷۹ ق م) شروع می‌شود در این سال دو سوم مرد کارگران با شراب — ابحو یا گوسسد پرداخت می‌شده است.

(به کامرون Treas. Tabl. صفحه ۳ زیر نویس ۸ مراجعه شود).

از سال شامردهم سلطت خشیارشا این تعادل تعبیر کرده و از بعضی لوحه‌ها

چنین استنباط می‌شود که این نسبت نصف به نصف بوده یعنی کار مرد نصف به گوسفند بوده و نصف به پول و سه سال بعد در آن در سال ۱۹ سبط حشاشا نصف کارمزد به شراب بوده و نصف دیگر نقد.

در رومن داریوش با هر پنجه گدشت سیم و نیماد پولی و سیم حبی توفیق باب که رحمت و کار شعیس در مقابل پول تضمین می‌کرد در لوح های شماره ۴ و ۷ به خوبی می‌بینیم که رومن داریوش برای پرداخت و حبی در مقابل خدمات انجام داده صادر شده است که کاملاً به پول نقد است (کامرون صفحه ۴ همان کتاب مراجعه شود).

و کامرون اضافه می‌کند:

«Hence the use of coinage, gradually developing in other areas and suddenly manifest at Persepolis, marked the bounding of an achievement in the economic history of humanity which is today in full bloom (Cameron *Treas. Tabl.*, p. 4).

37) Ed Meyer, *Gd A.*, t. IV, 1, 1939), p. 28, *BSOS*, vol. IV, Part IV (1928), p. 725)

(۳۸) چنین استنباطی را طرف هر تسمند در بحث حمید کشف گردید ولی لوحه ها مربوط به پرداخت مرد کارگری است که در سای محبت حمید فعالیت داشتند.

39) Hubschm, *Iran Gram.*, p. 126, No 129; Christensen, *Ir* 44, p. 124, note 1.

(۴۰) (Herzfeld, *Paik*, Glos, p. 161) در این قسمت در یک شاه شده است زیرا سخن در گتوک Gatuk و منصدی را گتوک پئی تیش Gatukpaitiś ترجمه کرده است.

41) Herzfeld, *Paik*, Glos, 247, p. 161

42) Jules De Morgan, *Numismat orient*, fasc 1, pp. 34 et 46 s, Lenormant, *La Monnaie dans l'antiquité*, t. II, p. 3, cité par De Morgan, ouvr cité, p. 34, Hérodote, IV, 166, Babelon, *Traite de monnaies gr et rom*, Paris 1907, p. 549, id. *Mon gr* (Payot 1921).

pp. 50-51.

43) Esdras, I, 8.

44) Comp Xénophon, *Cyrop.* VIII, 1, 14-15.

45) Glotz, *Hist génér.* t IV (Presse universitaire, Paris 1938), p. 232, comp Arr.en, *Anab.* III, 16

(۴۶) راجع به واحدهای پول مختلف که قل از تسلط ایران بر کشورهای که جر شاهنشاهی ایران شدند رواج داشت و تغییراتی که داریوش در واحده جدید به عمل آورد مراجعه شود به :

J De Morgan, *Manuel de numismatique orientale*, fasc 1, p. 11(1923).

(۴۷) در زیر مالیاتی که سالانه هر یک از کشورهای شاهنشاهی ایران طبق صورتی که هرودوت (III, 90) داده است به جرانه وارد می شده است مشروحاً نوشته می شود و این خود بیشتر دلیل دیگری است که مالیات بر اساس پول بوده است به بر حسب حس همانطور که بعضی از ابرانشناسان معابدگان کشورهای مختلف شاهنشاهی را در نقوش پله های تحت حمشید آورندگان مالیات یا هدایا تصور کرده اند :

۱) یونی ها Joniens مرینهای آسیا Magnètes d'Asie اتولی Eoliens کاریها Cariens لیبی ها Lyciens میلی ها Myliens پامفلی ها Pamphliens.

۲) میسیریها Mysiens Lydiens لیدیها

۳) لاسونیها Lasoniens لاثوزیها Cabaliens کاسالیها Hygèniens هیگینیها پانصد تالان نقره.

۴) Les habitants de l'Hellespont فریژیها Phrygiens ساکان طراس آسیا Les Thraces d'Asie پامفلاگویها Pamphlagoniens ماریاندیها Maryandiniens سوریها Syriens ۴۶۰ تالان.

۵) Ciliciens پانصد تالان نقره.

۶) (III, 91) : استانبهائی که ارشهر Posiderum واقع در مردمیلی می و سوریه تا مصر بحر از نادیه نشیان عرب که از پرداخت مالیات معاف بودند سیصد و شصت تالان می پرداختند این حوزه بقی ، سوریه و فلسطینی و جزیره قبرس را نیز شامل می شد.

- (۷) از مصر Egypte لیبی Libyens از سیرن Cyrèn و ماریه Barcée که در قلمرو حوره مالیاتی مصر است همصد تالان به خراج شاه سراریر می‌شد.
- (۸) اهالی ساتراپی Sattagydes قدهاری‌ها Gandariens دادیس‌ها Dadices و اهریت‌ها Aparytes یکصد و هشتاد تالان
- (۹) شوس و بقیه استان سی‌سی‌ها یکصد تالان
- (۱۰) (III, 92) یاپیلون و آشور یکهزار تالان،
- (۱۱) راکاتانا Agbatana و نیمه منطقه ماد Médie همچنین از بریک‌بی‌ها Paricaniens و از ارتوکوری‌بایی‌ها Orthocorybaniens پانصد تالان.
- (۱۲) اهالی کسپی Caspiens. پاوریس‌ها Pausices و پنتی‌متی‌ها Pantimathiens و همچنین دریت‌ها Darites دوست تالان می‌پرداختند.
- (۱۳) تمام مناطقی که از باحتر شروع می‌شوند تا محل سکونت ازل‌ها Aegeles سیصد و شصت تالان.
- (۱۴) (III, 93) : از باکتی ایس Pactyice ارمنستان l'Armenie تا دریای سیاه Pont-Euxin چهارصد تالان.
- (۱۵) ساگارتی‌ها Sagartiens رثمه‌بی‌ها Thamanéens. اوتی‌ها Outiens. می‌سی‌ها Myciens و جزایر خلیج فارس Des îles de la Mer Erythrée شصت تالان.
- (۱۶) سیستان Saces دوست و پنجاه تالان.
- (۱۷) پارت‌ها Parthes، خوارزمی‌ها Chorasmiens، سعدی‌ها Sogdiens و اری‌ها Ariens سیصد تالان.
- (۱۸) ساکیس بریک‌بی Paricaniens حشده‌های آسیا Ethiopiens d'Asie چهارصد تالان.
- (۱۹) ماتیی‌ها Mathaniens، ساسپر، Saspres و ال‌رودی‌ها Alarodiens دوست تالان.
- (۲۰) مش‌ها Mosches، تباری‌ها Tibaréniens، مکروز‌ها Macrons و موزبیک‌ها Mosynoeques و ماردها Mardes سیصد تالان.
- (۲۱) مالیاتی که همدوستان می‌پرداخته معادل مالیات تمام سایر استانها بود. همدوستان هر سال سیصد و شصت تالان طلا می‌پرداخت

(III, 95) : این سیصد و شصت تالان خرده طلا که هندوها Indiens می پرداختند معادل به هزار و پانصد و هشتاد و دو سب یا صد و چهار هزار و شصت و هشتاد ورقه طلا جمع سالنی که به حر به شاهنشاهی در سال وارد می شد معادل چهارده هزار و پانصد و شصت (۱۴۵۶۰) تالان بود.

48) Hérodote, III, 91

Thucydide, I, 104 اس قصور که ج سید می آمد در مناطق مجاور رودخانه بیل و همچنین در برکه های صنعتی به بوند مانی می پرداخته دیده شود

Platon, *Politique*, I, 3, 264 b. p 350 (Collection de l'université de France)

(۴۹) راجع به امانگاه های محلی شاهان هخامنشی دیده شود در شوش:

Daniel, VIII, 2, Esther, I, 2, Néhémie, I, 1

Hérodote V, 49, Herodote III, 70 در اکباتان

Xénophon, *Anab*, III, 5, 15; Xénophon *Cyrop.*, VIII, 6, 22.

50) Hérodote, III, 90, comp Xenophon, *Anab.*, IV, 5, 34, Arrien, *Anab*, I, 27, 4; Strabon, XI, 14, 9 et XI, 13, 8.

و راجع به تقدیم اسب های منطقه نیز دیده شود:

Hérodote, III, 106; VII, 104

و راجع به اسب های منطقه ماد:

polyen, V, 44.

51) Justi, *Der Chitarch des Dareios*, dans *ZDMG* 50 (1896), p. 661.

Cf Xenophon, *Cyrop*, VIII, 6, 23, Plutarque, *Artax*, IV.

تمام باستان شناسان و ایرانشناسان صورت صهر قصه را مورد قضاوت قرار داده اند و حال آنکه دلایل بارری به عقیده نویسنده بر عینه این تصورات باطل فراوان است.

52) Xénophon, *Economique*, IV, 13

در زمان اردشیر دوم شخصی به نام آساف می باشد که ماسر جنگلها بود و دیده شود:  
Néhémie, ii, 8.

53) Diodore, XVI, 41.

54) Thucydide, I 138; Pausanias, *Attique*, livre I, chap. xxvi, vol. I, p. 179.

۵۵) طبق نوشته ساحوم سی (Néhémie, ii, 8) به آساف از طرف اردشیر دستور داده شد که چوب لازم برای ساختمان معبد اورشلیم مورد نیاز ساحوم از جنگلهای سلطنتی تهیه و در اختیار وی بگذارد.

56) Xénophon, *Hellén.*, III, 1, 6. Comp Pausanias, *Lacodie*, III, 7.

57) Xénophon, *Hellén.*, II, 98.

58) Xénophon, *Anab.*, I, 4, 9 et II, 4, 27; Strabon, XV, 3, 22.

59) Ibid., *Hellén.*, IV, 1, 15.

60) Ibid., *Econom.*, IV, 20 et *Anab.*, I, 2, 7, s.

61) Ibid., *Anab.*, I, 2, 7.

62) Xénophon *Anab.*, I, 2, 23.

63) Xénophon, *Anab.*, I, 4, 9-10.

64) Hérodote, VIII, 85.

65) Hérodote III, 83-84; cf. Diodore, XXXI, t. IV, p. 372.

66) Xénophon, *Hellén.*, IV, 12; Thucydide, VIII, 5, 28. Comp. Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 6, 4-5.

67) Hérodote, I, 192.

68) Esdras, VII 24 (trad Crampon, p 516).

69) Hérodote, V, 52.

70) Ed. Meyer, *G.d A.*, t III, 2 pp. 337 et 416

71) Ed. Meyer, *G.d A.*, t. IV 1 (1939). p. 62.

72) Strabon XI, 7 3 et II, 1 15, L<sup>4</sup> Meyer, *G d A.*, t IV, 1, pp. 98s

73) Hérodote, IV, 37.

74) Hérodote, I, 104

75) Hérodote, IV, 40

(۷۶) واحد طول تقریبا ۶۷۰۰ متر

77) Hérodote, V, 52

(۷۸) ستاندیس Astandes معادل واژه «angareion» بردهرودوت Hérod., VIII, 98 نیز دیده شود

Ed Meyer, *G d A.*, t IV 1 (1939), p 63 note 1, Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 6, 17

در مورد پیکهای سلطنتی دیده شود.

79) Esther, viii, 10-14 (trad Crampon, pp 581-582). Ed Meyer, *G d A.*, t IV, 1 (1939), p 63, note 1. Hérodote, V, 35.

(۸۰) در مورد وسیله که هیس به Histee به منظور برگشتن رستگورس (Aristagoras حکمران منطقه سم cyme) (Herodote, VII, 239) به باغبگری دیده شود (Herodote, V, 30-37) هیس تبه در دربار داریوش بر می برد و تحت نظر بود :

Herodote, V, 35, cf Polyen, *Ruses de guerre*, I, 24, 1

(۸۱) هرودوت (Herodote VIII, 98) می نویسد به هیچ چیز در س مخلوق نمی توان سرعت چارهای شاهی را تشبیه کرد همچس دیده شود

Xenophon, *Cyrop.*, VIII, 6, 17, Esther, iii, 13 ss et viii, 10 s.

82) Ed Meyer, *G d A.*, t IV, IV, 1 (1939), p 63.

83) Hérodote, V, 35.

84) Herodote, V, 52; Hérodote, I, 189, Hérodote, I, 190 et I, 202.

85) Hérodote, III, 117.

86) Ed Meyer, *G d A.*, t IV, 1 (1939), p. 103

87) Weissbach, *Inscription Canal de Suez*, e § 3, texte p.104, trad p. 105 (*Keilinsch*, 1911) Voir Hérodote, IV, 39; Weissbach, *Grundriss*, II, pp. 58 59

88) Hérodote, IV, 44.

89) Hérodote, IV, 43.

90) Hérodote, I, 136.

91) Xénophon, *Cyrop.* VIII, 5, 25 27

92) Ed Meyer, *G.d.A.*, t IV, 1, p 31.

(۹۳) اگر خواهی بدانی چقدر تعداد کشورهایی که داشتیم زیاد بوده است کافی است به تعداد اشخاصی که تحت سلطنت مرا می‌برد بطر بیاضکی آنوقت درک خواهی کرد تا کنی بیره مرد یادسی دور از پارسا دشمن را مغلوب کرده است داریوش نقش رستم و بساخ.

Dar. NRa., § 4, Weissbach, *Keilinsch*, 1911, p 91; Kent, *NIR*, § 5, dans *Language*, vol. XV, No 3, p. 164.

94) Dar. NRa., § 5 (Weissbach, *Keilinsch*, 1911, p. 91).

افلاطون Platon *Lois*, iii, 695 d می‌نویسد: بدین قسم سربارایش در مزارع و کشور گشایی به او کمک سزایی کردند در نتیجه وسعت کشورهای را که فتح کرد از وسعت کشورهای کوروش دست کمی نداشت.

95) J. De Morgan, *ouvr. cité*, FSC 1, 1923, p. 34.

96) J. De Morgan, *ouvr. cité*, p 11.

97) J. De Morgen, *ouvr.*, p. 12.

98) Babelon, *Traite des mon. gr. Les Perses achéménides* (1907), p. 249; comp. Hérodote, IV, 166. J. De Morgan, *ouvr. cité*, p. 15;

نسبت طلا با نقره یک بر ۱۳ :  $\frac{1}{13}$  بوده است :

J. De Morgan, *ouvr. cité*, p. 12; Reinach, *Essai de numismat ancienne*, (1902), p. 46.



99) Babelon, *Les mon gr* (1921), p 47.

100) Reinach, *Les mon gr* (1921), p 47; J. De Morgan, *ouvr cite* (1923), pp 35 et 39.

101) Babelon, *Les mon gr Les Perses achéménides*, t 1, 2e partie (1907) fig 421 423.

102) Babelon, *Les Perses achéménides* (1907), p. 258 id. *Mon gr* (1921), p 52; J De Morgan, *ouvr. cité*, fasc 1, pp 15 et 33, Babelon, *Mon. gr., Perses achéménidés* (1907), p. 549.

(۱۰۳) مراجعه شود به سازمان ارتش.

104) Hérodote, IV, 166, comp Justi, *Gesch. Ir* dans *Grundriss*, II, p. 444.

(۱۰۵) به صلح «شاه بزرگ» بین یونانیها معروف گشته است و در سال ۳۸۶-۳۸۷ ق م منعقد شد.

(P Roussel, *La Grèce et l'Orient*, Paris 1928, p. 261) برحسب این قرارداد تمام آسیای صغیر و جزایر ساحل شرقی دریای مدیترانه بلامعارض در تصرف ایران درآمد همچنین دیده شود :

Niese, *G d Gr. und Maked Staat.*, partie 1, Gotha 1893, p. 46.

106) Babelon, *Mon gr* (1921), p 50.

107) Babelon, *Les Perses achéménides* (1907), 2<sup>e</sup> partie, p. 545.

108) Babelon, *Mon gr.* (1921), p 50, cf. J. De Morgan, *ouvr cité*; Diodore, XV, 10.

109) J De Morgan, *ouvr cité* fasc 1, p. 43, Babelon, *Les Perses achéménides* (1921), pp 49-50

110) Reinach, *Essai de numism anc* (1902), p. 46

111) *δαρειχόσοτατεήρ*.

(۱۱۲) پس از آنکه هخامنشیان کشورهای آشور و بابل را فتح کردند تالان (Talent) در آن کشورها معادل ۵۰ مه (مس) بوده شاهان هخامنشی، (مانند

چندی قبل در کشورهای اروپائی) و در معادل ۶۰ مگه بالا بردند. سیکل معادل ۵۴۴ گرم و ۳۲ لال ۳۲ کیلوگرم شد سیکل در عهد هخامنشی — ۵۴۴ گرم و ۳۲ لال در ایران (پارسیه) معادل ۵۰ مگه بود که درهم = ۲۶۴ ۳ گرم و ۳۲ لال ۳۲ کیلو ۶۴۰ گرم (وزن صعب) و ۳۲ کیلو (وزن قوی) به دربرویس ۴۶ مراجعه شود.

113) Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 185.

(۱۱۴) طول این خط‌کشی ۴۵ سانستر بوده است (۵/۲۵ = ۰,۴۵۰) ۵/۱۸ یعنی ۵ سانستر از نیم متر کمتر بوده است.

115) Dieulafoy, *Acropole de Suse*, pp 253 254, Olmstead, *Pers. Emp.*, p 185.

116) Olmst. *Pers. Emp.* p. 189.

117) Strassmaier, *Babylon Text Darius* Nos 119-173

118) Weissbach, (*Keilinsch*, 1911), p 104

119) Weissbach, *Neu Beitrage zur Keilinsch*, *ZDMG*. LXV; Weissb *Gewichts kunde*, *ZDMG* LXX (1916), p 78 ss.

120) Cameron, *Op cité (Treas Table*, 1947), p 37, note 5.

121) Cameron, *Persepolis Treas Tabl*, p 38 ss

122) Meillet, *Trois conf sur les Gâthâ de l'Avesta*, pp. 70-71.

123) Christensen, *Ir.* 44, p. 19.

124) Herzfeld, *Paik.*, pp. 156-157.

## بخش دوم

### سارمان استانیها در زمان هخامنشیان

1) Christensen, *Ir.* 44, p. 17.

2) *Dar. Bist.*, § 38, 13 et § 45, 56 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 44-50).

اصطلاح «مادکا» را داریوش در مورد «دادرشیش» Dādaršiš و ویوانه Vivāna به کار برده است. اولی شهرت باحتربان و دومی شهرت اراخوری است.

Weissbach, *Keilinsch.* pp 44-50.

3) *Dar. Bist.*, § 1, 2 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 8)

4) Christensen, *Ir.* 44, p. 17.

5) Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1 (1939), p. 30 et note 1, pp. 31 ss.

6) A. Meillet-Benveniste, *Gram. v. p.*,

با کشارمه پاوا.

7) Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, *Dar. Bist.*, § 45, 56, p. 50.

یاکشاتره پاوان.

Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1 (1939), p. 45, note 2

ار دو جزء ترکیب شده است: کشاتره = امپراطوری و پوه = حامی و مدافع  
یا اپنه (apaneh).

Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A (Pauly-Wissowa), 1923, art «*satrap*», p. 82, § 1; Hubschm., *Arm Gram.*, 2, p. 208, No 461 et p. 513.

خیلی از واژه‌ها با پسوند «اپنه» ترکیب شده اند مانند: مردبان marz(pān) که در اول مرد اپنه marz-apana که معنی آن مدافع مرد است.  
واژه‌های دیگری مانند باعبان که در اصل بگا ابه bagā-apana بوده است.

Hübschm. *Arm. Gram.*, p. 221, No 505.

این عنوان برای اولین بار توسط کوروش به کار رفته است.

Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 59.

8) Leuze, *ouvr. cité*, p. [18] = 174; Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1 pp 27 et 47 s; Grey, *C.A.H.*, t. IV, 1930, p. 14.

۹) کوروش کبیر بر خود کامبوجیه را به بیابن السلطه بابلون تعیین کرد.

Weissb., *Keilinsch*, pp. 3-5, Leuze, *ouvr. cité*, p. [31] — 187.

Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. III (1937), p. 186.

بر داریوش به نام هخامنش به حکومت مصر از طرف پدرش تعیین شد:

Hérodote, VII, 7.

و کوروش که به بیابن السلطه لودیا برگزیده شد:

Justin, V, 5; Xénophon, *Anab.*, I, 1, 2; Plutarque, *Artax.*, II.

بر حشارشا به نام گشتاسب ساتراپی باختریان به وی محول گردید.

Diodore, XI, 89.

گشتاسب، پدر داریوش بزرگ در پارت و هیرکانی شهرت بود:

Weissb., *Keilinsch.*, 1922, *Dar. Bist.*, § 35-36.

ارتافرن Artapherne، برادر داریوش بزرگ در لودیا حکومت داشت.

Hérodote, V, 25.

بین حامدانهایی که از مزایا و افتخاراتی برخوردار بودند بایستی نام حاماده ادئس Orotès را برد. این شخص مدتی در ساتراپی (شهرت نشین) بود یا فرمانروایی می کرده است.

Hérodote, III, 120.

این همان کسی است که پس از مرگ کمبوجیه علم طغیان برافراشت.

Hérodote, III, 126-127.

شخص دیگری از حامادهای اعیانی به نام میتروپاتس Mytrobates شهرت داسکی لیوم بود.

Hérodote, III, 120

اریانندس Aryandēs به حکومت مصر برگزیده شد.

Hérodote, IV, 166.

اینه ترس Intaphernès، (یکی از هفت هم پیمانان داریوش کبیر هنگام قیام مع‌ها) از طرف داریوش کبیر مأمور سرکوبی طعنان باسلون گردید:

Dar. Hist., § 50

با سراسیمه، برخلاف ادعای هرودوت (Hérodote, III, 119)، در نقضای سلطنت داریوش اعدام نگردیده است.

تمام برای بروی دریایی ایران، از خانواده سبطنی هخامنشی بودند.

Hérodote, VII, 97.

با به روایتی.

(Polyen, *Ruses de guerre*, VII, 10)

تمام هم پیمانان داریوش، هنگام قلع و قمع شورشیان حملگی شهرت بودند.

(۱۰) واژه شهرت، همانطور که قبلاً گفته شد از خناسه پاوه مشتق شد، و یونانی‌ها به این قسم تلعط می‌کردند.

و معادل آن در زبان یونانی اوپارخوس ὕπαρχος بوده است.

برد اقوام سامی این واژه را HASDARPeNIM که جمع HASDRAP است:

Esdras, VII, 28, Esther, III, 12 et VIII, 9; IX, 3; Daniel, III, 2, et VI, 2 (cf. Lehmann-Haupt, *R. E.*, t. II A, 1923, art. *Satrap*, § 2, p. 83).

واژه خناسه پاوه به زبان آرامی Pehā بوده است:

Esdras, V, 3-6; Néhémie, II, 7-9, Daniel, III, 2 s.

در این مورد دیده شود:

Leuze, *ouvr. cite.*, p. [18] – 174, Hubschm., *Arm. Gram.*, § 461-462, p. 208; Marquart, *Iranšahr*, p. 112.

معانی محتملی که هر قوم به این واژه داده است باعث مرور اشتباهاتی شده است که لازم است توضیحاتی در این مورد داده شود.

برد هرودوت بهیر از قسمتهای (I, 192) و (III, 89) که در آن دگری از شهرت شده است، در تمام قسمتهای دیگر کتاب، هرودوت واژه νομοσ

(III, 90 ss, 120, 127) برای شهرت پسند واژه νομου ἄρχων یا

ὑπαρχοῦ برای شهرت به کار برده است دیده شود:

Hérodote, III, 128; IX, 113.

همچنین دیده شود:

(Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, p. 45, note 2, Lehmann Haupt, *R.E.*, II A, art. *Satrap*, § 3, p. 86)

گرمون هر دو و ژه شهرت و هیپارخوس را به کار می برد. کلمه اجبر برد گرمون برای پادشاه حکومت اعمال شده است که در بعضی موارد بر او را آرخون (Xénophon, *Anab.*, VII, 8, 25) می نامد.

تیری بار Tiribaze که معاون شهرت در ارمنستان بوده است، گرمون به او عنوان هیپارخوس (ὑπαρχοῦ) می دهد.

(*Anab.*, IV, 4, 4)

همچنین است موثقی که گرمون می خواهد افسری را معرفی کند به او عنوان هیپارخوس می دهد.

Xénophon, *Anab.*, I, 8, 5.

در زمان اردشیر دوم منطقه اتولید Eolide قسرو یک شهرستان بوده است و اداره امور آن به رئیس Zénis و فرماندار Pharnabaze سپرده شده بود معها گزنفون به اینان عنوان شهرت می دهد.

Eénophon, *Hellen.*, III, 1, 10).

همین نوع اشتباهات نیز برد دیودر (Diodore, XIV, 24) مشاهده می شود: Aridée را دیودر عنوان شهرت و فرمانده ارش در زیر او امر کودوش که پس معرفی می کند و حال اینکه این شخص و طایفه فرماندار را انجام می داده است. همچنین فرماندار که سمت پادشاهی را در استان بزرگ لودیا داشت و سایر فرمانداران را دیودر شهرت نامیده است Diodore, XIV, 35 در نزد Arrien همان اشتباهات تکرار شده است.

موبسده دیگری به نام Thucydide از موبسده قلی پیروی کرده است در این مورد دیده شود:

Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, I, p. 46, note.

در دیات ملل بی اسرائیل واژه Pehā هم برای استاندار و هم برای فرماندار به کار رفته است و به همین دلیل است که دایال بی عده استانداران را در زمان سلطنت داریوش گیر بکشد و بیست هزار تعبیه کرده است.

Daniel, VI, 2 ss (Crampon, p. 1371).

و امیر علیه آنان را یکصد و بیست و هفت نفر می نویسد:

Esther, I, 1 (traduction, Crampon, p. 574)

(۱۱) و از شهر با جرئی معیرانی معای خود را به رمان ساسانیان حمل کرده است. دیده شود.

Moïse De Khoren (Langlois, II, pp 55 et 82 ss., 86 – 95)

شهر آریک (Satrape d'arik):

Langlois, II, p. 102;

Pline, *Hist nat*, Pausanias, *Attique*, I, 6, Elisée vartabad (Langlois, II, pp 221, 268, 270, 272, 251);

Agathange، به اردشیر ساسانی عنوان شهرت اسخر می دهد:

Langlois, I, pp. 114-135, texte grec *σατραπατο* et latin: Satrapis, Faustus De Byzance (Langlois, I, p. 212, texte greco-latin, Langlois, I, p. 142).

در عهد ساسانیان همه گونه شهرت وجود دارد:

شهرت گونک گونک Satrape gónak gónak

Herzfeld, *Patk.*, p. 43, t. I, *Glos.*, No 165, p. 147.

Amm. Marcel. XXIII, 6, 14

12) Xénophon, *Cyrop.*, VII, 5, 77.

(۱۳) گزیمون Xénophon, *Econom*, IV, 9 می نویسد که کوروش بزرگ مأموری را در رأس شهرت بنسب گماشت که وظایف مختلفی داشتند. به این معنی که احكام و طایف امور کشوری و لشکری به عهده شخص واحدی بوده است. این وضعیت را مربوط به رمان خود گزیمون باید دانست نه در عهد فرمانروایی کوروش.

14) Dar. *Bist.* §§ 11 ss.; §§ 16 s. et 21 (Wissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 16 ss, 23 ss et 26–28).

(۱۵) یکی از کارمندان به امور کشوری و فعالیت های اقتصادی می پرداخت و دیگری به امور انتظامی و لشکری.

Xénophon, *Econom*. IV, 9 s.

16) Platon, *Lois*, III, 695 c.

(۱۷) سازمان ارتش

18) Hérodote, III, 128.

(۱۹) به قیمت اقتصاد مراجعه شود.

20) Xénophon, *Econom*, IV, 12 s.; cf. Ed Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, (1939), p. 103.

21) Ed. Meyer, ouvr. cité, t. IV, 1, p. 48.

22) Xénophon, *Hellén.*, III, 1, 10; cf. Leuze, ouvr. cité, p. [18] = 174.

23) Diodor, XI, 71.

24) Hérodote, VI, 43.

25) Leuze, ouvr. cité (1935). Ed. Meyer. *G.d.A.*, t. III, (1937), p. 186.

برکداری شاهزادگان بومی و مستندان فرمانروای شهرهای یونانی متقل  
در اسدی صعبتر است به وقوع می‌پوست چنانکه در مارة هبس تبه صدق کرده  
است:

Hérodote, V, 25.

26) Diodore, XI, 71.

27) Hérodote, V, 96. cf. Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1 (1939), p. 49. Hérodote, IV, 167; Hérodote: V, 32. Xénophon, *Hellén.*, I, 5, 5; Xénophon, *Hellén.*, III, 2, 20.

28) Esdras, III, 8 ss; Esdras, VI, 1, 2, ss. et VI, 13-14; Hérodote, V, 31-32.

29) Xénophon, *Econom*, IV, 7 s; Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 156.

30) Xénophon, *Cyrop.*, I, 2, 2 3 et VII, 6.

31) Xénophon, *Anab.*, I, 2, 12; Xénophon, *Hellén.*, III, 1, 1; Lehmann-Haupt, *R.E.*, art *Satrap*, § 71.

32) Polyen, VIII, 53, 5.

33) Polyen, VIII, 53, 1; Hérodote, VIII, 67-69.



34) Xenophon, *Anab.* V 6. 11; Xénophon, VI. 1. 2-14, cf. Lehmann Haupt, *RE* II A § 64. p. 123, cf. Kahsted, *ouvr. cité*, pp. 2-3

می نویسد که شهرت شش شماره ۵ شامل قسمت ۳، بی سوریه تا مورد Posiderum و قسمت شمالی سوریه و ۴ طاقه شهرت شش بهم بوده است

35) Comp Arrien *Anab.* II. 13. 7 et *Anab.* II. 15. 6, Herodote, III 136, Hérodote, VII, 44, 96, 98, 100; Herodote, VIII 67, Diodore, XVI, 41-45.

36) Babelon, *Perses a. Léménides* p. LI ss; cf. Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, p. 128.

37) Comp Ed Meyer *G.d.A.*, t. IV, 1, p. 128

38) Hérodote, VI, 42.

39) Pausanias, *Elide*, 5, 6; Pausanias, *Laconie*, III, 9, Polyen, VIII, 16, 2; Diodore, XIII, 5, Diodore, XIII, 41, Thucydide, VIII, 45, Diodore, XIII, 70, Justin, VI, 6.

40) Reinach, *Essai de numism. anc.*, 1902, p. 50.

41) Hérodote, VI, 41.

42) E. Forrer, *Die Provinzeinteilung des Assyrischen Reichs* (1921), p. 6. cf. E. Klauber, *Assyrisches Beamtenum nach Briefen der Sargonidenzeit* (Leipzig, Semit. Stud., v. 3), pp. 37 ss, Leuze, *ouvr. cité*, pp. [4 et 5] = pp. 160-161.

43) *Cylindre de Cyrus*. (Weissb., *Keilinsch.*, 1911, pp. 3-5, col 12-21

44) Weissbach, *RE*, t. XV., p. 1138.

می نویسند که کوروش پس از آنکه بابل را فتح کرد اداره مورد آ را به مسئولی بومی سپرد Buchanan Gery می نویسد:

«He (Cyrus) appointed Ugbaru governor of Babylon, and Ugbaru appointed governors under himself»

دیده شود همچنین

Schwenzner (*Klio* 18, 1932 *Gobryas*). Heft 1/2 et 3/4, pp. 41-58 et 226-252), Leuze, ouvr. cité, p. [27] 183, note 4.

بر یسدهٔ اخیر خاطر شدن می‌کند که در سال ۵۳۹ ق م در یک زمان دو نفر به نام Ugbaru وجود داشتند: یک Ugbaru حکمران Gutium بوده و دیگری متصدی امور.

Babili Ebirnarı و شونرتر همی عقیده را دارد.

Schwenzner (*Klio* 18, 1932, pp. 47-48 s et 226 s)

ولی لهن-هاوپت

Lehmann-Haupt (*R.E.* II A, art Satrap, § 56).

Lehmann Haupt. (*Geschichte d. Altorient.* p. 189, année 1925).

بیان می‌کند که Ugbaru و Gubaru یک شخص واحد می‌باشد ولی Ed. Meyer اظهار می‌دارد که.

Ed. Meyer (*G.d.A.*, t. III, 1937, p. 185)

Ugbaru ترجمه یا بلی Gubaru می‌باشد.

و ما می‌دانیم که Gubaru یا Gaubaruva برای است و دم او در سنگینه بیستون یاد شده است:

Dar. *Bist.*, §§ 68, 71 (Weissbach, *Keilinsch.* 1911, pp. 70-72).

45) Hérodote, III, 120.

دیده شود:

46) Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, 1939, p. 46 s; Leuze, ouvr. cité, p. 161=[5] et 175=[19]; Hérodote, III, 120.

47) Schwanzner, (*Gobryas*), dans *Klio* 18, 1923, p. 239; Leuze, ouvr. cité, p. [25]=181.

48) Leuze, ouvr. cité, p. [25] - 181; Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 56.

ادوارد مایر

49) Ed Meyer, *G d A.*, t. IV, 1, 1939, p 47.

مصر است که چنین وضعیت برای اولین بار در زمان سلطنت داریوش گسترده داده است و اوستایی Uštani استایدار باطل بوده است و Uštani به معنی غلط Thathana: است و در ماوراءالنهر در زمان داریوش است که نامش در کتاب عزرا Ešdras, V. 3, III, 3 به کرات یاد شده است.

Ešdras, VI, 6; VI, 13 etc.

۵۰) نام Gaubaruva در نقش رستم با عنوان «بریده سر» داریوش ذکر

شده است.

Gaubaruva Pātisuvanīš Darayavahauš. xšayaθīyahya sarstibara

(Kent, NRc, 1. 2 dans *Language*, No 3, vol. 15, p 174).

51) Ed Meyer, *G d A.*, t. IV, 1, 1939, pp 47 et 127)

بدون ذکر دلیل این تقسیم بندی.

52) Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 6, 7 s.

53) Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 6, 1.

54) Leuze, ouvr. cité 1935, p. [6] — 162

۵۵) Lehmann-Haupt سعی می کند ثابت کند که هرچه در گریکون

در کتاب سیروپدی در باره امور شهرت شبیه نوشته است درش تاریخی دارد «Xenophons Meldungen über die von Kyros eingerichteten Satrapien sind also im wesentlichen historisch verwertbar und wertvoll».

(*R.E.*, t. II, A 1923, art *Satrap.* §§ 5-6, pp. 87-88).

56) Xénophon, *Cyrop.* I, 1, 4; VII, 4, 16.

57) Xénophon. I, 1, 4. (*Cyrop.*).

58) *Dar. Bist.*, § 10, 32, 33 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 14).

59) Hérodote III, 88.

60) Hérodote, II, 1.

61) Nöldeke, *G.G A.*, 1884 pp. 296 s.; Lehmann-Haupt,

*R.E.* II A, 1923, art. *Satrap*, § 69, Ed Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, 1939, p. 141.

62) Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, p. 141 et note 1.

63) Lehmann Haupt, *R.E.*, II, A, 1923, § 60, art. *Satrap*, p. 121.

64) Marquart, *Die Assyriaka des Ktesias*, pp. 598 s  
ص ۴/۲۲.

(۶۵) زیر نویس ۲۶ مربوط به سازمان سیاسی دیده شود.

66) Lehmann-Haupt, art. *Satrap*, *R.E.*, II A, 1923, § 59, pp. 120-121, Leuze, *ouvr. cité*, p. [8] - 164.

(۶۷) دیده شود قسمت مربوط به شهرت بنیهای تحت‌الحمایه.

68) Xénophon, *Cyrop* VIII, 6, 8; *Comp Cyrop*, I, 1, 4 et VII, 4, 2; Leuze, *ouvr. cité*, p. [8] - 164

69) Hérodote, III, 19.

(۷۰) ساکس حریره فرس چون در جنگهای ایران بر علیه شورشیان گاری  
Carie آن طور که گریه می‌نویسد.

(Xénophon, *Cyrop*, VII, 4, 2)

و هنگام سرد بر علیه بابلی‌ها (Xénophon, VIII, 6, 8) به ارتش ایران  
کجک کردند از نیمه استقلال برخوردار شدند.

71) Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. III, 1937, p. 734.

72) Leuze, *ouvr. cité*, p. [9] = 165.

(۷۳) در قسمت دیگر (Anab., VII, 8, 25) گریه می‌نویسد که کرده  
آزاد و مستقل بودند. و این مطلب نادرست است.

74) *Dar. Hist.*, § 33, ligne 82; comp. Meillet-Benveniste, *Gram i.-p.*, p. 62, § 103, et p. 81, § 133, p. 156, § 268 (1931).

(۷۵) بر حسب روایت هرودوت (Hérodote, I, 214) کوروش بزرگ در  
حین مبارزه بر علیه ماساژتها (Massagettes) کشته شد و به عقیده کنسیاس  
Ctésias هنگام مبارزه بر علیه Daces و Bérotes و Derbiques به قتل رسیده.  
دیده شود:

Weissbach *R E* Suppl. t. IV, art. *Kyros*, 1924, pp. 1156 ss., Ed. Meyer *G d A* t. III, 1937, p. 187.

76) *Dar Bist* § 35 (Weissbach, *Keilinsch* 1911, pp. 42-43)

77) Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, p. 47.

78) Lehmann-Haupt, *R E*, II A, 1923, art. *Satrap*, § 3, Kiessling *R E*, t. IX, 1914, art. *Hyrkania*, p. 473; J. V. Prasek, *Geschichte der Meder und Perser* (1906), p. 205, t. I et t. II 1910, pp. 25-35; Leuze, *ouvr. cité*, p. [12] = 168

79) *Dar Bist*, § 35 (Weissbach, *Keilinsch*, 1911, pp. 42-43).

80) Hérodote, III, 70 Comp. Hérodote, I, 209, Justin, I, 7, 1.

81) J. Miller, *R.E*, t. IX, art. *Hystaspes* (1914), p. 542

Swoboda, *R E*, t. IV, 1901, pp. 2185 s., art. *Dareios*; Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. III, 1937, p. 194, et t. IV, 1, 1939, p. 47, Leuze, *ouvr. cité*, p. [12] = 168.

82) Hérodote, I, 209.

ژوستین (Justin, I, 7) شخصی به نام سیبارس Sybarès فرما بروی پارسیا بوده است.

83) Ed. Meyer, *G d A*, t. IV, 1, 1939, p. 27, note 1

84) Arrien, *Anab.* III 18, 2.

85) Voir Ed. Meyer, t. IV, 1, 1939, p. 27, note 1.

۸۶) به عقیده کنسیاس، داریوش کبیر ۷۲ سال عمر کرده که ۳۱ سال از آن را زمامدار بوده است.  
ولی به عقیده

Marquert, *Philologus*, Suppl., VI, p. 586

داریوش سی و شش سال سلطنت کرده است.

Daniel, VI, 1. همچنین دیده شود:

که می‌تواند در پوش در سن ۶۲ سالگی به تخت نشست. نویسندگان نامبرده زیر بحثین سال سلطنت داریوش را ۵۲۱ ق.م می‌دانند.

Richard A. Parker, *AJSL*, LVIII, No 3, juillet 1941, p 285, note 2; A. T. Olmstead, *AJSL*, LV (1958), pp 392 ss. «*Darius and his Behisun Inscription*».

87) *Dar. Bist.*, § 21-52 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 29-57).

88) *Dar. Bist.*, § 11-12s, 14 et 24, *Keilinsch.*, 1911, pp. 16-29)

89) *Dar. Bist.*, § 18-49 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 25-55).

90) *Dar. Bist.*, § 22-29-40 (Weissb. *Keilinsch.*, 1911, pp. 29,35,47).

91) *Dar. Bist.*, § 16 23 (Weissbach, *Keilinsch.* 1911, pp. 23-29).

92) *Dar. Bist.*, § 38 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 45).

93) *Dar. Bist.*, § 35 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 41).

94) *Dar. Bist.*, § 45 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 51).

95) *Dar. Bist.*, § 35 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 43).

96) *Dar. Bist.*, § 52 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 57).

۹۷) نام سر ن قبا یں و هم پیمانان داریوش گیر که در مدارات مرعیه یاعیها و شورشیان او را یاری کردند در سنگنبه های بیستون ذکر شده است و هرودوت نیز آنانرا یاد آور شده است که عبارتند:

Vindaparna Dar *Bist.*, § 68 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 70) = Intaphernès: (Hérod., III, 70).

Utâna Dar *Bist.*, § 68 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 70) = Otanès: (Hérod., III, 70).

Gaubarua Dar *Bist.*, § 68 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 70) = Gobryas: (Herod., III, 70)

Vidarna, Dar *Bist.*, § 68 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 70) = Hydarnès: (Hérod., III, 70)

Pagabuxsa, Dar *Bist.*, § 68 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 70) = Mégabyse (Herod., III, 70)

Ardumanis Dar *Bist.* § 68 (Weissb., *Keilinsch.*, p. 70) = Aspatinès: (Hérod., III, 70).

(۹۸) در یوش، به فقط از طرف هرودوت (Herodote. III, 89) به عنوان سارمان دهنده و قانونگذار معرفی شده است. بلکه از طرف نویسندگان و مورخین باستانی دیگر این حقیقت مورد تأیید قرار گرفته است.

Platon, *Lois*, (III, 695 c et d.)

که می نویسد: «داریوش امپراتوری خود را به هفت منطقه تقسیم کرد و پرداخت مالیات را تحت شرایط قانونی در آورد» همچنین دیده شود در این مورد:

Strabon, XV, 3, 21. Plutarque, *Apoph.*, Daniel, vi, 2.

دانیال بی، در قسمت کتاب ذکر شده در بالا می نویسد که در یوش کشور خود را به یکصد و بیست شهر تقسیم کرد استر (Esther, I, 1, viii, 9) عده شهرت شبها را یکصد و بیست هفت می داد.

همین عقیده را در مورد داریوش نویسندگان معاصر نیز بر ر داشته اند مانند:

Weissbach, *Grundriss*, II, pp 55 et 73; Spiegel, *Der Alt p* *Keilinsch.*, II, 1881; Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, 1939, pp 147 et 178.

به عقیده

99) Meillet-Benveniste, *Gram.* t.p., 1931, pp. 64, 70, 97, 158, §§ 105, 122, 161, 272.

نخسته سم (Xšassam).

100) A Meillet E. Benveniste, *Gram. v.-p.*, 1931, § 278, p. 161 et § 293, p. 169.

101) Cf Leuze, *ouvr. cité*, p. [47] 203, Geiger. *Geographie von Iran* (Grundriss, II, p 387)

102) Cf Leuze, *ouvr. cité*, p. [52] = 208

103) Hérodote, III, 89.

همانطور که در فصل مربوط به اقتصاد و مالیات تذکر داده شد، چسب بستنی را ایرانیان - که از پرداخت مالیات معاف بودند - به داریوش میدادند، بلکه (شاید) ر اطراف کشورهایی که به پرداخت φόρος مرم بودند (۱۰۴) در گسترش هرودوت (Hérodote, III, 89) دو مقدمه و یک نتیجه وجود دارد:

۱- داریوش ایالات خود را به بیست شهرت نشین تقسیم کرد

۲- و مالیاتی را که هر یک از من می‌بایستی به او بپردازد تعیین کرد

۳- سخته: محوهای که داریوش کشور خود را به شهرت نشین تقسیم کرد و طریقی که هر یک از آنان مالیات خود را می‌پرداخت بدین قسم است:

Ἀρχάς δὲ καὶ φόρων

πρόσοδον τὴν ἐπετειὸν κατὰ ταῦτα διελε

αὐταὶ μὲν νῦν ἀρχαὶ τε ἦσαν καὶ φόρου ἐπιταξίαι

Cf leuze, *ouvr. cité*, p [52] = 208

105) Leuze, *ouvr. cité*, pp [56-60] - 212-216; Herzfeld, *S.G.E.N.E.*, p. 296.

106) Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp 10-12; Herzfeld, *S.G.E.N.E.*, pp. 21, 24, 25, 242, 304, 309

راجع به شهرت نشین‌ها و تعبیر آنان:

107) Hérodote, III, 90<sup>o</sup> nomos ionixos; νομός. Ἰωνιχός

108) Hérodote, VI, 1.

راجع به اوروتش Oroetès شهرت سارد دیده شود:

Hérodote, III, 120.

نزد Diodore و Arrien حمله: هپار حرم سوریه - سلیبی یا بابلوسی



دیده می شود:

Βαβυλωνος υπαρχος Συριας χιλιχιας

دیده شود:

Arrien, I, 16, 3.

در این جا Mithrobarzanès شهرت کا، دودکیه و عرب υπαρχος (مپارخوس) دارد و حال آنکه به Spithridates عرب δατράπης (شهرت) لیدیه داده شده است.

بر د Arrien و ژ. υπαρχος معانی مختلف دارد رجوع شود به

Ed. Meyer, *G d A.* t. IV, 1 (1938), p. 46 note

109) Hérodote, IV, 186.

110) Hérodote, III, 150.

111) *Dar Bist* §§ 16 et 49 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 22 et 54).

۱۱۲) دستور اعدام Intaphernès توسط داریوش حبیبی بعد از حلوس به سلطت داریوش صورت گرفت برای اینکه اسر شخص منمور تشکیل عتاشانی که برای دومین بار در سالون موقوف پیوسته بود گردید.

*Dar Bist*, §§ 49-50, cf § 63 (Weissb., *Keilinsch.*, 1911)

113) Hérodote, III, 120-126.

114) Hérodote, III, 150.

115) Esdras, iv, 24, et v, 3-6.

116) Schaefer, *Esra der Schreiber*, p. 21.

ماه ششم از سال دوم.

117) Esdras, v, 9-13a.

118) Esdras, i, 2-4 et vi, 3-5.

119) Esdras, vi, 1-6 ss, et vi, 13-14; cf. R. De Vaux (*R.B.*, 1937, p. 44).

Leuze, ouvr. cité, p. [36] = 192 note; 1; H. H. Schaefer, *Esra*, p. 28, Tübingen 1930.

120) Leuze, ouvr. cité, p. [36] = 192, note 1.

به غنیه

121) W. Otto, *Beitrage zur Seleukidengeschichte des 3. Jahrhunderts vor Christus* (Abh. der Bayer. Akad. der Wissen. Bd. 1), p. 31, note 1

تقسیم این شهرت شش به دو قسمت در زمان خشایارشا به وقوع پیوست به در زمان داریوش.

نویسنده نامرده در بالا عقیده خود را بر این اسوار می‌کند که در ابتدای تأسیس شهرت می‌هخامنشی، پادشاهان این سلسله عنوان «شاه بابلون» به خود می‌دادند تا زمان فرمانروایی خشایارشا، دیده شود:

Weissbach, *R.E.*, t. XV, p. 1138:

که می‌نویسد: «خشایارشا، چند ماه پس از خنوس به تحت سلطه از عنوان پادشاه بابلون صرف نظر کرده» دلیل بلکه دلیل این صرف در مفصلاً در قسمت مذهب هخامنشیان شرح داده شد به آن قسمت رجوع شود. عقیده و طرز استدلال (W. Otto) صحیح و قابل قبول نیست، برای اینکه «فلا» مثلاً شده شد که کوروش و کمربدار ی چینی عنوانی بودند بدون آنکه، به علت داشتن چس عنوان، مستقیماً بر تحت سلطه شاهان این منطقه حلوس کرده باشند به طور مدام (اگر مدت قیزی را که کمبوجیه با عنوان «باب» سلطه» در بابلون فرمانروایی کرد استثناء کنیم)

رتق و تنق امور به گوباروا Gubarua سردار برجسته ایرانی واگذار شده بود، در ابتدای سلطه داریوش کمر (دست کم) تمامی منطقه بابلی - ایرانی یک شهرت شش تشکیل می‌داد پس از آنکه در بوش آن را به دو قسمت مقسم کرد، قسمت حاوری به بابیروش Babirus که هرودوت (Hérodote, III, 92) آن را Assyrie می‌نامد نام داده شد در این مورد مراجعه شود به

Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, 1939, p. 127, note 2.

که شامل امپراطوری جدید بابلون بود که پس سالهای (۵۳۹-۶۰۶) وجود داشت و بخت‌المصر بر آن حکومت می‌کرد، دیده شود:

Leuze, *ouvr. cité*, p. [29] = 185; Lehmann-Haupt, *G.d.A.*, *Orient*, 1925, p. 190; Schwenzner, *Klio* 18 (1923), p.

287

فحتمی که تحت فرمانروایی گوماروا واگد. شده بود نام مخصوصی به او داده شد شامل دو قسمت بود: بابلی و اسریماری که چند فاصل آب و هر طرف بوده است بابلویی در سمت خاور و اسریماری در قسمت باختری این شهر دیده شود:

Leuze, ouvr. cité, p. [25]=181

122) Leuze ouvr. cite. p [76]=232

123) Herodote. III 90-91 et Hérodote. III, 92

124) Cf Leuze, ouvr. cité, pp. [70-77]=226-233

125) Ed Meyer, *G d. A.*, t. IV, 1, 1939, p. 47 et Lehmann-Haupt, R. E., art. *Satrap*, § 65:

هر دو نویسنده مذکور در بالا در عقیده خود پافشاری می‌کنند که عظیم بابلی - اسریماری (Babyl. Ebrnari) به دو واحد اداری با استان در موقع انضمام اوشانی (پارسی هخامنشی - ویشتانه Vistana = ویشتاس Histanès نزد هرودوت VII, 77) به اداره امور بابلی - اسریماری است از طرف دیگر عده زیادی از نویسندگان تاریخ پس از زمان معول - امول هستند که اوشانی همان تثنائی Thathenas عهد قدیم انجیل است (Esdras, v, 3; v, 6; vi, 6; vi, 13)

مابند:

W. Otto, dans *Abh. Bayer Akad.*, 1928, p. 30; Ed. Meyer, *G d. A.*, t. IV, 1, 1939, p. 47; Lehmann Haupt, *R. E.*, art. *Satrap*, 1921, § 65, p. 123; Schwenzner, *Klio* 18, 1923, p. 243.

حال آنکه طبق به سند بابیلویی که اشتراکس مایر بدان اشاره می‌کند

Strassmaier (*Babylon. Texte*, Heft 10, *Inschriften aus der Zeit der Dareios Ier.*, 1892)

و مورد استفاده

Leuze, ouvr. cité, p. [36]=192, note 5

فرار گرفته، و شخصی به نام اوشانی بحث است که عیوان پیا (piha) یعنی فرماندار به او داده شده است و منطقه بابلی - اسریماری را اداره می‌کرده است

سد شماره یک که از اوش می بحث می کند مربوط به اول ماه آذر سال اول  
سلطنت داریوش اول است در این سد عنوان داریوش چنین ذکر شده است:  
Sarbabili u Mātātī یعنی شاه بایلون و کشورها.  
دیده شود:

Strassmaier, No 7, cité par Leuze, ouvr. citée, p [36] = 192.

سد دومی که مربوط به سال سوم سلطنت داریوش کبیر است به تاریخ شادردهم  
تشری است.

Strassmaier, No 82

بلاخره سد سوم مربوط به سال ششم سلطنت داریوش است:  
(cf Schwenzner, *Klio* 18, 1923, p 47)  
در این صورت تقسیم بر منطقه به دو شهرت نیست آن طور که

Lehmann-Haupt, *R E.*, art *Satrap*, § 65:

و

Ed. Meyer, *G d. A.*, t. IV, 1, 1939, p. 47

معتقد هستند، در موقعی که اوشنایی به سمت شهرت بایلی - ایریاری منصوب  
گردید امکان پذیر است، این دلیل بخواهد بود و ثابت نمی کند، زیرا در تمام  
اساد فوق الذکر اوشنایی به عنوان شهرت بایلی - ایریاری تا سال ششم  
سلطنت داریوش ذکر شده است.

Leuze, ouvr. citée, p. [37-39] = 193-195.

تشابه هویت اوشنایی و تنائی در مقرون به حقیقت نمی داند و عقیده خود را بر  
این استوار می کند که هر دو دارای یک عنوان مشترک بودند. چنانچه بر فرض  
کیم که هر دو دارای نام مشابهی باشد با هم نمی توانیم از تشابه نام شحه بگیریم  
که هر دو یک نفر و یک فرد هستند. دلیل قویتر برای تأیید این استدلال این  
است که در هر سه سد فوق الذکر اوشنایی دارای عنوان

pīhatbabili u Ibirnari است و حال آنکه تنائی با عنوان

pīhat Abarnahra

ذکر رفته است.

Esdras, v. 3 6; vi. 6-13. (trad. Crampon, p. 513-514).

همچنین دیده شود:

Leuze, *ouvr. cit.*, p. [39] 195; Schaefer, *Esra der Schr.*  
*eiber*, p. 28, (Beitrage z Histor Theologie 5, Tübingen  
1930)

126) Leuze, *ouvr. cit.* p. [70] - 226

(۱۲۷) به زیر نویس (۱۲۵) مراجعه شود

128) Leuze *ouvr. cité* p. [37] 193.

129) Leuze, *ouvr. cité*, p. [70] - 226.

شکال مهمی که پیش می آید، همین تعبیر تاریخ قطعی لشکرکشی داریوش به  
اروپاست.

تاریخ این لشکرکشی را می توان بین سالهای ۵۰۷ و ۵۰۵ ق م یعنی مدت زمان  
کمی قبل از شورش یونانی و گیل دشمن پادشاهان آس بردارانه فرانس شهرت  
لیدی طبق روایت

(Hérodote, V, 73)

جنگ برعکس سببها را می توان در زمانی قرار داد که شورش یونانی را در تاریخ  
فتح اروپا به وسیله برادران داریوش به نام مگابیر و اباسس

Hérodote, V, 1-27

جدا می سازد.

Cf. Leuze, *ouvr. cité*, p. [70] = 226.

130) Jacoby, *R E. Suppl.*, II, 1913, p. 247, art *Her-*  
*odotus*.

(۱۳۱) ممکن است هرودوت از کتاب *πρωδοσυνη* سائیف Hecatée

اهل میله مورخ و جغرافیادان یونانی اطلاعات خود را در باره ایران به دست  
آورده باشد Hecatée در قرن پنجم ق م. می رینه و هرودوت

(Hérodote, V, 36)

از وی نام می برد. راجع به هکاته دیده شود:

Jacoby, *R E.*, t VII, 1912, art. *Hekataios*, p. 2722;

Herzfeld, *Die Religion der Achaemeniden* (Revue de  
l'Hist des relig., t. CXIII, Paris 1936, p. 24, Lehmann

Haupt (*R E.*, t. II A, art. *Satrap*, pp. 93 ss).

Jacoby, *R E.*, Suppl., II, art. *Herod.*, année 1913, p.  
393.

به عقیده Lehmann-Haupt رشته‌های خود را Hécatee به شخصی مرسوم به Dyonisios (Milet) داده برده است و Dyonisios در روی کتب هکاته لیست شهرت در ایلهای هخامنشیان را در کتاب خود به نام περσιχα منعکس ساخته است. در همین کتاب است که هرودوت اصلاحات خود را راجع به ایران بیرون آورده است.

Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, art *Satrap*, 1921, p 94 s  
در صورتی که چنین تصویری بحق پدر باشد، لیست شهرت پشهای هرودوت مربوط به سال ۵۰۰ ق.م است. ولی

Leuze, *ouvr. cité*, p. [86] = 242

با این استدلال موافق است و (p. [84] — 240) نوشته‌های Dyonisios در مربوط به عهد خنرشا می‌باشد یعنی پس سال‌های ۲۸۵-۴۶۵ سال‌های سلطنت خشایارشا تا بر عقیده:

(Weissbach, *Keilinsch.*, 1911 p IX)

یا مربوط به زمان فرمانروایی اردشیر اول: ۴۲۴-۴۶۵

سال‌های سلطنت اردشیر اول باین نوشته

(Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p 121)

همچنین دیده شود:

Ed. Schwartz, *R.E.*, t. IV, p. 934.

در تمام اینها بگذریم ما کمترین دلیلی بر اینکه Dyonisios کتاب خود περσιχα در قول یا بعد از هرودوت نوشته است و یا اینکه هرودوت از پس کتاب استفاده کرده است در دست نداریم تا بتوانیم با Lehmann-Haupt هم عقیده گردیم بر علیه Lehmann-Haupt دیده شود:

Jacoby, *R.E.*, Suppl., II, p 414 et pp 418, 430. art. *Herodotus* (1913).

132) Jacoby, *R.E.* Suppl II (1913). art *Herodotus*, p 414; Leuze, *ouvr. cité*, p. [86] = 242.

133) Leuze, *ouvr. cité*, p. [86] — 242

(۱۳۴) به صفحه ۱۴۷ کتاب مراجعه شود.

(۱۳۵) به عقیده

Kiesseling, *R.E.*, t. IX, art *Hyrkania* (1914), p. 47.

Alûra، شامل سوریه، امپراتوری بابلون، فینیقی و فلسطین بوده است  
دلی

Maspéro *Histoire ancienne des peuples de l'Orient*, 6e  
édition, 1904, p. 704.

معنی است که Atûra شامل آشور و منطقه‌ای که در حد نهر Khabur شروع  
می‌شده و منتهی به سلسله جبال زاگرس می‌گردیده بوده است

136) Leuze, ouvr. cit., p. [89] = 245.

137) Herodote VII, 63. Meillet-Benveniste, *Gram. v.-p.*,  
1931, § 259, p. 151

138) Xénophon, *Anab.*, VII, 8, 25

139) Xénophon, *Anab.*, I, 4, 11; I, 5, 1.

مربوط به شهر Thapsaque است.

140) Eschyle, *Perses*, vers 881 et 890.

(۱۴۱) جزایر Imbros و Lomnos، «میلۀ اوتانئس» Otanês، سردار ایرانی  
در زمان داریوش کبیر فتح گردیدند:

Hérodote, V, 26.

142) Hérodote, III, 93.

143) Kiessling, *R E.* IX, pp. 454-526.

ارتباطی بین نام یونانی و ایرانی این منطقه نمی‌بیند.

144) Leuze, ouvr. cité, p. [89] = 245

145) A. Meillet-E. Benveniste, *Gram. v.-p.*, 1931, §  
52, pp. 31 et 87, § 142.

Drangian مدخل سگستان Sacastan یا سبستان می‌باشد.

Marquart, *Philolog. Suppl.* 6, 2, p. 613, note 377  
(*Assyriaka des Ktesias*)

146) *Dar Bist*, § 6 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911 p.  
13).

147) A. Meillet-E. Benveniste, *Gram. v.-p.*, 1931, §  
119, p. 68 (x)uvarazmi: voir aussi § 131, p. 80

148) Marquart, *Philolog.*, t. LIV, N. F. 8 (1895), p.

515, note 136,

قدهار را در امانستان می‌داند.

149) Hérodote, VII, 64.

150) Meillet Benveniste, *Gram v-p.*, 1931, § 102, p 61.

151) Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, § 6, p 13. Meillet Benveniste, *Gram. v.-p.*, 1931, § 258, p 151 hara (x)-uvatiš = همان قدهار است

دیده شود همچنین:

152) Marquart, *Assyriaka des Ktesias*, p 613, note.

153) Ed Meyer, *G d.A.*, 1939, t IV, 1, p. 15, note 1 Marquart, *Ērānšahr*, pp. 30-43.

154) Marquart, *Untersuchung. z. Gesch v. Ēran, Philolog.*, t LIV, N. F., 8 (1895), pp 499 s et 502 s.

155) Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp 82 83.

(۱۵۶) ص ۱۵۵.

157) Hérodote, IV, 44.

158) Dar. *Bist.*, § 33 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p 41).

159) Dar. *Bist.*, § 34 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p 41).

160) Cf. Leuze, *ouvr cité*, p. [93] - 249

161) Weissbac, *Keilinsch.*, 1911, pp 86-88

(۱۶۲) تگا نوعی کلاه است. *tauna takabarā* یونانی دارای تگا:

Meillet-Benveniste, *Gram., v-p.*, § 255, p 149

(۱۶۳) پوتنی یا Put.āi, کوشی یا kuš.ia و کرکا Karka تفسیرهای مختلفی دارا هستند.

Justi, *Grundriss II*, p. 455:

آنها را در افریقا جای می‌دهد و چنین تفسیر می‌کند:

واژه پوتنی یا را به کشور عود تعریف می‌کند. به عقیده وی کوشی با مطابق است



با کشور با امپراتوری حثه و مکی با مضائق است و کشور کوسی سی و لا حره منطقه کاری با کرک Karka را کارناز Carthage می دند

Matzat, *Hermes*, VI, p 455, année 1872,

همچنین این سه منطقه را در فریقا جای می دهد (Hermes p 458) و منطقه کرکا Karka را در کشید Colchide قرار می دهد و با با سکی کشید یکی می داند برای عدد ر مورد حسن مامد Kent - Kiessling - Justi, کوشی با همان حثه است ولی Matzat کوشی با ر با حثه آسیایی که هرودوت در لیست شهرتتها حره شهرت شماره هده خود ذکر می کند یکی می داند

164) Leuze, ouvr, cité, p [87] - 243

165, Meillet Benveniste, *Gram. v* - p. 1931, § 98, p. 58

ر دو قسمت تشکیل شده است. بیگره - تیر و خودا = کلاه خود

166) *Dar Bist*, § 74, 27 (Weissbach, *Keilinsch*, 1911, p. 74)

167) *Britisch Encyclop.* art *Cyrus*, p. 684, 11e édition, 1911.

168) *Dar Bist*, § 21, 8 (Weissbach, *Keilinsch*, 1911, p. 28).

169) *Dar NRa*, § 3, 25 (Weissbach, *Keilinsch*, 1911, p. 88).

170) Hérodote, VII, 64 Σχῦθαι Ἀμυργιοι

هرودوت می نویسد: اینها سیتهایی هستند دارای کلاههای بوک سر اگر چه سینههای «آمبرژی» می باشد معهدا نام «سکا» به آنان داده شده است زیرا بارسها تمام «اسکیت»ها را «سکا» می نامند.

171) *Comp. Leuze, ouvr cité, p. [95]=251*

172) *Comp Leuze, ouvr. cité, p [95]=251.*

سی در شهرت نشین وهم در لیست شهرت شبهای هرودوت:

173) Hérodote, III, 92.

174) Hérodote, III, 93.

175) Leuze, ouvr. cité, p. [55]=211.

176) Justi, *Grundriss der iranischen Philologie*, II, p. 455.

(۱۷۷) به زیر نویس ۱۶۳ صفحه ۱۶۴ مراجعه شود

(۱۷۸) دیده شود سگشته ییئون:

Dar. *Bist* §§ 10, 11, 12, 13, 16 17, 18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30 31, 32, 33, 35, 36, 38, 40, 41, 42, 47, 49, 52, 71 74 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, Weissbach, dans *ZDMG* 51 (1897), p. 516).

در تمام این قسمت در سگشته داریوش شرح مآثرات و فواید خود را می‌دهد.

179) Dar. *Bist.*, § 11, 42 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 16)

از روی حساب و بساح،

Weissbach, *Keilinsch.*, p. 17,

مطابق دوم به آوریل سال ۵۲۲ ق م یعنی سال و ماه پایدگری گاهسانای مرغ درمادا.

180) Dar. *Bist*, §§ 13, 55, 56 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 18–19).

مطابق ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ق.م

181) Dar. *Bist*, I, § 19, 96 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 26–27).

مطابق ۱۸ دسامبر ۵۲۲ ق.م.

182) Ed. Meyer (*G.d A.*, t III, 1937, p. 197): Nöldeke, etc.

و مورخین دیگر شورش و فتوحات داریوش کبیر در سال ۵۱۹ مقرر کرده‌اند

نویسندگان دیگری مانند ویساح،

Weissbach, *Keilinsch.*, 1911

در سال ۵۲۲ شروع اعتشاشات را ثبت می‌کند. عدد دیگری مانند :

Justi (G d A), Oppert (*La Langue et le peuple medes*),  
Marquart, Maspéro.

در سال ۵۱۸

Swoboda (*R F art Dareios*, p 2107),

و در سال ۵۱۳.

نباید در نظر دور داشت که تمام این ارزشیابیها مربوط به قبل از ۱۹۰۷ ق م  
می باشند.

Weissbach, dans *ZDMG* 62 (1908), p 640.

به نظرش مدت اعتناشای و فتوحات در بخش هجده ماه به طول انجامید.

183) *Bist*, §§ 52, 56, 57, 59, 62 (Weissbach, 1911).

184) Weissbach, *ZDMG* 51 (1897), pp 509 s

185) Weissbach, *Keilinsch*, 1911, p LXX

186) Weissbach, *ZDMG* 61 (1907), pp 724 s, et  
*Keilinsch*, 1911, p. LXXI:

یعنی در یک و همان سال

187) Weissbach, *ZDMG*, 62 (1908), p 640, et  
*Keilinsch*, 1911, p. LXXII.

(۱۸۸) بر خلاف این عقیده دیده شود :

Hinz. *Das erste Jahr des Grosskonig Dareios* (*ZDMG*  
92 (1938), pp 137 ss), Hinz. *Zur iranischen*  
*Altertums kunde* (*ZDMG* 93 (1939), pp. 363 ss) Hinz.  
*Ein wieder aufgefundenes medisches Felsgrab*

189) Weissbach, *Keilinsch*, 1911 p LXXIII

190) Die ersten 170 § sind jedenfalls unmittelbar  
nach den Siegen über die acht Prätendenten eingemeis-  
selt worden, die V nur 8p Kolumne (§§ 71-76), ist  
später hinzugefügt, sie behandelt Ereignisse, die wahr-  
scheinlich in das 4 und 5 Regierungsjahr des Königs  
fielen.

Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. LXXIII

(۱۹۱) یعنی ۵۱۶-۵۱۷ :

Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 73

مقایسه کنید با :

Swoboda, R. E. t. IV, art. Darius, p. 2187

این خود دلیل دیگری است بر علیه بیست شهرت بشه‌های هرودوت که در به داریوش کبیر بیست می‌دهد که به محض حلوس به تحت سلطنت به اس امر مبادرت ورزید اس نظریه دیگر درش ندارد، بری اینکه داریوش، قبل از سکه شورشها را خاموش کند و بر اوضاع مسلط گردد یعنی بیست به فکر نظم داخلی و تقسیم شاهنشاهی به شهرت‌نشین یافتند ممکن است بیستی را که هرودوت به داریوش بیست می‌دهد معانی به زبان گوروش کبیر باشد یا درمن کموجیه، برای اینکه هد در زمان گوروش کبیر و بدست او فتح گردید :

Arrien, *Inde*, I, 3.

192) Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, §§ 1 à 70, pp 8-70.

193) Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, §§ 71 à 76

194) Weissbach, *ZDMG* 61, 1907, p. 730 et *ZDMG* 62, 1908, p. 641; Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 72 note.

195) Leuze, *ouvr. cité* p. [87]=243; Weissbach, *ZDMG* 62 (1908), p. 640 et Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. LXXII

عقیده‌مد است که سگشته بیستون در سال ۵۱۹ خاتمه یافته

Kiessling, *ouvr. cité*, p. 28.

ما در نظرگرفتن دو موضوع اول آنکه پس از سلط بر اوضاع داریوش دستور تقریر آن را صادر کرده، دوم آنکه در حدود سال چهارم سلطنت داریوش خاتمه یافته، در اینجا است که دانشمندان اختلاف عقیده دارند .

Ed. Meyer, Nöldeke,

سال ۵۱۹ را تاریخ شروع تقریر آن می‌دانند.

Marquart, Weissbach, Maspéro (*Hist anc.* p. 703).

فکر می‌کند که سنگ به مسور در سال ۵۱۳ خاتمه یافته است

برای وقوف به عماید محتملی که در این مورد بیان گردیده بدیده شود

Swoboda, *R. E.*, t. IV, art. *Dareios*, 1901, p. 2187.

Leuze, *ouvr. cité*, p. [87], 243

196) Leuze, *ouvr. cité*, p. [87]=243.

197) *Dar. Bist.*, § 71.

198) *Dar Bist.*, §§ 71 s

199) *Dar Bist.*, § 71 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 73)

200) Leuze, *ouvr. cité*, p. [88] 244 et p. [93],—249

201) Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 82–83

202) Kiessling (*Zur Geschichte der ersten Regierungsjahre des Dareios Hystaspes*, dissert., Leipzig 1901, p. 29)

تاریخ اس‌سنگشته را س‌س‌های ۵۱۸ و ۵۱۵ م تعیین کرده است به س دلیل که در لبنی که داروش از کشورهای شاهنشاهی در سنگشته مسور داده است نامی زهدست و جل بکه در سنگشته بر سپهرلس اس نام ذکر شده است. تاریخ تقریر سنگشته پیشون در سال ۵۱۹ است.

203) Leuze, *ouvr. cité*, p. [93]=249.

204) Weissbach *Keilinsch.*, 1911, pp. 87 s., Kent, *NIR, Language*, No 3, vol. XV (1939)

(۲۵۵) صفحه ۱۴۷ به بعد و ص ۱۵۳ به بعد دیده شود

206) Hérodote, III, 91

207) Hérodote, III, 93.

208) Hérodote, III, 92.

209) Leuze, *ouvr. cité*, p. [90]=246.

صفحه ۱۵۸ دیده شود.

(۲۱۰) ص ۱۶۴ زیرنویس ۱۶۳ دیده شود (کتبتوکه)

(۲۱۱) ص ۱۵۶–۱۵۷ دیده شود.

212) Ed. Meyer, *G d A.*, t. IV, 1 (1939), p. 48.

note 1

213) Überweisung von Teiler einer Satrapie an eine andere. Einrichtung des bisherigen Teiles einer Satrapie als gesonderter Satrapie Lehmann-Haupt, *art Satrap.*, *K. E.*, t. II, A (1923), § 39 p. 110, Leuze, *ouvr. cité*, pp. 76-77=232-233 et p. [2]=158

214) Justi, *Geschichte der Oriental Völker im Alter* (1884), pp. 390 s.

معتقد است که بیست شهرت شاهای هرودوت مربوط به زمان هخامنشی باشد  
مقایسه شود با:

Leuze, *ouvr. cité*, p. [90]=246.

Justi, *G.d.Alt. Pers.* (1879) p. 58

و همچنین معتقد است که این لیست مربوط به عهد اردشیر اول است

Cf.W.Otto, *ouvr. cité*, p. 31, note 1

آن را مربوط به زمان فرمانروایی خشیارشا می‌داند

(۲۱۵) هر ستمد بهر عقیده است که بیست شهرت شاهای هرودوت متعلق به Hécatee است و اضافه می‌کند که هرودوت در این لیست (Hérodote, III. 88-97) نام شصت نوع ملیت را پس بیست شهرت شی بهیم می‌کند، در صورتی که داریوش، در لیست خود از چهل ملیت نام می‌برد که ملیت آمان با اسامی یونانی تقریباً انطاق دارد.

Herzfeld, *The Pers. Emp.*, p. 288.

از طرف دیگر هرودوت (III. 89) قاس محبت و دور را هم فاده را در یک شهرت نشین می‌گنجد :

Herzfeld, *The Persian Empire* (studies in Geography and Ethnography of the ancient Near-East, edited from the posthumous papers by Gerold Walser, Franz Staehlin Verlag G m b H., Wiesbaden 1968, p. 296)

216) Leuze, *ouvr. cité*, p. [79] = 235.

217) Dar. *Bist.*, § 10 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 15).

218) Xénophon, *Cyrop.*, V 2 7; Babelon (*Traité des monnaies grecques et romaines* t. I partie 2, 1907, p 242, note 1).

به عبارت آنکه گریفون واژه «دریک» «darique» را در زمان که روش اسکان می‌کند کتاب او به نام سیروپیدی فاقد هرگونه روش تاریخی است. بایلیون فراموش کرده است که بعد از دو سال بوده است که منظور از «دریک» نزد گریفون پول رایج است و پس

219) Arrien, *Anab.*, III, 8, 40 III 25, 1; Diodore, XVII, 78

220) Herodote, VII, 4 5, cf Lehmann Haupt, *R E*, t. II A, § 44, p. 112; Diodore, XVI, 42-47

221) Lehmann Haupt *R E* II A, § 43, p 112 (1923, art. *Satrap*)

222) Lehmann Haupt, *R E*, II A, § 43, p 112 (1923, art. *Satrap*)

223) Hérodote, III, 90.

شهرت نشین اول و دوم در لیست هرودوت

224) Xénophon *Anab.*, I, 1, 2.

225) ED Meyer, *G d A*, t. IV, 1, 1939, p 47, note 1; W. Otto, *ouvr. cité*, pp. 34-35.

226) Leuze, *ouvr. cité*, p. [17]=173.

227) Hérodote, III, 99.

228) Xénophon, *Hellén*, III, 1, 10

229) Leuze, *ouvr. cité*, p 17 173, Marquart, *Assyriake*, p. 597

230) Kahstedt, *Syr Territ etc* Berlin 1926, p 9, Leuze, *ouvr. cité*, p. [2]=158.

به منظور بررسی به عقاید محلی که در آن مورد قرار شده به رجوع نموده W Otto, *ouvr. cité*, p 31, Lehmann Haupt, *R E*, t. II A, 1923, p 104, §§ 26 et 49, 50, 56, Lehmann.

Haupt *Alia*, I (1901), pp 270-271, notes 1 et 2, Leuze, *ouvr cite*, p 16] = 172, Kahrstedt *ouvr cite*, p 5, Ed Meyer, *G d A*, t IV, 1, 1939, p 127: «Über die syrischen Lander unter persischer Herrschaft wissen wir nur sehr wenig»

ولی حریره فرس را بر به بین و حد دری متصل می‌کند و بدین وسیله یک شهرت بشی و سیمی را تشکیلی می‌دهد که در زیر فرمانروایی یک شهرت قرار داشته است.

برگرس شکلی که در این مورد وجود دارد عدم توفیق بویستدگان قدیم و حاکمان معاصر راجع به حدود و وسعت آن می‌باشد:

E Honigmann, *R E*, IV A, 1932, § 1 pp 1549 s  
Ed Schwartz, *Einiges Über Assyrien, Syrien Koileu-rien*, dans *Philologus*, LXXXVI, 1931, pp 373 ss, et *Philolog*, LXXXVII, 1932, pp 261 ss Ed Meyer, *G d A*, t IV, 1 1939, p 127, Langlois, I, p 22 note 1; LE Strange, *the Land of the east Calif*, § 1 pp 1, 2, 24, 86, 186, Mas'udi, *Prairies d'or*, II  
می‌گوید که خاپور سوریه را که شامل آسای صغیر و بین لهریس است به محاصره درآورد.

231) Xenophon, *Anab* V, 5, 12-22, *Anab*, V, 6, 11, *Anab*, VII, 8, 25, Lehmann-Haupt, *R E*, II A, art *Satrap*, § 64, p. 123.

به زیر نویس ۳۲۳ صفحه ۱۹۲ مراجعه شود.

232) Esdras, V, 13 (trad Grampon, P 514,,

راجع به union personnelle دیده شود.

Lehmann Haupt, *R E*, II A, art *Satrap* § 44, p 112

233) Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, p. 3.

234) Hérodote, VII, 61 ss.

235) Hérodote, III, 90 ss.

236) Hérodote, VII, 77.



- 237) Hérodote, III, 90.  
 238) Herzfeld, *S G E A. N E*, 1968, p. 320-321: *Hyr-  
 cania* = Vrkan : گرگان  
 239) Dar. *Bist.*, § 35 (Weissbach, *Keilinsch.*, p 43,  
 1911)  
 240) Hérodote, III, 117.  
 241) Kiessling, dans *R.E.*, t. IX, art. *Hyrkania*, 1914,  
 p. 471.  
 242) W. Otto, ouvr. cité, p. 31, note 1.  
 243) Leuze, p. [31] = 187.  
 244) Baumstark, *R.E.*, t. II, 1896, art. *Babylon*, p.  
 2678:

به عقیده این نویسنده در سال ۵۲۵-۵۲۶.

- 245) Lehmann Haupt, *R.E.*, t. X, art *Kambyses*, 1919,  
 p p. 1813: Leuze, ouvr. cité, p [31] — 187.  
 246) Justi, *Geschichte Irans* (Grundriss, II, 1904, p.  
 438)

می نویسد:

- ۱- شهرت شبیهایی که در سگشته ها نامیده شده اند متفاوت هستند؛  
 ۲- در این لیستها فقط اسامی کشورها نامیده شده اند نه نام شهرت شبیه  
 یا استانها؛

- ۳- که لیست اولیه هرودوت مربوط به زمان حشبارشا می باشد (p. 454)  
 این فقط اظهار عقیده ساده ای است زیرا بر هیچ گونه سند یا دلیلی مکی است

- 247) Cf Leuze, ouvr. cité, p. [79] = 235: durch den  
 delisch-attischen Seebund

- 248) Leuze, ouvr. cité, [79] = 235.

- 249) Kent, *Dana inscription of Xerxes*, dans *Langue-  
 age*, vol XIII, No. 4, octobre-décembre 1937.

(۲۵۰) استخراج از کتاب:

Weissbach, *Die Keilinschriften der Achameniden* (Vo-

rderasiatische Bibliothek), Leipzig, J.C. Hinrichs'sche Buchhandlung, 1911.

251) Xénophon, *Anab.*, I, 2, 19.

252) Xénophon, *Anab.*, I, 9, 7, cf. *Anab.*, I, 1, 2; Plutarque, *Artax.*, II et III

253) Xenophon, *Anab.*, I, 2, 23; Marquart, *Untersuchung*, dans *Philolog*, Suppl., X (1907), p. 101.

254) Xénophon, *Anab.*, I, 2, 12, Hérodote, I, 74; Hérodote, VII, 98; Diodore, XIV 20, Eschyle, *Perses*, v 326.

255) Marquart, *Untersuch*, p. 107 [*Philolog.*, Suppl., X, 1907), comp. Leuze, *ouvr. cité*, p. [151] = 307.

(۲۵۶) سرمارتن مردور یونانی که کوروش کهن برای گرفتن نواح و تحت شاهنشاهی ایران احیر کرده بود پس از مرگ کوروش کهن در گوناگوناگون Cunaxa روبرو بررسی فرمانده مردور یونانی به نام گریمون Xénophon، از راههای کوهستانی گردستان به سوی کشور خویش یونان عود کردند، این حرکت به سوی بالا یا صعود به ارتفاع کوهها را به یونانی اناباس (Anabasis) *ἀναβάσις* میگویند. کتب مربوط به شرح این مسافرت به قله کوهها را گریمون اناباز *Anabase* نامیده است.

257) Kahrsted, *ouvr. cité*, pp. 3,4,5.

(۲۵۸) و قیمت این گزارش مورد تردید Lehmann Haupt و عدهای از نویسندگان قرار گرفته است. مورخ نام برده در بالا در حالی که تعلق آن را، به گریمون نمی داند، ولی آنرا برای اینکه اطلاعات مفیدی از آن زمان در اختیار می گذارد معید می داند و می نویسد:

«Die Echtheit der Liste bei Xénophon als solcher ist unbestritten».

(dans *R.E.*, II A, art. *Satrap*, § 47, p. 113)

بعد همین دانشمند اضافه می کند:

«Nur wird sie (liste) vielfach als nicht von Xenophon selbst, sondern von einem anderen Teilnehmer des Ru-

ckzuger, *Sopharmetos*, oder gar einen Unbekanten Autor herrührend betrachtet (R E , § 47, p. 114)

259) Kahrsted, *ouvr. cité*, p. 5.

260) Lehmann Haupt, *R F* . II, A, art *Satrap*. § 48, p. 114.

261) Leuze, *ouvr. cité*, p [164] = 320.

به عقیده این نویسنده:

262) Lehmann-Haupt, *R E* , II A , § 48, p. 114.

Cf. Leuze, *ouvr. cité*, p. [164] = 320.

263) Xénophon, *Anab*, V, 8, 24.

(۲۶۴) به صفحه ۱۸۲ زیر نویس ۲۵۲ مراجعه شود.

265) Pausanias, *Laconie*, III, 9.

266) Xénophon, *Anab.*, VII, 8, 25.

267) Xénophon, *Anab.*, IV, 4, 4.

تمام ارمستان از صرف شهرت برای به نام Orontas اداره می شده است.

Xénophon, *Anab.*, III, 5, 17.

268) Leuze, *ouvr. cité*, p. [164] = 320; Ed. Meyer, *G d A* , t IV, 1, 1939, p. 40 (voir *supra*, p. 182, note 252)

269) Ed Meyer, *G d.A.*, t IV, 1, 1939., p 46. note.

270) Xénophon, *Anab.*, VII, 8, 25.

271) Lehmann-Haupt, *R.E* . II A. art. *Satrap*, §§ 59-60, pp. 120-121. Ed Meyer, *G d.A.*, t. IV, 1, 1939, p. 127. note 2; Leuze, *ouvr. cité*, p. [164] - 320

272) Kahrsted. *ouvr. cité*, p. 4.

273) Ed Meyer, *G d.A* t. IV, 1, 1939, p. 46 note.

274) Lehmann Haupt, *R E* , II A, § 57, p. 120, Ed Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, 1939, p. 46, note.

275) Kahrsted, *ouvr. cité*, p. 3.

276) Xénophon, *Anab.*, III, 5, 17.

277) Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, art. *Satrap*, § 49, p. 116.

278) Lehmann Haupt, *R.E.*, II A, art. *Satrap*, § 49, p. 116.

279) Xénophon, *Anab.*, I, 4, 18-19.

280) Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, § 57, p. 120.

(۲۸۱) یعنی شهرت نشین بحکم در لیست هرودوت (Hérodote, III, 91) صفحه ۱۴۲ و ۱۴۳ دیده شود:

282) Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, § 49, p. 115; art. *Satrap*.

283) Lehmann Haupt, § 57, p. 120 (*R.E.*, art *Satrap*.)

284) Xénophon, *Cyrop.*, II, 1, 5.

285) Lehmann-Haupt, *R.E.*, t. II A, art *Satrap*, § 59, p. 121.

286) Xenophon, *Anab.*, VII, 8, 25; cf. Leuze, ouvr. cité, p. [9] = 165 et note 2.

287) Xénophon, *Cyrop.*, II, 1, 5, et VIII, 5, 7.

288) Xénophon, *Anab.*, I, 9, 7.

(۲۸۹) برحسب گزارش گرنفون در کتاب:

Xénophon, *Anab.*, I, 2, 19.

290) Xénophon, *Anab.*, II, 5, 35; *Anab.*, III, 3, 2-4; *Anab.*, III, 4, 2-3 s.

291) Marquart, *Die Assyria des Ktesias Philolog.*, Suppl., VI, 2, p. 627 (1891 1893), et *Philolog.*, Suppl., X (1907), p. 113.

حال آنکه

Leuze, ouvr. cité, p. [185] = 341

نمی‌تواند راجع به وجود یک شهرت نشین کاپادوکیا بعد از کوروش کبیر تصمیم بگیرد در این مورد نیز دیده شود:

- Marquart, *Philolog.*, t. LIV, N. F. 8, p. 492, note 25.
- 292) Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, § 49, p. 115.
- 293) Hérodote, III, 92.
- 294) Xénophon, *Anab.*, VII, 8, 25.
- Abar. Nahra نهر سابور (Lehmann-Haupt, *R.E.*, p. 116) (۲۹۵)  
 اشتیاء می‌کند
- 296) Lehmann-Haupt, § 49, p. 115. (*R.E.*, art. *Satrap*)
- 297) Lehmann-Haupt, (*R.E.*, § 57, art. *Satrap*, p. 120).
- (۲۹۸) صفحه ۱۷۶ زیر نویس ۲۳۵ دیده شود
- (۲۹۹) یعنی شهرت بیش از همه در لیست هرودوت (Hérodote, III, 92)
- Lehmann Haupt, *R.E.*, II A, § 49, p. 115.
- 300) Lehmann-Haupt, *R.E.*, §§ 32-34, pp. 108-109.  
 «Assyria und Babylon sind bei Herodot nicht zwei nebeneinander liegende Landschaften sondern, ist der Obergriff, der auch Babylon in sich schließt».
- 301) Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, § 49, p. 115.
- 302) Lehmann Haupt, *R.E.*, II A, § 49, p. 115.
- 303) Kahrsted, *ouvr. cité*, pp. 3-4.
- 304) Kahrsted, *ouvr. cité*, p. 3.
- 305) W. Otto, *ouvr. cité*, p. 32.
- 306) Leuze, *ouvr. cité*, p. [187] = 343.
- 307) Weissbach, *R.E.*, Suppl. IV, art. *Kyros*, 1924, p. 1147.
- 308) Lehmann-Haupt, *R.E.*, art. *Satrap*, § 56, p. 120.
- 309) Weissbach, *R.E.*, Suppl., IV, art. *Kyros*, p. 1147.
- 310) Diodore, XVIII, 39; Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, art. *Satrap*, § 135, p. 155.
- 311) Xénophon, *Anab.*, VII, 8, 25.
- 312) Xénophon, *Anab.*, IV, 4, 4.

313) Xénophon, *Anab.*, IV, 6, 5.

314) Xénophon, *Anab.*, V, 6, 6-8.

315) Lehmann-Haupt, *R E.*, II A. art *Satrap.* § 64. p. 123.

به استناد (Xénophon VIII 8, 25) تصور می‌کند که یک شهر ب شین تحت لحما به است و به انکاء جمله βασιλεωσχωρας یعنی «حالصة» شاه

316) Xénophon, *Anab.*, VI, 4, 24.

317) Lehmann-Haupt, *R E.*, § 63. II A. p. 123.

(۳۱۸) عقاید مختلف مربوط به واقیبت کتب و ارزش تاریخی قسمی از آن خصوصاً VII. 8. 25 انابار و شتاب آن به گرهون یا به مؤلف دیگری مانند Sophanetos دیده شود:

Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, 1939, p. 8 et p. 260, note 1; et pp. 127 et 136 et 127 note 2; Kahrsted, *ouvr. cité*, p. 3 ss.;

Marquart, *Die Assyriaka des Ktesias. Philolog.*, Suppl., VI 2, p. 599, etc.

319) Lehmann-Haupt; Ed Meyer.

320) Xénophon, *Anab.*, I, 4, 4-5.

321) Xénophon, *Anab.*, I, 4, 5.

322) Xénophon, *Anab.*, I, 3, 20.

(۳۲۳) برد یونانی‌ها سوریه Syrie و آشور Assyrie (اتور) ی سگشته ها، یکی می‌باشد این نام را، یونانی‌ها، بدون تفاوت، به امپراتوری آشور داده‌اند و همچنین به منطقه‌ای که از کرانه مدترانه شروع می‌شود و به دریای سیاه منتهی می‌گردد:

Nöldeke, *Hermes*, V, Berlin 1871, p. 444.

کلیه امپراتوری قدیم آشور را یونانی‌ها گاهی «آشور» می‌نامند و گاهی سوریه: نام «سوریه» بعلمت ساکنین آن و نام «آشور» به علت تعلق آن به این امپراتوری و ساکنین آن ارامی بودند:

Hérodote, II, 59; Nöldeke, *Hermes*, V, 1871, p. 451.

از روی همین استدلال در زمان گذشته، یونانی‌ها، پارسا و ماد را با یکدیگر

استناه کرده اند مثلاً، جنگهای داریوش و خشایارح جنگ «سدها» نام نهاده اند

*Les guerres médiques*

دیده شود:

Eschyle, *Les Perses*, vers 791, Noldeke, *Hermes*, V, p. 450

(ΑΣΣΥΡΙΟΣ, ΣΥΡΙΟΣ, ΣΥΡΟΣ)

324) Diodore, XVI, 42-47;

(۳۲۵) دیده شود.

J. Marquart, *Untersuchung*, (Philolog., I. LIV, N. F. 8 (1895), pp. 490-491), id., pp. 500-501; Marquart, *Assyriaka des Ktesias*, p. 591.

فتوحات اردشیر اول در صیقلی و مصر بین سالهای ۳۴۳-۳۴۶ و م به وقوع پیوستند به در سال ۳۵۱ آن طور که دیودور مدعی است. به عقیده:

Maspéro, *Hist. anc. des peuples de l'Orient*, 6<sup>e</sup> édition 1904, p. 752.

این فتوحات در سال ۳۴۲ انجام گرفتند.

326) Xénophon, *Anab.*, I. 4, 10.

327) Kahrsted, *ouvr. cité*, p. 8; Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, § 49, p. 116.

328) Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, art. *Satrap*, § 73, p. 127.

329) Xénophon, *Anab.*, I. 4, 18-19; cf. *Anab.*, I, 3, 20 et I, 4, 5.

330) Diodore, XVI, 42.

331) Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, art. *Satrap*, § 49, p. 115.

332) dieser Belesys ist offenbar ein Nachkomme des bei Xenophon genannten gleichnamigen Satrap von Syrien und Assyrien, und verwaltete wie jener Koilesyrien und Mesopotamien (Lehmann-Haupt, *R.E.*, § 49, p. 116)

- 333) Kahrsted, ouvr. cité, p. 8  
 334) Leuze, ouvr. cité, p. [191] – 347  
 335) Diodore, XVI, 42, 2.  
 336) Diodore, XVI, 42, 1.  
 337) J. De Morgan, *Manuel de numism. orient.*, fasc. 1, 1923, p. 51; Kahrsted, ouvr. cité, p. 8. Leuze, ouvr. cité, p. [230] = 386.  
 338) Arrien, *Anab.*, III, 16 et VII, 8.  
 339) Arrien, IV, 18.  
 340) Cf. Leuze, ouvr. cité, p. [245] = 401, note 1.  
 341) Marquart, *Untersuchungen (Philolog.)*, t. LIV, N.F. 8, 1895, p. 503, note 84).  
 342) Hérodote, III, 90.  
 343) Xénophon, *Econom.*, IV, 11; Xénophon, *Hellén.*, III, 1, 10; cf. Ed. Meyer, *G d A.*, t. IV, 1, 1939, p. 48.  
 344) Marquart, *Untersuc. z. G. v. Eran (Philolog.)*, t. LIV, N. F. 8, 1895, p. 492.  
 345) Lehmann-Haupt, *R.E.*, II A, art. *Satrap*, § 59 p. 121.  
 346) Arrien, *Anab.*, V, 25, 4.  
 اسکندر فریژی کوچک را به Calas سپرد.  
 Arrien, *Anab.*, II, 4, 2.  
 دفریژی بزرگ را به Antigonos.  
 Arrien, *Anab.*, I, 29, 3.  
 347) Arrien, *Anab.*, I, 24, 5.  
 348) Diodore, XVI, 47; cf. Maspéro, ouvr. cité, p. 750 et 746.

(۳۲۹) نقل از:

Leuze, ouvr. cité, p. [245] = 401 note 1.

دیدنه شود



350) Hérodote, II, 116; Herodote, VII, 89.

351) Arrien, *Inde*, I, 42, 3

352) W. Otto, ouvr cite, p 31, note 1.

353) De La Discussion Jaillit La Lumière.

### مذهب ایرانیان در زمان هخامنشی

1) H S Nyberg, *Die Religionen des Alten Iran*, pp. 355 ss.

2) Meillet, *Trois confér sur les Gatha de l'Avesta*, p. 27; Christensen, *Ir* 44, p 32; ED Meyer, *G. d. A.*, t. III, p. 97 (1937).

3) H S. Nyberg, ouvr cité, pp. 6 s., 48, 320, 342, 374.

4) H S Nyberg, ouvr cité pp 31. (1966)

5) Weissbach, *Keilinsch*: *Dar Bist*, §§ 5-8, etc.; *Dar. Pers*, §§ 1-2, e§ 2, f § 2; NRa, §§ 1 et 4 ss. King and Thompson, *The Sculptures and Inscriptions of Darius the Great on the Rock of Behistan in Persia*, London 1907.

6) H. S. Nyberg ouvr cité. p. 330.

7) Xénophon, *Cyrop*, I, 6, 1, *Dar. Pers*, d § 3, lignes 14 15 (Weissbach, *Keilinsch*, 1911, p. 80); Meillet-Benveniste *Gram v.-p*, 1931, p. 35; Justi, *Gesch Iran* (Grundriss, II, pp 427 et 445; KENT, *A New Inscription of Xerxes*, Language, vol IX, No 1, p. 45, note 16, mars 1933; Ved. ix, 37; Vend vii, 41 et x, 17, Darmesteter, *Z. A*, t. I, p 28; Hérodote, VII, 53; Nyberg, ouvr cité, p. 368

8) Nyberg, ouvr. cité, p. 330.

۹) یعنی خدای او (خَوَر = حور). ما به عبط کرة روشنی بخش را (حورشید)

می‌نامیم. خورشید از دو قسمت ترکیب شده: (خور) و شید. این قسمت اخیر از همان ریشه است که واژه «سای» (schein) و واژه «شینی» (shine) که معنی روشایی و تابش دارد، بدترکیب = sunshine - sonnenschein خورشید به معنای واقعی کلمه، کردها بهتر از فارسها این واژه را به کار می‌برند. به خورشید (خوار = X̄ar) می‌گویند.

10) Nyberg, *ouvr. citée*, pp 97, 99, 331 (1966)

11) Voir Nyberg, *Die Relig* p 346

12) Kent, *The Dava Inscription of Xerxes*, § 4 b, p. 298, Manfred Mayrhofer, (*XERXES*) *König der Könige* Wien 1970, p. 161.

13) Hérodote, I, 183; Manfred Mayrhofer, (*XERXES, König der Könige*, Wien 1970, pp 163-164. Österreichische Akademie der Wissenschaften);

همچنین دیده شود:

H S Nyberg, *Die Relig*, p. 365 (1966)

14) Manfred Mayrhofer *ouvr citée*, p. 163; Hérodote, I, 183; Nyberg, *ouvr. citée*, p. 365.

15) Carl Clemen, *Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die persische Religion* (Gießen 1920) p. 54 ss, citée par Nyberg, *Die Religionen des Alten Iran*, p. 355.

دیده شود: نویسندگان و محققینی که هخامنشیان را زردشتی می‌دانند:

Herzfeld, *Oriental Studies in honour of Parry*, p. 132; Hertel, *Indo-iranische Quellen und Forschungen* 1, 1924; Hertel, *Achaemeniden und Kyaniden (Indo-iran Quel u. Forsch.* 5, 1924; Christensen, *Ir.* 36, p. 29; Christensen, *Ir* 44, p. 32; Ed Meyer, *G.d A.*, t. III, p 97 et p. 110 note 3; Spiegel, *Eran Alter.*; t. I, p. 676 s; Justi, *Gesch des Alten Ir*, pp 69 ss; Bailey, *ouvr. citée*, p. 172.

نویسندگان و ایرانشناسی که برخلاف دانشمندان فوق الذکر هخامنشیان را زردشتی نمی‌دانند:

Nyberg, *Die Rel des Alt Iran* p. 355 s Darmesteter, Casartelli, Soderblom, Gray, Oldenberg, Moulton, Moore, Prašek, etc

16) Xenophon, *Cyrop.* VII, 3, 5; Hérodote, I, 140; Arrien, *Anab.* III, 22; Justin, XI, 15; Strabon, XV, 3, 20; Pseudo Bardesan, (Langlois I, pp. 88-89)

17) Strabon, XV, 3, 20.

یک موضوع که مورد توجه دانشمندان ایرانشناس قرار نگرفته است. مگر ر شاهشاهان هخامنشی در نقش رستم در تামوهای سنگی قرار داده شده بودند. نه در خاک.

18) Christensen, *Die Iranier*, p. 291; Moulton, *Early Zoroastrianism*, p. 205.

19) Hérodote, III, 31.

۲۰) حرف (س) در اغلب واژه‌های هند قدیم معادل حرف (ه) ایران قدیم است مانند واژه هندی: (اسورا) که معادل فارسی باستان ن (هور) و واژه هند قدیم سوما soma که معادلش در فارسی باستان  $homa = haoma$  می‌باشد.

21) Gāthā, 10, 48.

22) H. S. Nyberg, *Die Rel des Alt. Iran*, p. 191.

23) Cité par Cumont, *Les mages hellénisés*, t. I, p. 16.

24) Plin, *Histoire Naturelle*, XXX, 2, 1.

25) Plutarque, *Isis et Osiris*, 46.

26) Messina, *Der Ursprung d Mag.* p. 40.

27) Ed Meyer, *G d A.* t III (1937), p. 110 note 3.

28) Christensen, *Ir.* 44, p. 32.

29) Bailey, *ouvr. cité*, p. 172.

30) Herzfeld, *Oriental Studies in honour of Pavry*, Londres 1933, p. 132.

- 31) Spiegel, *Er. Alt.*, t. I, p. 676
- 32) Benveniste, *J.A.*, 1932, p. 252
- 33) Artahraf cité par Geldner Grundriss II, p 37)
- 34) Geldner, Grundriss II, p. 37.
- 35) Lehmann Haupt, *Alto* 26, 1933, p 353
- 36) Kent, *The Darius Inscription of Xerxes* (Language, vol 3, No 4, octobre decembre 1937, p 305  
«It is perfectly clear, however, that Darius and Xerxes were adherents of the Zoroastrian religion»
- 37) Au Congres de l'Histoire des religions, Bruxelles, 1935.
- (۳۸) بخصوص بی عقده Herzfeld است که در ککره در یح مداهب که در سال ۱۹۳۵ در شهر بروکسل مرگد شد، سعی کرده است مذهب زردشتی داریوش و خشایارشا را به ثبوت برساند.
- (۳۹) به زیرنویس ۱۸ صفحه ۲۱ مراجعه شود.
- 40) Nyberg, *Die Relig des Alten Ir* (1966), p 354.
- 41) Yasna, XIX, 18, Darmesteter, *Z A.*, t I, p 31 et 170; Marquart, *Erānšahr*, p 122
- هر یک از این طوایف چهارگانه دارای یک دئیس می باشد که به ترتیب عبارتند از: *zantupaiti* - دئیس پئی تی - *nmānopaiti* - دئیس نوپئی تی - *Vispaiti* و دئیس وئی تی - *dahyupaiti* - دیده شود \*
- Vend.*, vii, 41, ix, 37; x, 17 18, *Z A.*, trad Darmesteter, t. I, p. 28.
- 42) Nyberg, *Die Rel des Alt Iran*, pp 6, 46, 320, 342, 374, W Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum*, Erlangen 1882, p 490 ss, Marquart, *Ērānšahr*, (N. F Bd. 3), pp. 122-124.
- 43) Nyberg, *Die Religionen des Alten Iran*, Osnabruck 1966, p. 342.
- 44) Olmstead (traduction), *Pers. Emp.*, pp 401 402.

45) Olmstead, ouvr. cité, p. 265

سیاست مذهبی شاهشاهان هخامنشی

(۱) قسمت مربوط به مذهب هخامنشیان دیده شود.

2) Meillet, *Trois conf sur les Gatha de l'Avesta*, p. 271; Christensen, *Ir.* 44, p. 32.

3) Ed Meyer, *G d A.*, t. III (1937), p. 97

4) Schachermeyr, *R. E.*, t. XV (Stuttgart 1932), art. *Mesopotamien*, p. 1139, *R. B.* (1913), p. 26. sur la construction du temple le l'Esagila (Temple de Marduk a Babylone) et a E zi da (Temple de Nébo à Borsippa) Voir aussi *R. B.* (1913), p. 18, Weissbach, *Keilinsch* (1911), pp. 8 et 9. Inscription de Cyrus' کوروش با کسده (معدگاه) E zi da, Ezagila، برگ موحیه، شاه بیروندی (هستم) من.

Weissbach, *Keilinsch.* (1911), p. 9.

هنگامی که کوروش بزرگ فاتحه وارد بابلون شد دستور داد سربازان او حلقه دور اطراف معابد را محاصره کنند تا از تاراج آنان جلوگیری شود در پس مورد دیده شود:

*R. B.* 1937, pp. 32-33; Schachermeyr, *R. E.*, t. XV (1932), p. 1139; *Zeitschr Assyriol* (1927), p. 93, Kol 6, a 1; Esdras, VI, 14 s sur la construction des tem ples par l'ordre de Darius.

5) Schaeder, *Esra der Schreiber*, p. 62.

(۶) عزرا باب هفتم از بند ۱۳ تا بند ۲۵ را ترجمه کردیم و ایس نامه طولانی است همچنین دیده شود:

Althem, ouvr. cité, p. 172

7) Inscription de Cyrus (Weissbach *Keilinsch.*, 1911, pp. 5-7; comp *R. B.*, t. X, série 9 (1913), p. 18, et

*R. B.* (1937), p. 31; *Ed Meyer, G d A, t III* (1937), p 186, et t. I (1884), p. 605, *Zeutsch Assyriol* (1927), pp 93-94, Kol. 6, a 2, a 3 ss

8) Xénophon, *Cyrop.*, VIII. 7. 2.

9) H. L. Guinsberg, *Texts relating Aramaic letters to the Old Testament*, edited by James B. Pritchard, 2<sup>e</sup> edition, p. 491.

بر روی لوحه ورود کوروش به شهر بابل و برگذاری مراسم مدعی که رطرب وی انجام گرفته است شرح داده شده است این لوحه به وسیله Rawlinson به طبع رسید و Weissbach در کتاب خود به نام:

*Die Keilinschriften der Achameniden*, 1911

در صفحات ۲ به بعد ترجمه کرده است. همچنین نویسندگان دیگری مانند Eberling در *A-T* صفحه ۲۶۸ و به بعد و همچنین.

R. W. Rogers, *Cuneiform parallels to the Old Testament* (New York, 1926), p. 380 ss.

از لوحه فوق بحث کرده‌اند.

10) Isaïe, XLV, 1-13, Olmstead, *Pers Emp.*, pp 57-58.

11) Isaïe, XLIV, 28 (trad Crampon, p 1104).

12) Cf. Grey, *C.A.H.*, t. IV (1930), pp. 12 13 ss

13) Esdras, IX, 9 (traduction de Crampon, en français p. 510):

« زیرا ما بدگاییم، لیکن خدای ما مارا در بدگی ترک نکرده است، بلکه مارا مورد توجه پادشاهان فارس قرار داده، حیات و زندگی تازه به ما بخشیده است تا خانه خدای خود را بنا کنیم و حرایبهای آن را مرمت سازیم و مارا در یهودا قلعه بخشیده است.» همچنین دیده شود:

Esdras, VII, 27-28 (trad. p. 516); Esdras, VIII, 36 (Crampon, p. 519).

14) Leuze, *Die Satrap.*, p. 185 = [29]; comp *Zeitschr. Assyriol.* (1927), p 94, a 7; *Cylindre de Cyrus*, ligne

32; Weissbach, *Keilinsch.*, p. 7.

15) Hérodote, III, 16, 27, 29, 33, 37.

16) Ed Meyer, *G d A.*, t III (1937), p. 188; Grey, *C.A.H.* (1930), pp. 14 et 185.

(۱۷) کوروش سالنامه ستون ۳ بند ۱۱.

18) Waldo H Duberstein (*The Chronology of Cyrus and Cambyses* (*AJSL*, LV, 138), p. 417 ss).

19) Ed. Meyer, *G d A.*, t. III, p. 190 (1837), et t, IV, 1 (1939), p. 153

(۲۰) یکی از آداب و رسوم ایرانیان زمان باستان تنظیم و محدوده در مقابل اشخاص ما فوق حدود بوده است در این مورد دیده شود

(Strabon, XV, 3, 20; Hérodote, I, 134; Justin, XII, 7, et I, 9, etc.)

21) R. De Vaux, *R. B.* (1937), p. 36.

22) R. De Vaux, *R. B.* (1937), p. 18.

(۲۳) در تمام سنگبشته‌های داریوش نام اهورا مزدا مکرر در مکرر ذکر شده است:

*Dar. Bist.*, §§ 5, 6, 8, 9, 10, 13, 14, etc..

24) *R. B.* (1937), p. 39; cf. Polyen, *Ruses de guerre*, VII, 11, 7.

25) Hérodote, VI, 97.

Datis دریاسالار ایران هنگام لشکرکشی نخبیارشا به یونان، محسنة آپولون Appolon که به سرقت رفته بود شخصاً یافت و آن را در معبدگاه دلیوس Délos، در جایش مستقر کرد. دیده شود:

Hérodote, VI, 118, Pausanias, *Phocide*, X, 28.

26) *R. B.* (1937), p. 41.

27) *R. B.*, t. LXVI (1937), p. 40; Olmstead, *Pers. Emp.*, (trad. ir.), p. 302 et p. 303; H. E Winlock, *The Tempel of Hibis in El Khargeh Oasis*, 'vol. 1: *The Excavation* (1941).

28) Esdras, VII, 12 s; *Inscription de Cyrus*, Weissbach, pp. 8-9.

29) Esdras, VI, 4; Esdras, VI, 8-9; Esdras, VIII, 14, 15, 16, 17, 18, etc..

30) Esdras, I, 2; Esdras, V, 13; Esdras, VI, 3 s.

همچنین دیده شود:

Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 58.

31) Esdras, VI, 13 ss.

همچنین دیده شود:

32) Esdras, VI, 17. comp.

*R. B.* (1937), t. XLVI, p. 29.

33) Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1 (1939), p. 185; *G.A.H.*, t. IV (1930), p. 185; Leuze, *Die Satrap.* (1935), p. [31]=187; Weissbach, *Tronzy-linder-Inscript (Keilinsch.*, 1911), p. 5; Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, p. 23.

34) Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1, p. 23, Grey, *C.A.H.* (1930), t. IV, p. 185; *R. B.* (1937), pp. 35-40.

35) *R. B.* (1937), p. 57.

36) Dar. *Bist.*, §§ 5-8, etc; Dar. *Pers.*, d §§ 1-2; e § 2; f § 2, etc.; Dar. *NRa.*, §§ 1 et 4 ss.

ما می‌توانیم تقریباً تمام سگبسته‌های هخامنشیان را بشماریم.

37) Comp. Inscr. Dar. *Bist.*, § 36, p. 43, texte p. 42 (Weissbach, *Keilinsch.* 1911); Dar. *Bist.*, § 55, p. 61, § 63, p. 67. et *NRa.*, § 3, pp. 81-82. Comp. Ed. Meyer, *G.d.A.*, t. IV, 1 (1939), p. 35.

38) Esdras, V, 12-26; Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 305.

39) Schäfer, *Der Mensch in Orient und Okzident*, pp. 77-78.

۴۵) بعضی از واژه‌های عهد هخامنشیان مانند همچنین ادا (adā) در واژه مرکب مانند آب ادا = آباد یعنی بوسیله آب بوجود آمده هنوز به کار برده



می شود.

41) Donald Wilber, *Persepolis*

چنین می نویسد:

«Ethnic groups within the bounds of empire were permitted to practice their religions and were aided in the building of new tempels, such as one at Jerusalem»

42) Ctésias, *Perses*, XIII, 53.

43) Olmstead, *Pers. Emp.*, (trad.), p. 320; Cameron, *AJSL*, LVIII (1941), p. 319.

44) Posener, *Domination Perse en Egypte*, No 43 et No 77; Olmstead, *Pers Empire*, p. 321

45) Manfred Mayrhofer (*Xerxes, König der Könige*), p. 161 (1970) «Unter diesen Ländern-die Provinzen waren vorher aufgezählt-worden, war [eines], wo früher falsche Götter verehrt wurden. Daraufhin zerstörte ich mit Ahuramazdās Hilfe diesen Götzenstall (Daivadana), und ich proklamierte: Götzen sollen nicht verehrt werden! Wo fruher die Götzen verehrt worden waren, da verehrte ich Ahuramazdā in der richtigen Weise».

همچنین دیده شود:

Kent, *Daiva Inscription*, § 4 b, p. 298.

46) «Aiguisez les flèches, couvrez-vous de vos boucliers! Yahveh a excité l'esprit des rois de Médie; Car son dessein sur Babel est de la détruire. Car c'est là la vengeance de Yahveh (Jérémie, LI, 11, p. 1237).

47) Il plaît à l'historien de s'incliner devant une telle figure, d'en souligner la noblesse, car de tels rois, même si nous les prenons chez tous les peuples, peuvent encore se compter sur le bout de doigts. Ils se détachent de l'histoire, ces princes vertueux attachés au

bonheur de leurs contemporains, sans apparat». Champdor, *Cyrus*, p. 315.

### فرجام سخن

- 1) Dar. *Pers.*, d § 2 (Weissbach, *Keilinsch*, 1911, pp. 80-81)
- 2) Hérodote, I, 138.
- 3) Xénophon, *Cyrop.* VIII, 5, 25-27.
- 4) Hérodote, VII, 136 Comparer Hérodote, I, 169.
- 5) Dar. *NRa*, § 4 (Weissbach, *Keilinsch.*, 1911, pp. 90 s.)
- 6) Hérodote, I, 134.
- 7) Diodore, XV, 10; Hérodote, V, 16-25; Hérodote, VII, 194.
- 8) Christensen, *Ir.* 44, p. 299 ss.
- 9) Olmstead, *Pers. Emp.*, p. XV.

راجع به روابط سیاسی ایران هخامنشی با بقیه خاک یونان چنین اظهار عقیده می‌کند:

«We realise as never before that Greece was at no time a serious political threat to the Empire (Iran), because there was no Greece as a political entity, there were only Greek states. Soon after its origin, the Empire conquered the greatest, most wealthy, and most enlightened of these Greek states, and for the most part they remained within the Empire. Recent excavations have shown that they continued completely under persian rule and that their life was thus profoundly affected. We can see how Darius & Xerxes should have conquered what little remained of the free Greek states».

10) Herodote III, 97; Xénophon, *Cyrop.*, VIII, 8, 9; Platon, *Lois*, 695 s.

11) Vend., Fargard, 3, 23, 28, 29.

12) Vend., Fargard, 3, 1, 4.

13) Meillet, *Trois conférences sur les Gāthā de l'Avesta*, p. 53.

(۱۲) راجع به دوره ساسانیان دیده شود

Christensen, *Ir.* 44, p. 510.

15) Xénophon, *Econom.*, IV, 7 s.

داریوش به یکی از حکام به نام گاداتاس Gadatas که در انحام و طایف محوله سهل انگاری کرده است چنین می نویسد: «شاهنشاه داریوش پسر کسبب به گاداتاس: به من اطلاع داده شد که در تمام امور و امر مرا اطاعت نمی کنی. از اینکه زمین مرا با نهال هائی که از ماوراء فرات آوردید آباد کردی این پاداش در نزد ما محو نخواهد شد؛ ولی چون و طایف مرا نیست به خدایان یادیده گرفتنی و انحام بدادی و از زمین هائی که در اختیار کشور در داپولون Apollon است باج گرفتن و این ثابت می کند که از عقیده احد د من نیست به خدایان طلاعی و اگر در این موضوع تغییر عقیده بدهی از تابع حشمم به رودی آگاه خواهی شد.»

دیده شود:

Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 156.

(۱۶) Aristagoras. مستند شهر Milet واقع در کنار دریای Egée، که در زمان هخامنشیان جزء امپراتوری ایران بود، در مصاحبه ی که با Cléomène، پادشاه اسپارت Sparte داشت چنین می گوید: «تمول ملل این منطقه (ایران) بیشتر از ثروت تمام کشورهای دیگر است. از طلا و نقره و مس گرفته تا پارچه های گران بها و چهار پایان و علایمان. تمام این اموال اگر بخواهید، می تواند به شما تعلق بگیرند. گنجینه های شاه بزرگ در شوش می باشد. اگر این شهر را فتح کنی، می توانی با اعتماد کامل، در حیث ثروت و تمول با ژینر Jupiter برابری کنی.»

دیده شود:

Hérodote, V, 49.

اسکندر پس از ورودش به سرزمین ایران از عایمی که به دست آورد سیرده هزار تالان بین سربازان خود تقسیم کرد.

Justin, XII, 1.

همین مورخ چنین ادامه می‌دهد: سربازان اسکندر قبل از حرکت به سوی سرزمین‌های ایران دارای امد و آذوقه‌ی سردار خود بودند به به وکر زن و فرودستان خود بودند به در اندیشه جنگ‌ها و تاراج‌های یک مسافرت طولانی و بعید. قبل از حرکت به صوب حاور خود را صاحب اختیار و مالک گنجینه‌های پارس و مملکت حاور می‌پداشتند؛ نه به وکر جنگ بودند و به از حیطرات آن می‌هراسیدند فقط در اندیشه به دست آوردن ثروت و تمولی بودند که بدین وسیله به دست می‌آمد.

Justin, XI, 5.

مقایسه کنید با:

Glötz, *Histoire ancienne*, t IV, p. 402, Paris 1938.

همچنین دیده شود:

Polyen, IV, 3; Arrien, *Anab.* VII, 5, 3, Pausanias, *Laconie*, III, 9; Polyen, II, 1, 5.

پلوتارک Plutarque می‌نویسد: «مقدونه‌ای‌ها که برای اولین بار مره طلا و نقره را می‌چشیدند و از زنده‌ای کشورهای بیگانه (Barbares) لذت می‌بردند، مانند سنگهایی بودند که بوی شکار به مشامشان رسیده باشد. در هر سمت دوان و در هر گوشه در جستجوی گنجینه‌های پارسها روان بودند»

Plutarque, *Alexandre*, XXXII.

بر حسب تخمین:

Arrien, *Anab.*, III, 18, 10:

ثروت χρηνματα و تمولی که از تحت چشید به تاراج روت معادل پنجاه هزار تالان (talent) نقره بوده و صافه می‌گفت: موقعی اسکندر به تخت چشید رسید که سپاهیان تمام گنجینه‌ها را به یما برده بودند، وی روی به سوی گنجینه‌های بازارگاد آورد، سپس به اکاذن رفت و آنها را چپاول کرد

مقایسه کنید با:

Olmstead, *Pers. Emp.*, p. 10.

17) Arrien, *Anab.*, III, 21, 1.

Olmstead, *Pers. Emp.*, p. XV:

می نویسد:

As the free states (Greece) grew in power, though constantly Persia declined in military effectiveness, but at the same time improved in diplomacy. This continued despite the internal decay and rampant revolt of satraps and native kings, until bribes by persia «archer» gave Persia the envied position of dictator to what was left of a free Greece...

When Alexander destroyed the Empire by a military invasion, the Orient for a short time lost its place in the world.. But it recovered much of its dominance.

18) Arrien, *Anab.*, III, 20, 3; *Anab.*, III; 21, 1; *Anab.*, III, 30, 4; Arrien, *Anab.*, IV, 7, 3.

19) Christensen, *Ir.* 44, p. 512:

چنین می نویسد:

«Ils (les iraniens) avaient bien des défauts, mais ils avaient, d'autre part, une grande qualité qu'on ne trouve pas trop souvent chez les peuples de l'antiquité: la courtoisie, les sentiments chevaleresques. On trouve cette qualité en Iran dès le commencement des temps historiques. Cyrus est le modèle d'un prince chevaleresque, et combien de fois des Grecs proscrits et des princes vaincus à la guerre n'ont-ils pas profité de la courtoisie des Perses!»

Thucydide, I, 137—138:

چنین می نویسد:

تمیس نکل Thémistocle (سردار و مرد سیاسی آتن) به اردشیر اول که تازه به سلطنت رسیده بود می نویسد که حاضر است به او تسلیم گردد، با وجود صدمات و خساراتی که به پدرش، نخشیارشا، وارد آورده است مبادا نشده است به

مپراتوری ایران حاکم کرد و هنگامی که به دربار شاهی ایران قدم گذاشت چنین گفت:  
«شاهشاه بزرگ، من تمیس تکل، سردار نیستم، پس مرا از تنس تبعید کردند به دربار شاهشاه ایران پناهنده می‌شوم.»  
همچنین دیده شود:

Plutarque, *Themist.*, XXXIII

Pausanias, *Phocide*, livre 10, chapitre XIV.

Thucydide, I, 135.

ادامه می‌دهد:  
Thémistocle را پادشاه ایران به درجه و مقامی رسانید که تا آن وقت هیچ یونانی به آن پایه نرسیده بود.  
شاهنشاه ایران، اردشیر اول حکومت Magnésie آسیای صغیر را به و سپرد که عایدی آن صرف مخارج سفره‌اش می‌شد. همچنین عواید شهر Lampsaque برای شرب تمیس تکل منظور گردید و عواید شهر Myonte برای لداید زندگی و خوشگذرانی او.

Thucydide, I, 138; II, 97.

و برای مخارج تربیت مسکن و تهیه اسب، عواید شهرهای Persote و Palescepsis به وی تخصیص داده شد:

Plutarque, *Thémist.*, XXXV.

Démarrate پادشاه اسپارت که مطلوب Cléomène گردید و رانده شد پناهنده ایران شد و در جنگ خیارشا بر علیه یونان شرکت کرد و اعقاب او مدت‌ها در ایران زندگی کردند.

دیده شود:

Pausanias, *Laconie*, III, 7; Plutarque, *Thémistocle*, XXXV;

Plutarque, *Artax.*, XXVII; Hérodote, VII, 3.

و- مؤلفین و مخفف نامها و واژه‌ها \*

- Abh. Bayer. Abhandlungen der Bayerischen Akademie der Wissenschaften Philosophisch-philologische und historische Klasse), München.
- Alth. Alt. Ir. = (Franz Altheim, *Das Alte Iran Propylaen Weltgeschichte Eine Universalgeschichte*, herausgegeben von Golo Mann und Alfred Heuse, zweiter Band In Propylaen Verlag Berlin Frankfurt Wien, 1962
- AJSL = *American Journal of Semitic Languages*
- Allotte De La Fuye, *Numis Pers. = Numismatique de la Perse* (J. A. 1906, pp. 577 ss.).
- Amm. Marcel. Ammianus Marcellianus
- Anab. = *Anabase*.
- Arch. Hist. vort Herzfeld
- Babelon, *Les Achéménides Traité des monnaies grecques et romaines Les Perses achéménides*, 2 vol., Paris, Leroux 1901-1907 *Les monnaies grecques et romaines*, Paris, Payot 1921.
- Baumstark, R. E. = *Article Babylon*, dans *Real-Encyclopädie*, t. II, 1896.
- Bailey. H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the ninth century books*, Ratanbai Katrak lectures, Oxford, Clarendon Press 1943.
- Barth. Zairwb. = (Chr.) Bartholomae, *Zum Altiranischen Wörterbuch*, Strassburg, J. Trubner 1906

- Grundr = *Vorgeschichte der Iranischen Sprachen* (Grundriss, t. I)
- Benfey, Pers Keilinsch — *Die Persische Keilinschrift*, Leipzig 1847
- Benveniste, Clas Soc — (E Benveniste, *Les Classes sociales dans la tradition avestique*.) J A 1932, t 221
- Tradition Ind Iran = *Traditions indo-iraniennes sur les classes sociales* (J A) 1938, p 529 ss
- *Mémor Zâr* — *Mémorial de Zârer*, poème pehlevi (J A, Juin 1932)
- Bible — Livre de l'ancien Testament, traduction d'après les textes origineux par le chanoine A Crampon, Paris—Tournai—Rpme 1938
- B. P., voir *Procopé*.
- BSOS = *Bulletin of the School of Oriental Studies, London*.
- C A H = *Cambridge Ancient History*
- Cameron, P T T — (George Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* The University of Chicago Press, Chicago—Illinois, published 1948
- Christensen, Gest — (Arthur) Christensen, *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique* Université de Paris, Conférences Ratanbui Katrak, Paris 1936
- *Ir. 36* = *L'Iran sous les Sassanides*, Paris Copenhague 1936.
- Ir 44* = *L'Iran sous les Sassanides*, 2<sup>e</sup> édition, revue et augmentée Ejnar Munsgaard, Copenhague 1944
- Cumont, *Mages hellén* — *Les Mages hellénisés* (Zoroastre, Ostanés et Hystaspe), d'après la tradition grecque, par



- Joseph Bidez et Franz Cumont, 2 vol., *Les Belles-Lettres*, Paris 1938
- Les Mystères de Mithra* = 3<sup>e</sup> édition, Bruxelles 1913
- Cyrop = *Cyropædie* texte grec 3<sup>e</sup> de Arn Hug Leipzig 1897
- Darmesteter, *Lettre, Tans.*, voir *Lettre de Tansar*.
- Z. A. = *Le Zend-Avesta* (Annales du Musée Guimet, I, XXI, XXII, XXIV), Paris 1892-1893
- Debevoise = *A Political History of Parthia*, par Neilson C. Debevoise, Chicago 1938.
- De Menasce, BSOS P Pierre Jean, *Ordre des Prêcheurs, Autour d'un texte syriaque inédit*, dans Bulletin of the School of Oriental Studies, vol. IX, part 3, p. 587, London 1938.
- ŠGV = *Škand-Gumanik Vitar* Une apolégétique mazdéenne du XI<sup>e</sup> siècle, texte pazend pehlevi transcrit, traduit et commenté, Fribourg (Suisse), 1945
- R B = *Observations sur l'inscription de Xerxès à Persepolis* (Vivre et penser — R B 3<sup>e</sup> série 1943-1944).
- Dieulafoy = *L'Art antique de la Perse*, Paris 1884
- Dhorme, O P = *La Religion des Achéménides*, dans la Revue biblique, t. X, 10<sup>e</sup> année, Paris, 1913, pp. 15-35.
- Dumézil, *Prehist ind - iran* — *La Préhistoire indo-iranienne des castes*, J. A., t CCXVI, I, Janvier-mars 1930
- Econom. = *Economique*.
- Encyclop Brit — *Encyclopaedia Britannica*, 11<sup>e</sup> édition, Cambridge, University Press 1911

- Fatch, BSOS — (Mustafa Khan Fatch, *Taxation in Persia* (A Synopsis from the Early times to the Conquest of the Mongols), dans BSOS, vol IV part 4, London 1938.
- Förster — (E.) Förster, *Die Provinzeinteilung des assyrischen Reichs* (1921).
- Geiger — Wilhelm Geiger, *Geographie von Iran*, (dans Grundriss der iranischen Philologie) herausgegeben von W. Geiger und L. Kuhn, vol 2<sup>e</sup>, Strassburg 1896-1904, Karl J. Trübner.
- Geldner, *Avesta* — *Das Avesta* (Die Zoroastrische Religion), Tübingen 1926.
- Ginsberg — A. N. E. Aram Let — (H. L.) Ginsberg, *Ancient Near Eastern relating to the old Testament* Edited by James Pritchard, 2<sup>e</sup> edition, révisée et augmentée par University Press 1955.
- Glotz = *Histoire ancienne*, Presses universitaires, Paris 1938.
- Grundriss — Grundriss der Iranischen Philologie, herausgegeben von W. Geiger und Ernst Kuhn, 2 vol Strassburg 1898-1904.
- Hellén. = *Hellénique*
- Henning, IRAS — W. B. Henning, *The Murder of the Magie*, IRAS 1944.
- Orient — W. B. Henning, *Arabisch Hârag*, dans *Orientalia*, Commentarii periodici Pontifici Institutii, vol IV, nova serie, Roma 1935, pp. 291 ss..
- Hermes — Zeitschrift für Klassische Philologie.
- Herzfeld, Arch. Mitt. — (Ernst) Herzfeld, *Altperische Inschriften* (Erster Ergänzungsband zu den Archaeolog-

- ischen Mitteilungen aus Iran . Berlin, Dieterich-Reimer  
1938
- Hist. Rel.* — *Die Religion der Achameniden*, dans la  
Revue de l'histoire des Religions, t. CXIII, Paris 1936
- Perik — Perikaj, *Monument and Inscription of the early  
History of Sassanian Empire*, t. II, Berlin 1924 (Le  
tome II contient les planches)
- S G E A N E — *Studies in Geography and Ethnography  
of the Ancient Near East* Edited from the posthumous  
papers by Gerald Walser, Franz Steins Verlag G. m.  
b. H., Wiesbaden 1968
- ZDMG — *ZDMG* B O N F Band 5 (Reisebericht), pp  
226 à 284, Leipzig 1926.
- Hinz. ZDMG — *Zur Behistoun Inschrift des Darius*,  
ZDMG, N F 21, 1942, et ZDMG années 1938-1939
- Hoffmann (G) Hoffmann, *Auszuge aus Syrischen  
Akten persischer Märtyrer*, Leipzig 1880 (Abhandlung  
für die Kunde des Morgenlandes, VII. 3).
- Honigmann, R E — E Honigmann, Art. *Syria*, dans  
R E t IV A 1932 A partir de pp 1549 à 1727.
- Hubschmann, Arm Gram — H Hubschmann, *Armeni-  
sche Gramatik*, Leipzig, Breitkopf und Hartel 1897
- J A. = *Journal asiatique*.
- Jackson, JOAS — (Williams) Jackson, *JOAS*, 1921.  
— Pers. P.--P. = *Persia Past and Present*.
- Jacoby, R E = (F) Jacoby, Article Hekataios, dans  
R. E., t VII, 1912, pp. 2666 à 2769.  
— R E = Art Herodotus, dans R E t Suppl II, 1913,  
pp. 205 à 520
- JRAS = *Journal of the Royal Asiatic Society*

- Justi. Der Chihar — Fred Justi *Der Chitarch des Dareios* (ZDMG 50, Leipzig 1896)
- Gesch Ir — *Geschichte Irans von der ältesten Zeit bis zum Ausgang der Sassaniden*, dans *Grundriss der Iranischen Philologie*, vol 2 Strassburg 1904
- Gesch Ir — *Geschichte der Orientalischen Völker in Altertum* 1884
- Kahrstedt Syr Territ — Ulrich Kahrstedt, *Syrische Territorien in hellenistischer Zeit* Abh. der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, philologisch-historische Klasse N. F. Bd XIX 2), Berlin, Edit Weidmann, 1926
- Kent, Dava Ins — Roland G. Kent, *The Dava Inscription of Xerxes*, Reprinted from *Language* vol 13, No 4, october-december 1937, texte p 294, traduction p. 296.
- N. Insc — 1 *New Inscription of Xerxes*, *Language* vol IX, No 1, March 1933
- NIR Ins — *The Naks-i-Rastam Inscription of Darius*, *Language*, vol XV, No 3, July-September 1939
- Old Pers. — *Old Persian grammar*, Texts-Lexicon, 2<sup>e</sup> edition, revised, published by American Oriental Society, New Haven—Connecticut 1953.
- Kiessling, R. E — Art *Hyrcania*, dans *Real Encyclop.*, t IX, 1914.
- Klauber — (E.) Klauber, *Assyrisches Beamtentum nach Briefen der Sargonidenzeit* (Leipzig Semit Stud., v 3), pp. 37 ss..
- Klio — Beiträge zur Alten Geschichte
- Labourt — J. Labourt, *Le Christianisme dans l'Empire*

- perse sous la dynastie sassanide (224-632)*, Victor Lecoffre, Paris 1904
- Lagrange, R. B. = (Fr. M. J.) Lagrange, *La Religion des Perses* dans la Revue biblique, t. I, Paris 1904
- Landsberger - Th. Bauer, voir Zeitsch. Assyriol.
- Longo's = *Collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie*, par Victor Longlois, t. II, Paris 1867-1869
- Lehmann-Haupt, Kao = (C. F.) Lehmann-Haupt, *Klio* 2, Heft 2 (1902) (*Gobryas und Balsazar bei Xenophon*, pp. 341-345).
- Klio* 3 (1903), Heft 2 (*Tameta Dareios von Milet*), Kao 18 (1922), Heft 1/2 (*Herodotos Arbeitsweise und die Schlacht bei Marathon*), Heft 1/2, pp. 65-78, Heft 3-4, pp. 309-335 (1923) et *Klio* 26 (1933)
- R. L. = Art *Satrap*, dans Real-Encyclop., t. II A, 1923, pp. 82-188.
- LE Strange = *The Lands of the eastern Caliphate*, Cambridge, University Press 1905
- Lettre de Tansar = Lettre de Tansar au roi de Tabaristan, texte établi et traduit par Darmesteter, texte persan, pp. 200-250, mars-avril, traduction, pp. 502-555, mai-juin, dans le Journal asiatique, série 9, t. III 1894.
- Leuze, Die Satrap = (Oscar) Leuze, *Die Satrapien-einteilung in Syrien und Zweistromland*, dans Schriften der Königsberger Gelehrten-Gesellschaft, 11. Jahr, Heft 4, Max Niemeyer-Verlag, Halle (Saale) 1935.
- Mayrhofer Xerxes = (Manfred) Mayrhofer, *Xerxes König der Könige* (Österreichische Akademie der Wissenschaften), Wien-Köln-Graz 1970.
- Marquart, Eranšahr = *Eranšahr nach der Geographie des*

- Ps Moses Aorenac'i* dans *Abh der koniglichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Gottingen, philosophisch-historische Klasse, N F Bd III, Nr 2, Berlin, Weidmann, 1901*
- *Philolog* — Untersuchungen zur Geschichte von Iran, dans  
*Philologus*, t LIV, N F 8 pp 489—527, Gottingen 1895.  
*Philologus*, t LV, N F 9, pp 213—244 Gottingen 1896  
*Philologus* (Suppl.), t 6, 2 (*Die Issyriaka des Atesias*), pp 503—658, Gottingen 1891—1893  
*Philologus* (Suppl.), t X (Untersuchen etc) pp 1—258 Leipzig 1907.  
 ZDMG — Beitrage zur Geschichte und Sage von Iran (ZDMG, t. XLIX), Leipzig 1895.
- Maspéro — G Maspéro, *Histoire ancienne des peuples de l'Orient*, 6<sup>e</sup> edition, Paris, Hachette 1904
- Mas'udi — Murudj — Maçoudi, *Les Prairies d'or* (*Murudj - e - dhahab*), texte et traduction par C Barbier de Meynard et Pavet de Courteille, vol 1-9 Paris, 1861—1877.
- Tanbih = Maçoudi, *Le Livre de l'avertissement et de la revision*, traduction de Carra de Vaux, Paris 1896
- Matzat, Herm — Matzat, *Hermes* (Zeitschrift fur Klassische Philologie), VI, p 456, année 1872
- Mazahéri — (Ah-Akbar) Mazahéri *La Famille iranienne aux temps antéislamiques*, thèse, Paris, Maisonneuve 1938.
- Meillet Benveniste — A Meillet E Benveniste, *Gram*

- manie de l'Inde perse* 2<sup>e</sup> édition, Paris 1931
- Ménier, Irans-soni — *Trois conférences sur les Gatha de l'Avesta* Annales du Musée Guimet, t. LIV, Paris 1925
- Messina, Ursprung — Giuseppe, Messina S. I., *Der Ursprung der Magier und die zarathustrische Religion* (Scripta Pontificii Institutii Biblici), Roma 1930
- Meyer, G d t — (Eduard Meyer, *Geschichte des Altertums*, 7 vol., Stuttgart Berlin, 2<sup>e</sup> édition, 1928-1939)
- Minovi, Lettre de Tans — (Modjtaba, Minovi, *Aname y-e l'ansir* Teheran 1311 (année de l'Hégire)
- Mohl, Schahnameh = *Le Livre des Rois* (Shahnameh de Firdausi) Ed de J. Mohl avec traduction, Française, t. V—VII, Paris 1866—1878
- Müller, Eranica — (Dr Friedrich Müller, *Eranica* (Sitzungsberichte der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften philosophisch-historische Klasse LXVI, Band III Heft Wien, December 1870-1871)
- Morgan, Numism — (Jacques de Morgan, *Manuel de numismatique orientale de l'antiquité et du Moyen-âge*, en trois fascicules fasc 1, Paris 1923, fasc 2, Paris 1924; fasc 3, Paris 1923-1936 (édition P. Geuthner,
- Murudj = voir Mas'udi
- Niese G G M — Benedictus Niese, *Geschichte der Griechischen und Makedonischen Staaten* I-III Gotha 1893-1899-1903
- Noldeke, Hermes — Theodor Noldeke *Λαοϋπος Σίβρος Σίβρος* (Hermes t. V) pp 443-468, Berlin 1871
- Ir Nat — *Das Iranische Nationalgep* dans Grundriss, d Iran Philolog pp 139-211, vol II § IV, Stras-

- sburg 1904.
- Tabari = *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden, aus der arabischen Chronik des Tabari*, Leyden 1879
- ZDMG *Zum Herodot* (ZDMG 33) 1889
- Nyberg, Rel = (H S) Nyberg, *Die Religionen des Alten Iran*, Deutsch von H Schaeder, Osnabruck, Otto Zeller 1966.
- Olmstead, Pers Emp = (Albert Ten Eyck) Olmstead, *The History of the Persian Empire*, copyright, 1948, by the University of Chicago, published by the University of Chicago Press, third impression, 1960 Chicago Illinois U. S. A.
- Otto = (Walter) Otto, *Beitrage zur Seleukidengeschichte des 3 Jahrhunderts von Christus*, in (Abh Bayer), XXXIV, Bd 1 Abhandlung, Munchen 1928.
- Paikuli, voir Herzfeld.
- Parker, AJSL — (Richard A.) Parker, AJSL, LVIII, No 3, juillet 1941.
- Patkanian — *Sources de la dynastie des Sassanides d'apres les auteurs arméniens de Patkanian*, traduit par M Evariste Prud' Homme (J A, fevrier—mars, 1866)
- Persepolis, voir Walser.
- ph. = pahlavi.
- Philolog — Philologus (*Zeitschrift fur das Klassische Altertum*), fondé par F. W Schneidwin et E V Leutsch, édité par Otto Crusius, Gottingen Leipzig
- Plutarque, Is—Os — Plutarque, *Isis et Osiris*, trad Mario Meunier, Paris 1924.
- *Les vies des hommes illustres*, édition Jacques Amyot,



- texte établi et annoté par Gerard Walter, édition  
«Bibliothèque de la Pléiade», Paris, 1937, 2 vol
- Pm. = perse moderne
- Prasek, G d M = J V, Prasek, *Geschichte der Meder  
und Perser*, I—II, 1906—1910
- Procopé, B P = Procopé, *De Bello Persico*, texte établi  
par Jacobus Haury, I—IV, Leipzig 1905
- PT., voir West.
- RAPP, ZDMG = Rapp, ZDMG *Zeitschrift der Deuts-  
chen Morgenlandischen Gesellschaft*, No 20
- Rawlinson, Parthia — Rawlinson, *Parthia*, 3<sup>e</sup> édition,  
London 1893
- R. B. = Revue biblique.
- R E = Real-Encyclopädie (Paul Wissowa) der Klassis-  
chen der Altertums Wissenschaft
- Reinach Ess Nam — Reinach, *Histoire par les mon-  
naies, Essai de numismatique ancienne*, Paris, Leroux  
1902.
- R H R — Revue de l'Histoire des Religions
- Roubiou, Quest Hom = Roubiou, *Question homérique*,  
Bibliothèque de l'Ecole des H E, Droit de famille et  
Droit de propriété, p 106, Paris 1876.
- Roussel (Pierre Roussel, *La Grèce et l'Orient des  
Guerres médiques à la conquête romaine* (Collection  
Peuples et civilisations), Paris 1928
- Sadeghi — (Ghojam Hossein) Sadeghi, *Les Mouvements  
religieux iraniens au II<sup>e</sup> et au III<sup>e</sup> siècles de l'Hégire*,  
thèse Paris 1938
- Saint Martin = *Discours sur l'origine de l'Histoire des  
Iraniens* (lu à l'Académie royale des Inscriptions et

- Belles-Lettres, 27 juillet 1821), J. A., t. I, 1822.
- Sarre, Klio = (Fr.) Sarre, *Die Altorientalischen Feldzeichen*, Klio 3, 1903, pp. 333-371.
- Schaefer, Esra = (Hans Heinrich) Schaefer, *Esra der Schreiber* (Beiträge zur historischen Theologie, 5), Tübingen 1930.
- Iranica = *Das Auge des Königs* (Abh. der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen), Philologisch-historische Klasse, dritte Folge, Nr. 10, Berlin 1934.
- ZDMG = Beiträge zur Mitteliranischen Schrift- und Sprach-Geschichte (ZDMG 96, N. F., 21), 1942.
- Scheil, Mis. Arch. = (V.) *Mémoires de la Mission archéologique de Perse*, t. XXI, Inscription des Achéménides, Paris, E. Leroux 1929.
- Mémoires de la Mis. Archéolog., t. XXIV (Actes juridiques susiens: Nos 328 à 395), Paris Ernest Leroux 1933.
- Schwartz, Philolog. = (Eduard) Schwartz, *Einiges über Assyrien, Syrien, Koile-syrien*, Philologus 86 (N.F. XL), 1931, pp. 373-399; Noch einmal über Assyrien und Syrien (Philologus 87, N.F. XLI), année 1932, pp. 261-263.
- Schachermeyr, R.E. = Art. *Mesopotamien*, Real-Encyclop., t. XV, 1932, pp. 1105-1163.
- Schwenzner, Gobryas = (Walter) Schwenzner, *Gobryas*, Klio 18, Heft 1/2, (1922) pp. 41-58. Heft 3/4 (1923) pp. 226-252.
- Sénart = (Emile) Sénart, *Les Castes dans l'Inde* (Annales du Musée Guimet) Ernest Leroux, Paris 1896.
- Spiegel, Er. Alt. = (Fr.) Spiegel, *Eranische Altertumskunde*, I-III, Wilh. Engelmann, Leipzig 1871-1873-1878.

SKr. = Sanskrit (Sancta—scriptum).

Sprengling, Kärtir = (M) Sprengling, *Inscription de Kärtir* (Kärtér), dans *Ajsh* 57 (No 2, avril; No 3, juillet; No 4 octobre), 1940. Kaaba de Zoroastre.

Swoboda, R.E. = R.E., t. IV (1901), Article *Dareios*, pp. 2184—2211.

— R.E. = R.E., Art. *Gobryas*, t. VII (1912), pp. 1548—1551.

Sylvestre D. Sacy = Mirkhond (traduction), Paris 1793.

Vaux, R.B. = (R.P.R. de) Vaux, O.P. (Ordre de precheurs), Les décrets de Cyrus et de Darius sur la construction du Temple (R.B., t. XLVI), Victor Lecoffre, Paris 1937.

Vend = Vendidad (Videvdāt).

V.p. = vieux perse.

Wals. V.R.P. = (Gerold) Walser, *Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis*, Historische Studien über den sogenannten Tributzug an der Apadanatreppe, Verlag Gebrüder Mann, Berlin 1966.

Weissbach, Keilinsch. = (F.H.) Weissbach, *Die Keilinschriften der Achämeniden* (Vorderasiatische Bibliothek), Leipzig, J.C. Heinrichs'sche Buchhandlung, 1911.

— R.E. = Real—Encyclop., Art. *Kyros* Suppl., t. IV (1924), pp. 1128—1166.

— *Kyros der Jünger*, R.E. pp. 1166—1177.

— ZDMG = Inschriften der Acämeniden, ZDMG 62 (1908), et ZDMG 51, 1897: Zur Chronologie des falschen Smerdis und des Dareios Hystaspes, pp. 509. ss.

Wesendonk = *Das Weltbild der Iranier*, München 1933.

West, PT = Pahlavi Texts, translated by E. W. West, vol. XXXVII, part. IV, Dinkard (Sacred Books of the

East). Oxford 1892:

Wilbert, Pers. = (Donald N.) Wilbert, *Persepolis. The Archaeology of Parsa, Seat of the Persian King*, 1969.  
Z.A. = Le Zend-Avesta, voir Darmesteter.

Zeitsch. Assyriol. = Zu neuveröffentlichten Geschichtsquellen der Zeit von Asarhaddon bis Nabonid, par B. Landsberger et Th. Bauer. Zeitschrift für Assyriologie, N. F., Bd 3 [37], pp. 61-98.

ZDMG = Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.

KEIOHARA UNIVERSITY

229011  
12-5-84

